

ترجمه
الغدیر
عبدالحسین امینی
جلد ۵


بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه الغدیر

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه الغدیر – جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ – ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدیر / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزامحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ج

شابـک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج ۴ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۷ ۹۶۴-۳۰۹-۷۵۴-۴ : ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ ۹۶۴-۳۰۹-۳۸۴-۰ : ؛ ج. ۱۰ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۲۰-X ؛ ج. ۱۱ : ۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ‌دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلـد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلـد دوم محمـدتقی واحـدی، علی شـیخ الاسـلامی، جلـد سوم جمال موسوی، جلـد چهارم محمـدباقر بهبودی، جلـد پنجم زین‌العابـدین قربانی، جلـد ششم محمـد شـریف‌رازی،جلد هفتم و هشـتم اکبر ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳و۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱(چاپ اول: ۱۳۸۶)(فیپا).

یادداشت : ج ۹ ۱۰ (چاپ اول ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدیر.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدیر.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۱۹۶۷۲

الغدیر در یک مجله مشهور جهانی

در شماره های مجله معروف " الکتاب " که در قاهره مصر منتشر می شود، تقریظهای پی در پی درباره مجلدات کتابمان در شماره های مختلف آن خوانده ایم. این تقریظها خود نشانه محکمی برای معرفی روحیه استاد بزرگ " عادل غضبان " سرپرست مجله است، و نیز نشان دهنده این واقعیت است که او خردمندی است مجرب، صاحب نظری دوراندیش، ادیبی بلند پایه، مطلعی از تاریخ صحیح، مجاهدی در راه مصالح عمومی و وحدت کلمه، یعنی کلمه راست و عدل و بسیاری از فضائل دیگر.
ما ضمن ابراز سپاس بیکران خود نسبت به استاد، آخرین مقاله او را که در ماه شعبان ۱۳۷۱ ه ۱۹۵۲ م منتشر شده عینا از لحاظ عموم میگذرانیم.

[صفحه ۱۵]

الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب جلد هشتم

همچنان مولف دانشمند و محقق این کتاب بحثهای خود را در موضوع الغدیر (غدیر خم) و مباحث مربوط به آن در آیات قرآن و سنت پاك پیامبر و ادبیات عصور مختلف عرب ادامه میدهد، مولف محترم شعرای غدیر را، تا قرن نهم هجری در جلد هفتم کتابش آورده است ولی جلد هشتم گنجایش شعرای غدیر مربوط به قرون بعد را نداشت زیرا مولف سراسر آن را از بحث های فراوانی در زمینه مسائل دینی و تاریخی آکنده است، در این بحثها به بینش مخصوص شیعه که لازم است، اهل سنت بصورتی صحیح و از منشای اصیل بدانند و بدون ابهام و تحریف بشناسند متعرض شده است.
این گونه شناخت های صحیح مسلما در کیفیت دید مخالف بمنظور نزدیك ساختن شکاف موجود میان مسلمانان بسیار موثر است و در نتیجه این نزدیکیها است که جبهه اسلام در مقابل بیگانگان نیرومند و صفوفشان متحد میگردد. مولف در این جلد (جلد هشتم) از نظر قدرت پرورش موضوع، تسلط کامل به جوانب بحث، اطلاع وسیع نسبت به ماخذ کوچك و بزرگ، پی گیری از تالیفات قدیم و جدید عربی، و هشیاری کامل بر آنچه در روزنامه های، مجلات، جزوه ها و کتابها میگذرد، عینا مانند جلدهای پیشینم است.
"الکتاب " سال هفتم شماره پنجم

[صفحه ۱۶]

مقاله ای گرانقدر از علامه بزرگوار حجه الاسلام استاد میرزا محمد علی اردبادی

بسم الله الرحمن الرحیم
در کشاکش واقعیت و خیال

بار پروردگارا بزرگی و کبریائی تو را سزا است، شکوه و جلال و جمال تنها تورا زیبد و درود ما بر ممتاز ترین گزیدگانت پیامبرت و جانشینان او از ائمه اطهار.

طوفان بحث و جدال از دیر باز بین فریقین بالا گرفته است ولی نه از آنرو که خیال را در برابر حقیقت عرض اندامی و یا زرق و برق را در قبال واقعیت موجودیتی است، نه- بلکه سر و صداها و جنجالهای از مردم موهوماتی است که در مقابل دعوت حق مقاومت نشان میدهند و سخنانی خشک و بی منطق از دلالهای هوا پرستی است که بر گلبانک صلاح و فضیلت، شبی خون میزنند. از اینرو پیوسته کشمکش و جدال از قرنها پیش بر پا گشته است.

اما کسیکه واقع امر را بنگرد، بوضوح در مقابل دیدگانش مجسم خواهد شد که دولت از آن حق است و باطل را جولانی بیش نیست. عربده جهالت هر چند احیانا بالا گیرد، پیوسته نور معرفت در برابرش میدرخشد و بوی عطر حقیقت مشام را مینوازد. از اینرو درخشندگی معارف و عطر حقایق، ظلمت و آسیب گمراهی

[صفحه ۱۷]

را می پوشاند و فتنه های نادانی هر چند بدرازا کشد سر انجام ژاژ خوایان را رسوا می کند.

آری امثال ابن حزم، ابن تیمیه، ابن قیم، ابن کثیر، ابن حجر و امثال و اشباه آنان را این کیفر بس که بافته های خیالات و نسبت های ناروااشان، در میان اضطراب و تزلزل ظلمات جهل، بزودی در نسلهای بعد پرده ضخیمی خواهد شد که ارکان مذهب را خواهد لرزانید.

بگذارید آنان به فریبکاری خود سرگرم باشند هشیاران قرون مراقب کارشان میباشند. آینده پرده زدای از برکت کاوشهای علم رجال، ناچار پرده از کار زشتشان بر خواهد گرفت و بر محققان آشکار خواهد شد که اینان برهان هدایت را جز ارزوی سوء نیست، مردود نساخته اند.

چقدر تفاوت است بین کاخی که بر بنایی استوار نهاده شده و بین کاخی که بر لبه پرتگاهی تند قرار گرفته باشد، مگر تهمت میتواند جای راستی را بگیرد و مگر با دعاوی بی دلیل هم میتوان استدلال کرد؟

اینان بیهوده کوشیدند، آوازه شیعه را با نسبت های جعلی و دروغین مشوب سازند و دلائل شیعه را با شبهات بی اساس مردود نشان دهند، غافل از اینکه در امت اسلامی کاوشگری پدید خواهد آمد که مو را از مو و ذره را از ذره بشکافد و در قرن چهاردم هجری صاعقه ای مانند صاعقه قوم عادیا عذابی دائم بر آنان فرود آید یا در عصر نور طوفانی آتشین پدید آمده، خرمن بافته های آنانرا خاکستر گرداند.

خدای سبحان برای عصر طلائی نهضت علمی، قهرمانی مقدر گردانید که باید او را قهرمان جهاد و نگهبان حقایق یا قهرمان تحقیق و تتبع نامید، او که نمونه عالی هر نوع فضیلت، پرچمدار علم و مشعل دار هدایت است: علامه حجه الاسلام " امینی " امین میباشد. او در حالی آهنگ امتش را کرد که کتاب پر فیض و ارزشمند " الغدیر "

[صفحه ۱۸]

خود را در دست گرفت: کتابی که بی شبهه مایه هدایت پرهیز گاران است. و از بن دندان به صدا در آمد: بیائید کتاب مرا بخوانید که در آن برهانی صادق، و دلیلی کوبنده دارم.

در این کتاب طریق واضح و جاده شوسه ای برای درک حقیقت پیشنهاد کرده ام.
کتاب من حقایق را زنـده کرده، اوهام و خیالات را بدست تباهی سپرده است. سایه شوم شبهت هر چند مدتی دراز بر این امت پرده افکنده باشد ولی من ماموریت دارم آنرا بر اندازم.
عقیده ام بر اینست که هر چند این تیرگیها دیر پاید ولی چون سرعت ابر بهاری بزودی بر طرف خواهد شد، چنانکه من تعهد میکنم لغزشـهای ناشـی از فریبکاری هر چند در جدال با حقیقت سـر سـختی نشان دهد، از میان برداشـته شود. و کتاب من پرچم راهنما، و فروغ مجلس آراست، شـما را بر مقر خلافـت و مرکز لوای آن و مصب رود نصوص، و کـانون نورانی آن واقف می سـازد. و کتاب من پرده ها را از روی، آن حقیقت روشنی که فریبکاریهای ناجوان مرد پوشانیده بود، بالا میزند و حقیقت را بر ملا میکند.
من هم اکنون به این خفتگان نیمروز، راه کارشان را، نشان میدهم بانها میگویم بنگرید چگونه نیرنگهای با شـکست مواجه می شود، کسیکه بر مجموعه مجلدات کتاب " الغدیر " واقف گردد بخوبی میداند اوصافی که یاد کردم دون مقام کتاب است.
کسیکه این مطالب را درباره کتاب میشنود در وهله اول میپندارد مطالب کتاب، بموضوع غدیر محدود است.
ولی وقتی پابه چشمه زلال غدیر نهاد، می بیند رشته بحث پیرامون بسیاری از دلائل امامت کشیده شده خار و خاشاک فراوانی را که فراراه سالکان حقیقت ریخته اند، همه را جاروب میکند و نیشها و طعنه های گزنده که باعث شق عصای مسلمین

[صفحه ۱۹]

شـده و سـنگ اختلاف کلمه در امت انداخته، از بن بر میکند و آنچه در پشت پرده های سوء نیت نهفته شده، همه را پدیدار میسازد و کلنگهای ویران کننـده بنیاد تعالیم اسـلامی را که در پشت تپه ها مخفی کرده اند کشف کرده، امت اسـلامی را از ننگ و عار قلم های مزدوری که مطالب ناروا را بر آن چسبانده اند، پاک میکند و نام و آوازه اسلامی را که بوسیله سوء نیت دلالهای هوا پرست با افسانه های سود جویانه مشوب و ملوث گردیده است تنزیه و تبرئه میکند.
گذشـته از اینها مسائل فراوانی از فقه، کلام، تفسیر، حـدیث و تاریـخ در این کتاب وجود دارد و میتوانـد از روی فریبکاریهای خائنا نه‌ای که در آنهـا صورت گرفته و توطئه هـای مـداومی که بـا انگیزه هوا و هوس از یکطرف و آتش تیز حقـد و کینه از طرف دیگر بانها کمک رسانده، پرده بردارد.
در این عصـر پر افتخار فرهنگ و تحقیق، نور و تفاهم، در این عصـری که بسیاری از حقایق به شکوفانی رسیده و رازهای نهانی علم را گشوده، میـدانهای نبرد حق و باطل مشـخص گردیـده. روی ایده ها بررسـی و تمرین و تجربه صورت گرفته تا از راههای صـحیح پیروی گرددو اصولی ثابت و استوار بماند.
در این عصر، من بهیچ چیز باین اندازه تاسف نخوردم که رجاله هائی دنبال کار گذشتگان خود خفته های قرون و اعصار تاریک را گرفته، و در ظلمـات نابینـائی آنـان آشیانه بگذارنـد و در نابخردیهـای جهل بسیطشان تک تازی کننـد، در نتیجه در هر برخوردی، لغزشی نشان دهند و بهر وادای هلاکتی در افتند زیرا که اینان دل دارند ولی نمی فهمند، دیده دارند ولی نور حقیقت را نمی نگرند، گوش دارند ولی بانگ حقایق را نمی شنوند.
وه، که چه تفاوت فاحشـی میان این دو گ‌روه است. در جائیکه معاصـران ما از نظر علم و روشـنگرانی مجـذوب مقتضـیات زماننـد، کینه ها پر گـذاز اینان را نمیگـذارد گامی جز در راه تعصب شوم و خائنانه خود بردارنـد. پندارنـد کسـی نیست بکارشان بنگرد و به حسابشان برسد. گویا حتی فرشتگان حسابگر پروردگار

[صفحه ۲۰]

بافته های آنان را ثبت نمی کنند و خدا بر کارشان ناظر و محیط نیست!!
شاید هم بزعم آنان مردمی را بد گوئی میکنند و مورد حملات ناجوان مردانه قرار میدهند که از اقوام گذشته بوده منقرض شده اند و دیگر کسی ندارند از موجودیت آنها دفاع کند و در راه معتقداتشان به مبارزه برخیزد، زیبائیهای بهجت انگیز و شکوه آمیخته به هیبت و احترام رخسار عقائدشان را بنمایاند.
شگفتا، گویا اینان بخواب رفته اند و نمیدانند در بین این قوم، دانشمندان نویسندگان و محققان کاو شگر در طول اعصار و قرون وجود داشته و دارد که با خامه منزه، آزاد و حق گوی خود و بااشعه نور حقیقت از خود دفاع خواهند کرد.
آری، اینان پیوسته درمستی جهالت خود گمراهانه میتاختند، ناگهان سیل خروشان " الغدیر " با طوفان علم جهالت کن بر سر کنان تاخت و یک جا بافته های آنان را پنبه کرد.
زنده باد مولف مجاهد و مبارز ما امینی که خداوند مقامش را بر تر سازد و سپاس خدای راست بر احقاق حق و شستشوی آلودگیهای باطل و درود بر پیشوایی ما محمد و دودمان پاکش. محمد علی غروی اردبادی

[صفحه ۲۱]

دیباچه مولف

بسم الله الرحمن الرحیم
پرودگارا سپاست میگزارم، ای نعمت بخش بی دریغ، بر نعمتهایت که بر ما ارزانی داشتی، ولایت خود، ولایت محمد پیشوایی پیامبرانت و ولایت خاندان پاک او که صاحب اختیاران به امر تواند. سپاسگزارم.
پرودگارم از تو میخواهم تا بر محمد و آلش درود فرستی و نهانیهای اسرار باطن مارا بصلاح رهبری فرمائی و ایمان ما را نیک بکار اندازی و در راهی که برای خدمت اجتماعی و دعوت به حق و پی گیری مصالح عمومی و اعلای کلمه توحید و نشر فضائل زعمای اسلام و بزرگان امت، در پیش گرفته ام، دستم را بگیری که توفیق من جز بدست تو نیست، بر تو اتکای من و بسوی تو بازگشت من است.
عبد الحسین احمد الامینی

[صفحه ۲۴]

شعراء غدیر در قرن ۰۳

غدیریه ابو اسماعیل علوی

اشاره

جد من وزیر و پسر عم مصطفی است و پسر عمش علی (ع) هنگام درگیری جنگ اختر درخشان است.

آیا نه او در جنگ بدر اول به دشمن تاخت و با شمشیر آبدار بهر سوی اطراف میدان می پرید.

او اول نماز گزار، اول موحد و بزرگتر کسی است که به زیارت حطیم و زمزم نائل شد.

او قهرمان روز سایبان است که احمد بپاخاسته با صدای بلند فریاد برداشت:

من تو را ای علی نسبت بخود به منزله هارون نسبت به موسای نجیب و کلیم قرار دادم.

درود خدا بر او تا خورشیدی در جهان درخشد و ما دام که شتر سواران به زیارت کعبه حضور یابند.

[صفحه ۲۵]

شاعر را بشناسیم

او، ابو اسماعیل محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبید الله بن عباس بن الامام امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین، میباشد.

شاعر ما یکی از شاخسارهای درخت پر برکت خلافت و از مفاخر خاندان پیغمبر (ص) است. او در جامه های بلند بالای افتخار و تجلیل بخود می بالد و خود را مالامال از شرافت خاندان و بزرگواری نسب می بیند، او میان شخصیتی منزه و نسبی عالی میدرخشد. فضائل احمدی و مناقب علوی و شهامت عباسی و بسیاری از فضل دیگر را که زبان بیانش عاجز است، در وجود خویش بهم در آمیخته است.

مرزبانی گوید: او شاعری است که به پدرانش (رضوان الله علیهم) زیاد می بالد در ایام متوکل و مدتی دراز پس از او میزیسته و از اشعار اوست.

من بزرگی از بزرگان ساداتم، آنها که دست احسانشان بعطایای فراوان می بارد.

آنها بهترین و برترین کسی هستند که با پای برهنه یا با کفش راه پیموده و عالی ترین سخاوت مندان از اولاد غالب (غالب بن فهر، جد پیامبر اکرم) میباشند.

اینان برای دوستانشان چون من و سلوی و در کام دشمن بداندیش سم مهلکند. و هم از اشعار اوست:

من بانگاه مهر آمیز او را (محبوبه) درود فرستادم ولی او با نگاهی خشم آلود بی مهری آغاز کرد.

دیدم که جانم بر لب پرتگاه است. ناچار به صبر و شکیبائی پناه بردم و همان صبر دوای درد من بود.

اما اینکه ابو اسماعیل به پدرانش افتخار میکند، حق دارد، آخر شما بگوئید بدانم چه کسی را می یابید بزرگان آل هاشم او را ازاده باشند، و او شایسته آن نباشد که پای بر عرش اعلی ساید؟ کدام شریفی است در سایه خاندان قمر بنی هاشم ابا الفضل باشد

[صفحه ۲۶]

و او را نزیبد تا اوج فلک در برابر مجد و عظمتش سر تعظیم فرود آرد؟ اگر شاعر ما به خاندانش می بالد، بجا است زیرا آنان در حقیقت ستارگان زمین، پرچم های هدایت و نمونه های شاخص ایمانند:

"از اینان بهر کس برخورد کنی از پیر و جوان او را علم هدایت، یا دریای خیر و عطا خواهی یافت. "

این جد او ابا الفضل العباس ثانی است که خطیب درباره او چنین گوید

دانشمندی شاعر و فصیح از شخصیتها بنی هاشم است که زبان و بیانش معروف میباشد تا جائیکه غالب علویان ذوق شعر او را بر تر از همه فرزندان ابو طالب میشناسند وی از حاشیه نشینان مجلس هارون بود در یکی از اشعارش برادری ابو طالب با عبد الله را که با هم برادر تنی بودند آورده گوید:

ما و رسول خدا را یک پدر، یک مادر و یک جد بی عیب متحد میسازد.

کسی که ما را بخاندان پیمبر وارد ساخت بانوئی بود از نسل عمران بن مخزوم که درمیان فامیلش میدرخشید.

او روزی به در بار مامون آمد، حاجب نگاهی باو کرد و سرش را بزیر افکند عباس گفت: اگر اجازه دهند وارد میشویم، اگر عذرمان را بخواهند می پذیریم اگر بگویند باز گرد باز میگردیم، اما یک نگاه پس آنگاه یک بی توجهی، چیزی است که با آن آشنا نیستم سپس این شعر را خواند:

"من رضا نمیدادم الاغ مرکوب سواریم باشد ولی پیاده، بالاخره بهر مرکوبی رضایت میدهد".

[صفحه ۲۷]

از کلمات حکمت آمیز اوست:

"بدانکه چون اندیشه ات نمیتواند همه کارها را زیر نظر گیرد آنرا به کارهای مهم تر بگیر ".

"و چون اموالت نمیتواند همه مردم را رفع نیاز کند آنرا به حق داران اختصاص بده".

"و از آنجا که نمیتوانی با همه مردم آمیزش کنی اهل فضل و دانش را برگزین " ". و چون شبانه روزت باتمام کوشش کفایت همه کارهایت را نمیدهد، کارت را تقسیم کن " ". هر چند وقتی که صرف کارهای غیر مهم کنی بکارهای مهم زیان زده ای".

"هر چند اموالت را که در راه باطل مصرف میکنی، از مصرف آنها در راه حق خود را محروم کرده ای ".

"هر چند از مقام و شخصیت خود را با مردم کم مایه بگذرانی از فیض محضر اهل فضل و کمال محروم میگردی ".

"آنچه از روز و شب خود را در غیر نیاز بکار گیری، از کارهای مورد نیازت بازمانی ".

برادر ابن عباس، فضل بن حسن همان شاعری است که در مصیبت جدش ابا الفضل شهید کربلا (ع) گفته است.

احق الناس ان یبکی علیه

فتی ابکی الحسین بکربلاء

اخوه و ابن والده علی

ابو الفضل المضرج بالدماء

و من واساه لا یثنیه شیء

و جاد، له علی عطش بماء

[صفحه ۲۸]

این اشعار رامورخ هندی اشرف علی در کتاب خود آورده و دوست ما علامه متتبع شیخ محمد علی اردبادی (قدس سره) آنرا تضمین کرده است.

احق الناس ان یبکی علیه

بدمع شابه علق الدماء

بجنب العلقمی سری فهر

فتی ابکی الحسین بکربلاء

اخوه و ابن والده علی

هزبر الملتقی رب اللواء

صریعا تحت مشتبک المواضی

ابو الفضل المضرج بالدماء

و من واساه لا یثنیه شیء

عن ابن المصطفی عند البلاء

و قد ملک الفرات فلم یذقه

وجاد له علی عطش بماء

شاعر ما از نظر خردمندی و دور اندیشی نمونه ای از جد بزرگوارش بود. کلمات او نیز مانند حکم و امثال دهن به دهن میگشت. از جمله این کلام است که درباره مردی از خاندانش گفت: من نمی پسندم علم او بر عقلش فزون باشد چنانکه دوست نمیدارم زبانش بیش از علمش باشد.

[صفحه ۲۹]

غدیریه وامق مسیحی

اشاره

آیا نه در خم غدیر- محمد، علی را در حضور جمع در موسم حج بپاداشت و بانها گفت: از میان شما کسیکه من مولای اویم بعد از من مولایش علی پسر فاطمه است.

آنگاه گفت: خدای من، با دوستانش مهر ورز و دشمنانش را دشمن دار.

تا آنجا که گوید:

آیا این علی نبود که عمرو (ابن عبدود) را روز جنگ احزاب چنان با شمشیر زد که غرق به خون شد.

تو یا علی برای خدا در مقابل همه قبائل عرب ایستادی و در راه حق از ملامت احدی نهر اسیدی.

و بعد از محمد تو از همه به او شایسته تر بودی زیرا جاهل با عالم یکسان نیست.

[صفحه ۳۰]

پیرامون شعر او

ممکن است خواننده از مداحی مسیحیان نسبت به امیر المومنین با اینکه معتقد به اصل اسلام نیستند تا چه رسد به مسئله خلافت آن، تعجب کند، این امر جای شگفتی نیست زیرا این کار، راه رفتن با حقایق موجود، و هم پائی با تاریخ صحیح است. زیرا شخص منصف هر چند عقیده ای بر خلاف اسلام داشته باشد، نمیتواند فضائل مولای ما را از قبیل: اخلاق عالیه، علم سرشار، خوارق عادات زید، قدرت قهرمانی و جنگ آوری، و بالاخره سخنان بلند و فروانی که پیغمبر در باره او گفته است، نا دیده بگیرد.

پیغمبر اسلام در نظر غیر مسلمانان، یکی از بزرگان و خردمندان عالم است بلکه او را از بزرگترین رجال و شخصیتهای دهر معرفی کرده اند، اینان میگویند بیهوده سخن آنهم از پیغمبر اسلام بدین درازا نبود. کسی که پیغمبر (ص) این فضائل را برای او عنوان کرده مانند خودش یکی از بزرگان یا با یک درجه پائین تر از او است.

چنانکه در کتب بسیاری از مسیحیان و کلیمیان مدح و ثنای فراوانی نسبت به پیامبر و وصی او می یابیم.

مانند کتاب:

۱- گفتار محمد تالیف مستر استنلی لین بول

۲- محمد و قرآن تالیف مستر جان و انتبورت

۳- محمد و قرآن تالیف استاد مونته

۴- عقیده اسلام تالیف گلدیسهر

۵- عالم اسلامی تالیف ماکس مایر هوف

۶- تاریخ عرب تالیف استاد هوار

۷- متفکران اسلام تالیف کادوا دوفو فرانسوی

[صفحه ۳۱]

۸- گاهواره اسلام تالیف اب لامنس

۹- خلاصه تاریخ عرب تالیف سدیو فرانسوی

۱۰- زندگانی محمد تالیف سرویلیام میور انگلیسی

۱۱- سیره محمد تالیف سرویلم مویر

۱۲- تمدنهای شرق تالیف مسیو گروسه

۱۳- هشیاری اجتماعی تالیف دکتر و گستون کرسطا ایتالیائی

۱۴- محمد و اسلام تالیف حنادا قنبرت

۱۵- زندگانی محمد تالیف مستر کالون سر

۱۶- محمد و اسلام تالیف مستر بوسرت اسمت

۱۷- عرب اسپانیا تالیف مسیو دوزی

۱۸- از قانون دولتی تالیف دکتر نجیب ارمنازی

۱۹- بزرگترین معلم تالیف مستر هربرت وایل

۲۰- قهرمانان تالیف توماس کارلایل انگلیسی

۲۱- اسلام خاطره ها و سانحه ها تالیف هنری دی کاستری فرانسوی

۲۲- وضع حاضر جهان اسلام تالیف لوتروب استودارد امریکائی

۲۳- حکم و اندرزهای محمد تالیف تولستوری روسی

۲۴- تحول تمدن اسلامی تالیف هولینگ فیلسوف امریکائی

۲۵- رمز پیشرفت اسلام تالیف گوستاولوبن فرانسوی

۲۶- آراء و معتقدان تالیف گوستاولوبن فرانسوی

۲۷- تمدنها تالیف گوستاولوبن فرانسوی

۲۸- تمدن اسلامی تالیف گوستاولوبن فرانسوی

[صفحه ۳۲]

۲۹- اسلام و محمد تالیف والافتنرت

۳۰- محمد و تمدن تالیف عبد المسیح افندی وزیر

و صـدها کتاب دیگر غیر از کتابهای نامبرده که مسـیحیان درباره اسـلام و پیامبرش نوشـته اند. اینها نیست مگر بخاطر اطلاعی که از صفات و سجایای اسلامی و پیامبر اسلام بدست آورده، بعنوان حقایقی روشن که قابل هیچگونه شك و شبهه ای نیست و با گذشت زمان دست خوش حوادث نمیگردد، متعرض آن شده اند.

خاطره های جاودانه ای که تا روزگار بر پا است شب و روز بایـد از آنها سـخن گفت. یکی از این گونه حوادث تاریخی جاویـدان، داسـتان غـدیر است که مردم یك صـدا در نقل آن هم آوازنـد. دوست فریاد میزنـد، ناصبی اعتراف میکنـد، مسـلمان بدان اسـتدلال میکند و اهل کتاب با صدای رسا از آن یاد میکنند.

شاعر را بشناسیم

بقراط فرزند اشوط وامق ارمنی مسـیحی یکی از بطریق های ارمنی و پیشوای بزرگ آنان و رهبر و فرمانده مقدم در قرن سوم هجری

است.

ابن شهر آشوب درمعالم العلماء او را در ردیف مدح گویان معتدل اهل بیت شمرده و یعقوبی و ابن اثیر نوشته اند:

در سال ۲۳۷ مردم ارمینه بر حاکم خود یوسف بن محمد شوریده، او را کشتند. علت این امر از آنجا بود که وقتی یوسف به جانب ارمینه میرفت یکی از بطریق ها (رهبر مذهبی) بنام بقراط بن اشوط که از بزرگ بطریق ها بود، نزد یوسف آمده از او امان خواست. یوسف، بطریق و پسرش نعمت را گرفته، بدربار خلیفه متوکل گسیل داشت

[صفحه ۳۳]

بطریق های ارمنی با پسر برادر بقراط بن اشوط بر کشتن یوسف هم پیمان شدند.

موسی بن زراره داماد بقراط در این کار با آنان موافق کرد. وقتی خبر توطئه به یوسف رسید. اطرافیانش او را از توقف درآن محل منع کردند، او نپذیرفت زمستان فرا رسید، برف می بارید، درنگ کردند تا برف فرو نشست، قصد او کردند از در شهر " طرون" (یکی از شهرهای ارمینه) بود. شهر را محاصره کردند، او ازحصار خارج شده با آنان جنگید تا او و هر که با او می جنگید، کشته شدند.

اما آنان که با او نمی جنگیدند بانها گفته شد: لباس از تن بیرون کنید و خود را برهنه سازید تا نجات یابید. بدین دستور عمل کردند و با پای برهنه و بدن عریان راه پیمودند، بیشتر آنان در سرمای شدید تلف شدند و بسیاری دیگر انگشت پاهاشان افتاد، ولی از خطر مرگ نجات یافتند.

این واقعه در ماه رمضان اتفاق افتاد، یوسف قبل از واقعه یارانش را بروستاهای مربوط به عمالش متفرق ساخته بود، آنها برای هر دسته گروهی از بطریقها را مامور ساختند، بطریق ها یاران یوسف را در یک روز کشتند. وقتی خبر به متوکل رسید، متوکل " بغا الکبیر " را برای خون خواهی خون یوسف به ارمینه فرستاد. بغا از طریق موصل و جزیره رهسپار شد، در آغاز کار از شهر " ارزن" یکی از شهرهای ارمینه شروع بکار کرد، در آنجا موسی بن زراره و برادرانش اسماعیل سلیمان، احمد عیسی، محمد و هارون بودند.

بغا، موسی را نزد متوکل فرستاد و خون شورشیان را مباح ساخت و حدود سی هزار نفر از آنها کشته شدند و عده بسیاری از آنها را اسیر گرفته، فروختند.

باری گروهی دیگر از مسیحیان در مدح امیر المومنین (ع) شرکت جسته و اشعاری نغز در مدح آن بزرگوار سروده اند مانند زینبا ابن اسحاق رسعنی موصلی مسیحی. اشعار زیر را بیهقی، و زمخشری، و ابو حیان، و ابو العباس عسقلانی

[صفحه ۳۴]

و ابو عبد الله زرقانی مالکی و مقری مالکی و شیخ محمد الصبان از سروده های زینبا پسر اسحاق موصلی مسیحی نقل کرده اند.

"با اینکه مایل نیستم از دودمان تیم و عدی (خاندان عمر و ابا بکر) ببدی نام برم ولی من دوستدارم هاشمم. "

عشقی درباره علی و آلش، وقتی یاد شوند در دلم میگذرد که از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسم.

میگویند از چیست که مسیحیان آنان را دوست دارند و خردمندان عرب و عجم نیز.

به آنها گفتم پندار من اینست که دوستی آنها در دل همه خلائق حتی حیوانات وجود دارد.

قسمتی از چکامه های مسیحیان در ستایش علی

خطیب خوارزمی و ابن شهر آشوب و اربلی اشعار زیر را بیکی از مسیحیان

[صفحه ۳۵]

نسبت داده اند:
"امیر المومنین علی را عزمی راسخ است و جز او دیگری را در خلافت طمع کردن روا نیست "
"او دارای نسبی برتر، و اسلامی اقدم، و فضائلی است که مسلمانان اجماع کرده اند ":
"به اینکه علی از تمام مردم بعد از پیغمبر برتر، با ورع تر و شجاعتر است. "
"من هر گاه به ملتی غیر از ملت خود گرایم بی تردید مسلمان شیعی خواهد بود. "
استاد عماد الدین طبری اشعار ذیل را به ابی یعقوب مسیحی نسبت داده است:
آفرین بر درختی که در بهشت برین روئیده هیچ درختی با آن برابر نمیکند.
مصطفی ریشه، فاطمه شاخه، آنگاه علی آقای انسانها لقاح آن درخت اند.
و آن دو هاشمی، دو سبط پیغمبر، میوه آن و شیعیان پیچیده به اطراف آنند.
این مضمون گفتار پیغمبر است که راویان احادیث به سند عالی نقل کرده اند.

[صفحه ۳۶]

من به دوستی آنها آرزو دارم فردا نجات یابم و با گروه برتر محشور شوم.
این مرد مسیحی در اشعار خود اشاره به حدیثی کرده که حافظان احادیث از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده اند که فرمود: انا الشجره و فاطمه فرعها و علی لقاحها و حسن و حسین ثمرتها و شیعتنا ورقها و اصل الشجره فی جنه عدن و سائر ذلك فی سائر الجنه (من مانند درختی هستم که فاطمه شاخه آن، علی پیوند آن، حسن و حسین میوه آن، شیعیان ما برگهای آنند، ریشه درخت در بهشت " عدن "و بقیه اش در دیگر جاهای بهشت است).
این عین تعبیر حدیث در کتابهای اهل سنت است، اما نزد علمای ما تعبیر روایات چنین است:
"خلق الناس من اشجار شتی و خلقت انا و علی بن ابی طالب من شجره واحده فما قولکم فی شجره انا اصلها، و فاطمه فرعها، و علی لقاحها و الحسن و الحسین ثمارها و شیعتنا اوراقها فمن تعلق بغصن من اغصانها ساقته الی الجنه و من ترکها هوی فی النار. "
یکی از مسیحیان متاخر که علی (ع) را مدح گفته اند عبد المسیح انطاکی مصری در قصیده علوی مبارك است در ۵۵۹۵ بیت از جمله در صفحه ۵۴۷ ذدر این باره گوید:

[صفحه ۳۷]

مرتضی را بعد از پیامبر بعقیده اهل یقین مقامی بی نهایت بلند است.

دانشمندان آن مقام را میشناسند و دادگران انصاف میورزند، نادانها، مسرف و کافران نسبت به آن اختفاء میکنند.
در این امر اجماع بلا خلاف در مذهب از نواحی مختلف موجود است.
اگر اسلام بدان اعتراف کند جای شگفتی نیست که از آغاز وحی، اسلام میدانست.
و هر گاه بخواهی تو گروه و مسلمین را اعلام کند، قبل از این صاحب رسالت آنرا اعلام کرده است.
بلکه این پذیرش به غیر مسلمین سرایت کرده آنها نیز متوجه حق گزاری علی شده اند.
حتی طرفداران فلسفه مادی از مقام علی در شگفتند و بزرگواریش آنانرا بیشتر به تعجب آورده.
در میان مردم زمین مدح او تکرار میشود و توصیف و تشبیهات نغز در این مورد صادق آمده.
همچنین دل مسیحیان شیفته حب علی است و بدوستی اش سرود خوانی میکنند.

[صفحه ۳۸]

از آنها درهر محفلی که نامش بمیان آید جز مدح غرای او را نمیشنوی.
نزدکشیشهای مسیحی در میان کلیساها و راهبان آنها در پناه دیرها برو.
تا محبت آمیخته باحترام او را بیابی که به دلهای آنها نشسته و با او عشق میورزند.
شما دلیران دیلم رابنگرید وقتی در بحران جنگ فرو میروند و ترکها را در هر جنگی.
می بینی همه به مرضی پناه میبرند و تصویر زیبای او را بر شمشیرهای خود نقش میکنند. و ایمان دارند هر گاه شمشیر خود را به تصویر او مرصع کنند پیروزی آنان تضمین خواهد شد.
در این اواخر استاد بولس سلامه قاضی مسیحیان غدر بیرون پس از خواندن کتاب الغدیرما، قصیده بی نظیر خود را تحت عنوان "عید الغدیر " در ۳۰۸۵ بیت شرود. در این قصیده تحلیل و دقت نظر خاصی بکار رفته، پرده از روی حقایق آشکاری برداشته و با تاریخ صحیح راه میرود.

نمونه ای از عربده های تعصب جاهلیت

اشاره

دوره نخستین
کسانیکه با آشکار شدن راههای هدایت بعقب بر میگردند، شیطان آنها را به خیالات واهی میکشاند و زندگی را در نظرشان دراز مدت جلوه میدهد.
ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سوی

[صفحه ۳۹]

لهم و املی لهم. (آیه ۲۵ سوره محمد)
محققی که در تالیف مستشرقان تاریخ اسلامی به کاوش پردازد در بعضی اوقات، یکنوع بی نظری، عفت قلم، امانت در نقل، دوری

از تحریف، دوری از تصرف در ماخذ (هر چند نا موثق باشد)، اجتناب از بد دهنی و هتاکی و متناسب با شخصیت نویسنده است چنانکه هر پیش آهنگی بحکم الرائد لایکذب اهله متکب دروغ و خلاف نمیشود.

ولی در میان همین قوم کسانی پیدا میشوند که مولف اند و در تالیف خود معرف نابخردی خویش " اینان چه سودی از گوش و چشم و دلشان می برند وقتی منکر آیات حق باشند و همه چیز را به استهزاء گیرند " با اینکه ابو جهل مرده است، گویا هنوز جهالت ها نمرده و با اینکه ابو لهب به لهیب آتش در افتاد، هنوز شعله گمراهی ها خاموش نشده است، مگر دنیا میخواهد به عقب باز گردد و خورشید جهان تاب از خیر و برکت باز ایستد؟

در میان این گروه کسی پدید آمده است که پس از گذشت مدتی دراز میخواهد مردم را به جاهلیت نخستین، باز گرداند و به تعصب های پوسیده فراخواند و جانبداری های جاهلانه ابراز دارد. قیام کرده تا مسیحی را مژده دهد که از دو طبیعت (خدائی و بشری) تلفیق شده باشد و با اینکار در تالیف خویش خود را خوشبخت میداند گمان میکند مطلب جدیدی ارائه داده و مثل کسانی که فلسفه دانی را به خود بندند با لکنت زبان و پشت هم اندازی، با تحریف کلمات از جای خود تاویل آیات برای ناقص خود و با استفاده از احادیث با فکر ضعیف خود

[صفحه ۴۰]

میخواهد اظهار نظر نماید.

نقد کتاب حیات محمد تالیف امیل در منگام

بزعم فاسد این مرد مسیحی، پیغمبر اسلام یکی از مبشران مسیحیت صحیح بوده است همان مسیحیت که در حقیقت چیزی جز گمراهی محض نیست.

این نویسنده در عین حال نقلهایش مزورانه و روایاتش آمیخته با خیانت و در نصائحش سوء نیت دارد و عموما نوشته هایش کثیف و آلوده است.

نسبت به مقام قدس رسول اکرم گستاخی نموده، از حق و حقیقت بدور افتاده و همه این مطالب را باسم کتاب " زندگانی محمد" تمام میکند.

این مرد را بشناسید او استاد " امیل در منگام " است.

وقتی می بیند امروزه سر و صدای اسلام بالا گرفته و بر تمام نقاط جهان آوازه اش گسترش یافته، و آسمان فضیلت اسلام بر تمام روی زمین سایه افکنده، و نور اسلام حتی در ویرانه ها تابیده و پست و بلندیها را فرا گرفته و پر تو آن بر هر نو خواسته و کهن جامه ای نشسته است وقتی میشنود فریاد و غریو مدح و تحسین از حلقوم خود مسیحیان نسبت به اسلام عزیز و پیغمبر مقدسش بلند است و سراسر گیتی را پر کرده و همگان تحت تاثیر قرآن که هم قانون اساسی اجتماعی و هم دین و شریعت و هم دستور سیاسی و اصلاحی و هم راهنمای خیر و تمیز حق از باطل است، قرارگرفته اند، بر او گران می آید چنانکه بر پیشینیان سبکسرش قدرت عظیم اسلام از پیش سنگینی میکرد همان قدرتی که منتهی بر غلبه اسلام بر کفر شد و همان نظامی که به حمایت از ستمدیدگان شتافت و کسراها و پیروانشان و قیصرها و فرعونها را که بر افکار قبطی ها کشیش ها، پدران کلیسا، دیر نشینان و اصحاب کنیسه ها حاکم بودند همه را کوبید و منکوب کرد.

برای او سنگین است که در محیط غربی خود، طلوع اسلامی شرقی را به بیند و افکار روشنگرایان ملتش را در پر تو درخشان قرآن

عربی بنگرد. و از نزدیک ملاحظه کند معارف جاودان اسلام در پایتخت های اروپا مانند سیلی سهمگین ریشه های گمراهی، هوا پرستی غربی، بدعت ها و ضلالت های عمومی را از بن میکند و و بر باد میدهد.

[صفحه ۴۱]

برای او قابل تحمل نیست که بگوش خود بشنود در قلب اروپا و زبان فلاسفه آن با بانگ رسا فریاد میزنند: محمد با عزمی راسخ در تمام طول زندگانی اش بابت پرستی سخت به مبارزه برخاست و لحظه ای را بحال تردید که آیا بت یا خدای یگانه را بپرستد، نگذارنید. یا از دیگری بشنود که اعلام میکند: قرآن کتابی جاودانی است هیچ چیز نه از پیش و نه از دنبال نمی تواند آنرا باطل سازد و صلاحیت بهره برداری از آن برای هر وقت، و هر جا قطعی است

و یااز شخص سومی از خود مسیحیان بشنود در حالیکه دنیا را با صدای خود پر کرده است، میگوید: مقررات اسلامی بر بنیاد محکمی از آیات روشن متکی است که منظم، پی در پی نازل شده و در پایان کار این آیه آمده است " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا"

و یا بگوش خود بشنود قرآن کریم را در فرستنده های جهان هر روز صبح و شام بخوانند و بایاتش مردم جهان گوش فرا دهند ولی از کتاب ملت مسیح و یا هر ملت دیگر سخنی بمیان نیاید.

و نادی لسان الکون فی الارض رافعا

عقیرته فی الخافقین و منشدا

ا عبادی عیسی، ان عیسی و حزبه

و موسی جمیعا یخدمون محمدا

[صفحه ۴۲]

بدین ترتیب مردک را عصبیت داغ میکند، بگوشه چشم مینگرد نگاهی دزدانه به اسلام و کتاب و پیامبرش افکنده، سخت خیره میشود، آنگاه خود را برای دفاع از ملتش آماده میسازد و بالاخره از عقیده باطل خود به دفاع پرداخته، آوازش را با سینه ای آکنده از بد خواهی بلند میکند، در حالیکه او فساد میکند نه اصلاح، شروع کرد به اسم معرفی اسلام و زندگی محمد به مسیحیت دعوت کردن.

او میگوید: محمد بعنوان یک نفر مسیحی کتابش را به عربی آورد زیرا او یکی ازپیغمبرانی بود، که تحت تاثیر مسیحیت واقع گردید و (بزعم او) مسیحیان احساسات دینی او را قبل از بعثتش برانگیختند و بگمان او اصول مسیحیت را در قرآن میتوان یافت و بنا به اظهار او: تایید روح القدس مستقیما برای عیسی بوده نه برای موسی و محمد و برای عیسی مقامی از عصمت بر طبق قرآن میباشد که برای محمد نیست او می پندارد: مسیحیت شامل اسلام و چیزهای دیگری است که در اسلام وجود ندارد.

او گمان کرده است: مسیح فرزند خدای یگانه میباشد ولی به یک معنی عرفانی که متناسب با ذوق خرافی باشد.

و بزعم او: قرآن مردم را به مسیحیت صحیح دعوت میکند و مسیحیت صحیح عقیده به الوهیت و بشریت مسیح است و این که هر دو طبیعت در یک شخص جمع شده است.

کلیه آراء سخیف و نا معقول خود را به قرآن نسبت داده میگوید: قرآن به تمام حقائق مسیحیت احاطه نداشته است.

و نظر میدهد: آخرین قرآنی که مورد اعتماد است بدست حجاج بن یوسف ثقفی ساخته شده و میتوان قرآن را به غیر از سبک موجود قرائت کرد.

و معتقد است: علمای توحید قائل به الوهیت مسیح اند.

[صفحه ۴۳]

و میگوید: شکاف موجود میان مسلمانان و مسیحیان چیزی جز سوء تفاهم نیست.

و می پندارد: فاصله موجود میان دو ملت، از اندیشه مفسران قرآن و علمای اسلام است.

و گمان میکند: بدار نیاویختن میخ بر خلاف منطق عقل و نقل است.

و میگوید: اعتقاد مسلمین مبنی بر اینکه مسیح را بدار نزدند، باطل است و آیه ای را که دلیل برای آن می آورند پیچیده و مبهم است.

و آیه و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم " را متناسب با تعالیم مسیحیت تاویل کرده است.

و میگوید: یکی از گمراهیهای جزیره العرب، انکار الوهیت مسیح و جنبه بشریت محض باو دادن است.

از پیغمبر اسلام به " بیابانی خشک " تعبیر می کند.

این ها پاره ای از خرافات مربوط به تبشیر و دعوت مسیحیت است و بدین وسیله هر فرد محققی می تواند به هدف نویسنده و ارزش نوشته از آگاه گردد و بداند چگونه این شخص دروادی هوای نفس، سقوط کرده و بسود خود در قضاوتهایش گام بر می دارد غافل از اینکه طرفداران این دین، دین همان " مرد بیابانی خشک " بیدارند و برای حمایت از دین او کشیک می دهند.

اینان مقاصد زیر پرده صلیبیان را خوب می شناسند و در مقابل هر گونه جنجال و هیاهو، یاوه گوئی و ژاژخایی، دروغ و تهمتی نسبت بساحت مقدس اسلام، آرام ننشسته به دفاع می پردازند و پلیدیهای جاهلیت و کثافتهای آنرا از دامن پاک اسلام میزدایند.

[صفحه ۴۴]

انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بایات الله و اولئک هم الکاذبون.

اگر بخواهید حقیقت آنچه را این مردک به دروغ و تهمت های بدخواهانه بهم بر بافته است، در یابید، لازم است به کتاب های": الهدی الی دین المصطفی " و " الرحله المدرسیه " و کتاب های دیگر حجه الاسلام استاد مجاهد ما آیت علم و عمل " شیخ محمد جواد بلاغی " و کتاب های دیگر علمای ملت اسلامی توجه فرمائید.

سقوط مشرق زمین یا انحطاط مسلمین

من باور نمی دارم بر افراد ساده لوح- تا چه رسد به فضلا و دانشمندان اسلامی هدف اینگونه نوشته های مزورانه مخفی بماند و نتوانند حدس بزنند که این گونه قلم های مزدور در حقیقت هدفی جز آراستن و پرداختن افکار جاهلیت ندارند. کسیکه کمترین

آزرم اخلاقی در خود سراغ داشته باشد از خود می پرسد آیا هدف این گونه تالیفات و فائده آنها برای شرق اسلامی چیست؟ مشرق زمین که خود گاهواره علم و تمدن جهان و مرکز فضیلت و اخلاق بوده است، آیا اگر شرق از این گونه نشریات دستش کوتاه گردد چه اتفاقی رخ خواهد داد.

آیا هیچ عاقلی میتواند باور کند اینان با این مطالب میخواهند بحق باز گردند؟ و یا این اساتید مستشرق، فکر صالح و نظریه جدیدی برای اصلاح جامعه در زمینه های اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، ادبی، و روانی آورده اند که پیامبر اسلام در کتاب و سنتش از آن غافل بوده است؟ حاشا پیغمبر اسلام را از این نسبت ناروا، آنهم پیامبری که برای اصلاح و تکمیل مکارم اخلاق آمده است.

ما نمی دانیم ملت اسلامی که راه خود را بسوی کمال در جبهه مقدم شرق در پیش گرفته، چه نیازی برای خود به این تالیفات پوچ و عاری از ادب و تربیت دینی، علمی، پاکی و پاکدامنی، راستی و درستی و حق و حقیقت طلبی احساس میکند تا برای او ترجمه شود؟

[صفحه ۴۵]

جای شگفتی است که این چه انحطاط و سقوط حتمی برای ملل اسلامی است که باید او را به این گونه نوشته های مسموم با مطالبی سست و پوسیده و بی اساس سر گرم کرد، آنهم با دست کسانی که از هر خیری تهی و با اشاعه هر شری آماده اند، کسانیکه مقصودی جز گمراه ساختن در آنها نمیتوان دید.

ملت اسلامی چه نیازی به این کتابها دارد (که نیازی نداشته و ندارد) با وجود کتاب عربی (گویا) و مقدس اجتماعی اش که هر باطلی را می شکند و هیچ باطلی نه از پیش و نه از دنبال آنرا نخواهد شکست کتابی که بی شك مایه هدایت پرهیز گاران است، کتابیکه از آداب اجتماعی و مصالح عمومی بر اساسی استوار و بنیادی از عدل و احسان متین، سخن میگوید و مطالبش را در عفت، پاکی و مهربانی می توان خلاصه کرد.

ملت اسلامی تا وقتی حامل سنت پیغمبر خود باشد، چگونه حاضر می شود به این کتابها دست نیاز دراز کند، سنتی که از حکم و اندرزهای نغز اجتماعی، احکام حقوقی و جزائی و مدنی، و از قوانین دفاعی و انتظامی در راه ریشه کن ساختن ظلم و حفظ حقوق مردم و براهنمائی مردم به مصالح دنیا و آخرتشان، آکنده است و نیز سنتی که مملو از قوانین بهداشتی و مصالح عمومی و پایه ریزی ترقیات علمی و انسان را از چنگال عفریت نادانی و گمراهی می رهاند و در راه رشد و فلاح رهبری می کند.

سنتی که زندگی سیاسی را بنیاد می نهد و به یگانگی و همبستگی جامعه بشریت و فضائل اخلاقی او روح می بخشد و کلیه حقوق نوعی و شخصی انسان را زنده میکند.

چگونه ملت اسلامی می تواند دست نیاز به این نوشته ها دراز کند که خود برنامه اصلاحی زنده ای مشتمل بر همه موجبات امن و راحت و سلامت و اتحاد و گرایش به نیکی ها و دوری از بدیها، دارد. برنامه ایکه در آن از هر چه رشته تمدن و ترقی صحیح را میگسلد، نهی شده و به هر چه او را به راه استوار رهبری کند امر شده، چیست این برنامه؟ این برنامه همان " نهج البلاغه " امام امیر المومنین علیه السلام تالیف شریف سید رضی است که فلاسفه دنیا آنرا از سخن خدا فروتر از سخن مخلوق فراتر میدانند.

[صفحه ۴۶]

ای امام میهن اسلامی، سر شک بیفشان

با من ای شرقی مسلمان، بیا، با من بیا تا از استاد فلسطینی " محمد عال زعیتر" درباره گفتار زشت و عمل نابجایش در ترجمه عربی کتاب " حیات محمد " بنقد و تحلیل بپردازیم:

از او می پرسیم این چه جنایتی بود که بر ملت اسلامی روا داشتی؟ جائی که بقول خودش در مقدمه ترجمه میگوید ": بدون تردید مستشرقین نسبت به حقایق سیرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جنایت روا می دارند، جنایتهای آنان، نویسندگان عرب را بر آن داشته تا در نقل تالیفاتشان بزبان عربی دریغ ورزند، از طرفی تعطیل زبان عرب از این گونه آثار نیز نقصی در نهضت علمی ما بحساب می آید " ما می پرسیم چه نقصی بر نهضت علمی ما بر مبنای کتاب و سنت پیغمبر وارد میشود وقتی از چنگال جنایتکار جاهلیت، محفوظ بماند؟ کتاب و سنتی که خود نقطه مرکزی علوم جهان و روشنی بخش روشن فکران است، کتاب و سنتی که هر متفکری را بخود جلب کرده گمشده دانشمندان و مطلوب فیلسوفان در شرق و غرب است تا جائیکه خودمولف در مقدمه کتابش گوید ": مهمترین ماخذ برای شرح زندگانی محمد، قرآن و کتابهای حدیث سیرت میباشد و قرآن هر چند از همه مصادر فشرده تر است ولی از همه آنها صحیح تر می باشد. "

کاش او نیز مانند دیگر نویسندگان عرب از نقل و ترجمه این سند گمراهی به عربی، دریغ می ورزید، و بدون هر گونه پاورقی و توضیح، قلم خود را از نشر این اعلامیه فساد در جامعه اسلامی حفظ میکرد. این چه تذکری درباره مفاسد کتاب است که میگوید" خواننده نباید گمانبرد من باتمام آنچه مولف در این نوشته آورده که غالبا هم مخالف واقع است، همراه و موافقم " ای امام میهن اسلامی در سوگ این مرد گریه کن که او با چه مبلغ گران یا ثمن بخسی شرف ملت خود، عزت مذهب، عظمت ملت، قداست کتاب وسنتش را فروخته است؟

[صفحه ۴۷]

او مگر چه مقصد مهمی داشت که خود را با " امیل در منگام " در این کار شریک کرد و این اباطیل و گمراهی های مخالف مذهب را منتشر ساخت، و با انتشار مطالب بی اساس و گمراه کننده از چاپ خانه هائی که جای تاسف و نگرانی بر هزینه های سنگین آنست آبروی خود و مصر عزیز و جامع الازهر و اساتید پاک و نویسندگان مقتدر آنرا بر باد داد. در حالیکه خود در مقدمه گوید ": با وجود حسن نیتی که بر نوشته های مولف حاکم است حوادث تاریخی و آرائی که ابراز داشته خالی از لغزش نیست. "

کاش من و ملتم میدانستیم، ما چه نیازی به حسن نیت کسی داریم که مسیح بن مریم را خدا و پسر خدا میداند؟ و آیا چه چیز میتواند حسن نیت این گونه کسان را نشان دهد، با اینکه هر صفحه کتابش بیک وادی گم سر میکشد و کمتر برگی از این کتاب را میتوان ورق زد که از آن نوائی از بد بینی، بد خواهی و بد اندیشی برنخیزد.

بلی، بعقیده من- و مومن را بصیرتی خدائی است- آقای مترجم از مطلب دروغ و ساختی کتاب که معرف انگیزه ها و تمایلات اموی است، خوشش آمده، از اینرو گرگ با کفتار دوست شده تا محاسن اسلام را نادیده بگیرد، و مساوی بنی امیه را زنده کند. از اخلاق و صفات نیک رو گردان و بصفات زشت توجه کرده به نظام شوم طبقاتی گرائیده است.

بلی، از این خوشش آمده که نویسنده نسبت به اهل بیت طاهر پیغمبر با جوش و خروش ژاژخایی کرده دروغ می بندد، و تاریخ را علیه کرامت و شخصیت پیغمبر و خاندان با عظمتش، بصورتی که با روح خبیث اموی سازگار باشد، میسازد و خاندان پیغمبر را در انظار بصورت زننده ای کوچک و از لحاظ بد اخلاقی، سوء معاشرت و ناسازگاری با مردم، بی آبرو جلوه میدهد که نه با ناموس

طبیعت وفق میدهد و نه با شرافت انسانی. میگوید: فاطمه قیافه اش گرفته بود و از نظر زیبائی رقیه بر او ترجیح داشت

[صفحه ۴۸]

چنانکه هوش زینب از او افزون بود، هنگامیکه فاطمه از پشت پرده شنید علی بن ابی طالب از او نام میبرد ناسازگاری نشان داد، فاطمه علی را مردی زشت رو و با همه دلیریش کم مایه میدانست و در عین حال علی علاقه اش به فاطمه بیشتر از علاقه فاطمه به او نبود.

علی چهره اش زیبا نبود، در چشمان درستش سستی مشاهده میشد و تیره بینی اش شکستگی داشت. شکمش فربه و جلو سرش خالی از مو بود، گذشته از اینها علی مردی شجاع، پرهیز گار، راستگو وفادار، با اخلاص و با یک نوع سستی و تردید مرد صالحی بود.

علی ناله کنان برای آبیاری درخت های خرمای یکی از یهودیان در مقابل مشتی خرما، آب میکشید، وقتی بخانه باز میگشت با تندروئی بهمسرش میگفت: بخور و بفرزندانت بخوران...

علی معمولا- بعد از هر اختلاف و مشاجره ای، عصبانی میشد و میرفت تا در مسجد بخسبد پدر زنش به دنبالش میافتاد و او را با موعظه و اندرز برای مدتی با فاطمه آشتی میداد، روزی اتفاق افتاد که پیغمبرش دخترش را دید از ضرب مشت علی گریه میکند.

با اینکه محمد، بخاطر راضی کردن دخترش، قدمت اسلام علی را میستود، وجه کمتری به او ابراز میکرد. دو داماد دیگر پیغمبر از بنی امیه: عثمان با شخصیت، و ابو العاس بیش از علی با پیغمبر سازگار بودند. و علی از اینکه پیغمبر برای خوشبختی و رفاه حال دخترش اقدامی نمیکرد رنج میبرد و از اینکه در کارهای بزرگ او را بحساب نمی آورد نگران بود زیرا پیغمبر هر چند گردن زدن اشخاصی را به او واگذار میکرد ولی هیچگاه فرماندهی به او واگذار نمیکرد.

از این زننده تر کتک کاری علی و فاطمه با دشمنان خود از زنان پیغمبر و بجان هم افتادن این دو دسته است. فاطمه سخت بر پدرش می شورید که چرا از دخترانش جانبداری نمیکند. و خیلی چیزهای دیگر از جنایات تاریخی که این مرد صفحات کتابش را بدانها سیاه و تباه کرده است.

[صفحه ۴۹]

دنباله رو را نکوهشی نیست

من مولف گوش بریده را توبیخ نمیکنم- هر چند دروغ و یاوه سرائی را از حد گذارنده است زیرا او از دشمنان اسلام است و هیچ گونه امیدی بخیرش نیست کتاب او نشان دهنده عقده ها و نا بسامانیهای روانی اوست بلکه این تندی و اعتراض خشونت آمیز را باید نسبت به مترجم ابراز داشت که خیانتی بزرگ به اسلام، شرق، و عموم مسلمین که خود را یکی از آنها میداند روا داشته است.

آری او بهم جنس خود گراییده و بحکم، کبوتر با کبوتر باز با باز، هم مسلک خود را پیدا کرده است.

کلیه مطالب کتابش از سخنان دروغین و نسبت های ناروای آن که همه خلاف تاریخ صحیح و نقطه مقابل اجماع ملت اسلام، و اخبار پیغمبر اکرم میباشد، چیزی جز نشانه سبکسری و ندانی او نیست.

آیا سخنان جعلی او درباره فاطمه زهرا با سخن پدرش رسول الله (ص) که میفرماید ": فاطمه حوراء انسیه (فرشته ای در کسوت

بشری) است و من هر وقت مشتاق بهشت میشوم او را می بوسم " سازگار است.

یا آنجا که میگوید (ص): دخترم فاطمه فرشته سیرت و آدمی صورت است.

یا آنجا که فرماید (ص): فاطمه ستاره زیبائی است " فاطمه هی الزهره. "

یا سخن مادر انس بن مالک: فاطمه مانند ماهی در شب چهارده یا خورشیدی پوشیده به این بود که وقتی از ابر ارج میشد، چهره سپید آمیخته به قرمزی داشت، موهایش مشکی بود و از هر انسانی به پیغمبر شبیه تر بود، بخدا سوگند او بگفتار شاعر می ماند که می گوید:

[صفحه ۵۰]

بیضاء تسحب من قیام شعرها

و تغیب فیه و هو جثل اسحم

فکانها فیه نهار مشرق

و کانه لیل علیها مظلم

و آیا سخنان بی مدرک او درباره هوش فاطمه و اخلاق او با سخن " ام المومنین " خدیجه " رضی الله عنها " موافق است که میگوید: فاطمه در شکم مادر سخن میگفت هنگامیکه به دنیا آمد در اولین فرود خود را بحال سجود، بزمین افکنده و با انگشت به اشارت پرداخت.

و یا با سخن عایشه همساز است آنجا که گوید: من هیچکس راندیدم در رفتار و گفتار و حسن سیرت و متانت چه در حال ایستاده و یانشسته، شبیه تر از فاطمه برسول الله باشد. وقتی فاطمه بر پیغمبر خدا وارد میشد پیامبر بتمام قامتش برمیخاست او را می بوسید، خوش آمد میگفت، آنگاه دستش را میگرفت و او را در جای خود می نشاند.

و در تعبیر بیهقی " من کسی را ندیدم که سخن گفتنش شبیه تر از فاطمه برسول خدا باشد"...

و آیا مجعولات او درباره امام علی صلوات الله علیه و نا زیبائی چهره اش و اینکه فاطمه او را زشت و عبوس میپنداشت، با روایات بسیاری که درباره شمایل بی مثالش آمده

[صفحه ۵۱]

از قبیل: او بقدری چهره تا بناکش زیبا بودکه گویا ماهی در شب چهاردهم است، گردنش مانند صراحی ای از نقره بود و دندانهایش پیوسته، خندان هر گاه تبسم می کرد رشته مروارید را میماند- سازگار است؟

این حرف ها را با سخن ابو الاسود دولی در شعرش چطور میتوان جمع کرد:

اذا استقبلت وجه آبی تراب

ایت البدر حار الناظرینا

بلی باید گفت:

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا فضله
فالناس اعداء له و خصوم

کضرائر الحسناء قلن لوجهها
حسدا و بغضا انه لدمیم

اصولا آیا وجدان آزاد شما میتواندمطالبی را که از قلبی پر کینه درباره سستی و دو دلی علی گفته است، بپذیرد، و حال آنکه علی همان کسی است که همیشه در کارهای بزرگ مقدم و پیش آهنگ بود، درجنگها مقدم بر دیگران بمیدان میامد و شمشیر میزد. او کسی است که از آغازیکه پیغمبر دست بکار تبلیغ دین شد، تا روزیکه علی در بستر پیغمبر بیتوته کرده، خود را فدائی او ساخت تا روزیکه پیغمبر به قرار گاه ابدیش میشتافت در تمام این مدت از پیغمبر فاصله نگرفت و پیوسته تیرگیهای غم و اندوه را از چهره مبارکش میزدود.

[صفحه ۵۲]

آیا علی آن یگانه مرد مبارزی نیست که این آیه درباره او نازل شد:
ا جعلتم سقایه الحجاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله.
و نیز آیه ": و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله. درباره او نازل گردید؟
آیا چه موقع را در زندگی علی میتوان یافت که از قلع و قمع کفار عرب در راه اسلام و دفاع از قداست صاحب رسالت، فارغ نشسته باشد تا او را بسستی و دو دلی متهم ساخت، چیزیکه هست سخن به باطل گفتن را حد و اندازه ای نیست.
آیا میتوان تصور کرد امیر المومنین با همسر پاک سیرتش، سوء معاشرت داشته باشد، و حال آنکه پیغمبر به او میگوید توبه شمایل من و به اخلاق من شباهت داری و تو از همان شجره ای هستی که من از آنم.
و چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را افضل امت، بردبار ترین و خوش اخلاق ترین امت معرفی کرده میفرماید ": علی بهترین فرد امت من و دانا ترین و برد بارترین آنها است. "
و به فاطمه بگوید ": من ترا به ازدواج کسی در آوردم که اسلامش از همه با سابقه تر و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه عظمتر است. "

[صفحه ۵۳]

و باین جمله توجه او را جلب کند ": همسری برای تو برگزیدم که اسلامش از همه مقدم و اخلاقش از همه برتر است. "

این نمونه سخنان پیغمبر است در حالیکه معاشرت علی نیز در مقابل چشم و نزدیک گوش مردم است، چه دروغ فاحشی این حیله گران ابراز داشتند حقیقه علی همان گونه است که پیغمبر صادق امین او را معرفی کرده.
آیا شما میتوانید نسبت مشت کوبی علی بر فاطمه پاره تن پیامبر را بپذیرید؟- خدا دهانش را بشکند- علی کسی است که گام جای گام پیغمبر می نهد و گوشهایش از این آهنگ پیغمبر آکنده است که به فاطمه فرمود " خداوند بر اثر خشم تو به خشم میاید و با رضایت تو خوشنود میگردد. "
و سخن پیغمبر اکرم هنگامیکه دست فاطمه را گرفته بود " هر کس او (فاطمه) را میشناسد که میشناسد و هر کس نمیشناسد، بداند او پاره تن من است او قلب و روح من است که در میان دو پهلوی من است، هر کس او را آزار دهد مرا آزرده است.
و گفتار آن بزرگوار " فاطمه بضعه منی، یریبنی ما رابها و یوذینی ما اذاها "
(و فاطمه پاره ای از تنم است هر چه خشم او را باعث شود، خشم مرا باعث میگردد و هر چه او را آزرده سازد مرا می آزارد).

[صفحه ۵۴]

و گفتار آن حضرت (ص ") فاطمه پاره تن من است کسی که او را بخشم آورد خشم مرا باعث شده است. "
و این سخن که فرمود ": فاطمه پاره تن من است هر که او را دلگیر کند مرا دلگیر کرده هر چه انبساط خاطرش را فراهم آورد، مرا به نشاط آورده است. "
و آیا پیغمبر علی را فقط به قدمت اسلامش ستوده است تا درباره علت آن فلسفه باقی شود و بگوید این امر برای راضی کردن دخترش بوده است: گذشته از این هرگاه پیغمبر علی را باین منظور میستود باید این سخن را تنها برای فاطمه بگوید تا مقصود حاصل آید دیگر چرا یک دفعه دست علی را در اجتماع بزرگ صحابه گرفته میگوید " همانا این اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی خواهد بود که فردای قیامت با من مصافحه میکند " و دفعه دیگر اصحاب خود را مخاطب ساخته میگوید: اول کسی که سر حوض کوثر بر من وارد میشود علی بن ابی طالب اول مسلمان است؟!
چگونه این علت ساختگی بر صحابه حاضر محضر پیغمبر و تابعین آنها در نیک رفتاری، مخفی مانده که آنها نیز او را باین خصلت ممتاز میستودند همچون ستایشهای سلمان فارسی، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبد الله بن عباس، عبد الله حجل، هاشم بن عتبه، مالک اشتر، عبد الله بن هاشم، محمد بن ابی بکر، عمرو بن حمق، ابو عمره، عدی بن حاتم، ابو رافع، بریده، جندب بن زهیر، ام الخیر بنت الحریش.
و آیا این سخن که پیغمبر توجهی به علی نداشت با قرآنی که میگوید علی نفس پیغمبر پاک است و یا قرآنی که محبت او را پاداش رسالتش قرار داده است چگونه جمع می شود.
یا گفتار رسول آرم (ص) در حدیث صحیح مرغ بریان (طیر مشوی)، که

[صفحه ۵۵]

در کتب احادیث صحاح و مسانید وارد شده است که فرمود " بار پروردگارا محبوبترین خلق خود را نزد من فرست تا در این خوراک هم غذای من باشد؟ (و خداوند علی را فرستاد)
یا سخن پیغمبر به عایشه: ان علیا احب الرجل الی و اکرمهم علی فاعرفی له حقه و اکرمی مثواه.

(علی محبوبترین مردان نزد من و گرامی ترین آنها بر من است حق او را بشناس و پاس حرمتش را نگهدار)
یا این جمله که فرمود: محبوبترین مردم نزد من از میان مردان علی است.
یا این تعبیر که فرمود ": علی خیر من اترکه بعدی. "
یا این یا این سخن که فرمود: بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترنی زنان شما فاطمه دخت محمد است.
یا سخنی که فرمود: علی بهترین انسانها است، هر کس زیر بار نرود کافر میشود.
یا آنکه فرمود: کسیکه قائل نباشد که علی بهترین مردم است کافر می شود.
یا آنجا که در حدیث رایت (پرچم جنگ) که اتفاقی همگان است فرمود: فردا پرچم را بدست مردی میدهم که خدا و رسولش او را دوست دارند، و او خدا و

[صفحه ۵۶]

رسولش را؟
یا قول پیامبر (ص) که گوید: نسبت علی با من، نسبت سر من با تن من یا بدن من است.
یا گفتار آن حضرت که اظهار فرمود:
علی منی بمنزلتی من ربی
نسبت علی با من نسبت من با خدا است.
یا این بیان که فرموده (ص) علی نزد من از همه کس دوست داشتنی تر و نزد خدا ازو همه کس محبوبتر است.
یا آنجا که به علی فرمود ک " من از توام، و تو از منی " یا " تو از من، و من از توام.
یا سخن رسول اکرم (ص): علی از من است و من از اویم، و او مولای هر مومن بعد از من است.
و یا سخن آن حضرت در حدیث فرستادن سوره برائت که صحت آن اجماعی است: نباید آنرا ببرد (آیات سوره برائت را) مگر مردی از من که من از او باشم
بلی گفتار آن بزرگوار (ص) که فرمود: گوشت تو، گوشت من است و خون تو، خون من. و حق (همیشه) با تو است؟

[صفحه ۵۷]

یا سخن پیغمبر (ص) که فرمود هیچ پیغمبری نیست که در امتش شبیهی نداشته باشد و شبیه من در امتم علی است.
یاحدیثی که حاکم به صحت آن معترف است و طبرانی آنرا از ام سلمه نقل کرده که گفت: وقتی پیامبر خشمگین میشد هیچکس جز علی جرئت سخن گفتن با او را نداشت.
یا سخن عایشه ": و الله کسی را ندیدم نزد رسول خدا محبوبتر از علی، و نه زنی محبوبتر از زن او.
یا گفتار بریده و ابی:
احب الناس الی رسول الله من النساء فاطمه و من الرجال علی
یا حدیث جمیع بن عمیر که گوید: همراه عمه ام بر عایشه وارد شدیم از او پرسیدم از مردم چه کسی نزد رسول الله محبوبتر است؟ گفت فاطمه. پرسیدم از مردها کی؟ پاسخ داد شوهرش تا آنجا که من می دانم روزها روزه دار و شبها بعبادت قیام داشت.

آیـا چگونه پیغمـبر اکرم (ص) توجه خود را به دیگری جز علی معطوف میـدارد در حـالیکه بر طبق خـبری که به فـاطمه داد، او اول مردی است که خداوند او را

[صفحه ۵۸]

از میـان تمـام مردم روی زمین بر گزیـد و اینـک ترجمه متن خبر ": خداونـد بر اهـل زمین توجهی فرمود و از میان آنها پـدرت را به پیغمبری بر گزیـد، آنگاه بار دیگر توجهی فرمود و از میان آنها شوهرت را بر گزیـد، آنگاه بمن وحی فرسـتاد تا شـما را به ازدواج او درآورم و او راوصی خود بگیرم. "

و در بیان دیگر فرمود (ص): خداوند از میان مردم زمین دو مرد را بر گزید یکی پدر تو: و دیگری همسر تو.

من دیگر مجـال آنرا نـدارم تـا سـخن مردک "دو داماد اموی پیغمبر "... را تحلیل کنم، همینقـدر، برای نشان دادن میزان سازگاری عثمان کریم النفس، حـدیث انس از پیغمبر خـدا (ص) هنگام دفن دختر عزیزش را کافی میـدانم وی گوید: هنگامیکه پیغمبر بر سـر قبر نشست و از چشمانش سر شک همی بارید فرمود: کدامیک از شما دیشب با همسر خود در نیاویخته است؟

ابو طلحه گفت: من یا رسول الله، پیغمبر او را دستور فرمود تا در قبر داخل گردد.

ابن بطال گوید: پیغمبر نمیخواست اجازه دهد عثمان داخل قبر شود با اینکه برای این کار از هر فرد دیگر شایسـته تر بنظر میرسـید به دلیل اینکه او شوهر بوده و همسـری را از دست داده بود که هیـچ چیز با آن برابری نمیکرد، از این رو وقتی پیغمبر فرمود: کـدامیک از شـما دیشب با همسر خود در نیاویخته است؟ عثمان ساکت ماند و پاسخ نداد: من. زیرا او در همان شبی که یکی از همسرانش در گذشـته بود اندوه مصـیبت وارده و گسـیختی پیوندش با پیغمبر، او را از سـر گرمی های جنسـی اش باز نداشـته بود، در نتیجه از حق خود، که ابو طلحه یا هر کس دیگر به اینکار

[صفحه ۵۹]

شایسـته تر بود، محروم مانـد. این مفهوم معنی آشـکار حدیث است، و شاید پیغمبر این مطلب را بوسـیله وحی آگاه شده بود، پیغمبر ایرادی به او نگرفت زیرا عملش شرعا مجاز بود ولی نشان میداد درجه مصیبت او بحدی نرسیده است که او را به خود سر گرم سازد و لذا عمل او را با تعریضی غیر مستقیم، ممنوع قلمداد فرمود.

اما درباره ابو العاص دیگر از من توقع نداشـته باشید سخنی بگویم کسیکه تا سال صلح حدیبیه مشرک مانده بود و دو بار با مشرکان اسـیر گردید و اسلام میان او و زنش زینب دختر پیغمبر برای مدت شش سال جدائی افکند، زینب به عنوان اسلام مهاجرت کرد و او را برای شر کش ترک گفت، بعد از اسلامش بهیچ وجه ای که رابطه او را با پیغمبر اکرم و حتی سازش با او را برساند، بزبان نیاورد تا چه رسد که بتوان او را با علی پدر فرزندان پیغمبر مقایسه کرد.

این مرد میگوید به نص قرآن پیغمبر اسـلام در امر خوشـبختی دختر طاهر و مطهرش بی توجهی نشان دادهو به علی نسبت میدهد که از این ازدواج رنج میبرد و حال آنکه پیغمبر اکرم هر روز صـبح بخانه علی و فاطمه می رفت میگفت: خداوند شما را رحمت کند" یرحمکم الله "

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

و پیوسته میگفت: فاطمه محبوبترین مردم نزد من است.

و میگوید: محبوبترین مردم نزد من از میان زنان، فاطمه است.
و گوید: محبوبترین افراد خانواده ام نزد من فاطمه است.
و عمر خطاب بفاطمه گوید: بخدا قسم کسی را ندیدم، که نزد رسول خدا از تو محبوبتر باشد.

[صفحه ۶۰]

حال بنگرید: چقدر این مرد در سخنان دروغینش بر پیغمبر، بخاطر اینکه گوید علی را بکارهای بزرگ فرا نیمخواند، زشت و زننده عمل کرده است، در حالیکه علی‌ر ا پیغمبر مدد کار و یار و یاور خود، و بتمام معنی همکار خود خوانده و از آغاز دعوت تا آخرین نفس او را بـا تمام امکاناتش، معاون خود میدانـد و بـدین وسـیله او نفس پیغمبر، برادر، وزیر، وصـی، خلیفه، وارث و صاحب اختیار بعد از او گردید.
و تنها او قائد و فرمانده کل قوی در جنگها میباشد. علی تنها کسـی است که به عنوان قائد الغر المحجلین " بوحی پروردگار در شب معراج، شبی که ": اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی. " ملقب گردید.
از همه اینها بدتر، اینکه این مرد زنان پیغمبر را دشـمنان علی و فاطمه میداند و از نزاع عایشه با آنها و ام سلمه سخن میگوید و با نقل داستانی مجعول به تفصیل پرداخته تشکیل دو حزب (دموکراتی، واریستوکراتی) میدهد. آنگاه با سخنان خود متعرض ناموس پیغمبر شده به شخصیت همسرانش که هر کدام ام المومنین بحساب می آیند اهانت میکند و با جلفی و سبکسری آل الله را جلوه میدهد.
کـاش می دانسـتم چگونه مترجم به خود اجـازه می دهـد عـایشه دشـمن فاطمه باشـد؟ با اینکه عایشه خود گویـد ": من هیچکس را ندیدم برتر از فاطمه باشد مگر پدرش. "
عایشه کسی است که سر فاطمه را می بوسید و می گفت ": کاش من یکی از

[صفحه ۶۱]

موهای سرت بودم."
و آیا چگونه اهل سـنت به انتشار این مطالب کوبنده رضا میدهند در حالی که قرآن مودت و محبت عترت پیغمبر را واجب دانسته و در میان مسلمانان جای تردید نیست که نشانه ایمان و نفاق در قانون پیامبر محبوب، دوستی علی و دشمنی اوست چنانکه حدیثش را ذکر خواهیم کرد. و این مورد اتفاق امت اسلامی است چنانکه در حدیث غدیر گذشت که پیغمبر خدا درباره علی فرمود: پرودگارا دوست بگیر هر کس علی را دوست بگیرد و دشمن بدار هر کس علیرا دشمن دارد.
در حدیث صحیح از پیغمبر (ص) چنین رسیده است:
من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من آذی علیا فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله.
و پیغمبر اکرم (ص) از جبرئیل آورده که او خبر داده است " خوشـبخت کامل کسـی است که علی را در زندگی من و بعد از مرگ من دوست دارد و بدبخت کامل کسی است که علی را در زمان حیات و بعد از مرگ من دشمن دارد. "
و چگونه این مرد ندانست که نسبت دشـمنی بزرگترین مرد وزن عترت پیغمبر را، به زنان او دادن هر گاه به دادگاه عدالت اسـلامی عرضـه شـود و بخواهنـد بـا سـخن پیغمـبر اکرم (ص) دربـاره عـترت که فرمـود " هیچکس آنـان را دوست نـدارد مگر که پـدرانش خوشبخت بوده و زادگاهش پاک باشد و هیچکس آنان را دشمن نمیدارد

[صفحه ۶۲]

مگر که پدرانش بدبخت بوده و زادگاهش ناپاک باشد.
یا آنچه از طریق ثقات محدثین رسیده که:
"ان علیا لا یبغضه احد قط الا و قد شارک ابلیس فی رحم امه.
یا آنچه حافظ جزری از عباده بن الصامت در حدیث آورده که گفت " ما فرزندانمان را به دوستی علی بن ابی طالب رضی الله عنه، آزمایش میکردیم، اگر میدیدیم یکی از آنها علی بن ابی طالب را دوست نمیدارد میدانستیم او از ما نیست و نطفه اش ناپاک است.
آنگاه حافظ جزری گوید " این مطلب از قدیم الایام تا امروز مشهور است که: ما یبغض علیا رضی الله عنه الا ولد زنا.
تنها زنا زاده میتواند دشمن علی باشد "
این بود پاره از مجعولات کتاب " زندگانی محمد " و چه بسیار نظائری برای این سخنان درباره قرآن و تحریف میتوان یافت. در این میان نسبت هائی به شیعه بسته اند که شیعه از آنها مبرا است. جای شگفتی است که عادل زعیتر به گمان خود با یک جمله می خواهد خود را در نشر این اباطیل گمراه کننده جامعه اسلامی معذور دارد و آن جمله اینست که ": دوست میداشتم در پاورقی بمطالب کتاب حاشیه بزنم ولی اینکار مرا از دائره ترجمه بیرون می برد " ولی این عذر پذیرفته نیست. آیا این از عدالت است: روح جامعه متدین را از سموم کشنده سیر اب کردن و به این گزافه سخنان عذر تراشیدن؟ آیا تا این حد نادانی در سرشت انسان آفریده شده است؟
ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره.

[صفحه ۶۳]

اتفاقی که چهره تالیف را زشت وانمود کرد

اندیشه ای ناشایست یا بگوئید بدعتی زننده که باب تهمت زنی را بروی امت اسلامی گشوده است از این بدعت هنر دروغزنی در حدیث، سر چشمه گرفته و سخنان باطلی بدنباپرداخته شده که هر نوع مطالب بی اساس و سفسطه بافی از آنجا ریشه میگیرد و آن عبارت از همان نقشه جدید کتاب نویسی است که ساده لوحان امت را پسند آمده، نامش را تحلیل میگذرانند و آنرا از محسنات نویسندگی میشمرند.
با این طرز تفکر، مقام با عظمت تالیف به بیمایگی گرائیده نویسندگان فزونی گرفته، گروهی بعنوان مولف پدید آمدند که هر کدام در یک بیراهه ای گام مینهند و نمیتوانند خطای خود را پوشیده دارند، اینان بیمطالعه قلم روی کاغذ میگذارند و درجامعه اسلامی مطالب بی اساس و نامقبول بخش میکنند، اظهار نظر کردن های بی دلیل، دروغ آشکار، خیانت در نقل، تحریف سخن از جای خود، نسبتهای نادرست دادن، طرفداران غیر مذهب خود را با هر نسبتی آلوده کردن و با فحاشی و آزردن آنان از اینکار خسته نشدن، از مشخصات چنین طرز تفکر است.
نتایج این گونه اندیشیدن است، که امت اسلامی را به زشتی و ننگ کشانید، نغمه های ناموزن ببار آورد، و یکباره کار آنان را به فتنه و نقار اختلاف شدید کشانید، دست بی عفتی را بروی تالیفات اسلامی گشود، و صفحات آنرا به ننگ و رسوائی و ابتذال

کشید، و در تعقیب آن شرافت اسلامی، ادب دینی، امانت در نقل و ارزش راستی فدای امیال و شهوات شخصی جانبداری ها و تعصبهای باطل، و فدای قلم های مزدور گردید. این اندیشه، روی تالیف را سیاه کرد، قلم ها عامل

[صفحه ۶۴]

جنایت شد و در دلها کینه ها پدیدآورد. با این اندیشه، مفسران قرآن را برای خود تاویل میکنند و محدثان حق دارند مطابق ذوق خود حدیث بسازند و متکلم از نحله ها و مذاهب دروغین نام ببرد، فقیه به آنچه خود می پسندد، فتوا دهد و مورخ آنچه موافق میل اوست در تاریخ بگذارد. اینان همه بی دلیل میزنند و بدون ماخذ و برهان نظر میدهند، و بی توجه و احساس خلاف گوئی سخن به دروغ گفته، منکر حقایق می گردند.

وای بر آنان از آنچه بدست خود نوشته اند، اوخ بر آنان از آنچه برای خود فراهم ساخته اند.

خواننده عزیز میتواند نمونه این تالیفات را در برابر چشمان خود در کتابهای الصراع بین الاسلام و الوثنیه، الوشیعه فی الرد علی الشیعه، فجر الاسلام، ضحی الاسلام، ظهر الاسلام، الجوله فی ربوع الشرق الادنی، المحاضرات للخضری، السنه و الشیعه، الاسلام الصحیح، العقیده فی الاسلام، خلفاء محمد، حیاه محمد تالیف هیکل و در پیشا پیش همه زندگانی محمد امیل در منگام را بنگرد.

از اینرو خالی بودن تالیف مسلمان شرقی، از ذکر منابع، از یاد بردن کتاب و سنت است، بر هم زدن اصول علم، خیانت به پیشینیان و نادیده گرفتن آثار و یادگارهای اسلامی است، اصولا عملی ناقص و کوشش بریده و ناتمام است، کاری بدین صورت نه بصلاح امت عربی و نه بمصلحت جامعه اسلامی است. روزی بر این نویسنده بگذردکه دندان ندامت بر پشت دست خواهد گزید.

چنین تالیفی، تنها علم و معرفتی را که نشان میدهد روحیه مولف و غرض ورزی اوست و از نظر خواننده ارزشش بیشتر از زمانی که شخصی از خود سخنی بافته و ساخته باشد نیست.

شما در یک موضوع میتوانید دو کتاب را بعنوان نمونه از کتابهای زیادی که بحث ما ناظر به آنها است، در نظر گیرید. این دو کتاب عبارتند از:

[صفحه ۶۵]

۱- کتاب امام علی تالیف استاد ابی نصر عمر.

۲- کتاب امام علی تالیف استاد عبد الفتاح عبد المقصود.

این هر دو نویسنده با اینکه در موضوع کتاب، نوع تمایل، محیط، تحقیقات وانگیزه نویسندگی، به توافق کامل رسیده اند، درمباحث و نظرات مربوط به آن اختلافات فراوانی با هم دارند.

این یکی استاد ابو نصر، آراء و نظرات، خضرت اموی و افرادی مشابه او را گرفته و در قعر انبیق تالیفش ریخته و کتاب خود را در نهایت زشتی و ناقبارگی در آورده تا جائیکه کار بر سوائی کشیده است.

ولی استاد عبد الفتاح کوشش ها و پی گیری های مجدانه ای بکار برده تا شیره خالص حقایق روشن را گرفته است. جز اینکه او نیز زحمات خود را با، نایاد آوری ماخذ از بین برده، در نتیجه کتاب او مانند رای و نظر شخصی عرضه شده است. هر گاه او تالیفش را با ذکر مصادر پاورقی زینت می بخشید و روایات منقول را تایید آراء سدید خود قرار میداد، در تجسم افکار جامعه اسلامی رساتر و در نشان دادن نظرات گروههای دینی موثر تر بود.

هر چند کوشش های این مرد با سپاس فروان همراه است.

و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشد تثبیتا.

[صفحه ۶۶]

غدیریه ابن رومی

اشاره

متوفی ۲۸۳

یا هند لم اعشق و مثلی لا یری

عشق النساء دیانه و تحرجا

لکن حبی للوصی مخیم

فی الصدر یسرح فی الفواد تولجا

فهو السراج المستنیر و من به

سبب النجاه من العذاب لمن نجا

و اذا ترکت له المحبه لم اجد

یوم ابلقیامه من ذنوبی مخرجا

قل لی ءاترک مستقیم طریقه

جهلا و اتبع الطریق الاعوجا

و اراه کالتبر المصفی جوهرا

و اری سواه لنا قدیه مبهرجا

و محله من کل فضل بین

عال محل الشمس او بدر الدجا

قال النبی له مقالا لم یکن

یوم الغدیر لسامعیه ممجمجا

من کنت مولاه فذا مولی له

مثلی و اصبح بالفخار متوجا

و کذاک اذا منع البتول جماعه

خطبوا و اکرمه بها اذ زوجا

و له عجائب یوم سار بجیشه

یبغی لقصر النهروان المخرجا

ردت علیه الشمس بعد غروبها

بیضاء تلمع و قده و تاججا

"هند، من عاشق نیستم و کسی مانند من عقیده به عشق زنان ندارد و زیر بار گناه نمیرود.
ولی عشقی از وصی پیغمبر در سینه من سایه افکنده که تا عمق دلم رسوخ کرده است.
از چراغی فروزانست و هر کس از عذاب نجات یابد از برکت اوست. من اگر به او عشق نورزم، دیگر کسی را برای نجات از گناهانم روز قیامت نمی یابم.

[صفحه ۶۷]

به من بگوئید آیا راه راست او را از روی نادانی رها کنم و دنبال راه کج و معوج بروم؟
من او را مانند شمشی از طلای ناب می بینم و دیگران را در چشم ناقدی بصیر، قلب و ناسره می نگرم.
در هر فضیلتی آشکارا و با عظمت، مقام او را تا درجه خورشید بالا و تا درجه ماهی کامل، در شبی تاریک میدانم.
پیغمبر روز غدیر سخنی به او گفت که برای شنوندگان هیچ گونه ابهامی نداشت:
کسی که من مولایم اویم این علی درست مثل من مولای اوست، و بدین افتخار او تاج (ولایت) گرفت.
بار دیگر وقتی تاج افتخار بدست آورد که بخاطر (فاطمه) بتول پیشنهاد ازدواج داوطلبان را رد کرده از آن او را پذیرفت.
و برای او روزیکه از جسر نهروان لشگر خود را عبور میداد، عجائبی رخ داد:
خورشید بعد از غروب بر او بازگشت درحالیکه بشدت میدرخشید و لهیب شعله هایش بالا گرفته بود.

شاعر را بشناسیم

فرزندان او- آموزش او

شاعر ما: ابو الحسن علی بن عباس بن جریح مولی عبد الله بن عیسی بن جعفر

[صفحه ۶۸]

بغدادی مشـهور به ابن رومی، یکی از مفاخر عالم تشیع و مردی فوق العاده و دارای ویژگی های ممتاز در امت اسلامی است. زیبائی و ظرافت اشـعار طلائی اش که بسـیار فراوان هم میباشد، رونق بخش بلاغت عربی است. این اشعار از شمش های طلای ناب برتر، و از سـتارگان آسمان فزونتر و نورانی تر است، از میان فنون مختلف شعر ابن رومی درمدح، هجا، توصیف و تغزل، ممتاز شناخته شده است، بطوریکه دیگران از رسـیدن بپایگـاهش نـا توان مانـده، چشم هـا به ادب و کمـال او خیره شـده است و او بر تر از شبیه و نظیر است چنانکه فضائل و کمالاتش از حساب بیرون می باشد.

او را در دوستی خاندان پیغمبر صـلی الله علیه و آله هدفهای بلندی منظور است. اصولا ویژگی او بدان خاندان، و مدیحه سـرائی اش برای آنان، و دفاع از آنان در برابر حملات مخالفان، از حقایق آشکار زندگی اوست.

ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ و شبلنجی او را از شعرای امام حسین عسگری علیه السلام شمرده اند.

همه اشعارش به ترتیب حروف تهجی مرتب نبوده " مسیبی " علی بن عبد الله بن مسیب، و " مثقال " غلام ابن رومی آنها را در صد برگ روایت کردنـد. احمـد بن ابی قسـر کاتب و همچنین " خالـد " کاتب هر کدام، صد برگ از شـعرش را نوشـته اند. و آنگاه" صولی " در دویست برگ بر حسب حروف آنرا مراتب سـاخته است ". ابو الطیب وراق بن عبـدوس " اشـعار ابن رومی را از نسـخه های موجود جمع آوری کرد، در حدود هزار بیت

[صفحه ۶۹]

شد و این رقم بیش از هر نسخه دیگری است. چه آنها که بر طبق حروف تهجی مرتب شده بود یا آنها که نا مرتب بوده است.

"ابو بکر محمد خالدی " و " ابو عثمان سعید خالدی " کتابی در اخبار شعر ابن رومی نگاشته اند.

ابن سینا دیوان او را برگزیده و مشکلات اشعارش را شرح کرده است.

و گوینده ابن سـینا گفته از تکالیف درستی استاد ادبیاتم یکی حفظ اشعار ابن رومی بود و من آن اشعار را با چند کتاب دیگر ظرف شش روز و نیم حفظ کردم.

"ابو الحسن علی بن جعفر حمـدانی، " و " اسـماعیل بن علی خزاعی " و " ابو الحسن جحظه " که ابن رومی او را مـدح گفته و در صفحه ۱۶۸ دیوانش دیده میشود، هر کدام پاره ای از اشعار او را نقل کرده اند.

نام ابن رومی و تجلیل و احترام او را در: فهرست ابن ندیم، تاریخ بغداد، معجم الشعراء، امالی سید مرتضی، مروج الذهب، عمده ابن رشـیق، معالم العلماء ابن شـهرآشوب، وفیات الایعان، مرآه الجنان یافعی، شـذرات الذهب، معاهد التنصـیص کشف الظنون، روضات الجنات، نسـمه السحر فی من تشیع و شعر، دایره المعارف بستانی، دائره المعارف الامیه، الاعلام زرکلی، الشیعه و فنون الاسلام، و هم در مجله الهدی عراقی می توان یافت.

[صفحه ۷۰]

بسیاری از کسان که عنایت خود را به جمع آوردی آثار ابن رومی و نوشتن اخبار و داستانهایش مبذول کرده اند از این جمله اند.

۱- ابو العباس احمد بن محمد بن عبد الله بن عمار متوفی ۳۱۹ ابن مسیب گوید: وقتی ابن رومی از دنیا رفت ابو العباس کتابی در فضائل و اشعار ممتاز او ترتیب داده می نشست و آن را بر مردم املاء می کرد تا بنویسند.

۲ "- ابو عثمان ناجم " کتابی مخصوص در شرح حال ابن رومی دارد.

۳ "- ابو الحسن علی بن عباس نوبختی " متوفی ۳۲۷ اخبار زندگی ابن رومی را در کتابی مستقل جمع آوری کرده است.

۴- از نویسندگان متاخر، استاد عباس محمود عقاد، کتابی در شرح حال ابن رومی در ۳۹۲ صفحه نوشته که ما قسمتهای مهم آن را عینا در اینجا خلاصه می کنیم:

"ابن رومی در زندگی اش هشت نفر از خلفا را درک کرده و آنها عبارتند از:

"واثق "، " متوکل "، " منتصر "، " مستعین "، " معتز "، " مهتدی "، " معتمد " و " معتضد " که بعد از ابن رومی از دنیا رفت.

"عمیدی " صاحب " ابانه " و " ابن رشیق " صاحب " العمده " او را ستوده اند. ابن رشیق گوید از میان شعرای مولدین کسی که از همه اختراع و نو آوری بیشتر دارد طبق نظر اهل خبره ابو تمام و ابن رومی می باشند.

"ابن سعید مغربی " متوفی ۶۷۳ درکتابش " عنوان المرقصات و المطربات " از ابن رومی احترام و تجلیل بعمل آورده.

[صفحه ۷۱]

و ظاهرا " ابو عثمان سعید بن هاشم خالدی " از ادبای قرن چهارم که در شرح حال ابن رومی بسط کلام داده این شرح مفصل را یاد درکتاب " حماسه المحدثین " و یا در کتابی مخصوص او آورده است. ولی هر چه بوده یاد داشت های او در این باره همه از میان رفته و چیزی جز پراکنده هائی از آن، در کتابهای مختلف که برای شرح حال او کافی و حتی شبه کافی هم نیست، باقی نمانده است. ما آن مقطعات را به همان صورت، اینجا نقل می کنیم:

ابن رومی روز چهار شنبه بعد از طلوع فجر، دوم ماه رجب سال ۲۲۱ در بغداد در محل معروف به " عقیقه " و " درب الختلیه " در خانه ای مقابل کاخ " عیسی بن جعفر منصور " بدنیا آمد ابن رومی غلام آزاده شده " عبد الله بن عیسی " بود. جای تردید نیست که او رومی الاصل می باشد و این مطلب را او خود یاد کرده و در چند جای دیوانش روی آن تاکید می کند. نام جدش جریج یا جرجیس، بی شک اسمی یونانی است. پس به سخن کسی که گفته است به این دلیل او را ابن رومی گویند که درکودکی زیبا روی بود، نباید واقعی نهاد.

پدر ابن رومی با عده ای از دانشمندان و ادبا رابطه دوستی داشت، یکی از آنها ": محمد بن حبیب راویه " را باید نام برد که در لغت و علم انساب عرب، دستی داشت، شاعر ما به همین مناسبت با او رفت و آمد پیدا کرد. محمد بن حبیب بر اثر تیز هوشی و قریحه اش او را مورد توجه خاص خود قرار داد، شاعر از این محمد بن حبیب یاد کرده گوید: وقتی او به چیزی می گذشت که او را شگفت می آمد و آن را می پسندید به من می گفت: ای ابا الحسن آن را به ذهنت بسپار.

ما می دانیم که مادر ابن رومی ایرانی بوده است چه خود اظهار کرده ایرانیها دائی ها و رومیها عموهای من اند، ولی بعد از آنکه نسبش را از طرف پدر

[صفحه ۷۲]

به یونان رسانده گفته است، پس مرا پدر سیاست "، ساسان " نزاده است، شاید مادرش از اصل ایرانی بوده و می خواسته بگوید از

طرف پـدر و مادر هیچکـدام ایرانی خالص نیسـتم و این سـخن بیشتر مورد قبول است زیرا با اینکه زبان فارسـی می دانست ولی مثل کسـی نبود که در دامن مادری که فقط به زبان فارسـی حرف میزند و غیر فارسـی نداند، بزرگ شده باشد. وقتی مادرش از دنیا می رفت از او جوانی به کهولت یا در شرف کهولت رسیده بود که در شعرش گوید:

بمن گویند آیا از بی شیری گریه می کنی با فاصله ای که بین شیر خواری تا کهولت است؟ می گویم:

او مادر است ای مردم از فراقش می سوزم و کسی که بر مادر مویه کند نه ملامت شده و نه خواهد شد.

امینی گوید: مادرش " حسـنه " دختر عبد الله سجزی است و سجز یکی از شهرهای ایران در خراسان است پس او فارسی خالص می باشد.

برادر تنی اش " محمـد ابو جعفر " از ابن رومی بزرگتر بوده و قبـل از او فوت کرد، ابن رومی بیاد او اظهار درد و مصـیبت می کرد. وقتی برادر ابن رومی از دنیـا رفت که او در خـدمت عبیـد الله بن طـاهر یکی از بزرگـان طاهریان بسـر می برد. و از دیوان ابن رومی بدست میاید که وی نیز مردی ادیب و نویسنده بوده است.

بعـد از مرگ برادر، ابن رومی کسـی رانـداشت که عائله او و برادرش را تعهد کند مگر عده ای از دوسـتدارانش از بنی هاشم و بنی عباس که گاهی به او می رسیدند و گاهی هم او را فراموش می کردند. و چنانکه از این پس آشـکار خواهد شد در عهد هاشـمیان آل ابی طالب بیش از عهد هاشمیان آل عباس به او رسیدگی می شد.

اما پسر عم او که در این شعرش بدو اشاره کرده:

"من پسر عموئی دارم که از قدیم با کوشش فراوان برای من شر بپا می ساخت ولی او خود به آتش آن نمی سوخت. "

[صفحه ۷۳]

"او جنایت می کند تا من بجنایتش بسوزم آنگاه مرا بی یاور می گذارد و هر جا او چوب آتش (کبریت) شد من گیر ایه آنم. "

ما نمی دانیم آیا او پسر عموی بلا فصل او بوده یا عمو زاده کلاله (برادر زادگان پـدر از برادرمادری یا پـدری) بوده است. و در هر صورت میزان پیوند دوستی فیما بین، از دو بیت بالا بخوبی معلوم می شود.

فرزندان او

ابن رومی سه فرزنـد داشت که عبارتند از " هبت الله "، " محمد " و فرزند سومی که نامش را در دیوان ذکر نکرده است، آنها همه در کودکی در گذشـتند و ابن رومی آنان را با اشـعاری که از بلیغ ترین و جانگـذار ترین مرثیه هائی که پـدری در سوگ پسـرانش سروده است، رثا گفته. فرزند متوسط او میمیرد و اشعار دالیه مشهور، که از جمله آنها دو بیت زیر است، برای او سروده می شود:

کبوتر مرگ پسر متوسطم را طلبید بخدا سوگند نمی دانم چرا میانه گردن بند را برگزید "

درست همان موقع که از نگاههایش بوی خیر و نیکی می رسید و از حرکاتش بلوغ و رشدش را دریافتم "

و از اشعار اوست که در توصیف بیماری فرزند سروده:

درنگ او میان گاهواره تا لحـد انـدک شد، هنوز دوران گاهواره را فراموش نکرده بود که به لحد درمانده، تا آنجا خون ریزی به او فشـار آورد که سـرخی چهره ی ماننـد گلشن، به زردی زعفران مبـدل شـد. او روی دست این و آن جـان خود را از دست می داد و چنان آب بدنش گرفته شد که گیاه رند، خشک میگرد. "

در دنباله همین شعر اشاره به دو برادر دیگر محمد کرده گوید:

[صفحه ۷۴]

محمد ما شیء توهم سلوه

لقلبی الا زاد قلبی من الوجد

اری اخویک الباقیین کلیهما

یکونان للاحزان اوری من الزند

اذا لعبا فی ملعب لک لذعا

فوادی بمثل النار عن غیر ما عمد

فیما فیهما لی سلوه بل جزازه

یهیجانها دونی و اشقی بها وحدی

ای محمد هر آنچه گمان میرفت باعث تسلای خاطرم شود، بیشتر اندوه مرا برانگیخت.
می بینم که این دو برادرت که بجا مانده اند آتش زنه هر اندوه و مصیبت اند.
موقعیکه با یکی از بازیهای کودکانه ات سر گرم میشوند غافل از اینند که بر دل من آذر میزنند.
لذا وجود این دو کودک مایه تسلی من نیست بلکه بیشتر اندوه مرا میاشوبند و من تنها در آتش بدبختی میسوزم.
اما فرزند دیگرش " هبت الله " از رثای او معلوم می شود نوجوان بوده که گوید:
"افسوس تو را همچون شاخ شمشادی پر طراوت ولی بارور نشده از دست دادم فرزندم، دیروز تو و تسلی خاطرم، هر دو با هم به کفن سپرده شدید "
چنانکه اشعاری در رثاء فرزند سومی خود دارد که از او نام نبرده و میگوید:
"اندوهی که بر دل او نشسته خواب را از چشمانش ربود، تا صبح همچنان دیده به ستارگان دوخته بودکه غروب کردند.
ای دیده سرشک بیفشان که من دری شهوار تر از آنچه شما از ریزش آن بخل میکنید بر خاک افشاندم.
همان پسرکم که دیروز بدامن خاک تیره اهداء کردم، واقعا که من تا چه حد سخت جانم.
اگر از ریزش اشکی امتناع میکنید، ناچار باغوش اندوهی پناه میبرم که اگر سر شکی بر شعله های آن نیفشانید تار و پود مرا خواهد سوخت. "

[صفحه ۷۵]

بنظر می رسد این رثاء مربوط به فرزند کوچکتر اوست که نامش را ذکر نکرده و ما نمی دانیم آیا او قبل از مرگ برادرش از دنیا رفته است یا بعد. وقتی این رثاها را درمقابل هم قرار دهیم، تصور می رود اشعار بائیه (آنها که ابیاتش به حروف باختم می شود)

آخرین شعر رثائی او درباره فرزندانش باشد، زیرا، در آن ها اشاره بفاجعه شخصی شده که اندوه از دست دادن پسران او را بقدری ریاضت داده که چشمانش از سر شگ خشکیده و بجای اشگ آههای سوزان سر میدهد، در تعجب است که چگونه زنده مانده، و نیروی مقاومتش برای این حادثه های سخت، در هم نشکسته است.

رثای فرزند متوسطش، فریاد اندوهی بود که از اثر ضربه اول بلند گردد هیجانی شدید از خلال اشعارش مشاهده می شد، سپس درتلخ مصیبت اول، جای خود را، به‌مصیبت دوم می دهد، دردی لا علاج که همچون قلاده ای به گردن او آویخته است و در نتیجه دیگر سکوت و آرامش نشان می دهد و تنها سر شگ همی بارد، آنگاه در پایان تسلیم محض می شود. و تعجب می کند چگونه اندوهها او را از پای در نیاوره است. سوزش مصیبت را در دل احساس می کند ولی در دیدگانش اثر آنرا نمی بیند. بدین ترتیب تمام زندگی او را غبار مرگ فرو می گیرد. همسرش پس از مرگ فرزندان از دنیا می رود و مصیبتش کامل می گرددو دیگر کارش بزرگ می شود..

آموزش او

این بود مجموع آنچه توانستیم از زندگی و خانواده شاعر، اخباری سودمند فراهم آوریم از ماخذو مصادر موجود برای کاوش از دوران کودکی، آموزش، اساتید و علما و رواتی که به درسشان حاضر می شده، سودی عاید نمی شود زیرا این مصادر از مطالب مفید در این زمینه خالی است مگر آنچه در جلد ششم " اغانی " به عنوان جمله معترضه متذکر شده است که: ابن رومی از ابی العباس ثلب روایت کرده و ثعلب از حماد بن مبارک و حماد از حسین بن ضحاک. و چون در جای دیگر

[صفحه ۷۶]

ابن رومی از قتیبه روایت می کند و قتیبه از عمر سکونی در کوفه از پدرش و پدر او از حسین بن ضحاک. پس می توان گفت روایت کردن، همان درس از استاد گرفتن باشد، زیرا ثعلب در سال ۲۰۰ متولد شده و ۲۱ سال از شاعر بزرگتر بوده است. اما قتیبه (که مقصود ابو رجاء قتیبه بن سعید بن جمیل ثقفی محدث و دانشمند معروف‌باشد) می تواند از کسانی باشد که بر ابن رومی املای حدیث کرده و شاعر ما از دست او آموزش گرفته باشد زیرا وقتی قتیبه از دنیا رفت ابن رومی هنوز بیست ساله نشده بود.

در گذشته اشاره کرده ایم که او نزد محمد بن حبیب دانشمند بزرگ علم روایت انساب رفت و آمد داشت و خواهیم دید که او در بعضی از مفردات لغات، به او مراجعه می کرده. شرح این مراجعات را خود در دیوانش آورده و روی آنها تکیه می کند، او بعد از این بیت اشعارش:

و اصدق المدح مدح ذی حسد

ملان من بغضه و من شنف

صادق ترین مدح، مدح کسی است که بر ممدوحش حسد می برد و از دشمنی نگاهش پر از خشم است.

گوید: محمد بن حبیب مرا گفته است شنف خشمی است که در دیده ظاهر گردد.

و بعد از این بیت:

یا ذوافبان جمیل الصبر بعدهم

فللدموع من العینین عینان

"آنها رفتند و شکیب و برد باری هم از کف رفت و پس، آنگاه اشکها از دیدگان روان گردید. "
باز به او اشاره کرده گوید: در تفسیر کلمه عینان. از ابن حبیب روایت شده که گفت:
عان الماء عینا و عینانا: اذا ساح.
"عان فعل ماضی یعین فعل مضارع آن می شود و عین و عینان مصدر و به معنی

[صفحه ۷۷]

روان گردیدن است. "
اینها سه نفر از اساتید ابن رومی هستند که نام بردیم در ماخذی که ما مراجعه کرده ایم استادی غیر از این سه کسی برای او نمی شناسیم. با این حال ما را این مقدار بس است که بدانیم: او به هر کیفیتی که آموزش گرفته، و معلمش هر کسی بوده با بهره کافی از دانش زمانش بزرگ شده و از علوم قدیم و جدید، سهم بسزائی در شعرش آورد است. اگر معری نگفته بود: او در اندیشه های فلسفی بسر می برد، و اگر مسعودی نمی گفت: شعر برای ابن رومی، کمترین وسیله معرفی اوست، ما خود ازشواهد پراکنده سخنانش، می توانستیم اینمعنی را استنباط کنیم. سخنان ابن رومی فراوان و مکرر در اختیار است هر کاو شگری که به برخی از آنها دست یابد، یقین می کند، گوینده اش از فلسفه آگاهی داشته، و با اهلش به مصاحبت می پرادخته، و به کار آن سر گرم بوده، بطوری که در روش و اندیشه او اثر گذاشته است. بیش از این هم از یک دانشجوی فلسفه آن روز برای آموزش آن یا برای اینکه از دانشجویان آن محسوب شود، نبایدکار دیگری انتظار داشت. شمانمی توانید از کسی که در فلسفه کار نکرد باشد یا نا آشنای به فلسفه و قیاس منطقی و علم نجوم باشد چنین کلامی بشنوید "
برای اعلام دگر گونیهای دنیا است که طفل هنگام تولد گریه می کند.
و گرنه چیست باعث گریه او در حالیکه دنیایش وسیع تر و زندگی اش مرفه تر شده است. "
در اینجا شواهد فراوانی بر توجه و آشنائی او به علوم و اصطلاحات علمی آورده که برای اختصار از پرداختن به آنها صرف نظر میکنیم.

نامه های ابن رومی

مایه ادبی و لغت شناسی
در اشعار همزیه (که آخر بیت به همزه ختم می شود) اشاره به مهارت خود در نویسندگی و شرکت خود در میدان نثر بلیغ کرده و این بیت در تایید همین مطلب است:

[صفحه ۷۸]

الم تجدونی آل وهب لمدحکم

بشعری و نثری اخلطا ثم جاحظا

"ای خانـدان وهب، مگر نیـافته ایـد مرا درکار مـدحتان که شـعرم ماننـد اخطل (شاعر معروف عرب) و نثرم ماننـد جاحظ (نویسـنده معروف) است. "

بنابر این قطعا او نویسـنده ای است که در صـناعت نثر عربی نیز تمرین داشـته است. ولی عبارات منثوری که ما از او بـدست آوردیم بسیار معدود و کوتاه است: از جمله:

۱ "- نامه ای است که به قاسم به عبد الله نوشته، تا خود را درآن تبرئه کند، گوید:

ترفع عن ظلمی ان کنت بریئا و تفضل بالعفو ان کنت مسیئا...

اگر بی گناهم دست از ظلم بـدار، و اگر گناهکارم بر من ببخشای، بخدا سوگند عفو از گناهی می جویم که آن را مرتکب نشده ام و امید گذشت نسبت به امری دارم که آن را نمی شـناسم، شما عنایت خود را بیش کنید و من خضوع خود را، من حال خود را نزد شما از سـخن چینی که دشـمنی می ورزد به پناه کرم شـما می سپارم، و از دست ستمگری که می کوشد آن را تباه سازد، زیر سایه وفای شـما حفظ می کنم، از خدا می خواهم که بهره مرا از شـما بقدر محبت من نسبت به شما قرار دهد، و میزان امید مرا از شما به قدر حقی که بر شما دارم، محدود کند و السلام. "

۲- نامه ای که در عیادت دوستی بیمار نوشته است:

اذن الله فی شفائک و تلقی داءک بدوائک و...

"خداونـد فرمـان بهبـودیت را صـادر کنـد و دردت را به درمـان رسانـد، و دست عـافیتش تـورا بنوازد و پیـک سـلامتش را بسویت بفرستد، و بیماریت را باعث محو گناهان و افزونی پاداشت قرار دهد."

۳- نامه ای که به یکی از دوسـتانش- که از سیراف (شـهری درساحل خلیج فارس ۳۶۰ کیلو متری شـیراز) آمده و برای گروهی از دوستان جز شاعر ما هدیه

[صفحه ۷۹]

آورده- نوشته است.

آطال الله بقاءک و آدام عزک و سعادتک و...

"خداونـد عمرت را دراز، و عزت و سـعادتت را پایـدار و مرا فـدای تو گرداند، اگر نه این بود که من در کارم متحیر و به فکر خود مشغولم، از هم جـدا نمی شـدیم. اشتیـاق دیـدارت- خداونـدا- بر من مسـتولی، و عطش ملاقـاتت، در من شدیـد است. از خـداوند خواستارم قدرت ملاقات بر حسب محبتم عطا فرماید که او توانا و بخشاینده است. "

"موقعیت مـا از رای ظریف شـما- خـدایت مویـد داراد- ایجاب می کنـد حقوق خود را از ناحیه شـما بطلبیم، و سـجایای کریمانه و خوی شـما در این تصـمیم ما را نیرو می بخشـد و آنچه برما منت نهادی از مایه انس، ما را بشـما مانوس می دارد و انبساط خاطر می بخشد. عطایایا شما ما را بشما رهبری می کند و بزگواریت را بر ما گواهی می دهد، خداوند عمر شما را طولانی، و سعادت ما را در وجود شـما، و بوسیله شـما مسـتدام دارد. به من خبر داده انـد- خداونـد عزت شـما را پاینده دارد- ابرهای کرم شـما چند روزیست، باریدن گرفته، بارشـی که همه برادرانتان را به نیکی و گوارائی شامل گردیده است. از عدل و فضل و کرم شـما بعید می دانستم من از این باران بیرون باشم با اینکه من از کسانی هسـتم که به شـما می نازم و بتو معتقـدم. به سویت می آیم و تو امیـد منی. دردم از از

بد گمانی نسبت به شما، به مراتب بیش از درد از دست دادن بهره ام از لطف شما است. از این رو به نظر رسید برای داروی قلبم از سوء ظن، و درمان قلبت از فراموشی، و پایداری مهر در بین ما، دست به گلایه بزنم که به قول معروف (و یبقی الود ما بقی العتاب) تا گلایه نباشد دوستی بر جا نمی ماند، برای کسی که مانند تو گوشی شنوا، و دیده ای بصیر، داشته باشد این مقدار گلایه کافی است. "

۴- در برتری گل نرگس نسبت به گل سرخ گوید:

النرجس یشبه الاعین و الورد یشبه الخدود و...

[صفحه ۸۰]

"نرگس مانند دیدگانی با دندانهائی خندان و گل سرخ همچون گونه ها باشد، و دیده و دندان برتر از گونه است و آنچه شبیه برتر است برتر است از چیزی که شبیه فروتر. گل سرخ همچون صقت است زیرا رنگ است و نرگس اسمی است که او را مانند زیرا نرگس گلی وارد (در آب پرورده) یعنی همیشه در آب است. گل سرخ شرمنده و گل نرگس خندان، بنگرید هر کدام شباهتش به دیدگان نزدیکتر است، او برتر"

این بود تنها نمونه ای از نثر ابن رومی در مدارک موجود. کسی که بدین روش می نگارد، اگر او را بلیغ ترین نویسندگانش نخوانیم، حداقل او را یکی از آنان باید بحساب آوریم، گذشته از این، او هر گاه به طوائف مختلفی بر می خورد، خود را جز با شعرا همراه نمی دید در اشعاری که در مدح" ابی الحسین کاتب ابن ابی الاصبع "سروده درباره ی خود چنین گوید:

"ما گروه شاعران به نسبتی نزدیک به نویسندگان منسوبیم.

هر چند نویسندگان به هر فضیلتی شایسته تر و زبان و بیانی بلیغتر دارند.

وقتی نسبت بدهیم پدر ما پدر آنها است که همان ستاره عطارد در آسمان باشد.

اما بهره ای که او از علوم عربیت و علوم دینی داشت، بهتر است متعرض احصای شواهد آن در کلام ابن رومی نگردیم، زیرا این امر آشکارتر از آنست که احتیاج به توضیح داشته باشد.کمتر قصیده ای از قصاید دراز و یا کوتاهش را می توان پیدا کرد، که شما به خوانید و در خلال خواندن یقین نکنید که ناظم آن دریائی از علم لغت، و دارای احاطه وسیعی به مفردات غریب، و اوزان و مشتقات آن و تصریفهای لغوی و آشنائی با موقعیت امثال عرب و اسماء مشاهیؤ آنان است، اینها همه همراه با آنچه مربوط به احکام دینی و اقتباس ها از ادب قرآن صورت می گیرد، به طوری که در شعر عربی کسی نیست که این شواهد در کلامش به این فراوانی و دقت، دیده شود مگر دو شاعر: یکی شاعر ما ابن رومی، دوم معری"

[صفحه ۸۱]

(ابو العلاء).

ابن رومی گاهی که روسا و ادبائی امثال " عبید الله بن عبد الله " و " علی بن یحیی " و " اسماعیل بن بلبل " را به قصائدی مدح می گفت، کلمات غریبش را در همان کاغذی که قصیده را می نوشت تفسیر می کرد. گویا از اینکه دقائق الفاظ و اسرار لغتش از آنها فوت شود، بر آنها مهر می ورزید آنگاه وقتی از آنها جفا کاری و تغیر می دید، مجددا پوزش می طلبید که:

"لغات نا مانوس را برای شما تفسیر نکردم، بلکه برای غیر شما کسی که آن را نمی داند. "

یا میگفت:

"تفسیر برای غیر شماست نه برای شما، چونکه برای کسی که عالم به اسرار لغت است می توان تفسیر کرد. "

بر اثر شهرتی که ابن رومی در علم لغت و اسرار و نکات لطیف آن، پیدا کرده بود کلمات نا مانوسی می ساختند و برای تفریح یا عاجز کردن، از او می پرسیدند. از قصه جرامض که یکی از این بازیگری است، می توان دیگر نمونه های آن را دانست. در مجلس "قاسم بن عبد الله " کسی از، ابن رومی پرسید " جرامض "چیست او بلا درنگ پاسخ داد:

"از معنی جرامض برای یافتن علم آن پرسیدی، جرامض عبارت است از خزا کل آخر گاهی غوامض با غوامضی مثل خود تعبیر و تفسیر میشوند.

از جرامض به سلجکل هم میتوان تعبیر کرد، و اگر نمیپذیری بعنوان فرض و احتمال قبول کن. "

اینها همه کلماتی از قبیل جرامض است که نه معنی دارد و نه وجود خارجی.

اگر کاوشهای ما صحیح باشد، و استادان او امثال ثعلب و قتیبه باشند، و نیز استادی قطعی ابن حبیب که از آنجا علم به لغات غریب از و انساب و اخبار پیدا کرده

[صفحه ۸۲]

است، باید گفت اینان همه برگزیده برگزیدگان در این مطالبند، به ویژه وقتی شاگردی تا این حد هوشمند، تیز فهم، با حافظه قوی مانند ابن رومی، به آنها کمک کند.

قبلا اشاره کردیم که او پنج بیت شعر را فقط با یکبار خواندن حفظ می کرد فرض میکنیم در روایت تا اندازه مبالغه رفته است، ولی مسلما او سریع الحفظ بوده و چنن سرعت حفظی او را در کار فراهم ساختن لغات، و توضیح مفردات آن نیرو می بخشیده است.

ابن رومی همه زندگانی اش را در بغداد بسر برد. اگر کمی بغداد را ترک می گفت سریعا به سوی آن باز می گردید، و اشتیاق فراوان خود را به بغداد با ناله های جا نفرسا، ابراز می داشت. آن روز بغداد پایتخت بی رقیب دنیا بود، و ابن رومی در آن در کارهای خیری دست داشت، مالک دو خانه و ثروتها و هدایای موروثی بود: یکی از ثروتهای مورثی اش قدحی منسوب به هارون الرشید بود که وقتی آن را به " علی بن منجم یحیی " اهداء میکرد در وصفش چنین گفت:

"قدحی از یادگارهای رشید را یکی از پسران موافق نه ناموافقش برگزید. این قدح در شیرینی از دهان دوست شیرین تر است هر چند یک کلمه سخن نمی گوید.

از جواهر با صفای طبیعی ریخته شده نه با ماده شیمیائی آن را صفا داده باشند.

دیده در آن چنان فرو می رود که از صفای قدح، پنداری به اشتباه افتاده است.

همچون عشق محبوب نا آلوده به غبار کدورت دارای نوری بسیار رقیقتر و با صفا تر است. "

آنگاه عقاد سخنش را به بحث درباره مزاج، اخلاق و زندگی و ما یملک ابن رومی کشانده و از مزاحها و شوخی ها و هجاها و شکست او و فال بد زدن از صفحه ۱۰۲ تا صفحه ۲۰۳ مفصل شرح و بسط داده است. آنگاه به شرح عقیده اش (که در آن جای نقد و تامل بسیار است) به این شرح می پردازد.

[صفحه ۸۳]

اعتقادات مذهبی شاعر و افکار و اندیشه هایش

در گذشته گفته ایم وضع دینی قرن سوم هجری چگونه بود. در این عصر مذاهب و نحله ها، زیاد شد، و کمتر کسی بودکه نتواند در عقائد موجود نظر و رایی، بر ای خود بر گزیند و اسلامش را به وسیله آن تفسیر و توجیه کند، تا بوسیله آن خود را از گزند گروه محققان و خوانندگان علوم جدید، نجات بخشد.

ابن رومی یکی از این خوانندگان علوم جدید است. انتظار نمی رود مباحثی را که بر رسی می کرده، و در مجالس آنها حاضر می گردیده، و سخنانی که از اهل آنها می شنیده، اثری محسوس در او نگذاشته باشد. از این رو او مسلمانی بود، در اسلامش مستقیم، ولی شیعی معتزلی و قدری بود، که عقیده به دو طبیعت (میل به پستی از یک سو و گرایش به طهارت و پاکی از سوی دیگر) داشت و این سالمترین مذاهب و نحله های معروف آنروز از نظر عقیده دینی است.

"معری " در " رساله الغفران " گفته است: بغدادیان مدعی اند که او اظهار تشیع می کرده و بر این امر استدلال به قصیده جیمیه اش می کنند، آنگاه در تعقیب آن گفته: من معتقدم او مذهبی جز مذهب شعرای دیگر نداشته است.

ما نمی دانیم از چه رو معری " در تشیع او تردید کرده می گوید " او مذهبی جز مذهب شعرای دیگر نداشته است " شعراهم وقتی مذهب تشیع را می پذیرند مانند سایر مردم واقعا شیعه می شوند بلکه گاهی راه افراط را پیش گرفته بیش از دیگر شیعیان اظهار تشیع می نمایند، ما معتقدیم معری بر همه اشعار را آگاهی نداشته، از این رو حقیقت مذهبش بر او پوشیده مانده است، و اگر چنین نبوده، نباید این حقیقت بر او پنهان ماند.

گذشته از این، قصیده جیمیه به تنهائی در اظهار تشیع او بی شک کافی است زیرا شاعر هیچگونه انگیزه طمع یا سازش با دستگاهی نداشته و بعکس با سرودن

[صفحه ۸۴]

آن، خود را، آماج خطر شدیدی از ناحیه طاهریان و عباسیان قرار داده است.

در این قصیده خود، او " یحیی بن عمر بن الحسین بن زید بن علی (= بن الحسین) (ع) را که مقابل دستگاه خلافت، ورو در روی طاهریان، حکام خراسان قیام کرد، رثا گفته است.

و درآن قصیده در حالی که از (حکام سوء) طاهریان یاد می کند، خطاب به بنی عباس گوید:

"ای بنی عباس از دشمنی های خود دست بدارید و معایب خود را سخت سر بسته نگهدارید. "

"حکام سوءتان را با گمراهیهایشان رها کنید، که شایسته آنها، غرق شدن در امواج فسادشان است. "

"در انتظار روزی که باز گرداننده ای، حق را به اهلش برساند باشید، آنگاه چنانکه افرادی محزون بودند، شما محزون خواهید شد ".

"هنگامی فرا رسد که از خطاهای خود، پوزش نتوانید آورد و حجت خدا بر شما تمام شده راه فراری ندارید. "

"بذر دشمنی اکنون فیما بین نیفشانید که این بذرها به ثمر خواهد رسید. "

"به زیان شما است که اگر فکر کنید وضع (موجود) برایتان دوام خواهد یافت با اینکه روزگار یک رنگ باقی نمی ماند. "

"شاید در سویدای نهان نهضتی بر پا گردد و آنان را بر شما بر تری دهد که همیشه بامداد روشن در دل شب تاریک است. "

آیا شیعه به " بنی عباس " چه بگوید سخت تر و صریحتر از این که بترسید از آینده خود و منتظر دولت علویان باشید؟ او با این

سخن بنی عباس را از زوال ملکشان ترسانده و برای آل علی آرزوی روزی را کرده که دشمنانشان را بکوبند و حقشان را بازستانند، خون خواهی کنند، و ظلمهای و اراده را پاسخ گویند. او از علویان

[صفحه ۸۵]

مانند هر فرد شیعی بطور واضحی هوا خواهی کرده است.

از این واضحتر، اشعار نونیه اوست که در آن آرزوی هلاک دشمنانشان را دارد و خود را توبیخ می کند که چرا دریای آنها از جانفشانی کوتاهی کرده است:

"اگر روزگار دشمنانتان را حکم و قدرت بخشیده، رقیبی هم در کمین انها نشسته است. "

"اینان در میان اعتراض مردم و خود خواهی های خویش، رشته حق را گسیخته دست به تجاوز زدند."

"شکیبا باشید که خداوند آنان رابه خاطر شما هلاک خواهد کرد چنانچه ملوک یمن را به هلاکت رسانید. "

"زمکان یاری نزدیک شده است کندی نورزید یقینا یاری نزدیک است. "

"این از تقصیرهای من است، کاری کرده ام مانند کار به دنیا وابستگان که خونم حفظ شده. "

"این چیست که خونم نه درباری شما می ریزد، و نه به آبرو و شخصیتم لطمه ای وارد میشود. "

"ولی من جانم را نثار خواهم کرد، هر چند خداوند خون مرا با خونهای دیگران تا کنون حفظ کرده است."

"کاش من به جای شما آماج حوادث می شدم یا من می توانستم زره یا پوشش ضخیمی برای شما باشم. "

"باپیشانی ام تیر مخالف را بخود گیرم و با گلو گاه و سینه ام، نیزه دشمنان را بخود میخرم. "

"کسی که بخواهد در راه شما رضای حق را بخرد، هیچگاه از ترس جانش، احساس غبن نمی کند. "

کسی که این گونه سخن گوید و چنین درکی داشته باشد، هیچ جای شبهه در تشیعش نخواهد بود او خود را برای محبت آل علی بدون هیچگونه غرض مادی در

[صفحه ۸۶]

معرض مرگ قرار می دهد، به خاطر آنها بخشم می آید، اعلام مهر و عاطفتی نسبت به آنها می کند که نه نفعی از آن عاید خود و نه عاید آنها می گردد.

ابن رومی از " یحیی بن عمر ر جز به لقب شهید چنانکه در قصیده جیمیه ملاحظه می شود، یاد نمیکرد. در واقعه مستقل دیگری از او با این دو بیت یاد کرده است:

"نیزه دشمن پارچه خونین بر او پوشانید و او نزد خداوند با رنگ قرمز وارد شد. "

پاداش رو بوسی او بادار، عینا رو بوسی او بازیبارویان آزرم دیده گردید. "

تنها پاره ای از این اشعار کافی بود که او را شیعه آل ابی طالب، معرف کند و دلیل‌بر این باشد که او تشیع را به عنوان مذهبی در امر خلافت اسلامی پذیرفته است، مانند مذهب شعرا یا غیر شعرا. بویژه تشیع معتدلی که اهل آن عقیده دارند جائز است امامت شخص فروتر با وجود شخص برتر، و لعن صحابه ای را که در امر خلافت معارض علی شدند، زشت میدانند، این شیعیان بیشتر زیدی هستند که در لشگر " یحیی بن عمر " برای مقابله بابنی عباس قیام کردند. اینان در یاری آل علی چیزی بیشتر از ابن رومی نمی گویند، و

آرزوئی زیادتر از آرزوی او ندارند.
به نظرمی رسد ابن رومی تشیع را از پدر و مادرش به ارث برده باشد، زیرا مادرش ایرانی الاصل بوده، و تشیع به مذهب ملتش، ایرانیان در یاری آل علی، نزدیک تر بودو هم به این دلیل که پدرش او را علی نامید و علی از اسماء محبوب شعیان است که یاران سر سخت خلفا از آن اجتناب می کنند. ایرادی بر پدر شاعر نیست که با وجودی که شیعه بود در خدمت یکی از خاندانهای بنی عباس بسر می برد، زیرا پیشوایانش مردمی بودندکه خود را از خلافت و ولایت عهدی که علت دشمنی شدید بین عباسیان و علویان می گردید. دور نگهمیداشتند، گاهی اتفاق می افتاد پاره ای از خلفا و ولی عهدانشان نسبت به علی و اولاد علی اظهار احترام و تکریم نمایند، چنانکه

[صفحه ۸۷]

این امر در مورد " معتضد " خلیفه ای که ابن رومی زیاد مدح او را گفته، مشهور است. و چنانکه از " منتصر " ولی عهدی که می گویند پدرش " متوکل " را به جرم یک برخورد شوخی که بین آن دو اتفاق افتاد، در دفاع از حرمت علی و آله علی، کشت، این امر، نیزبه شهرت پیوسته است، (سپس بعد از تایید تشیع بنی طاهر در صفحه ۲۰۹– ۲۰۷ گوید:)
بهترین عقیده ای که شایسته است انسان در راه آن بکوشد، عقیده ای است که انسان را هنگام ترس، دلیری بخشد و چون از دگر گونیهای حوادث، به خشم آمد راه تسلی خاطر و پوزش را در برابرش بگشاید آروزی رسیدن به آینده ای بهتر ا،ز وضع حاضر، را پیش پایش نهد. و از این نزدیکتر، تیرگیهای نادانی را بزدید و حق هر کسی را بپردازد همه اینها را ابن رومی بحد کامل در تشیع علوی طرفداری امام منتظر غایب بدست می آورد، در مقابل عباسیان که طرفدار وضع حاضرند و مردم همه دشمن آنهایند، و آرزوی زوال ملکشان را دارند. از این رو تشیع ابن رومی در دلش بود، در امیدهایش بود، و او بر مذهب دیگر شاعران و بر مذهب دیگر مردان، از طرفداران تشیع بود.
اما در مورد اعتزال، ابن رومی نه آن را پنهان میکند و نه در آن باره به بحث و جدل می پردازد. بلکه به آن افتخار نموده نسبت به آن حرص می روزد.
از آن جمله درباره " ابن حریث " گفته است:
"او یک معتزلی است در نهان که روی آنرا می پوشاند در حالیکه سر انجام پنهانی ها ود را آشکار می گردانند. "
"آیا من عقیده اعتزال را رها کنم؟ ابدا، من دردان آن بخیل ام. "
"به نظر من اگر عقیده " ابن حریث " به چیزی غیر از اعتزال باشد، من به دین او نخواهم بود. "
مذهب ابن رومی در اعتزال، تابع قدریه است یعنی کسانی که قائل به اختیارندو خداوند را از کیفر جبر بر عملی که انجام شده، تنزیه میکنند. این

[صفحه ۸۸]

مطلب از سخن او در خطاب به " عباس بن قاشی " که او را به پیوند مذهبی سوگند میدهد معلوم میشود:
"اگر بین ما، قرابت فامیلی هم نباشد بستگی دینی بحدی است که پدر را از فرزند جدا می سازد "
"ما در عقیده به عدل و توحید با هم مشترکیم ولی نه با کسانی که شبیه این دو را گویند یامنکر هر دو گردند. "

"میان دو کس که بدعتی گمراه کننده نهاده اند، رفاقت حاکم است تا چه رسد به کسانیکه سنت هدایت نهند. "

"با خوی شکوفان خود که بر تو ملازم و پاینده است، مضبوط و دائمی باش"

"چیست عذر یک نفر معتزلی متمکن، که دست خود را از مساعدت معتزلی درویش باز میکشد. "

"آیا می پندارد تقدیرحتمی او، به تاخیر می افتد، اگر چنین پنداری داشته باشد پیمان اعتزالش را گسیخته است. "

"یاعطای او شایستگی رفیقش را ندارد؟ چگونه و حال آنکه او از راه بدر نرفته و منحرف نشده است. "

"یا چیزی که بتواند او را راضی کند در اختیارش نیست در صورتیکه برادر از برادر به آنچه میسور است بسنده می شود. "

"اعلام می کنم، به عقیده من هیچ عذری برای شخصی مثل شما نیست، از اینکه رای محکم را بکار نبندد. "

بدین ترتیب از کلامش واضح می شود او معتزلی و از اهل عدل و توحید است و این همان اسمی است که قدریه را بدان می نامند، زیرا آنان عدل را به خدا نسبت میدهند و بنده را نسبت بگناهی که خدا مقدر کرده و بدان مبتلا شده، قائل به کیفر نیستند. و به این علت که آنان خداوند را به یگانگی می شناسند، معتقدند قرآن مخلوق اوست، و قدیم نیست تا مانند او دارای صفت قدمت باشد. اینان‌برای خود نام عدل و

[صفحه ۸۹]

توحید را انتخاب کرده اند تا به کسانی که می خواهند آنان را قدریه خوانده و حدیث ر القدریه مجوس هذه الامه ر را بر آنها تطبیق کنند، پاسخ رد داده باشند. می گویند ما قدریه نیستیم. این اسم شایسته کسانی است که عقیده به قدر داشته باشند. ما اهل عدل و توحیدیم و خدا را منزه از ظلم و شرک میدانیم.

همچنین از سخنش واضح است که او عقیده به آزادی انسان در انجام کارهای خیر و شر، دارد و بر رفیقش این طور استدلال کرده، به او می گوید: چرا به من پاداش نمی رسانی؟ اگر بگوئی مقدر نیست پس کو آزادی انسان در اعمالش، و اگر بگوئی نمی خواهی، پس دردوستی ستم کرده ای و آئین جوان مردی را شکسته ای.

او غیر از اینها، اشعاری صریح در عقیده به اختیار دارد که نسان می دهد انسان اعمالش را خود، پدید می آرد. مانند این شعر ":

اگر دگر گونیهای آزادی و اختیار درکار نبود امیال و هوسها، مرا مانند رشته قطار اشتران، بخورد میکشانید. "

و این شعر دیگر او، که گوید:

"کجا چنین باشی، و حال آنکه اختیار درکف تو است و در شکستن و بستن، تو خود دست اندر کاری.

"و در این شعرش که گوید:

"نیکو مصنوعی است که بسازنده اش مربوط است، از این رو هر گاه دست در کار خیری زدی آن خیر تو را دنبال خواهد کرد. "

"بدی نیز اثر عمل کننده آن است وقتی دست به کار شری زدی همان شر، هلاکت خواهد کرد. "

ولی در تقسیم ارزاق عقیده بتقدیر دارد و میگوید:

"روزی بدون طلب به پای خود می آید و فرق نمیکند چه از آن فرار کنی یا آنرا سوی خود فرا خوانی. "

و نیز گوید:

[صفحه ۹۰]

"آیا نمی بینی راهها، در میان کوهها چقدر وسیع است، و خدا زنده وروزی تضمین شده است"؟

(امینی گوید) این مطلب در مورد رزقی است که شخص را می جوید و دنبال می کند اما در مورد رزقی که باید طلب کرد چنین نیست چنانکه به همین مضمون حدیث آمده است، در مورد رزقی که نباید طلب کرد، قدریه دچار تناقض نخواهند شد زیرا آنان تنها در اموری که انسان مورد ثواب و عقاب قرار می گیرد، قائل به اختیارند نه در مورد رزق و بهره های دنیوی.

اما درباره عقیده به دو طبیعت (که قبلا اشاره شد) واضح ترین سخنش در این اشعار است.

"ما و شما هر دو دارای طبیعت خاکی هستیم که همیشه ما را به جاهای بدی پرت می کند. "

"قبل از ما آدم و همسرش را از بهترین خانه، بهشت برین (فردوس) سقوط داد. "

"پس بجای باغهای ورودهای روان، دنیای دنی را که مانند نامش پست است، به عوض گرفتند. "

"سوگند بخدا، بد طبیعی است که پدر ما را از مقام قرب جوار حق، محروم ساخت."

"فرزندان ضعیفش را بعد از خود، تسلیم اسارت کرد تا آنان بدون اسیر کننده ای، خود اسیر نفس گردند. "

"ولی هوای نفس درآزادگان، اسیر و محدود، و مقهور قدرت آزاد مردی است. "

"هر چند پیکرها بخاطر آن طبیعت به هوای نفس کشیده شوند ولی نفس مانند آتش به بلندی می گراید. "

[صفحه ۹۱]

"اگر درگیری پیکرها با نفوسشان نبود، آنان با یک پرش شدید آن از همه اقطار می گذاشتند. "

"و اگر پرش آنان کوتاه تر هم بود، باز ماه کیهان و ستارگان گردنده را، در دست می گرفتند. "

امینی گوید: در اینجا نویسنده، نسبت های بی اساسی به ابن رومی داده، که در میزان حقیقت فاقد ارزش است. علت این نسبت ها فاصله گرفتن او از علم اخلاق و عدم درک معنی اشعار ابن رومی است که پنداشته افکار او با توحید اسلامی منافات دارد لیکن کسی که با سبکهای سخن آشنا باشد و غرائز مختلف انسان را بشناسد درمعنی شعر او شک نخواهد کرد و این خود نشانه آن است که ابن رومی آشنائی کامل به اخلاق داشته که جای تفصیل این جمله، کتب اخلاق و تربیت است و چون این بحث از موضوع کتاب خارج است ما از آن صرف نظر می کنیم.

گوید: ابن رومی دینداری در سرشتش بود زیرا ترس آمیخته به خضوع و تکیه بر یاور غیبی جزء سرشت او شده بود و این هر دو، دو رهگذر مخفی برای نفوذ ایمان و اعتراف به عنایت بزرگ در جهان هستی است از این رو او از ترس شک، به خدا ایمان دارد، متوجه تسلیم است تسلیمی ساده، به سادگی کسی که از اضطراب و قلق می گریزد و آرامش را بر هر چیز، ترجیح می دهد.

کار سادگی او به آنجا کشید که بر فلاسفه ای که نسبت به محفوظ ماندن پیکر پرهیز گاران پس از مرگ، تردید کرده و آن را اثر دارو یا حنوط می دانستند به شدت انکار نموده و به " ابن ابی ناظره " که برای آزمایش، بدنی را چشیده بود عوامل بقاء آن را بداند، گفت ":

شما که مردگان را می چشی، تا معلوم شود عامل محفوظ ماندن آنها بعد از گذشت زمان دارو است.

"اگر خالق جهان را تهمت به ناتوانی نمیزدی، آزمایشت از روی رعایت راستی امانت بود. "

[صفحه ۹۲]

"آیا می پنداری خداوند قادرنیست مردگان را مانند زندگان محفوظ نگهدارد"؟

"و آیات لطیف خدا را که می بینی از تدابیر حکمایش می پنداری؟

"او از دنیا رفت و لحظات آخر عمرش می گفت:

لقای پرودگارا را هول و هراسی است که هیچ ترسی بدان پایه نمی رسد.

طیره یا فال بد، نزد او تنها بخشی از همین ترس دینی غریزی بود از این رو او فلسفه بافی می کرد و آراء و نظراتش را در دین وارد می ساخت ولی در حد احساس نه اندیشه و لذا باید گفت او یک هنر مند است نه یک فیلسوف.

امینی گوید: فال بد زدن (طیره) بخشی از دین نیست. و کسی که تسلیم دین باشد گوشش از سخن پیغمبر (ص) پر است که فرمود لا طیره و لا حام ": نه فال بد و نه پرنده شوم. و به آن تکیه نخواهد کرد بلکه ترتیب اثر دادن به فال بد خاصیت ضعف درنفوسی است که به نور ایمان و یقین و توکل بر خدا در همه حال نیرومند نشده باشد لذا در جاهلیت فال بدزدن فراوان بود و اسلام آن را از میان برداشت.

گوید: اینکه او عقیده به اختیار دارد از جرئت و دلیریش نیست و نمی خواهد نظری بر خلاف اصطلاح عمومی ابراز کرده باشد، او گناه را به گردن انسان می اندازد و تقدیر خدا را در مورد ثواب و عقاید بنده دور از ظلم می بیند، و دربارهخداوند به نیکوترین تصوری که یک فلسفه ساز خدایش را تصویر می کند، می نگرد و گویا این عقیده را، ترس از عالم غیب به او داده است نه جرئت و دلیری نسبت به آن.

و از ترس اشکالاتی که او را فرا گرفته بود، به رای معتزله کشیده شد و آرامشی نداشت تا به پناهگاهی برسد و به آسودگی امن و امان، دست یابد. از این رو به دوستان پناه می برد و با آنان به درد دل می پرداخت و از آنان می خواست تا اندوهش را بگشایند چنانکه گوید:

"همبستگی ما را در دوستی، مهر ما نسبت به نیکان بنی هاشم مستحکم می دارد. "

[صفحه ۹۳]

"و اخلاص ما در توحید خدای یگانه و دفاع ما از دینش در مقاومت ها"

"با چنان معرفتی که هیچ شک نتواند آن را بکوبد و هیچ سلاحی در مقابلش کارگر نیفتد. "

"و با بکار بردن اندیشه در هر شبهه ای که بدان استدلال شود تا زیرکان زبان دان عاجز گردند. "

"ما و شما هر دو در زیر سایه رضای پرودگار، و اخلاص نسبت به حجت او با سینه ای آکنده از اندوه، بسر می بریم. "

چیزی که هست ایمان یک امر است و ادای فرائض دینی امری دیگر، نهایت درجه ایمان نزد او این است که به وسیله تقرب به اهل بیت، و تنزیه خداوند و اطمینان به عدل و رحمتش به او تامین دهد، آنگاه راهش را باز گذارد تا هر چه میخواهد به بازیگری و مزاح بگذراند ولی مثلا روزه داری، که او را از مشتهیات و نیازهای غریزی باز دارد خوش آیندش نیست.

فلا اهلا بمانع کل خیر

و اهلا بالطعام و بالشراب

"من به جلوگیر از هر خیری، خوش آمد نمیگویم ولی از خوراک و نوشیدنی استقبال می کنم. "

بلکه مانعی نمی بیند شبی را که در خوشی گذرانده به شب معراج تشبیه کند و بگوید
"خوشبختی ما را در آن شب به مقام بلند پیروزی رسانید از این رو مانند شب معراج گردید. "
بهمین دلیل او در تقوای اخلاقی اش از احساسات آنی، اطاعت میکند چنانکه در هر حالت بازیگری و مزاح را از دست نمی دهد، وقتی هم پای تقوا و خشوع به میان میاید، احدی از عباد روزگار به پایش نمی رسد. در بررسی این اشعار به نظر می رسد او عابدی بوده که عمری را در صومعه عبادت گذرانیده است!

[صفحه ۹۴]

"آنان (پرهیز گاران) پهلو از خوابگاه تهی ساخته
میان خوف و رجا به خدای خود پناهنده اند
و لذت خواب را از چشمان خواب آلوده خود زدوده-
اختران را می نگرند یکی بعد از دیگری طلوع می کنند
اگر آنان را هنگام اشاره با انگشتان به بینی-
و هنگامی که به آیات مربوط به قیامت بر می خورند، چگونه آه میکشند
و هنگامی که با کمال خشوع گونه ها بر خاك می سایند.
با چشمانی گریان و اشکهای سیل آسا.
دعا می کنند، خدای ما صاحب اختیار ما، ای که همه کارت نیکو است!
به خاطر چهره های خاکسارمان، از گناه ما در گذر.
به خاطر چشمهای گریانمان، از گناه ما بگذر
تو بهترین پشت گرمی ما هستی، وقتی کسی را نداریم
پاسخ می رسد، پاسخی که گوش آن را نمی شنود.
دوستانم، کارهایتان نزد من ضایع نمیشود
جانهای خود را که به راه من دهید، به امانت نزد من محفوظ می ماند "
ابن رومی از این نمونه اشعار خاشعانه بسیار دارد ما هیچگاه این نمونه اشعار از شعرائی مانند " ابن فارض " و " محی الدین (" که معروف به عرفان و تصوف اند)، نشنیده ایم.
امینی گوید: عقیده ابن رومی در باب اختیار ناشی از تیرگی شك و شبهه نیست.
چنانکه عقاد پنداشته است، بلکه این عقیده را در نتیجه برهان و دلیل اتخاذ کرده است. او به حساب ترس از سرنوشت، معتقد به تقدیر نشده، بلکه براهین قاطع او را بدان ملزم داشته است. چنانکه عقیده او در باب روزی که تقدیر محض است از روی برهان اتخاذ شده و منافاتی ندارد که انسان در عین حال مکلف به کوشش باشد و دنبال اسباب ظاهری،

[صفحه ۹۵]

بر طبق نوامیس الهی که حاکم بر نظام جهان است، برود. اینها مسائل فلسفه اسلامی است که در جای خود باید بررسی شود.

اما اتکاء ابن رومی به عدل و رحمت و پاکیزه پنداشتن خدا از ظلم و قساوت، این از خصوصیات هر مسلمان مومن بخداوند است که خدا را به صفات کمال و جلالش بشناسد.
علت تقرب به اهل بیت طاهرین (ع) تنها برای جلب مودت و دوستی آنها است که به نص آیه قرآن اجر رسالت قرار گرفته و مثل آنها، مثل کشتی نوح گشته است که هر کس در آن داخل شد، نجات یافت، و هر کس تخلف ورزید غرق گردید. اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرین کتاب اند و پیغمبر آنان را جانشین بعد از خود معرفی کرده، فرموده است: این هر دو امانتی هستند که اگر به آنها چنگ زدید هیچگاه بعد از من گمراه نخواهید شد. پس آنان چقدر شایستگی دارند که نزدیکی به آنها ما را برای جهان آخرت، تامین روانی بخشد.
اما نسبت شوخ طبعی و بی آرزمی به او، باید گفت اینها مضامین شعری است و شعرا را نباید بدان مواخذه کرد، چه بسیار شعرای عفیف، و پاکدامنی که امثال این مضامین را سروده اند.

شیوه و سبک شعر و بحثی در انگیزه هجو سرانی شاعر

قرن سوم هجری، دو شاعر هجاء گو بیرون داد که از دیگر شعرای قرون اسلامی در این زمینه مشهور تر شدند: یکی ابن رومی و دیگری دعبل خزاعی که خلفا، حکام و مردم، همه را هجو گفته اند.
"ابو العلاء معری " این دو شاعر را با هم، در شعرش آورده و در هجو گوئی روزگار بر فرزندان خود، به آن دو مثل زده است:

لو انصف الدهر هجا اهله

کانه الرومی او دعبل

حتی تاریخ نویس امروز هم نمی تواند اسم تازه ای به این دو نام بیفزاید، زیرا

[صفحه ۹۶]

در دوره های بعد از قرن سوم کسی که شبیه آند و در این زمینه باشد و نفوذ و تاثیرنشان دهد، پیدا نشد.
این دو هجاگو، هر کدام سبک خاصی در هجا دارند که در مقارنه با هم بخوبی آشکار میگردد. دعبل چنانکه در غیر این کتاب گفته ایم.. (بحث دعبل او را چون به اینجا مربوط نیست، متذکر نمیشویم). و اما ابن رومی درطبعش نفرتی از مردم دیده نمی شود، او نمی خواهد برای جامعه در ادبیات عرب، راهزن باشد. او هنر مندی است چیره دست، که قدرت نقاشی و دقت تخیل دارد. ابتکار نشان میدهد، و با معانی و شکل الفاظ، بازی می کند. وقتی بخواهد شخصی یا چیزی را هجا گوید، دوربین عکاسی دقیقش را به طرف اومتوجه می سازد و صورتی از آن در شعرش می پردازد بطوری که تصویر موجود، خود را وسیله خودش هجو کرده باشد، در آن تصویر نگاه دور بین را به نقیصه و نقطه های ضعف چهره عکس برداری شده می افکند. درست مانند وقتی که شکلی را در آینه های مقعر و محدب بخواهند ارائه دهند، از این روهجاهای او یک نوع نقاشی آماده ای برای هر شکلی است که بخواهد و یک نوع بازی با مفاهیم مختلفی است، نسبت به کسانی که او را تحریک کرده باشند.
ابن رومی از شخص هجو شده خود، عقل و هوش و علم را می گیرد و تمام عیوب تمدن را که در یک جمله گرایش به پشتی در غرقات شهوات است، به او می چسباند وقتی از هجاهای او موجبات تمدن و بی بند و باری حاکم بر تمدن آن روز را، بیندازیم،

زننده ترین قسمتش را حذف کرده این و باقی مانده آن چیزی جز، از قبیل شوخ طبعی و شکلکل سازی نیست.
ابن رومی در هجا هنر خاصی داشت که بی تردید آن را برگزیده و زیاد در آن کار کرده هر چند بدان نیازی نداشت، و به حساب دشمنی با کسی هم نبود، مقصود از آن هنر شکلک سازی و بازی با تصاویر مضحک و منظره های فکاهی و شبیه سازیهای دقیق بود. گویا این تمایل در سرشت ابن رومی چنانکه در طبع نقاش چیره دست است

[صفحه ۹۷]

وجود داشته، که هر چه دیده عینا بقلم آورده و نقاشی خود را در کمال محکمی، و ابتکار می پرداخت.
آنچه از هجاها، در شعر ابن ابی رومی دیده می شود، هر چند ضرورتی برای آن وجود نداشته و بین او و مردم روابط حسنه ای موجود بوده است، بمنظور ابراز هنرمندی او صورت گرفته است. و این هنر را بهتر است، قدرت تخیل و تصور بنامیم تا هجا و یکی از محسنات است نه سیئات، مطلوب است نه مطرود و مذموم، شما اگر به بینید فرزندتان درچنین هنری وارد است و رموز و خفایای آن را می داند هر چند شما در صدد تهذیب و ارشادش باشید، بدتان نمی آید. با اینکه وقتی به بینید به کی فحش می دهد و او را توهین می کند و هجا می گوید نگران و عصبانی خواهید شد. زیرا اگر او را از توجه به نقاشی های فکاهی و درک معانی و تصاویر آن و تجسم تصورات مشابه آن باز دارید، در حقیقت شما او را از اخلاقی که باعث رشد و نمو فکری او می شده است باز داشته اید و احساس صادق او را از تصدیق و فهم آنچه می فهمد، جلوگیر شده اید. ولی اگر او را از هجا گوئی و انگیزه های آن باز دارید، از خوی زائدی که قابل نیست او را باز داشته اید.
اینست هنر ابن رومی که نه عذری دارد و نه می خواهد تا عذری برایش بتراشند در غیر از این نمونه هجاها که یاد کردیم باید گفت مواردی است که او را بدانها کشانیده اند نه او ود بدانها دستزده باشد. و یا از خود دفاع کرده است نه اینکه حمله ای را آغاز کرده باشد و یا در پاره ای موارد عمدا او را بر انگیخته اند، نه او خود برانگیخته شده باشد با اینکه وقتی در شعرش می خوانید.
"دو نفر که با هم فحاشی کنند همیشه کسی که خودش و پدر و مادرش از دیگری بد تر باشد، پیروز میگردد. "
باور نمیکنید، گوینده آن ابن رومی هجا آفرین زبان عرب و کسی که هجا گویان را به نقاط ضعفشان هجا می گوید، باشد. ولی حقیقت همین است، او برخی اوقات متوجه راه تکاملش می گردید، از هجا گوئی متنفر و مستعفی می شد، دوست می داشت

[صفحه ۹۸]

از هجای دیگران هر چند بد گو و هجا کننده اش باشند، خود را نجات بخشد و سوگند یاد می کرد تا دیگر توبه را نشکند و کسی را هجو نکند چنانکه گوید:
"سوگند یاد کرده ام در دوران روزگار، جز کسی که مرا هجو کند، احدی را هجا نگویم. "
"بلکه بکلی هجا گوئی را هر چند مرا هجا کنند، به یک سو بیندازم ". " تا همه مردم خط امان خود را از من بگیرند. "
"مرا برد بادری عزیز تر آید تا خشم، بشرط اینکه خشمم، مرا رها کند "
"اگر عنان حلم در کفم باشد، حلم از اعمال جهالت (خشم و هجا گوئی) بر تر است. "
این شیوه اندیشه، با ابن رومی متناسب تر است زیرا او از باطن سلیم النفس و آسانگیر آفریده شده، و شرارات آمیخته با درشت خوئی و دشمنی در باطن او نیست: بلکه اگر او شرارات داشت، به این همه هجا گوئی نیازش نمی افتاد و یا اگر شرارتش افزون بود،

هجا گوئی اش را کمتر می نمود زیرا در مقابل دشمنی ها اگر از راه شرارات برای خود تامینی ساخته بود، (با هجایش) مقابله به مثل نمی کرد. چنانکه گفتیم هجی او اسلحه دفاعی بود نه به عنوان هجوم و حمله و هجایش نشانه کینه توزی و دشمنی و انواع شرور باطنی نبود. چنانکه نمی توان آن را نمودار ناراحتی درونی تنفر طبع، احساس ظلم غیر قابل تحمل و غیر قابل پرهیز دانست. بسیاری از مردم شرور که مرتکب قتل و تعدی و فساد می شوند، زندگی را بدون اینکه کلمه ای در بدگوئی کسی از آنها شنیده شود، بسر می برند و بسیاری از مردم، بدگوئی و کینه توزی نشان می دهند زیرا خوی مذمت و کینه توزی گرفته اند.

ولی کسی که رثای ابن رومی را درباره فرزندان، مادر، برادر، همسر و خاله و پاره ای از دوستانش بخواند، به خوبی درک میکند این رثاها از طبع کسی تراوش کرده که از سرشت او مهر و محبت فیضان دارد، و توجه به رحم، و انس به دوستان و برادران، از باطنش، می جوشد. از این رو مراثی او، دلیل روشنی

[صفحه ۹۹]

بر میزان عطوفت مهربانی اوست که می تواند برای شناخت او راهنمای منصفی باشد نه مدح های او که اثر میل و طمع سروده شده یا هجا هایش که از انگیزه کینه توزی و بی صبری بر خوی مردم ریشه گرفته است. در این رثاها سرشت مردی خود نمائی می کند که آز و نیاز او را دگر گون نساخته است و بعکس نشان دهنده فرزندی نیک، برادری با شفقت، پدری مهربان، همسری محبوب، فامیلی روف، و چون برادری در حزن برادرش محزون است. چنین مردی نمی تواند انسانی شرور، سخت دل، کینه توز و موذی باشد.

و هر گاه میان او و مردم زمانش اختلافی در قول پدید آید، عقل ما حکم می کند قبل از اینکه سخن مردم را درباره او بپذیریم، سخن او را درباره مردم زمانش بنگریم. زیرا آنان آزار او رامجاز، و دروغ بستن بر او را که رفتارش به نظرشان غریب میامد. آسان تلقی می کردند. مردم عادت کرده اند هر گاه رفتار غریبی از کسی دیدند، هر نوع تهمت و شگفتی را درباره اش بپذیرند در حالیکه او خود از این تهمت ها بیزار است و بدیهای مردم را یکی بعد از دیگری از ترس بالا گرفتن شکایتش از مردم می بخشد با اینکه می داند مردم بی انصافند چنانچه گوید:

"از برادری بمن سخنی رسید که من او را بخشیدم هر چند کمتر از آن هم آدم را گله مند می کند."

"هنگام برافروختن خشم، محاسنی چند از او، که گناه هر خطا کاری را می بخشد، بخاطر آوردم. "

"مناسب من همین است که خوبی ها را با دیده روشن بنگرم و از بدیها بدون توبیخ چشم پوشی کنم. "

"ای کسی که از خشم ما گریزانی و خود را تبرئه می کنی، نجات بخش ترین گریز گاه را برای خود برگزیده ای. "

"پوزش شما با گشاده روئی بر گناهتان مقدم است و مهر شما با شایستگی و خوش آمد پذیرفته است. "

[صفحه ۱۰۰]

"اگر چیزی از تو بگوشم برسد، من در مقام دشمنی با گوشم آن را تکذیب می کنم."

"من به مجرد تغییر زبانی، تا دل دگر گون نشده باشد، رفاقتم را نمی شکنم"

بنابر این با اینکه ابن رومی مردی شرور و بد نفس و زود رنج نبود، پس چرا هجاهایش زیاد است و به شدت متعرض آبروی هجو شدگانش میگردد؟، گمان می کنم از آن رو بدین کار دست میزند که حیله باز نیست خوش باطن است. با مکر و حیله و کجروی و

افزارهائی از این قبیل، که وسیله زندگی آن عصر بود، سرو کاری نداشت. او در هنر خود فرو رفته بود، شعر و دانش و ادب را برای موفقیت خود و رسیدن به مقام وزارت و ریاست، به تنهائی کافی می پنداشت زیرا او در دوره ای بود که مقام وزارت را به نویسندگان و روایان حدیث می سپردند و برای رسیدن به این مقامات، هزاران هزار داو طلب بودند که برای تقریب بدر بار خلفا و حکام، وسیله فراهم می کردند.

ابن رومی شاعری نویسنده، و خطیبی پر روایت، همراه با معلوماتی در زمینه منطق، هیئت، لغت و هر علمی که فرهنگ زمان اقتضا داشت یا چنانکه " مسعودی " گفته است کمترین افزارهایش شعر است.. و شعر به تنهائی برای فراهم آوردن مال و رسیدن به آرزوها کافی است.

بنابر این وقتی مردم او را شاعر، نویسنده و روایت کننده ای که بر فلسفه و نجوم نیز آگاهی دارد بشناسند، چه خواهد شد، جز اینکه پایگاه وزارت خواستار او شده، به سوی او بشتابد و محبوب خود را خواستگاری کند، چنانکه برای بسیاری از مردمی که نه علم او راداشتند، و نه بپایه بلاغت او می رسیدند، وزارت فراهم شد، آیا این " ابن زیات " نبود که بر اثر یک کلمه که برای معتصم تفسیر کرد و به تفصیل ان پرداخت، به مقام وزارات رسید؟ و آن کلمه " الکلاء " بودکه عموم ادباهم بلد بودند.

بلی ابن رومی کسی است که آن قدر غرایب لغت می داند که احدی از شعرا و

[صفحه ۱۰۱]

ادبای عصرش نمی داند، پس او خیلی زیاده شایستگی وزارت را دارد این دنیا چه قدر ستم پیشه است که از دادن حق ابن رومی از منصب و ثروت به او بخل می ورزد!

حال که وزارت نشد، آیا کمتر از نویسندگی یا کارمندی برخی از وزراء و نویسندگان بزرگ هم می شود؟ وقتی نه آن شد و نه این، آیا خسارتی برای انسان از این بالاتر میتوان تصور کرد؟ و آیا روزگار از این تقصیر، تقصیری شومتر و فرو مایه تر هم دارد؟.

پیشگوئی پدرش و امید به آینده فرزند که گفته بود " تو برای شرافت خواهی بود " آیا اینها همه از ین می رود؟ و چیزی دستش را نمی گیرد؟

این گونه پیشگوئی ها است که در قلب کودکان مانند شراره های آتش اثر می گذارد و پیوسته طول دوران کودکی، و آرزوهای جوانی، آن را زینت می بخشد، و در اعماق دل شخص، اثر می گذارد. آیا با این حال وقتی جوانی فرا رسد آرزوهای بر باد رفته، همه بیهوده و نا پدید می گردد؟ دیگر دیده نمی شود یا خلافش دیده می شود و روزگار آنها را به بیماری، درویشی و کسادی بر من گرداند. و چگونه می توان این آرمانها را از دل سترد مگر وقتی که قلبی که در آن نقش بسته است، سترده شود؟ و چگونه می توان آنها در خارج بعکس آنچه در دل گذشته در آورد، مگر وقتی که اندیشه های قلبی همه واژگون گردد و پایه های اساسی آن درهم پیچد و این کاری است که بر دلها بیار دشوار آید و جز، برای کسی که دورا دو آنرا به بازی گیرد، کار آسانی نیست.

این چنین بود که ابن رومی هر دفعه، و هر روز، در شعرش از خود می پرسید:

"چرا من شمشیرم را از غلاف بیرون کشیده، دو باره غلاف می کنم؟ چرا آن را برهنه نکنم که شمشیرها همه برهنه است. "

"چرا یک بار در طبیعت روی آن تجربه نکنم و نگویم ای مردم، بدانید من شمشیرم آبدار است. "

او نمی دانست چگونه سوالش را پاسخ گوید زیرا نمی دانست تمام فضائل و

[صفحه ۱۰۲]

کمالاتش بدون نیرنگ و آشنائی با روش معاشرت با مردم، پشیزی ارزش ندارد، نیرنگ به تنهائی او را از همه این فضائل بی نیاز می ساخت، دیگر لازم نیست کسی که نیرنگ بکار می بندد شعر بسراید، یابه کتابهای فلسفه حدیث و نجوم، نظری بیندازد.

در این صورت خوبست وزارت، امارت، و کارمندی را پس از حرمانی دردناک رها کند، هر چند برای ما آسان است با یک جمله از آن بگذریم ولی برای کسی که در رنج رسیدن به آن است و مایل است تا برای یک لحظه زندگی هم که شده خود را از این رنج برهاند، کار آسانی نیست، با این حال خوبست ما آنها را رها کنیم، و به پاداشی که وزراء، امراء و کارمندان عالی رتبه به شعرا و مداحان می دهند قناعت کنیم حال آیا بعقیده شما آنها پاداش میدهند؟

پاسخ منفی است، زیرا برای روان ساختن جوائز و پاداشها مانند هر هدف دیگر از اهداف زندگی، مخصوصا در آن زمان که فتنه جوئی و سخن چینی، شایع گردیده بود، مکر و حیله لازم است.

هیچ سالی نمی گذشت که یک مکر و دسیسه نهانی، منتهی به پایان دادان زندگی خلیفه ای یا امیر، یا وزیری نشود، این حیله ها بوسیله سازشکاری در بانان، و یا هوا پرستی نفوس حاشیه نشینان و ندیمان، و بازیگری و کرشمه های مرموز آنان و یا خنداندن این و آن، صورت می گرفت و اینها همه در این باره برای شاعر مفید تر بود از اشعار بلیغ و علم فراوانش.

سخن را در این موضوع تا صفحه ۲۳۵ گسترش داده سپس گفته است:

ابن رومی و شعرای معاصر

ابن رومی درمحیط خود با شعرای بسیاری معاصر بود که از همه آنها مشهور تر " حسین بن ضحاک "، " دعبل خزاعی، " بحتری، "علی بن جهم "، " ابن معتز " و " ابو عثمان ناجم " می باشند.

[صفحه ۱۰۳]

از این عده و غیر از اینها از معاصران او، چه کسانی که او را شناختند و چه کسانی که او را نشناختند، هیچکدام اثر سازنده ای جز دو کس، روی او نداشتند که به گمان ما آن دو کس ": حسین بن ضحاک " و " دعبل خزاعی " می باشند.

امینی گوید: بین ابن رومی با شاعر نو آور " ابن حاجب محمد بن احمد " رابطه دوستی و مودت بر قرار بودو میان آن دو لطائفی رد و بدل می گردید از جمله: ابن رومی از ابن حاجب در روز معین در خواست ملاقات کرد وقتی نزد او رفت او را در منزل نیافت ابن رومی این شعر را گفت:

"ای ابن حاجب دربانت ترا از دست من نجات داد ولی هیچ فراریی از دست من نجات نخواهد یافت "... تا آخر

ابن حاجب او را با چند بیت پاسخ گفت.

گوید: ابن رومی از حسین بن ضحاک خوشش میامد و شعر او را نقل می کرد و خبرهایش را با ظرافت برای دوستانش شرح می داد. ابن رومی نوجوانی بود که به مجالس ادبی حاضر می شد درآن وقت که ابن رومی درس می خواند، حسین در اوج شهرتش بود و اشعارش را ادبای " کوفه " و " بغداد " و شهرهای دیگر " عراق، " انشاد می کردند (آنگاه پاره ای از اشعاری که ابن رومی به نقل اغانی از ابن ضحاک آورده است، نقل می کند) سپس گوید:

وقتی حسین بن ضحاک بدرود زندگی گفت ابن رومی بیست و نه ساله بود و نه در تاریخ زندگی او، نه در تاریخ زندگی حسین، چیزی که نشان دهد آن دو در بغداد، کنجا که بیشتر زندگی ابن رومی در آن سپری شده، یا در جای دیگر، از مسافرت های ابن

ضحاك، با هم ملاقات كارده باشند، وجود ندارد.

اما دعبل، ابن رومی دردو مورد با او به مقابله برخاسته است:

یکی در مورد قصیده طائیه باین مطلع:

[صفحه ۱۰۴]

اسر الموذن خالد و ضیوفه

اسر الکمی هفا خلال الماقط

و دیگر در قصیده ای باین مطلع:

اتیت ابن عمرو فصادفته

مریض الخلائق ملتائها

گذشته از این ها، دعبل نسبت به آل علی اظهار تشیع می کرد و در تشیعش غلو داشت اینها روح جوانمرد ابن رومی را به دعبل جذب می کرد، و صحبت و دوستی او را نزدش محبوب می ساخت و شاید یکی دیگر از علل تمایل او به دعبل، هجا دوستی او بوده است. وقتی دعبل از دنیا رفت ابن رومی بیست و پنج ساله بود. هیچگونه اطلاعی از آشنائی و یا ملاقات حضوری آن دو، نداریم.

اما " بحتری " و " ابو عثمان ناجم " محقق است که ابن رومی آن هر دو را بخوبی می شناخته و با آنها بسر برده است. ابن رومی بحتری را در خانه ناجم شناخت و با ناجم دوست بود کو این دوستی تا روز مرگش ادامه داشت.

امینی گوید: ابن رومی قصیده ای درباره بحتری و قدرت ادبی و شعریش سروده که ابیاتی از آن در " ثمار القلوب " ثعالبی صفحه ۲۰۰ و ۳۴۲ یافت می شود.

و اما " علی بن جهم " متوفی ۲۴۹ میان او و ابن رومی فاصله زیادی از اختلاف مسلك در دین و شعر، هر دو وجود دارد، ابن رومی شیعه و ابن جهم ناصبی است که علی و آل هلی رانکوهش می کند، چنانکه ابن رومی گوید " لا- یلتقی الشیعی و الناصب" (هیچگاه شیعه را با ناصبی ملاقاتی نخواهد بود). ابن جهم به معتزله خیلی‌سخت ایراد می گرفت و مخصوصا اهل عدل و توحید آنها را هجو می کرد و رای آنها دسیسه و دغل به کار می برد و درباره پیشوای آنها " احمد بن ابی داود " می گفت:

"این بدعت ها چیست که از روی نادانی نامش را عدل و توحید نهاده ای " و ابن رومی چنانکه گفتیم از همین گروه است: از این رو مذهب و روش

[صفحه ۱۰۵]

دینی او را ابن جهم نمی پسندد و او از مجاورتش متنفر است، هرگاه غیر از مذهب از لحاظ بذله گوئی و تمایلات ذوقی بهم

نزدیک شوند بنظر می رسد، اختلاف آنها ناچیز گردد و برای ابن رومی که جوانی در تکاپوی یک رهبر است و گام در طریق کسب شهرت بر می دارد بقیه مطالب قابل اغماض باشد.

ولی وقتی شما شعر ابن جهم را در زمینه مطایبات و یا افتخاراتش می خوانید به فکر شما می رسد که سخن یک سپاهی را خوانده اید که فقط ادعا و غرور نشان می دهد. و این غرور و ادعا نشانه آن است که او از هر نوع عاطفه ای غیر از عواطف آن عده از نظامیان که پیوسته اوقات خود را به فسق و فجور و آهنگ های موسیقی و مستی و عربده کشی می گذراندند، خالی است و میان این مزاج و روحیه، با مزاج و روحیه ابن رومی هیچگونه رابطه رهبری یا نزدیکی در میل و احساس مشاهده نمیشود.

اما ابن معتز، در سال ۲۴۷ به دنیا آمد و وقتی به سن جوانی رسید و توانست شعر بگوید که ابن رومی سالش از چهل گذشته بود، و حدود پنجاه داشت و هنگامی که ابن معتز به مرحله ای رسید که کلام او مشهور گردید و درمجالس ادباء خوانده می شد، ابن رومی به شصت سالگی رسیده بود و کارش از آموزش یا اقتباس از دیگران گذشته بود. حتی اگر جریان امر بعکس این بود، و ابن معتز زودتر از ابن رومی متولد شده بود، باز ابن رومی چیزی از او نمی گرفت، مگر اینکه طبعش را فاسد کرده باشد زیرا ابن معتز میان شعرای بغداد در زمان خود به سه خصلت ممتاز شناخته‌شده بود: بدیع، توشیح، و تشبیه به آثار و اشیاء نفیس ولی ابن رومی سهم نا چیزی هم از این مزایا نداشت و هیچگاه اهل بدیع و تشبیهات مربوط به ظرافتها و آرایشهای لفظی، مربوط به مورد تشبیه، نبود.

[صفحه ۱۰۶]

تحقیق تاریخ وفات شاعر و شهادت او

تاریخ وفات او

"ابن خلکان " گوید: ابن رومی روز چهار شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سال ۲۸۳ و یا ۲۷۰ در گذشت و در مقبره " باب البستان " دفن شد. کسانی که بعد از ابن خلکان آمدند در این تردید از او پیروی کردند، در صورتی که به چند دلیل هیچ مجوزی برای این تردید بنظر نمی رسد:

اول سخن خود ابن رومی است که گوید:

"به نشاط آمدم ولی نه در سن نشاط جوانی آیا پیر مردی به سن شصت سالگی، چگونه عشق و نشاط می ورزد"؟

با توجه به تاریخ ولادتش که مورد اتفاق مورخین است شصتمین سال عمرش با سال ۲۸۱ برابر می شود و او محققا در این تاریخ هنوز زنده بوده است. و نباید پنداشت لفظ ستین (شصت) در این حال به عنوان تقریبی برای ضرورت شعر آمده است زیرا او صریحا در جای دیگر ۵۵ را آورده است:

"کبرت و فی خمس و خمسین مکبر
و شبث فالحاظ المها عنک نفر"

دلیل دوم: مسعودی گوید ": قطر الندی " دختر خمارویه به بغداد رسید. و با ابن جصاص در ذی حجه سال ۲۸۱ ازدواج کرد، در این باره ابن رومی گوید:

"ای بزرگ مرد عرب که به میمنت و مبارکی بزرگ بانوی عجم را برایش زینت کرده اند. "
امینی گوید: طبری (در تاریخش ۱۱ر۳۴۵ (ورود آنها را به بغداد روز یکشنبه دوم محرم سال ۲۸۲ آورده است.

[صفحه ۱۰۷]

دلیل سوم: قطعه ای است که شاعر در مراسم ازدواجی که خلیفه به سال ۲۸۲ برای آن جشن گرفت سروده است.
امینی گوید: از چیزهائی که جای تردید باقی نمی گذارد در اینکه وفات شاعر ۲۷۰ نبوده است قصیده اوست که ر معتضد بالله ابو العباس احمد را در ایام خلافتش مدح گفته و او در ماه رجب سال ۲۷۹ بعد از عمویش معتمد از مردم بیعت گرفت. در آن قصیده گوید:
"بنی عباس، گوارایتان باد که پیشوای شما پیشوای هدایت، مرد صاحب قدرت و سخاوت احمد شد. "
"چنانکه حکومت شما به ابی العباس آغاز شد، تجدید آن نیز به ابی العباس صورت گرفت. "
عقاد گوید: اما دو تاریخ دیگر یعنی سال ۲۸۳ و ۲۸۴ به نظرما ترجیح با اولی است که تاریخ روز و ماه را نیز ذکر کرده است بخلاف تاریخ دوم، بنابر این وفات او باید در سال ۲۸۳ نه سال ۲۸۴.
امینی گوید: ذکر روز و ماه را به تنهائی ما دلیل ترجیح نمی دانیم مگر به ضمیمه تقارن های تاریخی، لذا گوید:
این ترجیح از آنجا قوت می گیرد، که تقارن تاریخها به ما ثابت می کند، ماه جمادی الاخری سال ۲۸۳ از روز جمعه شروع شده بنابر این روز چهار شنبه که روز وفات ابن رومی است دور روز بپایان ماه میمانده چنانکه در تاریخ وفات " چهار شنبه دو شب به جمادی الاولی مانده " آمده است ما این روز را با تاریخ فرنگی مقارن کردیم، برابر ۱۴ یونیو یعنی موافق ایام تابستان عراق در آمد و ابن رومی در تابستان وفات کرده که ناجم گفت در بیماری مرگش بر او وارد شدم در حالیکه در برابرش آب یخ بود بدین ترتیب می توانیم یقین پیدا کنیم اصح توایخ همان تاریخ اول یعنی روز چهار شنبه دو شب به جمادی الاولی مانده سال ۲۸۳ می باشد.

[صفحه ۱۰۸]

شهادت او
همه مورخین در اینکه مرگ ابن رومی بر اثر سم بوده است توافق دارند و نیز و اینکه مسموم کننده اش " قاسم بن عبید الله " یا پدرش بوده است مورد اتفاق است " ابن خلکان " گوید: وزیر " ابو الحسین قاسم بن عبید الله بن سلیمان بن وهب " وزیر معتضد چون از هجاها و رسوائی یاوه های او می ترسید از این رو با دسیسه " ابن فراش " او را مسموم کرده به این ترتیب که وقتی ابن رومی در خانه وزیر بوده، ابن فراش " خشکنامجه " مسمومی او را خورانید همینکه ابن رومی آن را خورد، احساس سم کرد و از مجلس برخاست وزر به او گفت: کجا می روی؟
پاسخ داد؟ به جائی که مرا به آنجا فرستادی، به او گفت: به پدرم سلام مرا برسان، ابن رومی گفت: راه من به سوی آتش نیست.
"سید مرتضی " گوید: جریان ابن رومی و کثرت مجالستش با " ابی الحسین قاسم " را، به (پدرش) عبید الله بن سلیمان بن وهب (وزیر) خبر دادند. او به ابی الحسین گفت مایلم این، ابن رومی تورا ببینم، آنگاه روزی عبید الله به (فرزندش)، ابی الحسین در حالیکه ابن رومی نزدش بود وارد شد و از او خواست نمونه اشعارش را بخواند، ابن رومی برایش شعر خواند و به او خطاب کرد.

عبید الهل او را پریشان عقل و نادان تشخیص داد، خصوصی به ابی الحسین گفت: زبان این مرد از عقلش دراز تر است و کسی که چنین باشد باید در اولین گلایه و شکایت از نیش زبانش ترسید و به پایان کار نباید اندیشید، او را از نزد خود بیرون کن گفت: می ترسم چیزی را که در حکومت ما پنهان داشته آشکار سازد و تا ما سر کار هستیم آن را بین مردم پخش کند، گفت: فرزندم مقصودم از بیرون کردن: طرد کردنش نیست بلکه می خواهم مضمون شعر " ابی حیه نمیری " را درباره اش بکار بری.

[صفحه ۱۰۹]

"نهانی او را گفتند قربانت، مگذار او سالم بدر رود اگر او را نمی کشی بما اشاره کن تا کار او را بسازیم. "
ابو الحسین قاسم، جریان را به ابن فراش باز گفت، و چون او از دشمنان سر سخت ابن رومی بود و چند بار باهجاهای زشتی از ابن رومی مواجه شده بود گفت: وزیر اعزه الله اشاره کرد او باید دفعه و بی خبر کشته (ترور) شود تا از دست زبان او همه راحت شوند و من این کار را بعهده می گیرم آنگاه او را در " خشکنانج " زهر داد او مرد ".بافطانی " گوید: مردم می گویند ابن فراس او را نکشته بلکه این تنها عبید الله بود که او را کشت.
آنگاه روایت نخستین را، به این دلیل که عبید الله بن سلیمان در سال ۲۸۸ بعد از مرگ ابن رومی از دنیا رفته و بنابر این معنی ندارد که قاسم به او بگوید: به پدرم سلام مرا برسان در حالیکه پدرش هنوز در قید حیات است، تضعیف کرده است.
و در روایت دوم این اشکال را گرفته که عبید الله سوابق آشنائی با ابن رومی دارد پس چگونه می خواهد او را ببیند.
ولی اشکال روایت دوم بجا نیست، زیرا مقصود عبید الله از دیدن او چنانکه از خود روایت معلوم می شود دیدن آزمایشی است نه دیدن صرف، تا با آشنائی و مجالست قبلی منافات داشته باشد. در این صورت احتمال می رود عبید الله گفته باشد به پدرم سلام برسان، نه فرزندش ابی الحسین و خدا بر واقع امر آگاه است.

[صفحه ۱۱۰]

غدیریه افوه حمانی

اشاره

ابن الذی ردت علیه
الشمس فی یوم الحجاب

و ابن القسیم النار فی
یوم المواقف و الحساب

مولاهم یوم الغدیر

برغم مرتاب و آبی

"فرند کسی که در روز پوشیده از آفتاب، خورشید، بر او باز گردانده شد."

"فرزند تقسیم کننده بهشت و دوزخ در روز موقف و حساب."

"فرزند کسی که علی رغم هر شکاک و منکری روز غدیر مولای آنها شد. "

و نیز از اوست:

قالوا: ابو بکر له فضله

قلنا لهم هناه الله

نسیتم خطبه خم و هل

یشبه العبد بمولاه

ان علیا کان مولی لمن

کان رسول الله مولاه

"گفتند ابو بکر را فضیلتی ممتاز است ما به آنها گفتیم گوارایش باد. "

آیا شما خطبه غدیر را فراموش کردید آیا هیچ بنده شبیه مولایش میشود. "؟

همانا علی مولای کسی است که رسول خدا مولای اوست. "

[صفحه ۱۱۱]

شاعر را بشناسیم

شخصیت و علوهمت

ابو الحسین علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) از مردم حمان کوفه معروف به افواه حمانی و در " لباب الانساب " است که او و پدرش محمد لقب حمال داشته و به فرزندان آنها بنو حمال می گویند. و حمان به کسر حاء و تشدید میم نام یکی از محلات کوفه است و حمانی نسبت به حمان ناه قبیله ای از تمیم که آنها فرزندان حمان بن عبد العزیز بن کعب بن سعد بن زید مناه بن تمیم اند. و نام حمان: عبد العزی است و در این محله کسانی ساکن ده اند که منسوب به حمان اند ولی از آن قبیله نیستند پس آنچه در برخی از فرهنگ ها با نقطه ضبط شده درست نیست.

شاعر ما از پیشتازان فقهای عترت و مدرسان آنها در پایتخت تشیع عراق (= کوفه) در قرن اول است، او یکی از بزرگترین خطبا و شعرای نو آور بنی هاشم است که نام او، و شعر او، معروف خاص و عام گشت، و همه او را به حسن سبک و حسن تلفیق می

شناسند. گذشته از اینها علم فراوان، عظمت خانواده، بزرگواری و شخصیت بارز، و نسب علوی پر برکت او، تا برسد به فضائل بسیار دیگر، که این فضائل، او را به بلندترین قله عظمت رسانده است.

می گویند ": متوکل " از ابن جهم پرسید از میان شعرا از همه برتر کیست؟ او شعرای دوره جاهلیت و اسلام را یاد کرد، آنگاه همین سوال را از ابی الحسن (امام علی بن محمد الهادی-ع) کرد او گفت حمانی است در آنجا که گوید:

لقد فاخرتنا من قریش جماعه

بمد خدود و امتداد الاصابع

فلما تنازعنا المقال قضی لنا

علیهم بما یهوی نداء الصوامع

[صفحه ۱۱۲]

ترانا سکوتا و الشهید بفضلنا

علیهم جهیر الصوت فی کل جامع

فان رسول الله احمد جدنا

و نحن بنوه کالنجوم الطوالع

"از قریش گروهی به چهره های گشاده و انگشت های کشیده بر ما افتخار جستند.

وقتی در این گفتار با ما به نزاع پرداختند، آهنگ صومعه ها به نفع ما و علیه آنان داوری کرد.

ما در این نزاع ساکت به نظر می رسیم، ولی بانگ بلند مساجد بزرگ علیه آنها، به فضل و بزرگی ما گواهی می دهد.

مگر نمی دانید رسول الله " احمد " جد ما است و ما فرزندان او اختران فروزانیم. "

متوکل گفت: این آهنگ صومعه ها چیست؟ امام فرمود: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله آیا او جد من است یا جد تو؟ متوکل خندید و گفت جد تو است ما او را از تو نمی گیریم.

این حدیث را جاحظ " در المحاسن و الاضداد " ۱۰۴ و بیهقی نیزد در المحاسن و المساوی خود ۷۴ هر دو نقل کرده اند با این تفاوت که بیهقی بجای ابن الحسن، رضی را نام برده و گمان می رود رضی تصحیف شده ی مرتضی باشد که لقب امام (ع) است.

همچنین " شیخ طوسی " در " امالی " ۱۸۰ و " بهاء الدین " در " تاریخ طبرستان " ۲۲۴ و " ابن شهرآشوب در " مناقب " ۵ر۱۱۸ چاپ هند، این روایت را نقل کرده اند.

حمانی را " مسعودی " در مروج الذهب ۲ر۳۲۲ در ضمن سخنی که اشاره خواهیم کرد، ستوده، و گفته است: علی بن محمد حمانی مفتی، شاعر، مدرس و زبان، گویای مردم کوفه بود و کسی در کوفه آن زمان بر او مقدم نبود.

نسابه عمری در " المجدی " با تعریف و تمجید از او یاد کرده که خلاصه اش این است: حمانی از ناحیه شعرش شهرتی بسزا یافت برای یحیی بن عمر مرثیه ای

[صفحه ۱۱۳]

گفت که بهترین شاعر در بین برادرانش معرفی شد و کنیه اش ابا الحسین بود. همین نویسنده در شرح حال سید رضی الله به مناسبتی از حماد یاد کرده گوید: او تا امروز بهترین شاعر قریش است و کافی است قریش را که در آغاز امر شعرای نامداری چون ک" حرث بن هشام "، " عبلی "، و " عمر بن ابی ربیعه " داشت و در آخر کارش تا این زمان " محمد بن صالح موسوی " و " علی بن محمد حمانی " را دارد.

"رفاعی " در " صحاح الاخبار " ص ۴۰ او را چنین معرفی می کند: او آقائی بزرگوار، منافذ، و دلیر است، و شاعری مبتکر و سخنوری بلیغ.

از علم و شعرش، سهل بن عبد الله بخاری نسابه معروف در کتاب سر السلسله با مدح و ثنا یاد کرده و صاحب " بحر الانساب المشجر " در آن کتاب و بیهقی در " الباب الالباب " و ابن المهنا در عمده الطالب ۲۶۹ به نیکی از او ذکر کرده اند، ابن مهنا به دیوان شعر مشهورش نیز اشارت کرده است.

حموی درمعجم الادبار ۵ر۲۸۵ در شرح حال " محمد بن احمد حسینی علوی " او را بعنوان: شاعری نو آور، و دانشمندی محقق، ستوده، و گفته است: شعرش مشهور و نامش با عظمت است و در اولاد حسن هیچکس شبیه او نیست و تنها کسی که نزدیک به او است علی بن محمد افوه می باشد، صاحب نسمه السحر از حموی نقل کرده که: شاعر ما در بین علویان از نظر شهرت ادبی و طبع شعر مانند عبد الله بن معتز در عباسیان بود و می گفت من خود شاعر، پدرم و اجدادم شاعر بوده اند تا برسد به ابی طالب.

شخصیت شاعر بزرگوار ما حمانی در پایگاه عظیمی از مناعت طبع، نیروی حماسه سرائی، قوت قلب، دلیری در سخن صراحت لهجه و قدرت مقاومت در برابر بد خواهان قرار دارد، اینها همه را از پدران طاهر و خاندان رفیعش به ارث برده است. مسعودی گوید: حسن بن اسماعیل بن کوفه وارد شد، او فرمانده لشکری بودکه با یحیی بن عمر (شهید سال ۲۵۰ (برخورد کرده، او را کشته بود، به عنوان جلوس رسمی نشست، و همه به دیدنش آمدند و کسی از بنی هاشم در کوفه نماند

[صفحه ۱۱۴]

مگر اینکه از او دیدن کرد به جز علی بن محمد حمانی که بزرگ و مفتی آنها بود او از دیدنش خود داری کرد، حسن بن اسماعیل از حال او جویا شدو علت نیامدنش را پرسید و جمعی را برای احضارش فرستاد. وقتی حمانی را آوردند پرسید چرا از دیدن ما تخلف کردی، حمانی چنان پاسخ قاطعی داد که گویا دست از زندگی شسته است او را گفت آیا می خواستی در این فتح و پیروزی که نصیبت شده ترا تهنیت و تبریک گویم.

قتلت اعز من رکب المطایا
و جئتک استلینک فی الکلام

و عز علی ان القاک الا

و فیما بیننا حد الحسام

و لکن الجناح اذا اهیضت

قوادمه یرف علی الاکام

"تو عزیزترین مرد عرب را کشته ای، آنگاه من بیایم با تو شیرین سخنی کنم و تبریک گویم."

"برای من سخت است ترا ببینم، مگر وقتی که میان ما شمشیر آبدار حاکم باشد."

"ولی مرغی که شاهبالش شکسته، فقط بر روی تپه ها پرواز میکند. "

"حسن ابن اسماعیل " گفت: تو حق نخواهی دارای من ناراحتی تو را، منکر نیستم، او راخلعت بخشید و با احترام به منزلش باز گردانید.

"ابو احمد موفق بالله " ماوفی " ۲۷۸ دو بار حمانی را به زندان انداخت یک بار کفیل یکی از سادات شده بود، و بار دیگر از او سعایت کرده بودند، که می خواهد بر خلیفه بشورد. در زندان به خلیفه نوشت:

"جد تو عبد الله (ابن عباس) بهترین پدر برای دو فرزند نیکوی علی، حسن و حسین بود."

"هر سر انگشتی از کف دست را که سستی برسد به سر انگشت دیگر نیز رسیده است. "

[صفحه ۱۱۵]

وقتی شعرش به خلیفه رسید، کفالت او را پذیرفت و آزادش کرد، آنگاه ابو علی او را دید گفت می بینم به وطن مالوفت و سوی برادران محبوبت باز می گردی گفت ای ابا علی: برادران، و جوانی و دوستان هم رفتند و این شعر را خواند:

"گیرم که در روزگار تا ابد ماندم و به آنچه از مال و فرزند می خواستم رسیدم"

"چه کسی می تواند مرا به دیدار دوستانم برساند و جوانی از دست رفته ام را باز گرداند "؟

"بعد از فراق آنها دیگر اندوه از دلم فاصله نمی گیرد تا میان روح و جسمم جدایی افکند"

نمونه از اشعار شاعر

از نمونه اشعار است:

"میان وصی و مصطفی پیوند نسبی است، که بزرگی ها و ستایش ها را در نظر مجسم می سازد"

"هر دو مانند خورشید روز در فلک، با استواری و نیکی بگردشند"

"و مانند پیمودن مسیر خورشید، او از پشت پدرانی بزرگ و پاکیزه، به رحم بانوییکه داری پدرانی پاکیزه است منتقل شده "

"نزد عبد الله، از هم جدا شدند و بعد از پیغمبر با کمال استحکام بهم پیوستند

"پرودگار عرش که عالم ذر را خلق کرد، از آن دو، نور جاویدانی در زمین پدید فرمود:

نوری که هنگام بعثت از آن شعبه ها بر آمد که دین را تایید کرد.

جوانانی که چون شمشیر های هندی اند و هنگام افتخارات، پدران گرامی آنان مایه افتخاراند.

مردمی که آثار سروری در چهره هاشان میدرخشد و گاه بزرگ منشی درخشش آن بالا و پائین را روشن میکند.
اگر پای افتخارات بمیان آید احمد رسول خدا را پدر میخوانند، البته هر شاخه به تنه درخت پیوند می خورد.

[صفحه ۱۱۶]

آنها موقعیکه نعمت کمیاب شود بمردم نعمت بخشی دارند و گاهیکه حمایت کنندگان کمتر بحمایت برخیزند آنها با قدم استوار جانبداری میکنند.
آنها بر قله های مجد و عظمت بر آمده اند و از دامن آن قله ها فضل وجود سرازیر است.
مردم تنها به ریاست و سیادت کسی تن میدهند که در قلب و نهاد او مهر خود را احساس کنند.
موقعیکه دیگران دست خود را باز میکشند آنها دست های پر سخاوت خود را باز میکنند، و موقعیکه دیگران صید میشوند آنها مانند شیر شرزه اند.
هنگامیکه بگرد کعبه طواف کنند محل طواف بخود میبالد و قواعد و ارکان کعبه بطرف آنها گردن میکشند.
هر روز جمعی از خوان نعمتشان بر خوردار و بخاطر کردار نیکشان جشن دارند.
آنان مورد رشک مردم واقع میشوند، و هر کس مهرشان بدل گیرد، مورد ستایش است.
از روزگار عجب و انکاری نیست که حق آنانرا پامال کرده است، روزگار از دیر باز، گاهی مورد ستایش و گاه مورد انکار و نکوهش بوده است "
شاید تعبیر محسودون (مورد رشگ واقع شدن) اشاره به این آیه قرآن است که فرماید:
"ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله "
"مردم را بر آنچه خدایشان از فضلش داده است رشگ می برند "
چنانکه در این باره روایت است که مقصود از این محسودان ائمه آل محمدند.
"ابن ابی الحدید " گوید: این آیه درباره علی (ع) و علم مخصوص او نازل گشته،

[صفحه ۱۱۷]

و " ابن حجر " از حضرت باقر (ع) آورده که آن حضرت در این آیه فرمود: به خدا ما آن مردمیم.
آری "- چون به کوشتن های آن جوان مرد دست نیافتند، بر او رشگ بردند و مردم دشمن و مخالف او شدند"
"مانند هووهای زن زیبا، که با همه زیبائیش از روی حسادت و دشمنی او را زشت میخوانند "
فقیه " ابن مغازلی " در " مناقب " از ابن عباس آورده است که این آیه در باره پیغمبر و علی نازل گردید " صبان " در " اسعاف الراغبین " که در حاشیه نور- الابصار ۱۰۹، است آورده است که از حضرت باقر روایت شده در مورد این آیه فرمود: مقصود از ناس اهل بیت اند.
ابو الفرج در مقاتل الطالبین ص ۴۲۰ این شعر حمانی که در ان یحیی را رثا گفته است نقل میکند:
اگر یحیی به مرگ طبیعی از دنیا رفت او جز با بزرگواری و شخصیت بدرود زندگی نگفته است
او از دنیا نرفت مگروقتیکه قابضان روحش گفتند گواریش باد که او سخت با اخلاص بود

جوانمردی که خود را با سختی و اضطراب مانوس ساخت و همه را با خوشروئی پذیرفت... تا آخر اشعار
مسعودی و ابو الفرج در رثای یحیی، این ابیات را نیز به او نسبت داده اند: از خاک او بوی مشگی برخاست این بوی مشگ چیزی جز عطر اعضای قطعه قطعه شده او نبود.
اقوام بزرگوار و عزیز هر یک آرامگاهی دارند و از آن میان این آرامگاه نصیب یحیای نیک نفس گردید.

[صفحه ۱۱۸]

و نیز مسعودی در مروج الذهب رثائیه زیر را از حمانی نقل کرده است: ای بازمانده گذشتگان صالح وای دریای پر برکت ما در این روزگار عده ای کشته وعده مجروحیم
ای کاش چهره زمین در آروزیش ناکام میشد، تا چند چهره های زیبا در آن پنهان شده است.
آه از روز مصیبت تو چقدر دل سوخته را میگذارد.
و در مروج الذهب مسعودی و ربیع الابرار زمخشری این شعر را به او نسبت داده اند:
من و قومم که از بزرگان قوم شمایند مانند مسجد خیف در بحران تاخت و تاز در دامنه های کوهساریم.
هر کس از ما از ده سالگی به بالا شمشیر حمایل کند همتش از شمشیر برنده تر است
و از حمانی در رثای یحیی، مروج الذهب نقل کرده:
به جانم سوگند که اگر قریش از کشتنش خوشحال شدند، او در روز وقوف عمومی، توقفی نخواهد داشت.
اگر میان انبوه نیزه کشته شد، او از گروهی است که مرگ در بستر را نمی پسندند.
شما از مصیبت او دلشاد مباشید که در بین این قوم پیوسته هستند کسانی که جانشین گذشته خود باشند.
برای آنها مقامهای بین صفا تا عرفات است و شما حق دارید که بینی خود را خورد کنید.
میراثهای مصحف و وصایای آدم تا محمد صلی الله علیه و آله که برای جن و انس آورده اند نزد آنها است.
و نیز این شعر از حمانی درباره یحیی بن محمد است!

[صفحه ۱۱۹]

"او در بحبوحه جوانی اش از گذشتگانش بر تر بود، موهائی برنگ شفق در سیاهی فرو رفته داشت
او همچون ماهی در افق آسمان، به گردی دائره ماه کامل، سخن می گفت: ای فرزند پدرانی که فضائلشان از افلاک بلند بر تر و انتساب بدانها گردن بندی از زیبائی و آرایش است
از دودمانی که آثار نورانیت جبینشان بر جهانیان هویدا است
قضای الهی مرعوب عظمت آنان است پنداری که آنان بر قضات مسلط اند.
از اینرو مرگ نمیتواند آسمان بلند فضیلت و پایگاه شرفشان را، آماج تیر خود قرار دهد.
"در رثای برادرش اسماعیل علوی اشعار بسیاری به او نسبت داده اند که یکی از آنها اینست:
این فرزند مادر من و همتای روح پیکر من بود که روزگار قلبم را در مصیبتش تا جگر پاره کرد
امروز دیگر چیزی که خود را بدان تسلی بخشم باقی نمانده است، مگر اینکه اعضایم از حزن و اندوه خورد شود

فقط همین باقیمانده که مثل باران بر اندوه او اشک بیفشانم، و یا بیتی در عزای او بگویم که تا ابد باقی بماند.
پنداری با سر شکم، وقتی دیگران خفته و من بیدار و از کار وا مانده ام، با تو راز میگویم
کیست برای من مانند تو؟ ای نور زندگانی ام، و ای دست راستم که بازویش قطع شده است.
کیست برای من مانند تو؟ تا شکوه آن گونه مصائبی را، که نتوانم برای دیگران باز گو کنم، برایش فرا خوانم
انواع مصیبتها را چشیدم هیچ مصیبتی که بر دلهای وارد شود از مصیبت تو

[صفحه ۱۲۰]

بر دلم و از جنایتی که بر تو روا داشتند بر جگرم سنگین تر نیامد
به نابودی بگو هیچکس را باقی نگذارد و بمرگ بگو تا هر کسی را دوست داری قصد کن.
زمانه بعد از فراق او دگر گونه شده، و کار زندگی بجدائی و سختی کشیده شده است.
در مورد نسب علی بن جهم سامی- یکی از شعرای منحرف از علی امیر المومنین (ع) که اظهار دشمنی میکرد و دیگران درنسب او طعن زده وعده ای او را از دودمان سامه بن لوی بن غالب دانسته اند، گوید:
سامه خودش از ما است ولی وضع فرزندانش نزد ما روشن نیست
کسانی که نسب های خود را برخ ما میکشند در بستر خواب رویاهای خرافی می بینند
من به آنها، مانند سخن پیامبر را که همه سخنانش محکم است گفتم:
اگر چیزی از تو سوال کردند که آنرا نمی دانی بگو خدای آگاهتر است و نیز درباره او گوید:
اگر در پناه نضر یا معد باشی و یا خانه خدا را بطورکامل مهد پرورش خود قرار دهی
و زمزم را مشروب دائم خود و اخشبین را توقف گاه و مبدء خود بداری
با این همه چیزی از قریش جز فاصله پیدا نمیکنی و جز سخندانی نادان نخواهی بود
ثعالبی در ثمار القلوب ۲۲۳ ابیات زیر را از او نقل کرده:
روزی که چشمم به او در کمال نعمت و رفاهیت روشن گردد
گفته های شیرینش مرا از زندگی با دیگران پشیمان ساخته، مودبانه دستهایم

[صفحه ۱۲۱]

رابه طرب آورد
اگر از جنابت شبها نمی ترسیدم به هر دو دست جوانمردی را محکم میگرفتم.
درباره طاهریان درروزگاری که خانه هاشان خراب و فروغ و بهجتشان مبدل به ویرانی شده بود، در حالیکه بر ویرانه های آنان عبور کرده، گوید:
به خانه های طاهریان که مراکز خوشی و مسرت بود عبور کردم
دگر گونی روزگارشان را در سرعت به قوس قزح (رنگین گمان) تشبیه کردم که نورش مدتی کوتاه در آسمان تافت و دیری نپائیده محو و نابود گردید. بیهقی در "المحاسن و المساوی " جلد اول ۷۵ اشعار زیر را به او نسبت داده:

هوای نفسم را مخالفت کردم و از زنها کناره گیری نمودم درنتیجه دارو بودم، درد شدم.
تا مرگ هست هیچ چیز قابل انس و علاقه نیست، صدای آهوان، که در معرض شکارند پاسخ رد آنانست
مرا با صبری که بر مشکلات دارم رها کنید که من با نیروی شکیب به آسمان و زمین دست یافتم
اگر روزگار سر خود را بر گرداند، از من نیز روزگار پیچ و تابها دیده است.
موقعیکه پای شراب بمیان اید ما بر روی اسبان به نوشیدن خون دشمنان باشیم.
ما با نسب شریفمان به آسمان بلند رسیده ایم و اگر آسمان نبود از آن هم عبور میکردیم
از بزرگی ما ترا این بس که با نیکو برگزاری شدائد، سختی ها را میشکافیم
ثنای جمیل از آن پدران ما است و یاد علی (ع) زینت بخش هر مدح و ثنا است.
وقتی سخن از مردم بمیان آید ما در بین مردم پادشاهانیم و آنان بردگان و کنیزکان
گروهی مرا هجا گفتند و من هجاشان نگفتم زیرا که خدا برای من هجا گوئی

[صفحه ۱۲۲]

را نپسندیده است.
نسابه عمری در المجدی این اشعار را به او نسبت داده:
گیرم که بجوانی میل کنم و پیریم را با رنگ خضاب بپوشانم
و با نیرنگ و صرف مال توجه خوانندگان زن، را بخود، جلب کنم
کی میتواند پیری را با ذلت خضاب چاره جوئی کند
من وقتی جوانی را از دست دادم در اصل زندگی بیشتر دقت کردم دیدم
درحقیقت مصیبت از دست دادن جوانی یعنی مصیبت از دست دادن زندگی.
یکی دیگر از اشعار او که زمخشری در باب ۳۴ ربیع الابرار آورده اینست:
بجانب سوگند که بر پیری ام بیش از جوانی از دست رفته ام، تاسف میخورم
دورانی کوتاه با جوانی بسر بردم و به پیری کشیده شدم، روزی که پیری را بیازمایم دیگر مرده ام
حموی در معجم البلدان ۷ر۲۶۶ این شعر او را نقل کرده:
تاسف بر نجف معلی و تپه های نورانی و درخشنده آن
و افسوس بر گلهای خور نقی که از شاخسارهای گسترده، آویخته
و افسوس فراوان بر شکارچیانیکه انبان بدوش، رفت و آمد می کنند.
و شاید دو بیتی را که ابن شهرآشوب از او نقل کرده، دنباله همین قصیده باشذ
آنگاه که خانه ام علی رغم مخالفین، خانه مقابل ضراح باشد
و پدرم همان است که در وقتی که خواننده بگوید: حی علی الفلاح باو اشاره میکند.
نمونه دیگر شعر او در عمده الطالب ۲۶۹ آمده است
نصیب ما از هاشم رگبار عزتی است کشیده به برجهای آسمانی
فرشتگان هر روز بر ما طواف میکنند و مادر دامن پیغمبر نگهداری میشویم

[صفحه ۱۲۳]

مقام ابراهیم از شور و شعف ما به هیجان میاید و صفای آن به صفای ما پیوسته است

ابن شهرآشوب در مناقب ۴ر۳۹ چاپ هند شعر زیر را از او نقل کرده:

ای فرزند کسیکه بین او و اسلام مانند نسبت بین مقام و دو منبر است

برای تو بهترین دوخانه از دو مسجد جدت و دو جایگاه و دو مسکن خواهد بود

و مساعی جدت اسماعیل تا جائیکه شما را درد و ریسمان بهم می پیوندند

روزی که با پرهای جبرئیل بر دوشهایت تعویذها آویختند

از جمله در مناقب ابن شهرآشوب، در فضل حسنین این اشعار را به او نسبت میدهد:

انتما سیدا شباب الجنان

یوم الفوزین و الروعتین

یا عدیل القرآن من بین ذا الخلق

و یا واحدا من الثقلین

انتما و القرآن فی الارض مذا

زل مثل السماء و الفرقدین

فهما من خلافه الله فی الارض

بحق مقام مستخلفین

قاله الصادق الحدیث و لن

یفترقا دونحوضه واردین

"شما دو آقای جوانان بهشتید، روزیکه دو پیروزی و دو ترس در پیش است "

"ای همپایه قرآن در میان خلق و ای آنکه یکی از دو وزنه گرانبهائید (ثقلین")

"مثل شما و قرآن از روز نخست مثل آسمان و دو ستاره فرقدان است "

"پس آن دو (کتاب و عترت) بجای مستخلف خود در روی زمین بحق خلافت الهی دارند"

"و این بیان راست گفتار است که تا نزد حوض کوثر که بر او وارد شوند هیچ گاه از هم جدا نشوند "

در این اشعار به حدیثی اشارت رفته که به اتفاق پیشوایان مذاهب اسلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه او بما رسیده که فرمود:

[صفحه ۱۲۴]

انی تارك فیکم الثقلین او الخلیفتین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض:
من درمیان شـما دو چیز گران قـدر یا دو جانشـین بجای می گـذارم: کتاب خدا و عترتم: اهل بیتم، همانا این دو هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بمن باز گردند.
در موضوع حدیث ثقلین شعر دیگری نیز در مناقب ۵ر۱۸ از او نقل شده.

یا آل حا میم الذین بحبهم
حکم الکتاب منزل تنزیلا

کان المدیح حی الملوك و کنتم
حلل المدائح غره و حجولا

بیت اذا عد الماثر اهله
عدوا النبی و ثانیا جبریلا

"ای آل حا میم که بدوستی شان کتاب آسمانی، نازل گردیده است"!
"مدح و ثنا گویی زیور پادشاهان است ولی شما خود زیور مدح و ثنا از لحاظ درخشندگی و صفایید. "
خاندانیکه وقتی امتیازات اهلش را بشمارند پیغمبر را اول و جبرئیل را دوم نام میبرند.
"گروهی که چون در صف آرائی شمشیر حمایل بازند بدو قسمت خلیفه و پیعمبر تقسیم میشوند. "
"آنان که بترتیب آیات قرآن بزرگ شدند و تا زمانی که سالمند شدند از آن دست نکشیدند. "
"دو وزنه گرانبهائی که از هم جدا نمیشوند تا از سوز تشنگی به حوض کوثر برسند."
"و این هر دو جانشینان بر مردمند باستشهاد سخن کسی که از هر گوینده ای راست گوتر است. "
و نیز این چند شعر از اوست:

[صفحه ۱۲۵]

او را از دیر بـاز به رغم انف دشـمنان، نیست بخود ماننـد " هارون به " موسـی " قرار داد " آیا چه کسـی در اصـحاب موسـی و قوم موسی مانند هارون است؟ شما پیوسته در سایه کفر زندگی میکنید "
"او همه را با هم برادری برابر کرد، و برادر او مانند خورشیدی شد که ماه به او ضمیمه گردد."
"علی را برادر خود ساخت نه شما را، و او را برای شما علامت تشخیص هدایت از کفر قرار داد "
"علی را پیغمبر در روایتی که نیکان نقل کرده، و به مردم رسیده است، بمنزله خودش قرار داد "

"از شما چه کسی است که نفس او نفس محمد باشد. پدرم فدای (پیامبر) پاك و (علی) پاکیزه باد "

این ابیات همه از احادیث صحیح نبوی از قبیل حدیث ثقلین و حدیث منزلت و حدیث مواخاه که در جایش بان اشاره می کنیم، اتخاذ شده است و در دو بیت اخیر حدیث ابی از پیغمبر اکرم (ص) است که فرمود:

باید بین ربیعه دست از کارشان بردارند و گر نه مردی را که همپایه خود من است می فرستم تا فرمان مرا در میانشان مجری بدارد.

درکتاب مناقب درباره خاندان پاك پیامبر (ص) این اشعار را از او نقل کرده: آنان برگزیدگان بی مانند خدایند که در بین جهانیان شبیهشان نیست

از میان مردم اینان بهترین بهین اند کسیکه دوستدارشان نباشد جز آتش دوزخ، جای دیگرش نیست.

ابو نصر مقدسی در " الطرائف و اللطائف " ۱۲۳ این شعر او را درباره دوستش که فرزند دختری پیدا کرده و سخت نگران و خشمگین شده بود، نقل کرده است: به او گفتند: چه چیز قسمتت شده؟ صدایش را بلند کرده گفت دختر!

[صفحه ۱۲۶]

برترین کسی را که زنان زاده اند، پدر دختران بوده، چرا تو بی قرار می کنی؟

آنها که از میان مردم بسیار فراوان دوستشان داری.

از برکت دختر بجائی رسیدند که باعث سر کوبی دشمنانشان شدند.

مقدسی نیز این شعر را از او، آورده:

بهترین بخشهای روز، صدر آنست چنانکه طراوت جوان در جوانی اوست در مجموعه المعانی ۵۹ این دو بیت از او یافت میشود:

از شدت هیجان شادی و لذت روزی بگریه در آمدم و امروز بخاطر غصه آن گریانم.

گذشته ها گذشته و دیگر امیدی به بازگشت آن نیست و در آنچه مانده بی نیازی وجود ندارد.

و در ص ۸۲ همان کتاب نقل کرده:

اگر باران بهاری نبارد، صحفه بوستان از غنچه پوشیده نخواهد شد.

باران سودمند نمی افتد وقتی روی سنگ بگرید.

همچنین ثروت، تا به بازوان تقدیر و اندازه گیری محکم بسته نشود، سود نمی بخشد.

در انوار الرابیع ۴۵۶ این شعر از او نقل شده:

ای آهو بچه ی از نقره صافی تر که گونه هایش سیبی پر طراوت است.

اگر بر گونه ی زیبایش بوسه زنی، گویا از لطافتش آن را دندان گرفته ای.

وقتی می خرامد، بالا تنه اش می لرزد گویا مجموع وجودش مشتی در قبضه اوست.

آن جوانی را که مالکش شدی رحمش کن، او به بردگی خود برای تو اقرار دارد و تو نمی پذیری!

و نیز در انوار ۴۸۰ این شعر را از او آورده:

[صفحه ۱۲۷]

قربان دهانی شوم که قبل از چشیدن، دل به شیرینی اش گواهی میدهد.

مثل گواهی من که به خدا از روی خلوص گواهی میدهم بر پرودگاریش.

دیده تا دل راهنمایش نباشد کجا میتواند طراوتش را درک کند. و از اوست در ۴۸۱ همان کتاب:

گویا غصه های مردم درتمام روی زمین با اینکه دل من یکجا بیش نیست بر من وارد شده.

بر این مطلب من دو گواه عادل: بیداری شب، و سر شگ، دارم و چه فراوانند مدعیان بی گواه.

و نیز در ۵۲۸ از اوست:

چهره ای مانند ماه شب چهارده با امتیازی که نور در برابرش متحیر است.

در چهره ماه خطوط سیاهی دیده میشود ولی درچهره بشاش او مروارید پراکنده اند.

درنشوه السکران ۷۹ از او آورده: از جوانی با همه طروتهایش همانطوری که برگ از شاخسار درخت جدا میشود، خارج شدم.

با سرشگ دیدگانم بر جوانی ام نوحه سرائی کردم ولینه سر شکم و نه نوحه سرائی ام سودی نبخشید.

کاش روزی جوانی ام باز میگشت تا شکوه آنچه را پیری با من کرده برایش سر دهم.

[صفحه ۱۲۸]

تولد و وفات:

از تاریخ ولادت شاعر ما حمانی کمترین خبری در دست نیست، ولی از تاریخ وفاتش که در سال ۳۰۱ و وفات پدرش که در سال ۲۰۶ در خلافت معتمد واقع شده نشان می دهد سید از معمرین بوده و قرن سوم را از اول تا آخر درک کرده است.

در تاریخ دقیق وفات او اختلاف پدید آمده نسابه عمری در کتاب " المجدی " از قول شیخ ما ابو الحسن بن جعفر سخنی نقل کرده، که خلاصه اش این است:

"حمانی سال ۲۷۰ پس از بیرون آمدن از زندان بدرود زندگی گفته است. ابن حبیب صاحب " التاریخ فی اللوامع " مرگ او را سال ۳۰۱ گفته و این صحیح است "...

و ابن اثیر گفته: وفات او به سال ۲۶۰ روی داد و خدا آگاه است.

بعقیده ما تاریخ صحیح، همانست که صاحب المجدی کانرا صحیح دانسته زیرا او بعد از حوادثی که بر سر بنی طاهر بن مصعب امد و حکومتشان بعد از مرگ آخرین رئیسشان عبید الله بن طاهر متوفی در شوال ۳۰۰ منقرض شد، بر خانه های مخروبه آنها گذر کرده و اشعاری از خود بعنوان عبرت سروده است از این رو باید بپذیریم که تا آن وقت زنده بوده و در ۳۰۱ بدرود زندگی گفته است.

از سید ما حمانی، فرزندانی با شخصیت و دودمانی از علما، پیشوایان و شخصیت های بزرگ که برخی در طلیعه شعرا و ادباء و خطبا قرار گرفته اند بجای مانده: خاندان‌مشهور " قزوینی " که بنیادهای اصیل و عمیقی در علم و فضل و ادب داشته و در شهرهای مختلف عراق می زیند از فرزندان حمانی می باشند.

چنانکه او را پدران بزرگواریست که در قله شرف و نهایت درجه فضیلت اند یکی از آن پدران جد اعلای او زید شهید است در اینجا مناسب است خلاصه ای از عقیده شیعه را درباره زید متعرض شویم زیرا پوشش از اغراض جنایت کارانه و نسبت های دروغین در میان آمده که لازم است برداشته شود.

[صفحه ۱۲۹]

زید شهید و شیعه امامیه اثنی عشریه

او یکی از مخالفان سر سخت بیداد گری و پیشروان علمای اهل البیت است فضائل بسیار از هر سو او را فرا گرفته: دانشی سر شار، ورعی پاک، شجاعتی آشکار، نیروی مردانگی بیمانندی در نبرد، و دیگر فضائلی که هر مرد کاردانی در برابرش احساس خضوع می کند و حالت مناعت طبعی که بمقابله با هر ستمی برخیزد اینها همه باضافه شرافت نبوی که او پیغمبر، و بزرگی علوی که از امیر المومنین، و سیرت فاطمی که از مادرش زهرا، و روح شجاعت حسینی که از جدش سید الشهداء به ارث برده بود.

شیعیان از روز نخست جز به پاکی و نیکی، او را یاد نمیکرده اند و از وظایف خود می دانند کلیه اعمال او را از جهاد درخشان، نهضت عالی، دعوت او برای‌رضا از آل محمد را بخوبی یاد کنند. گواه این امر، احادیث پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و بخصوص دانشمندان شیعه، و مدایح شعرای آنان، و عزاداری برای او، و اختصاص مولفان شیعه تالیفات خود را بنام او، و برای تدوین، اخبار اوست.

اما احادیث: یکی از آنها گفتار رسول خدا (ص) است که به حسین سبط فرمود: از پشت تو مردی بیرون می آید که او را زید گویند او و یارانش گام بر گردن مردم می نهند تا بی حساب وارد بهشت گردند.

دیگر گفتار پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: زید خروج می کند و در کوفه کشته می شود، و در کناسه او را به دار می آویزند، قبرش را نبش کرده او را بیرون می آورند. برای ورود روحش به ملاـ اعلی، درهای آسمان گشوده می شود و اهل آسمان و زمین (از عظمتش) اظهار بهجت و سرور می کنند.

و سخن امیر المومنین (ع) در حالیکه جای مخصوص دار او، ایستاده گریه کرد و اصحابش گریستند و گفتند یا امیر المومنین چه چیز شما را گریان می سازد؟

[صفحه ۱۳۰]

فرمود: مردی از فرزندانم در این مکان بدار آویخته می شود، کسیکه به خود رضا دهد نگاه به اعضای ممنوع بدنش کند، خداوند او را برو در آتش می افکند.

و کلام امام باقر محمد بن علی (ع): پروردگارا، پشت مرا بزید محکم گردن.

اللهم اشدد ازری بزید.

و چون او را میدید به اشعاری که اغانی ۲۰ر۱۲۷ نقل کرده تمثل جسته می فرمود:

"بجان تو سوگند که فلانی سست اراده و زبون نیست.

و نه پر خاش گری که اگر برادرش او را از کاری نهی کند کینه و دشمنی او را بدل گیرد.

ولی او خوش سرشت و نرم اخلاق است، مانند نوک نی که نرم و آرام بهر طرف میچرخد ولی ریشه و تنه اش محکم است.

اگر بر او فرمانروا و گردی کاملا مطیع خواهد بود، و اگر کاری بدو محول کنی آنرا با کفایت بانجام رساند.

فلانی فقر و بی نوائیش برای خود اوست و غنا و ثروتش برای دیگران. "

روزی زید بر آن حضرت وارد شد وقتی امام او را دید این آیه را خواند:

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله.

"ای کسانی که ایمان آوردید از پایدارندگان سر سخت عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید "

آنگاه فرمود: توئی زید بخدا توئی اهل این آیه

و سخن امام صادق (ع) که فرمود او با ایمان، عارف، دانشمند و صادق بود

[صفحه ۱۳۱]

او هر گاه پیروز میشد به پیمان خود وفا می کرد، او قطعا اگر قدرت بدست می آورد خوب میدانست آن را بدست که بسپارد

و سخن دیگر آن حضرت که وقتی خبر قتل او را شنید فرمود:

"در راه خدا حساب می کنم، عمویم خوب عموئی بود عمویم را در مردی بود دنیا و آخرت ما بودو بخدا سوگند عمویم چون شهدای رکاب پیغمبر و علی و حسین شهید در گذشت و بخدا قسم شهید از دنیا رفت. "

و بیان دیگر امام: همانا زید دانشمند و سخت راستگو بود، شما را به رهبری خود دعوت نمی کرد او به " رضا از آل محمد " فرا می خواند. و اگر پیروز شده بود به قولش وفادار می ماند، او بر یک قدرت متمرکزی شورید، تا آن را بشکند.

و سخن دیگر امام:

اما الباکی علی زید فمعه فی الجنه اما الشامت فشریک فی دمه:

"کسی که بر او گریه کند در بهشت با اوست، و کسی که او را شماتت کند شریک در خون اوست "

و سخن رضا (ع "): اواز علمای آل محمد است برای خدا خشم گرفت، با دشمنانش جنگید و کشته شد "

احادیث در این زمینه بسیار است به ملاحظه اختصار به همین اندازه اکتفا شد. اما تصریحات دانشمندان بزرگ شیعه ": شیخ مفید" در " ارشاد "، " خزاز قمی " در " کفایه الاثر "، " نسابه عمری " در " المجدی "، " ابن داود " در حالش "، شهید اول " در" قواعدش، " شیخ " محمد بن شیخ صاحب معالم " در " شرح استبصار، "

[صفحه ۱۳۲]

"استرابادی " در " رجالش، " علامه " مجلسی " در " مرآه العقول " " میرزا عبد الله اصفهانی " در " ریاض الصالحین "، شیخ عبد النبی کاظمی " در " تکمله الرجال "، " شیخ حر عاملی " در " خاتمه الوسائل، " سید " محمد جد آیه الله بحر العلوم " در رساله خود، شیخ " ابی علی " در " رجالش "، " شیخ نوری " در " خاتمه " مستدرک، شیخ ما "، ما مقانی " در " تنقیح المقال ،، "بسیاری از امثال این دانشمندان که همه در یک مطلب اتفاق دارند و آن پاک کردن دامن مقدس زید از هر عیب و نقص و اینکه دعوتش الهی و جهادش فی سبیل الله بود.

نظریه کلی شیعه دانشمند بزرگ شیعیان شیخ "بهاء المله و الدین " " عاملی " در رساله "، اثبات وجود امام منتظر " چنین شرح می دهد: ما گروه شیعه‌امامیه درباره زید بن علی سخنی جز خیر و خوبی ابراز نمی کنیم و روایاتی که از امامان ما درباره عظمت مقام زید رسیده، بسیار است، علامه کاظمی در تکلمه گفته است: همه علمای اسلام بر جلالت قدر و فضیلت و ورع زید، اتفاق نظر دارند.

اما شعرای شیعه: کمیت در هاشمیات خود قصیده ای دار دکه زید بن علی و فرزندش حسین را رثا، و بنی هاشم را با این مطلع مدح گفته است:

الاهل عم فی رایه متامل
و هل مدبر بعد الاساءه مقبل

آیا مرد گمراهی یافت میشود که در رای خود اندیشه کند، و آیا کسی هست که بعد از اعراض و بدی بحق رو آورد.
و در حضور زید چنین گفته:
"بر پیغمبر مصیبت فرزندش که دیروز از یوسف بن عمر ثقفی حاکم شام وارد شد، سخت است.
او خبیثی در گروه خبیثان است و اگر بگوئی از گروه زانیان، نسبت ناروائی باو نداده ای.

[صفحه ۱۳۳]

سدیف بن میمون هم در قصیده گوید:
"از خطاهای بنی عبد شمس مگذرید و بنیاد آنها را از پیر و جوان بکنید.
شهادت حسین و زید بن علی را بخاطر آورید و آن کشته ایکه در کنار مهراس بجا ماند. "
و ابو محمد عبدی کوفی که ترجمه اش در کتاب الغدیر ج ۲ ص ۳۲۹- ۳۲۶ طبع دوم (متن عربی) گذشته چنین گوید:
بنی امیه پندارند که بنی هاشم بالاخره از آنان در میگذرند و خون زید و حسین (ع) پامال میشود.
ابدا بخدای محمد قسم که خون آنها پامال نشود تا آنجا که نروم و درشت آنانرا بر سوی کوی و بازار بفروشند.
چنان خوار شوند مانند خواری زن در برابر شوهر، آنهم با شمشیر آبدار و دین همه خونهای ریخته شده بازیافته گردد.
سید حمیری که ترجمه اش در ج ۲ ص ۲۲۸- ۲۳۱ (متن عربی) گذشته طبق و روایت طبری در ج ۸ ص ۲۷۸ تاریخش گفته:
"من آنشب را بیدار ماندم، و عمدا نگذاشتم پلک چشمانم بهم بر آید.
من خود سخنی گفتم و پیوسته در تحیر و سرگردانی بسر بردم.
خداوند حوشب و حراش و مزید را لعن و نفرت فرستد.
و خدا یزید را لعنت کند او ستمگر تر و کینه توز تر بود.
هزار هزار و هزار هزار بار لعن ابدی بر آنها.
اینان با خدا جنگیدند و محمد را آزردند.
در خون مطهر زید از روی عناد شرکت جستند.
آنگاه پیکر او را بر بالای شاخ درخت برهنه آویختند.

[صفحه ۱۳۴]

ای خراش بن حوشب تو فردا از تمام مردم شقی تر خواهی بود "
فضل بن عبد الرحمن بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب در گذشته سال ۱۲۹ در قصیده او را رثا گفته که اولش این است:
"ای چشم مبادا خشک شوی. اشک فرو ریز که اینک وقت خشک شدن نیست.

آنهم در روزیکه پسر پیامبر ابو حسین (زید) در زباله دانی کوفه بر روی دار رفته است. "
ابو ثمیله صالح بن ذبیان که از زید روایت دارد، در قصیده او را مرثیه گفته که اولش اینست:
"ای ابا الحسین فقدان تو دردی در دل ما جای داده است که هر کس آنچه بروز تو آمد بروزگارش بیاید غمگین و دردمند خواهد بود. "
صاحب بن عباد وزیر هم در یک قطعه از چکامه خود او را رثا گفته و اول آن چنین است:
"تارهای سپید مو بر سر من آشکار شده و وقت آن رسیده که بازوی و بیهوده کاری را طلاق گفته نابود سازم.
تازه کـدام سـرگرمی و بازی بعد از غم و اندوهی که مرا از هر کاری باز میدارد و روزگار زید بن علی شـهید را بخاطر میاورد، البته برخی اندوها باعث تعویق هر کاری است. "
ابو الحسن بن حماد هم در ابیاتی که خواهد آمد چنین گفته:
"گواه مطلب سخن جعفر بن محمد (ع) است، هنگامیکه او را در شهادت زید (ع) تعزیت گفتند، بحال گریه فرمود:
اگر عمویم پیروز میشد به تعهدات خود دائر به واگذاری حق به صاحب آن وفا میکرد، ولی پیروز نگشت."

[صفحه ۱۳۵]

شیخ صالح کو از هم در ضمن اشعاری که امام سبط (ع) رثا گفته میگوید ": و زید که سرفرازی خلق و خوی پدران گرامیش بود و هیچگاه زیر بار ستم نمیرفتند.
گویا در نظر دشمن، همان شبحی بر او افتاد که بر شبیه عیسی بن مریم افتادتا او را بدار کشیدند. "
شیخ یعقوب نجفی در گذشته ۱۳۲۹ ه هم گفته است.
"امام صادق بخاطر شهادت زید گریست، همان زیدی که میگفتند با یک تیر از پای در آمد.
در این صورت حال پدرش علی بن الحسین چه بود که فرزندش را هدف رگبار تیر قوم دید."
شیخ میرزا علی اوردبادی در قصیده ای که در مدح و رثای او سروده بیت اول آن چنین است.
"اعتلاء نفس او از قبول هر چیزی جز آقائی و کرامت امتناع کرد، و لذا نفس او در حال سر شکستگی و خواری در گور نرفت. "
این قصیده بیست و پنج بیت است.
سید مهدی اعرجی هم قصیده در رثای او دارد و مطلع آن اینست:
ای برادران مرا بسوی آن دیـار (آرامگاه زیـد) بریـد، تا اگر باران بهاری از ریزش بر آن دریغ ورزیـده من با اشک چشـمم سیر اب سازم.
این قصیده ۱۹ بیت است.
سید علی نقی نقوی لکهنوی با قصیده که اولش اینست او را رثا گفته:
خداوند نخواسته که بزرگان بنی هاشم بنحو دیگری جان سپارند، مگر در سایه شمشیرها.
این قصیده ۲۲ بیت است.
شیخ جعفر نقدی هم قصیده در ۳۱ بیت در رثای زید گفته که اولشت این است:

[صفحه ۱۳۶]

"ای سرزمینی که آثار و خرابه هایش با بلا و گرفتاری پوشیده است و عاشق زارش از دور بر او میگرید. "
بسیاری از علمای امامیه در خصوص زید و فضائل او تالیفاتی اختصاص داده اند از قبیل:
۱ "- ابراهیم بن سعید بن هلال ثقفی " متوفی سال ۲۸۳ " کتاب اخبار زید."
۲ "- محمد بن زکریا " مولی بنی غلاب متوفی بسال ۲۹۸ " کتاب در اخبار زید."
۳ "- حافظ احمد بن عقده " متوفی بسال ۳۳۳ بنام " من روی اخبار زید و مسنده. "
۴ "- عبد العزیز بن یحیی الجلودی " متوفی بسال ۳۶۸ " کتاب اخبار زید. "
۵ "- محمد بن عبد الله الشیبانی " متوفی بسال ۳۷۲ " فضائل زید."
۶ "- شیخ صدوق ابو جعفر قمی " متوفی بسال ۳۸۱ بنام ر اخبار زید."
۷ "- میرزا محمد استرآبادی " صاحب رجال کبیر.
۸- سید عبد الرزاق مقرم یکی از بزرگان معاصر، منقدی که تالیفات بسیار در زمینه های مختلف مذهبی دارد که نشانه قدرت عظیم او در علم است، سابقه شخصیت و مکارم و فضائل او بسیار مهمترین و پرفائده ترین تالیفات او " امام سبط مجتبی " و کتاب " حیاه الامام، السبط الشهید و مقتله " و کتاب " السیده سکینه " و رساله ای در علی بن الحسین الاکبر و کتاب زید الشهید و کتابی در تنزیه مختار بن ابی عبید ثقفی که با کتاب زید یک جا چاپ و منتشر شده و کتاب ابا الفضل العباس بن امیر المومنین و غیر از اینها از کتب و رسائل دیگر که ار آنها مطالبی فراهم آمده و به مسائلی اشارت رفته که کتب پیشینیان از آنها خالی است خدایش او را زنده بدارد و در هر خیری موفق.

[صفحه ۱۳۷]

کلام قاطع درباره زید شهید و مقام و منزلت او

این زید است، و این است مقام پاکی و قداست او نزد عموم شیعیان. اکنون بنگرید تا چه پایه می توان سخن ابن تیمیه را به حساب حقیقت گذاشت که می گوید ": رافضی ها زید بن علی بن الحسین و دوستانش را طرد کردند و برکفر و فسقشان گواهی دادند " آنگاه از این سخن واهی، شخصی به نام " سید محمود آلوسی " در رساله ای از او که در کتاب " السنه و الشیعه " چاپ شده در صفحه ۵۲ پیروی کرده گوید:
"رافضیان اسلام مانند رافضیان یهود بسیاری از اولاد فاطمه رضی الله عنها را دشمن داشته تا به آنها ناسزا می گویند مانند زید بن علی که در علم و زهد پایگاه بلندی داشت. "
سپس این دروغ شاخدار را " قصیمی " از او گرفته و در کتاب " الصراع بین الوثنیه و الاسلام " یاد کرده است.
اینان نسبت مجعول خود را به شیعیان در ردیف سایر گناهان و زشتیهای منتسبه مورد تاخت و تاز و حملات سختی قرار داده اند. آیا کسی نیست از اینان بپرسد: چه وقت شیعه به این سخن دهن گشوده؟ چه کسی آن را به شما گفته؟ شما این پندار را نسبت به شیعیان از چه کتابی نقل می کنید؟ اگر در کتابها نیست چه کی با شما در میان نهاده؟
بلی اینان غرضی از این لا طائلات جز شکستن قدر و ارج شیعه ندارند و این شیعیان اند که از سوء نیت آنها در این نسبت های واژگونه پرده بر می دارند. وقتی نویسنده ای چیزی از احوال و معارف ملتی را نداند یا دانسته آن را بر خلاف حقیقت ارائه دهد

مثل اینان را از این مثل عربی باید استفاده کرد که گوید:
حن قدح لیس منها:
(تیر ناله کرد و صدائی بیرون داد که از خودش نبود).

[صفحه ۱۳۸]

گویا اینان که از ساحت مقدس زید دفاع می کنند خوانندگان خود را جاهل و از تاریخ اسلامی بی خبر می پندارند و گمان می کنند حقیقت سخن فریبنده شان را کسی نمی داند.
آیا کسی نیست از اینان بپرسد اگر زید نزد شما و قوم شما مقام بلندی از علم و زهد دارد، باستناد کدام کتاب و سنتی پدران شما با او جنگیدند، او را کشتند و کشته اش را به دار آویختند، آنگاه سوزاندند و سرش را در شهرها گرداندند؟
آیا فرمانده بد خواهان او و کشنده اس یوسف بن عمر از آنان و قوم آنان نیست؟
آیا فرمانده پلیس عباس بن سعد از آنها نبود؟
آیا کسی که سر شریفش را از بدن جدا ساخت، ابن حکم بن صلت از آنها نیست؟
آیا مژده آور قتل او، حجاج بن قاسم از قوم آنها نیست؟
آیا خراش بن حوشب که پیکر شریفش را از قبر بیرون کشید از آنها نمی باشد؟
آیا ولید یا هشام بن عبد الملك که دستور سوزاندنش را صادر کرد از خلفای آنان نیست؟
آیا سر مقدسش را زهره بن سلیم یکی از افراد این قوم، نزد هشام نیاورد؟
آیا هشام بن عبد الملك از خلفای آنان نیست که سر زید را به مدینه الرسول فرستاد و در برابر قبر پیغمبر یک شبانه روز آویخت؟
آیا این هشام بن عبد الملك نبود به خالد قسری با سوگند نوشت زبان و دست کمیت شاعر اهل بیت را بر اثر قصیده ایکه در رثای زید ب علی و فرزندش و در مدح بنی هاشم سروده بود، قطع کند؟

[صفحه ۱۳۹]

آیا این حاکم خلیفه آنان در مدینه محمد بن ابراهیم مخزومی نبود که جلساتی در مدت هفت روز بر پا کرده و در آنها شرکت کرد، خطبا را فرا می خواند تا علی و زید و دوستدارانشان را لعن گویند.؟
آیا این شخص حکم بن اعور از شعرای آنان نیست که مفتخرانه گوید:

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخله
و لم نر مهدیا علی الجذع یصلب

و قستم بعثمان علیا سفاهه
و عثمان خیر من علی و اطیب

"این ما بودیم که زید را بر شاخ نخل بدار آویختیم و ما هیچگاه ندیده ایم مهدی ای را بر شاخ نخل بدار زنند.
شما ازسفاهت و نادانی علی را با عثمان مقایسه کردید و حال آنکه عثمان از علی بهتر و پاک تر است!"
آیا این سلمه بن حر بن حکم شاعر اینان نیست که درکشتار زید افتخار آمیز می گوید:
"ما شخصیت های بزرگ قریش را نابود کردیم تا آنجا که خاطره آنان‌مانند خاطره دیروز از دلها رفت.
مائیم که در دوران قدیم (جاهلیت) اساس سلطنت آنها بودیم، و کدام سلطنت بدون اساس باقی میماند.
ما چندی (در جنگهای اسلامی) مورد نکال و اندوه قرار گرفتیم، ولی بالاخره چاره از این نیست که ما هم بدانها اقتدا کنیم."
آیا آن کسی که در برابر سر زید شهید که او را در مدینه بدار کشیده بودند این اشعار را میگوید، از آنان نیست:
ای کسی که پیمان بیعت خود را شکستی. ترا بشارت باد بانچه مایه ضعف و سستی است.
تو عهد و میثاق خود را شکستی و این شیوه پیشینیان تست.

[صفحه ۱۴۰]

سوگند که شیطان از وعده ریاستی که بتو داده بود تخلف کرد. "
این است حقیقت، شما خود هر چه می دانید داوری کنید.
"آیا شما از این گفتار تعجب می کنید و می خندید چرا گریه نمی کنید و همچنان متحیر مانده اید."

[صفحه ۱۴۱]

یک انتقاد اصلاحی

اشاره

از آنجا که نمونه ی تهمت و افترای شنیعی که بر شیعیان در مورد زید شهید زده اند در کتب قدیم و جدید اهل سنت، فراوان دیده می شود، و این خود بذری است برای هر نوع شر و مفسده، و وسیله ایست برای تحریک فریادهای تعصب جاهلانه و سنگ تفرقه بر وحدت اسلامی زدن و نتیجه ای جز گسیختن رشته پیوند دینی مسلمانان ندارد و خلاف مصالح عمومی اسلامی است، لذا بر ما لازم گردید پاره ای از این نمونه ها را از، چند کتاب نقل کنیم تا خواننده به جنجال و غوغائی که برای کوباندن عواطف جامعه نسبت به تشیع به پا گردیده، آگاه و موقعیت گروه مقابل را از لحاظ صدق، و امانت در نقل، بشناسد و تا کسانی که در علم کلام و رشته شناسائی عقائد و مذاهب کار می کنند از آن درس بیاموزند و نیز تا مفسر قرآن بداند دست تاویل چگونه آیات کتاب عزیز را از جای خود تحریف و تبدیل می سازد وفقیه بشناسد دست هوا پرستی چگونه با احکام الهی بازی می کند، و محدث از خرا بکاری هواهای گمراه کننده با سنت نبوی با خبر شود، و طرفداران فضیلت و اخلاق از قربانیان هوی و هوس و سقوط هتاکانه آنه آگاه گردند. تا بدین وسیله هر نویسنده ای در کار نگارش خود، ضوابطی صحیح برگویند و نقشه ای مترقی برای خود ترسیم و از روشی شایسته، پیروی کند، آداب نویسندگی را بخوبی بیاموزد و بکار برد.
و تو هر گاه پیرو هواهایشان، با عملی که برایت حاصل شده، باقی بماند، در این صورت تو خود از ستمکاران خواهی بود.

[صفحه ۱۴۲]

نقد کتاب عقد الفرید

اشاره

نظری به افتراءات و تهمت های او بر شیعیان

خوانـنـده در اولین بر خورد گمان می کنـد عقد الفرید یک کتاب ادبی است نه مذهبی، در آن یک نوع پاکی خاصـی می بیند ولی همینکه به جریان مناسبات مـذهبی گـذارش افتاد، نویسـنده ار جنجالی و پر هیاهو می یابـد همان مرد پر افترای خطا کاری که برای نمونه در جلد اول کتابش صحفه ۲۶۹ گفته است:

۱- رافضیان یهود این امت اند، اسلام را دشمن می دارند همانطور که یهود، مسیحان را.

پاسـخ = چگونه خواننده می تواند به این سـخن نا حق رضا دهد؟ در حالی که در مقابلش قرآن مجید قرار دارد و در آن قول خدای تعالی را می خواند.

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه.

"کسانی که ایمان آورده عمل های شایسته انجام دهند بهترین مردم اند. "

در ذیل این آیه به ثبوت پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: اینان تو و شیعیان تواند.

چگونه می توان به این سخن تن در دارد در حالیکه در حدیث می خوانیم پیغمبر امین به علی (ع) فرماید؟ تو و شیعیانت در بهشتید.

و با آن سـخن پیغمبر (ص) که فرمود: چون روز قیامت شود مردم به نام های خود و نام مادرانشان فراخوانده شوند مگر این شخصی (یعنی علی (ع) و شیعیانش که

[صفحه ۱۴۳]

آنان را به نام های خود و نام پدرانشان می خوانند زیرا تولدشان سالم است.

و نیز سخن آن حضرت (ص) که به علی فرمود: یا علی خداوند تورا و فرزندان و ذریه، و اهل بیت، و شیعیان تو، و دوستان شیعیانت را، آمرزید.

و سخن پیغمبر اکرم (ص): بزودی تو و شیعیانت در حالی که از خدا راضی و خدا از شما راضی باشد، بر او وارد خواهید شد.

و کلام آن بزرگوار (ص): تو اول کسی هستی از امت من که وارد بهشت خواهی شد و شیعیان تو بر منبرهائی از نور، همه مسرور و با چهره های سفید، گرد من خواهید بود. من آنان را شفاعت می کنم، و فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود.

و سـخن دیگرش (ص): من آن درختم که فاطمه شاخسار آن و علی پیوند آن، و حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگهای آنند، ریشه درخت در بهشت عدن، و بقیه آن در دیگر جاهای بهشت است.

و آن گفتارش (ص) که فرمود: یا علی اولین چهار نفری که به بهشت در اینـد من هسـتم و تو و حسن و حسـین. و فرزندان ما بعد از

ما، و همسرانمان بعد از فرزندان ما و شیعیان از راست و چپ ما خواهند بود.

و در تعبیر دیگر: آیا دوست نمیداری در بهشت با من و حسن و حسین باشی و ذریه ما، بعد از ما باشند؟- تا آخر حدیث

[صفحه ۱۴۴]

و سخن او (ص) این شخص (یعنی علی) و شیعیانش روز قیامت تنها رستگارانند.

و این سخن او (ص) در خطبه اش: ای مردم کسی که ما خانواده را دشمن دارد خدایش روز قیامت او را یهودی محشور گرداند. جابر بن عبد الله گفت یا رسول الله هر چند روزه بگیرد و نماز بگذارد؟ فرمود هر چند اهل نماز و روزه باشد و گمان برد مسلمان است، او با اینکار هایش فقط ریختن خونش ممنوع شده و از دادن جزیه با حقارت محفوظ می ماند. در عالم سرشت، امتم در مقابلم مجسم گردیدند، پرچم داران از هر قوم از مقابلم گذشتند، برای علی و شیعیانش طلب آمرزش کردم.

و سخن پیغمبر (ص): شفاعت من برای امتم، مخصوص کسانی است که اهل بیت مرا دوست بدارتند، و آنان شیعیان من اند.

۲- و گوید: دوستی رافضیان، دوستی یهود است، یهود گفتند قدرت و سلطنت تنها باید در آل داود باشد رافضیان هم گفتند سلطنت و قدرت تنها باید در آل علی بن ابی طالب باشد.

پاسخ = اگر گفتار رافضیان پیروی از یهود است، این پیروی بر عهده کسی است که آل علی را با گفتارش جانشین خود قرار داده: از طرق صحیح و ثابت و متواتر از بیست و اند نفر از صحابه پیغمبر نقل شده که فرمود:

انی تارك فیکم الثقلین او الخلیفتین: ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی: کتاب الله و عترتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

"من بجای می گذارم یا جانشین خود میکنم در بین شما دو چیز گرانقدر را یا دو جانشین خود را که هرگاه به آن دو دست زدید هیچگاه بعد از من گمراه نخواهید شد:

[صفحه ۱۴۵]

کتاب خدا و عترت من، اهل بیتم، این دو از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بمن باز گردند. "

پیامبر خدا این خطبه را در مقابل گروهی بسیار از یارانش که تعداد آنها به صد هزار یا بیشتر می رسید ایراد فرمود:

این امام " زرقانی مالکی " است، حکایت می کند از علامه سمهودی که او گفت: این خبر به ما می فهماند در هر دوره تا قیام قیامت کسی وجود دارد که شایستگی تمسک به او میان عترت باشد تا ترغیب مذکور در خبر بر تمسک به او مدلول پیدا کند چنانکه کتاب خدا قرآن چنین است: از این رو اینان امان اهل زمین اند، وقتی اینان بروند اهل زمین خواهند رفت...

کدام انسان است بتواند سخن پیامبر (ص) را در الفاظ حدیث ثقلین:

انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی......

بشنود، یا کلام دیگر آن حضرت (ص).

ایها الناس انی تارك فیکم آمرین لن تضلوا ان اتبعتموهما و هما کتاب الله و اهل بیتی، عترتی.

ای مردم من در میان شما دو چیز میگذارم اگر از آندو پیروی کردید گمراه نخواهید شد آندو کتاب خدا و اهل بیت من عترت من اند."

یا بگوشش برسد در تعبیر سومی فرمود است:

من همین را برای آندو (ثقلین) از خدای خود خواستم، پس شما بر آندو پیشی نگیرید که هلاك خواهید شد و نسبت به آنان کوتاهی نکنید که نابود خواهید شد

[صفحه ۱۴۶]

و آنانرا چیزی نیاموزید که آنان از شما دانا ترند. "

یا بر سخن پیغمبر (ص) در تعبیر چهارمی واقف گردد:

"یاری کننده آندو یاری کننده م است و هر کس ترك نصرت آنان کند از یاری من دست کشیده، و دوستدار آندو دوستدار من، و دشمن آندو، دشمن من است. "

و با این حال آل علی را پیروی نکند و آنان را وسیله راه خدا قرار ندهد، و به دیگر کسان، جز آنان اقتدا کند، و از راه خدا گمراه گردد؟ نه بخدا: انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا ": ما راه را بر بشر نمودیم تا خود سپاسگزارد یا کفر ورزد. "

در این صورت گناه شیعه چیست بعد از سخن پیامبرش (ص) که میفرماید:

"کسی که او را خوش آید مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت جاودانی که پروردگارم فراهم ساخته اقامت کند باید علی را پس از من دوست بدارد و باید دوستان او را دوست بگیرد و پس از من به اهل بیتم اقتدا کند که آنان خاندان من اند و از سرشت من آفریده شده اند و از فهم و دانش من بهره مند شده اند وای بر کسانی از امت من که فضیلت آنان را تکذیب کند و پیوند مرا در حق آنان بگسلد خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نکند).

و ما در تعقیب این دعا می گوئیم آمین، و خداوند آمین گو را مشمول رحمتش قرار دهد.

دیگر شیعه چه عقیده ای باید ابراز کند بعد از گفتار پیغمبر (ص) که فرمود:

"در هر قوم باز مانده ای از امت من، دادگرانی از اهل بیت من وجود دارند که تحریف متجاوزان و نسبت های باطل، و تاویل جاهلان را از آن دو میسازند.

[صفحه ۱۴۷]

آگاه باشید پیشوایان شما کفیل و سخن گوی شمایند بنگرید چه کسی را به سخنگوئی و کفالت انتخاب می کنید.

این حدیث را ملا تخریج کرده چنانکه در ذخائر العقبی ۱۷، الصواعق ۱۴۱ آمده است.

و سخن پیامبر (ص) که فرمود ": مثل من و مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح (ع) است هر کس در آن داخل شد، نجافت، و هر کس از آن تخلف ورزید غرق شد. "

بنابر اتین خاندانی که در امت اسلامی مانند پیغمبر اکرم اند چگونه شیعه می تواند عقیده به خلافت آنان نداشته باشد.؟

و چرا دوستی آنها، دوستی یهود قلمداد شود؟ و آیا با این وصف که پیغمبر قانون جانشینی نهاد، این ایراد را به چه کسی باید گرفت؟

آیا ابن عبد ربه (صاحب کتاب " عقد) " این سخن پیغمبر (ص) را فراموش کرده که فرمود:

همانطوری که ستارگان و و ماه) اهل زمین را از خطر عرق، امنیت می بخشند اهل بیت من در امتم برای حفظ وحدت امان اند هر گاه گروهی با آنها به مخالفت برخیزند، اختلاف ایجاد می گردد و آنان حزب شیطان می شوند.

خدایا تو گواهی که او این روایات را دیده ولی دلش را زنگ گرفته، و او دشمنی سر سخت است.
آخر اهل بیتی که برای امت، ستارگان فروزان هدایت، مایه امن از گمراهی و اختلافند، چرا نباید از آنها پیروی کرد. با چه عذری می توان روی از آنها بر تافت؟ کسی که بانها بی توجهی کند کارش بکجا خواهد انجامید؟ اصولا چه ارزشی

[صفحه ۱۴۸]

برای زندگی و روحیه، تمایلات و ترتیب خارج از رهبری این خانواده می توان اندیشید؟
محققا انتخاب این خاندان بزرگ برای ولایت مطلقه از طرف پرودگار روی کمال شایستگی و کاردانی آنان در تدبیر شئون جامعه، برای تمام ادوار، صورت گرفته است، بطوری که هر گاه رهبری بشریت به آنان سپرده شود و پایگاه حکم و قیادتشان محکم گردد، با کاردانی و حذاقت خود، بشریت را رهبری خواهند کرد، چیزی که هست دشمنانشان از روی حسادت و بر اساس آز و طمع آنان را از آن مقام بلند، دور ساخته اند. بی خبر از آنکه خلافت یک امر الهی است نه یک سلطنت ظاهری، چنانکه " شعبی " همین اشتباه را به نقل " ابن تیمیه " مرتکب شده صریحا گوید ": درد و رنج رافضیان درد و رنج یهودیانست. یهودیان گفته اند سلطنت شایسته کسی جز آل داود نیست و رافضیان گفته اند: امامت برای کسی جز آل علی روا نیست"
۳- می گوید ": یهودیان نماز مغرب را تا در هم آمیختن ستارگان، تاخیر می اندازند، و رافضیان نیز چنین میکنند "
پاسخ: لازم است اولا این مسئله را در بین یهودیان سوال کرد آیا آنها از این مسئله و مسائل مشابه آن که به آنها نسبت داده شده، چیزی می دانند؟
و کاش این امر بر ما روشن می شد که این مرد سخنش را با مراجعه به فقه شیعه و با تو توجه به احادیث ائمه شیعه نوشته است. در حالی که سخن امام صادق علیه السلام بین احادیث به چشم می خورد که می فرماید: کسیکه نماز مغرب را تا در هم آمیختن ستارگان بی علت، تاخیر اندازد، من در نزد خدا از او بیزارم.
به امام (ع) گفته شد: مردم عراق نماز مغرب را تا در هم آمیختن ستارگان

[صفحه ۱۴۹]

تاخیر میاندازد، فرمود: (ع) این از کار دشمن خدا ابی الخطاب است.
و او فرمود: (ع ") کسی که نماز مغرب را تا مشبک شدن ستارگان تاخیر اندازد، من از او بیزارم."
و فرمود (ع): وقت نماز مغرب غروب آفتاب تا هنگام درهم آویختن ستارگان است. و چون از او درباره وقت مغرب سوال شده بود فرمود ": وقتی سرخی افق دگر گون شدن و زردیان رفت و هنوز ستارگان در هم مشبک نشده باشد.
ذریح به امام صادق (ع) عرض کرد: مردمی از اصحاب ابی خطاب نماز مغرب را بقدری تاخیر می اندازد که ستارگان مشبک گردند حضرت فرمود: من از کسی که چنین کند، پیش خدا بیزارم.
و فرمود (ع) کسی که: نماز مغرب را برای جلب فضیلت تاخیر بیندازد ملعون است ملعون است.
پس چرا این مرد، در نقلش به دروغ متوسل می شود یا قبل از مراجعه از روی نادانی چیز می نویسد، پاینده باد امانت، زنده باد دقت نظر!
شاید او از پاره ای از فرقه های گمراه مانند خطابیه طرفداران ابی الخطاب چیزی به گوشش رسیده که خود را ملزم به تاخیر فریضه

می دانند، ولی این را ندانسته که این گروه ربطی به شیعه ندارند، شیعه از روز نخست اینان را تکفیر می کرده و به آنها نسبت گمراهی می داده است چنانکه احادیث پیشوایان شیعه از این راز پرده بر می دارد. از این رو می گوئیم این تهمتی است بسیار زننده که قبائحی

[صفحه ۱۵۰]

را به شیعه نسبت دهند که پیشوایانشان از آن بیزار باشند.

۴- می گوید: یهودیان سه طلاق را بی اعتبار می دانند همچنین رافضیان.

پاسخ- شیعه را نمی رسد از شعاع رهبری قرآن خارج شود در حالیکه قرآن با بانگ رسایش فریاد می زند:

الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسریح باحسان.

تا آنجا که گوید:

فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره.

"طلاق برای دو بار است آنگاه یا باید او را با نیکی و مهربانی نگهدارد یا او را با خوشرفتاری، رها سازد..... پس هر گاه او را (برای بار سوم) طلاق داد برای او دیگر حلال نخواهد شد تا همسر دیگری جز او، او را به ازدواج آورد. "

از واضحترین مسائل اینست که تحقق دو دفعه یا سه دفعه، لازمه اش تکرار وقوع طلاق است، چنانکه لازمه تکرار طلاق، رجوع در عده، یا عقد ازدواج بعد از عده است. از این رو با یک جمله، یا در یك مجلس، اگر کسی را طلاق دادند، نمی گویند او را چند بار طلاق داده اند، چنانکه اگر حسن دو تومان به حسین در یکبار داد نمی گویند حسن دو بار به حسین پول داده است این مطلب را هر کس که به دستور زبان آشنا باشد، به خوبی می فهمد.

گذشته از این، یاق آیه هر چند صورت خبری دارد، ولی متضمن معنی انشای امری میباشد مانند قول خدای متعال:

و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین.

"مادران دو سال تمام فرزندانشان را شیر میدهند: "

[صفحه ۱۵۱]

و قول خداوند که می فرماید:

و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء.

"زنهائی که طلاق گرفته اند به مقدار زمان سه بار حیض شدن درنگ می کنند."

و سخن پیغمبر (ص) که فرمود:

الصلوه مثنی مثنی و التشهد فی کل رکعتین.

(نماز دو رکعت، دو رکعت است و در هر دو رکعتی یک تشهد).

در این موارد خبر معنی انشاء دارد و هر گاه این جمله ها به معنای خبر بود می باید مفادش در خارج تخلف نکند و ما می بینیم در بین مردم کسانی هستند که از همسر خود تنها با یک طلاق جدا می شوند.

پس در این مورد باید قرآن که می گوید الطلاق مرتان دروغ باشد در صورتی که هیچ گونه دروغ به قرآن راه ندارد. پس اینکه

شیعیان سه طلاق را در یک مجلس معتبر نمی دانند، به خاطر تبعیت از قرآن است چنانکه برای این سخن توضیحی در کتاب " احکام القرآن " ابی بکر جصاص حنفی است و این فتوا از بسیاری از ائمه اهل جصاص شرح مبسوطی در رد او در کتابش آورده است.

امام عراقی گفته: از کسانی که معتقدند جمع سه طلاق در یک مجلس بدعت است ": مالک "، " اوزاعی "، " ابو حنیفه " و " لیث "می باشند "، داود " و اکثر اهل ظاهر نیز همین عقیده را دارند.

ابو بکر جصاص گفته است ": حجاج بن ارطاه " می گوید: سه طلاق در یک مجلس را اعتباری نیست. و " محمد بن اسحاق " می گفت ": چنین طلاقی به یک طلاق بر می گردد.

[صفحه ۱۵۲]

این است آنچه ما از شیعه می شناسیم، اگر شباهت به یهود دارد شیعه با این عده از پیشوایان اهل سنت که نام بردیم، در این امر یکسانند، ولی " اندلسی (" صاحب عقد الفرید) جانب اصحابش را محترم می دارد و تنها شیعه را به یهود تشبیه می کند. در این صورت از چند حال بیرون نیست، یا فقه قوم خود (اهل سنت) را نمی داند، تا چه رسد به فقه شیعه، و ازآرای علمای خود در این مسئله بی خبر است، یا می داند و عمدا دروغ می گوید، یا معنائی خارج از آنچه ذکر شده، قصد کرده است که نه ما آن را می شناسیم و نه کسی را از شیعه خبر داریم که به چیزی غیر از آنچه گفتیم معتقد باشد.

و چیزهائی که در این مسئله غیر از عقیده شیعه می خوانید یا می شنوید، همه از بدعتهائی است که بعد از پیغمبر اکرم ظاهر شده، و کتاب و سنت از آن خالی است و باعث آن، هواهای گمراه کننده بوده است که بعدا مردم آن را پسندیده و جزو دین گرده اند، و سپس خلیفه دوم آن را امضاء کرده است. مطلبی که بیان گردید صریح روایت " مسلم "، " ابو داود "، " احمد " از ابن عباس است که گفت: در عهد رسول خدا و ابو بکر و دو سال اول خلافت عمر، سه طلاق (در یک مجلس)، یکی به حساب می آمد، عمر بن الخطاب گفت: مردم در امری که مهلت داشتند تعجیل کردند، خواب است ما هم تعجیل آنها را برای ایشان امضاء کنیم، و امضاء کرد.

مسلم و ابو داود به اسناد خود از ابن طاوس و او از پدرش نقل کرده اند که: ابا الصهباء به ابن عباس گفت: آیا می دانی سه طلاق در عهد پیغمبر و ابو بکر و سه سال از خلافت عمر یکی بود؟ ابن عباس گفت: بلی.

مسلم به اسناد دیگر، آورده، که ابا الصبهاء به ابن عباس گفت: آیا سه طلاق در عهد پیغمبر و ابو بکر یکی نبود؟ ابن عباس گفت چنین بود، هنگامیکه

[صفحه ۱۵۳]

عهد عمر فرا رسید، مردم در یک مجلس پی در پی طلاق دادند، و عمر به آنها اجازه داده.

شارحان حدیث را در این مقام کلماتی در هم، و سخنان و آرائی سست، و توجیهاتی بی اساس و دوراز حقیقت و دور از مفهوم کلام عرب است. و " قسطلانی " این احادیث را از احادیث مشکله، نام برده واقعا هم مشکلی است که مجال شرح و بسط بیشتر آن را نداریم.

۵- گوید: یهودیان برای زنان، عده ای قائل نیستند چنانکه رافضیان.

پاسخ: شیعه، عده زنان را بر طبق کتاب و سنت لازم می داند، و از این رو به نص قرآن: زنان مطلقه (پس از مباشرت) باید سه دور عادت زنانه را اگر حیض می بینند، درنگ کنند. و اگر عادت زنانه ندارند، سه ماه، عده نگهدارند. و اگر بار دارند تا هنگام وضع حمل باید از ازدواج خود داری نمایند، و زنانی که شوهرشان وفات کند، باید چهار ماه و ده روز به عنوان عده، مکث کنند، این مدت در صورتی است که بار دار نباشند، و گر نه دراز ترین مدت را، بین چهار ماه و ده روز، و وضع حمل، باید عده نگهدارند تا به عموم هر دو آیه عمل شده باشد.

کنیزان اگر حیض می شوند تا دو نوبت قاعدگی و اگر حیض نمی بینند یک ماه و نیم باید عده نگهدارند. و در هنگام وفات شوهر اگر بار دار نباشند دو ماه و پنج روز و اگر باردار باشند مدت طولانی تر، میان وضع حمل و دو ماه و پنج روز را باید به‌عنوان عده، از شوهر اختیار کردن خود داری کنند چنانکه ام الولد

[صفحه ۱۵۴]

(کنیزی که از او بچه دار شده اند) باید در مرگ مولای خود چهار ماه و ده روز عده بگیرد.

زنیکه با او ازدواج موقت صورت گرفته، باید پس از انقضای مدت، یا بخشیدن شوهر آن مدت را، در صورت مباشرت، اگر حیض می بیند، دو حیض، اگر نمی بیند، چهل و پنج روز، عده نگهدارد چنانکه زنان در ازدواج موقت، در وفات همسر اگر باردار نباشند باید، مدت چهار ماه و ده روز، و اگر باردار باشند مانند ازدواج دائم، بین چهار ماه و ده روز، و وضع حمل، هر کدام دراز مدت تر است، عده نگهدارند و در ازدواج موقت با کنیز، عده وفاتش دو ماه و پنج روز است مگر اینکه باردار باشد که در این صورت باید بین مدت دو ماه و پنج روز و وضع حمل هر کدام طولانی تر است عده نگهدارد.

این است عده ای که شیعه برای زنان قائل است. این کتب فقهی و تفسیری شیعه از قدیم و جدید که مشتمل بر این مطالب است. آیا نسب مجعول او در یکی از این کتاب ها دیده می شود؟ پاسخ به طور قطع منفی است، او کسی است که دروغ بستن و افترا زدن را بی اهمیت می شمرد و این کار او در بسیاری از موارد است.

۶- می گوید: یهودیان خون مسلمانان را حلال می دانند همچنین رافضیان.

پاسخ- آیا این مرد " ماخذ این نسبت را از کتب شیعه و دانشمندانشان و یا حتی از عوام و افراد دون پایه شیعه گرفته است؟ با اینکه شیعیان در اوقات شب و روز آیات کلام الله را می خوانند و با نهایت خضوع، آن را وحی منزل از جانب پرودگار تلقی میکنند، در آن، بشدت قتل مسلمان، ممنوع اعلام شده و کیفر آن خلود در جهنم و عذاب الهی ذکر شده، و دستور قصاص داده شده است. سنت پیغمبر و احادیث ائمه شیعه مشتمل بر نهی از قتل نفس و وعده کیفرهای شدید است و احکام فراوانی از قصاص و دیات برآن مترتب می باشد، بطوری که در فقه امامیه از قدیم

[صفحه ۱۵۵]

الایام، دو کتاب قصاص و دیات برای این احکام تنظیم و تدوین گشته است، از مجموع این مطالب دانسته شد که این نسبت نیز هیچگونه مدرکی جز خیال آن شخص خیال پرداز که از دشمنی شدید و تعصب احمقانه اش ریشه می گیرد، ندارد.

۷- گوید: یهودیان مطالب تورات را تحریف کردند و رافضیان قرآن را.

پاسخ- مدرک شیعه در تفسیر و تاویل قرآن و یا در هر حکم و آموزش دینی چیزی جز احادث معتبر صادر از شخصیتهای خاندان

وحی، بعد از پیغمبر اکرم (ص) نیست " اهل البیت ادری بما فی البیت " " اهل خانه بهتر میدانند در خانه چه میگذرد."

و مطالبی که از آنان روایت شده گذشته از اینکه بر خلاف عقل سلیم و منطق فطرت و اسول مسلم دینی نیست، از کسانی مانند" قتاده "، " ضحاک " و " سدی " که تفسیر برای می کردند و دور از سر چشمه علوم پیغمبرند، گرفته نشده است.

اگر بخواهید تحریف کلام حق را از جای خود، و اظهار نظرهای بی مورد را بدانید، باید به کتب و تفاسیر اهل سنت مراجعه کنید، در آنجا به علت تراشی های خنک، و زورگوئیهای بی ماخذ، و ادعاها و آرای سخیف و بیمایه، و انکار مسلمات دینی بر می خورید، که برای نمونه برخی از آنها را از کتاب " منهاج السنه " ابن تیمیه و دیگران در اینجا اشاره خواهیم کرد. بدین ترتیب شما مجال می یابید تا میان یهود با هر فرقه ای که خواهید شباهت بر قرار کنید.

۸- گفته است: یهودیان دشمن جبرئیل اند و او را از بین فرشتگان دشمن خود می دانند، رافضیان نیز می گویند: جبرئیل اشتباه کرد که وحی بر محمد (ص) آورد نه بر علی بن ابی طالب!!!

پاسخ- شاید مردک در خیالات واهی خود، می پندارد از ملتی منقرض شده، سخن به میان آورده که اثری از آنها در روزگار به جای نمانده، و هیچ کس نیست

[صفحه ۱۵۶]

از حیثیت آنان دفاع کند، او فکر نمی کرد آینده که روشنگر گذشته است کسانی را بر می انگیزد تا از او سوال کنند چگونه ممکن است شیعیان دشمن جبرئیل باشند وقتی کسی کتاب مقدسش را می خواند که خدای متعال صریحا می گوید:

من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین:

"کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان و جبرئیل و میکائیل باشد، خدا هم در مقابل دشمن کافران است."

آیا چه وقت برای یک نفر با اعتقاد به مذهب شیعه، در نبوت حضرت محمد (ص) شکی پدیدآمده و یا در فکر کدامیک از پیروان مذهب، نبوت امیر المومنین (ع) گذشته، تا حکم به اشتباه جبرئیل کند در حالیکه در شب و روز آیات قرآن را می خوانند که خدای متعال می فرماید:

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل"

و قول خدای بزرگ: "

ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.

و این آیه:

و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم.

"بر آنچه بر محمد نازل شده که به حق از پروردگار آنهاست، ایمان بیاورید."

و قول خدای بزرگ:

[صفحه ۱۵۷]

محمد رسول الله.

"محمد پیامبر خدا است. "

و قول خدای متعال:

و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد.

"من پیامبری که بعد از من می آید و نامش احمد است شما را مژده می دهم. "

اگر شیعه عقیده به خطای جبرئیل در امر وحی دارد، پس چرا در هر نماز واجب و مستحب، و در هر اذن و اقامه، و در دعایهای فراوانی که از ائمه اش رسیده، گواهی به رسالت پیغمبر اکرم می دهد و در مولفات شیعه که در زمینه فقه و حدیث و کلام و عقائد و ملل و نحل، تدوین شده، همه این گواهی تصریح کرده اند؟

آیا اصولا این افترای باطل را چگونه می توان به شیعیان نسبت داد و گفت که اینان می پندارد خداوند کار غلط جبرئیل را به مجرد اشتباهی که از او سر زد امضاء کرد و گر نه در حقیقت خدا می خواست امیر المومنین مبعوث گردد؟

آیا این سخن را به هیچ آدم معتوه و نابخردن یا انسان وحشی بیابانی، بی خبر از علوم و معارف تا چه رسد به شیعیان با همه علم و فضیلتشان می توان نسبت داد؟

این چیست که این قوم هیچ سخنی نمی فهمند.

بسیار جای شگفتی است، شگفتی از نویسنده و دانشمند امروز مصر که به رد شیعه می پردازد و با این گونه یاوه گوئی هاو پرداختن به خرافات می خواهد آنان را به هیجان آورد.

"کسی که ایمان نیاورده و پیرو هوای نفس است نباید مانع راه تو گردد و

[صفحه ۱۵۸]

باعث سقوطت شود."

۹- می گوید: یهودیان گوشت شتر نمی خورند، رافضیان نیز چنین اند.

پاسخ- بخوانید و بخندید یا بخوانید و گریه کنید.

اگر بخواهید نهایت وقاحت و نابخردی را بدانید به صاحب این جمله مراجعه کنید، اگر چگونگی خیانت و خلاف گوئی را نمی دانید " اندلسی (" صاحب عقد الفرید) شما را در کتابش بدان واقف می سازد. ای کاش من میدانستم گناه گوشت شتر چیست، که باید حکمش ازحیوانات حلال گوشت دیگر، خارج باشد؟ و این حیوان چه احترامی نزد شیعه دارد که نباید کشته شود؟ من که از این چیزها هیچ نمی دانم ولی شاید سازنده این روایت یک فلسفه مترقی ای برای این ممنوعیت در نظر گرفته باشد تااین تهمت را بدان تاویل کند. به هر حال نظر قاطع در این باره کشتارگاه سلاخان و ساطور قصابان و مغازه های گوشت فروشی آنان در سراسر بلاد شیعه است.

بخوانید و بخندید

یک افترای خنده آور

۱۰- می گوید: ابو عثمان بحر الجاحظ گفته است: مردی از روسای تجار به من خبر داده گفت: پیر مردی بد اخلاق اخمو و خاموش، درکشتی با ما بود که سرش را از زمین بر نمی داشت و هر وقت اسم شیعه را می شنید در خشم فرو می رفت و چهره اش دگر گون شده، ابروهایش را سخت درهم می کشید. روزی به او گفتم: خدا تورا رحمت کند مگر از چه چیز شیعه این قدر بدت

می آید، که می بینم هر وقت اسم شیعه در برابرت برده می شود، سخت بر آشفته و نگران می شوی؟ گفت: من از هیچ چیز شیعه به اندازه این شین اول اسمش بدم نمی آید، زیرا من شین را ندیده ام مگر در اول هر کلمه زشتی، از قبیل: شر، شوم، شیطان، شغب (شر بپار)، شقاء، شفار (نقص) شرر، شین، شوک (خار) شکوی، شره (افتضاح) شتم (فحش) شح (حرص و بخل).

[صفحه ۱۵۹]

ابو عثمان گفت: بدین ترتیب دیگر اساس تشیع واژگونه شد.

شگفتی از سفاهت پیر مرد بد اخلاق، و کوته بینی اوست که چون نتوانسته عیبی برای شیعه دست و پا کند، دشمنی شدید، او را وادار کرده تا با سفسطه چینی، عیبی برایش بتراشد، از این رو شروع کرده فقط برای اینکه حرف اول این اسم با حرف اول اسماء زننده ای با هم متحدند، شیعه را بدان مواخذه کند.

اگر این بهانه گیریها باشد نسبت به بسیاری از اسماء مقدس، باید سرایت کند و حتی به کتاب خدای عزیز که در آن لفظ شیعه را می خوانیم؟

و ان من شیعته لابراهیم...

و آیات دیگر.

بدتر از پیر مرد بد اخلاق، ابو عثمان است که گمان کرده بعد از این کلمه بی مایه، اساس تشیع واژگونه گردیده است، گویا این صاعقه ای بود که بر شیعیان باریده و یا زمین در زیر پای آنها فرو رفته و یا کوهها برسرشان فرو باریده و آنان را هلاک ساخته است یا دلائل آنان وسیله برهانی قاطع مردود واقع شده رسوا شدند او نمی دانست که پیر مرد بد اخلاق، با سخنی که به زبان آورده، سوء نیت خود را، و دلیل بد اخلاق اش را آشکار ساخته است و ابو عثمان هم به عقل ناقصش از او پیروی کرده است.

از این نابخردی، ابن عبد ربه (صاحب عقد الفرید) نیز دور نمانده است که آن را در کتاب خود با اظهار رضایت نسبت به آن آورده است، چرا پیر مرد بد اخلاق از شین کلمه شیعه به مناسبت اتحاد حرف اولش با کلماتی از قبیل: شریعت، شمس، شروق (تابش) شعاع، شهد، شفاعت، شرف، شباب (جوانی)، شکر، شهامت، شان، شجاعت، شفق، خوشش نیامد که بسیار از آنها مانند لفظ شیعه در قرآن هم آمده است؟ چرا شیخ در این قصه دروغین میکوشد تا شین را فقط در آن الفاظ

[صفحه ۱۶۰]

بیابد نه در این الفاظ. شاید هم اعور یا احول بوده و مقابل چشمان معیوبش را، نمی دیده است.

آیا شیعه نمی تواند مانند پیر مرد بد اخلاق بگوید: من از سنی بخاطر سین اول اسمش بدم می آید که آن را در کلمات سام، سئم، سعر (آتش) سقر (دوزخ) سبی (اسارت) سقم (بیماری) سم، سموم، سوئه (بدی) سهم (تیر)، سهود، سرطان، سرقت، سفه، سفل، سخب (سر و صدا) سخط، سخف، سقط، سل سلیطه، سماجت، می یابم.

ولی شیعیان عقلا و حکمایند و بدین یاوه ها توجه نمی کنند، با عواطف مردم به خاطر این یاوه های بی سروته، در نمی افتند و هیچ نوع بنیادی را با این خرافات، بد نام نمی کنند.

این بود پاره ای از دروغ و جعلیات ابن عبد ربه. و چه بسیار نظائری می توان برای آن یافت که هر گاه بخواهیم همه را متعرض شویم، کتاب بزرگی را تشکیل می دهد. از اینها گذشته، اشتباهات تاریخی در این کتاب نیز دیده می شود، مثل اینکه گوید: زید

شهید در خراسان خروج کرد و آنجا کشته شد و بدار آویخته گردید که هرگاه بخواهیم به نقد و بررسی آن پردازیم، از موضوع بحث خارج می شویم و عارف را یک اشارت بس است.

ابن تیمیه که در کتاب " منهاج السنه ر خود نسبت ها و مجعولات ابن عبد ربه رانقل کرده چون خوشش آمده نشان دهد به مردم که من از گذشتگانم بیشتر می توانم دروغ ببافم و بیش از آنان، از راستی و امانت فاصله دارم، لذا اضافه کرده است:

یهودیان با اخلاص به مومنان سلام نمی کنند بلکه می گویند السلام علیک (مرگ بر شما)، رافضیان نیز چنین اند.

یهودیان، مسح برموزه (پای پوش) را جایز نمی دانند، همچنین رافضیان.

[صفحه ۱۶۱]

یهودیان، اموال مردم را حلال می دانند، همچنین رافضیان.

یهودیان، در نماز سجده بر فرق سر می کنند، همچنین رافضیان.

یهودیان، عقیده به فریب مردم دارند، همچنین رافضیان.

و امثال این سخنان خرافی و یاوه.

ما تکذیب دروغهای نسبت داده شده را به نیروی درک و فهم آزاد شما، واگذار می کنیم و مطلب را به احاطه شما به فقه شیعه و کتب عقائد و احکامشان، آنچه از قدیم و جدید از شیعه شناخته شده، موکول می سازیم.

"و هر گاه پس از علمی که تو را فراهم آمده، پیروی از تمایلات و هواهای آنان کنی، نه دوست خواهی داشت و نه یاوری"

[صفحه ۱۶۲]

نقد کتاب انتصار

نظری به یاوه های ابی الحسین خیاط معتزلی

خواننده عزیز، شما اگر این کتاب را مصدر اکاذیب بخوانید، دروغ نگفته اید. و اگر نام صفحات آن را که بیش از ۱۷۳ صفحه نیست، دروغ نامه بگذارید خلافی مرتکب نشده اید. شما اگر خلال این صفحات کاوش کنید، از دروغهای شاخدار، ادعای بی دلیل، طنز های دردآور و نسبت های ساختگی او، سخت به شگفتی خواهید افتاد. ما امیدواریم این بررسی کوتاه باعث شود شما به خود کتاب که در مصر چاپ و منتشر شده، دست بیابید تا ما بیش از این، چهره صفحات کتابمان را به نقل افسانه هایش سیاه نکنیم. در اینجا فقط به ذکر نمونه هائی از آن می پردازیم تا به میزان زیاده روی او در نسبت های دروغین، و یاوه های بی اساس، و شدت غلیان کینه در ضمیر او، که باعث شده نام و شهرت ملتی بزرگ و پاک و منزه را آلوده کند، واقف گردید. او گفته است:

۱- رافضیان معتقدند خدای آنها دارای صورت و هیئتی است که حرکت می کند بی حرکت می ماند، محو می شود و جابجا می گردد. او در آغاز دانا نبوده، سپس دانا شده (تا آنجا که گوید) این است توحید همه رافضیان، مگر تعداد ناچیزی از آنها که با معتزله همنشین بوده اند و به عقیده توحید گرائیده اند، در نتیجه این گروه را رافضیان از خود طرد کرده و از آنان بیزاری جسته اند. اما غالب آنها و بزرگانشان مثل " هشام سالم "، " شیطان الطاق، (" مراد مومن طاق است ") علی بن میثم "، " هشام بن حکم بن منصور " و " سکاک " عقیده آنان همه است که بیان داشتیم (ص ۵).

۲- رافضیان را عقیده این است که می گویند خدایشان دارای پیکری است

[صفحه ۱۶۳]

با شکل و صورت حرکت می کند، بی حرکت می ماند، زوال می پذیرد، نقل مکان می دهد، نادان بوده سپس دانا شده است. (ص ۷).

۳- در روی زمین یک نفر رافضی پیدا نمی شود، مگر اینکه معتقد است که خدا شکل دارد در این باره روایاتی می آورند، و به احادیثی از پیشوایانشان احتجاج می کنند؟ مگر آن عده از آنها که با معتزلیان از قدیم هم نشینی کرده، عقیده به توحید پیدا کرده اند در نتیجه رافضیان آنان را طرد و از خود دور ساخته اند (ص ۱۴۴).

۴- رافضیان معتقدند صد مرد در یک روز، می توانند بدون پاک شدن و نگهداشتن عده، زنی را به مباشرت گیرند، و این امر مخالف عقیده همه امت محمد است (ص ۸۹).

به زودی وضع همه این مطالب به وضوح، آشکار خواهد شد و معلوم می گردد شیعیان از روز نخست، از این سخنان مبرا بوده اند.

هر گاه پیروی از هواهای نفسانی آنان کنی، با وجود علمی که ترا فرا رسیده در این صورت تو از ستمگران خواهی بود. "

[صفحه ۱۶۴]

الفرق بین الفرق

پاسخی به یاوه های ابی منصور بغدادی

تالیف ابی منصور عبد القاهر بن طاهر بغدادی متوفی ۴۲۰ در ۳۵۵ صفحه.

این نویسنده در کمان تیرهای افتراهایش از هر گونه نسبت ناروا فرو گذار نکرده است. تنها چیزی که او را تا این اندازه به ورطه جهالت افکنده پنداری است که در صفحه ۳۰۹ بیان داشته، مبنی بر اینکه ": در بین رافضیان پیشوائی در فقه و حدیث و لغت و دستور زبان عرب، وجود ندارد، و نیز در سیره نویسی و تواریخ و نبرد های اسلامی و تفسیر و تاویل قرآن هیچ شخص مورد وثوقی دیده نمی شود و تنها پیشوایان این رشته از علوم منحصر به اهل سنت و جماعت اند."

او خدا را هم بر این نعمت سپاس گفته، گویا این پندار جنبه عمومیت دارد و زمانهای آینده را نیز شامل می شود و ایشان آینده را از پشت پرده رقیق زمان نگریسته است. و در نسبت هائی که داده از نظر امانت، خدشه ای وارد سازد یا کتب و دانشمندان شیعه در خارج خود به خود، مشت او را باز کنند.

جای تعجب است که در مقابل دو چشم او و در محیط اجتماعی اش (در بغداد) شخصیت های بزرگی از شیعه وجود داشته اند، که احدی نمی تواند در امامت و پیشوائی آنان، در رشته های نامبرده خدشه ای وارد سازد. و زمام رهبری بدست آنها بوده است مانند بزرگ پیشوایی ملت اسلام و معلم آن " محمد بن محمد بن نعمان مفید " و " علم الهدی سید مرتضی " و " شریف رضی، " و " ابی الحسین نجاشی " و " شیخ ابو الفتح کراچکی " و " شریف ابی یعلی " و " سلار دیلمی " و امثال آنان.

ما نمی دانیم اینکه او از این شخصیت هابی خبر مانده است، آیا حواس عمومی او معیوب بوده، یا از روی کینه و دشمنی، وجود این همه دانشمند را انکار

[صفحه ۱۶۵]

کرده است. در هر صورت مـا برای شـخص او اهمیتی قائـل نیستیم، مـا می خواهیم توجه خواننـده را به راه و رسم اپو، جلب کنیم تا کسـی را جار و جنجالعایش نفریبد. شاید شما بتوانید پاره ای از مضامین دروغ و تزویر، افترا و تحریف و تغییر حقایق را در صفحات کتابش که سرا پا دروغ است از بحثهائی که درباره کتابهای مشابهش بعمل می آوریم، دریابید.
"و هر گاه از هواهای آنان پیروی کنی با وجود علمی که برای تو حاصل شده هیچ گونه مدد و نگهبانی از خدا نخواهی داشت. "

[صفحه ۱۶۶]

نقد کتاب الفصل فی الملل و النحل ابن حزم اندلسی

اشاره

هر کس بخواهـد درباره ملل و نحل مطلبی بنویسـد، باید قبل از هر چیز به مراتب بیش از نویسـنده تاریخ ادبیات، خود را به امانت و صدق مقید سازد تا از عواقب خطرناك این فن که آلودگی به نسـبتهای بی پایه و بی دلیل محکم است محفوظ ماند، و آبروی ملتها و اقوام بی گناه را، بر اساس پنـدار یا خیالی نبرد، و به طور کلی هیـچ گام بر نـدارد مگر که در نقل مطالب آن محققانه باشـد، و در ماخذ خود تکیه بر موثق ترین آنها کند تا در پیشگاه خدا معذور و از گرفتاری وجدان به افترا مصون ماند.
ولی " ابن حزم " نه تنها به این وظیفه بی توجه است بلکه در نوشته هایش درست رفتاری مخالف این رویه دارد، او از نقل هر کس باشـد برای رده بنـدی بیشتر مـذاهبر، اسـتفاده می کنـد، از کثرات مـذاهب خوشـش می آیـد و از دادن هر گونه نسـبت بی اساس به مخالفان عقیده اش رو گردان نیست نمونه سخنانش را در زیر ملاحظه میکنید:

رافضیان مسلمان نیستند

اشاره

۱- رافضـیان مسـلمان نیسـتند اینان دسته هائی هستند که به فاصله بیست و پنج سال پس از رحلت پیغمبر پدید آمدند. آغاز کارشان برای پاسـخ به دعوت کسـی بود (خذله الله) که با اسـلام مکر و دشـمنی می ورزید و درست مانند یهود و نصاری کفر و دروغ نشان می داد.
پاسخ- سوگند به حق، که او با این عبارات کوبنده اش، انسانیت را شـرمگین کرده، و اگر او بخواهد از عهده سخنش بر آید باید از شرم و آزرم سرا پا عرق ریزد.
من نمی دانم چگونه می توان منکر اسـلام مردمی در نمازهای خود را به سوی قبله می ایسـتند و به شهادتین اقرار می کنند، قرآن را حامل اند و به آن عامل، از سنت های پیغمبر اکرم پیروی می کنند، کتابهای آنان در عقائد و احکام

[صفحه ۱۶۷]

دنیا را پر کرده و همه گواه صـدق گفتار ما است و عمر خارجی آنان، اسـلامشان را نشان می دهـد. چگونه این مرد می تواند حکم قطعی به نامسلمانی این طائفه کند در حالیکه هزارها کس از شیعیان بوده اند که استادان و رجال بزرگ اهل سنت، روایات خود را در زمینه مذهب از آنها گرفته و راویان احادیثشان در صحاح ست و سایر روایات مسنده آنها را شیعیان تشکیل می دهند.

این روایات در حقیقت مرجع عقائد، احکام و آراء دینی این قوم است.

درج اسامی راویان شیعه که در صحاح اهل سنت مورد اعتماد بوده اند

و اینک برخی از مشایخ اهل سنت که شیعه مذهب اند. به تراتیب حروف تهجی مذکور میشود:

۱- ابان بن تغلب

۲- ابراهیم بن زید کوفی

۳- ابو عبد الله جدلی

۴- احمد بن مفضل حفری

۵- اسماعیل بن ابان کوفی

۶- اسماعیل بن خلیفه کوفی

۷- اسماعیل بن زکریا کوفی

۸- اسماعیل بن عبد الرحمن

۹- اسماعیل بن موسی کوفی

۱۰- تلید بن سلیمان کوفی

۱۱- ثابت ابن ابو حمزه ثمالی

۱۲- ثویر بن ابی فاخته کوفی

۱۳- جابر بن یزید جعفی

۱۴- جریر بن عبد الحمید کوفی

۱۵- جعفر بن یزید جعفی

۱۶- جعفر بن سلیمان بصری

۱۷- جمیع بن عمیره الکوفی

۱۸- حارث بن حصیره الکوفی

۱۹- حارث بن عبد الله همدانی

۲۰- حبیب بن ابی ثابت کوفی

۲۱- حسن بن حی همدانی

۲۲- حکم بن عتیبه کوفی

۲۳- حماد بن عیسی جهنی

۲۴- خالد بن مخلد قطوانی

۲۵- ابو الحجاف ابن ابی عوف

۲۶- زبید بن حارث کوفی

۲۷- زید بن حباب کوفی

۲۸- سالم بن ابی جعده کوفی

۲۹- سالم بن ابی حفصه کوفی

۳۰- سعد بن طریف کوفی

[صفحه ۱۶۸]

۳۱- سعید بن خیثم هلالی

۳۲- سلمه بن فضل الابرش

۳۳- سلمه بن کهیل الحضرمی

۳۴- سلیمان بن صرد کوفی

۳۵- سلیمان بن طاخان بصری

۳۶- سلیمان بن قرم کوی

۳۷- سلیمان بن مهران کوفی

۳۸- شعبه بن حجاج بصری

۳۹- صعصعه بن صوحان عبیدی

۴۰- طاوس بن کیسان همدانی

۴۱- ظالم بن عمرو دوئلی

۴۲- ابو الطفیل عامر مکی

۴۳- عباد بن یعقوب کوفی

۴۴- عبد الله بن داود کوفی

۴۵- عبد الله بن شداد کوفی

۴۶- عبد الله بن عمر کوفی

۴۷- عبد الله بن لهیعه حضرمی

۴۸- عبد الله بن میمون قداح

۴۹- عبد الرحمن ابن صالح ازدی

۵۰- عبد الرزاق بن همام حمیری

۵۱- عبد الملک بن اعین

۵۲- عبد الله بن موسی الکوفی

۵۳- عثمان بن عمیر کوفی

۵۴- عدی بن ثابت کوفی

۵۵- عطیه بن سعد کوفی

۵۶- علاء بن صالح کوفی

۵۷- علقمه بن قیس نخعی

۵۸- علی بن بدیمه

۵۹- علی بن جعد جوهری

۶۰- علی بن زید بصری

۶۱- علی بن صالح

۶۲- علی بن غراب کوفی

۶۳- علی بن قادم کوفی

۶۴- علی بن منذر طرائفی

۶۵- علی بن هاشم کوفی

۶۶- عمار بن معاویه کوفی

۶۷- عمار بن هاشم کوفی

۶۸- عمرو بن عبد الله سبیعی

۶۹- عوف بن ابی جمیله بصری

۷۰- فضل بن دکین کوفی

۷۱- فضیل بن مرزوق کوفی

۷۲- فطر بن خلیفه کوفی

۷۳- مالک بن اسماعیل کوفی

۷۴- محمد بن حازم کوفی

۷۵- محمد بن عبید الله مدنی

۷۶- محمد بن فضیل کوفی

[صفحه ۱۶۹]

۷۷- محمد بن مسلم طائفی

۷۸- محمد بن موسی المدنی

۷۹- محمد بن عمار کوفی

۸۰- معروف بن خربوذ کوفی

۸۱- منصور بن معتمر کوفی

۸۲- منهال بن عمرو کوفی

۸۳- موسی بن قیس حضرمی

۸۴- نفیع بن حارث کوفی

۸۵- نوح بن قیس حدانی

۸۶- هارون بن سعد کوفی

۸۷- هاشم بن برید کوفی

۸۸- هبیره بن بریم حمیری

۸۹- هشام بن زیاد بصری

۹۰- هشام بن عمار دمشقی

۹۱- وکیع بن جراح کوفی

۹۲- یحیی بن جزار کوفی

۹۳- یزید بن ابی زیاد کوفی

اینان گروهی از شیعیان اند که اهل سنت در صحاح ششگانه شان به احادیث آنان احتجاج من کنند. گذشته از اینها، رجال شیعه از صحابه پیغمبر و تابعین و شخصیت های بزرگ خانـدان علوی بسیارند که اهل سنت حـدیث آنان را مورد استناد قرار می دهنـد و پیشوایانشان، اسناد خود را در صحاح و سنن و مسانید، به آنها رسانده اند و در توثیق و عدالتشان سخت پا فشاری می کنند.

پس اگر شیعه (چنانکه ابن حزم پنداشته است) مسلمان نباشـند، این کتب روایات چه ارزشـی دارد؟ و این صحاح و مسانید در چه پایه ای از حقیقت انـد و برای مولفان کتابهاشان که از بزرگان، پیشوایان و حافظان احادیث اهل سنت اند چه ارزشـی می توان قائل شد؟ و اصولا برای عقائدو آرائی که از آنها گرفته شد، با اینکه همه مشایخ آن غیر مسلمان اند، چه اهمیت و ارزشی می توان تصور کرد.

بار الها تو بر ما ببخشای که بازگشت همه بسوی تو است و توئی داور بحق.

بلی، تنها گناه شیعیان که نزد ابن حزم قابل بخشودگی نیست، دوستی و ولاء

[صفحه ۱۷۰]

آنان نسبت به علی بن ابی طالب و اولاد از ائمه طاهرین علیهم السلام است که بر طبق کتاب و سنت بـدان گرویـده اند و در نتیجه همین ولای اهل بیت عرض و آروئی که از هر مسلمانی محترم است، از آنان مباح می شود، و این خدا است که بایدمیان ما، داوری قاطع نماید.

اما اینکه پنداشته است آغاز تشیع به دعوت کسـی بود که با اسـلام مکر و دشـمنی می کرد، مقصودش عبد الله سـبا میباشد که امیر المومنین او را به گفتار الحاد آمیزش به آتش سوزانید و شیعیان علی در لعن او، و اظهار نفرت از او، از آن بزرگوار پیروی کردند.

می پرسـیم آیا چه موقع این پلیدی درحزب علوی دیده شده، تا تشیع تاریخش را از آن گرفته باشد و آیا در همه نسلها و دوره های تشیع یک نفر شیعه را پیدا می کند که به این مرد منحرف گرویده یا منسوب باشد؟

ولی این مرد اصرار دارد شیعیان را به هر دروغ و فضیحتی نسبت دهد.

اگر او در صدد یافتن حقیقت بود با آگاهی کامل درمی یافت که بذر افشان تشیع در حقیقت موسـس اسـلام پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله است از همـان روزی که دوسـتان علی را شـیعیانش نامیـد و بـا تعریف و تمجیـد آنـان را بـدو نسـبت می داد و امت را به دوستی و پیرویش فرا می خواند.

و از آنجا که این نسبت سخت بی پایه و ی اساس است، بیش از این در رد آن تفصیل نمی دهیم، تنها به یک سخن طلائی از استاد محمد کرد علی اکتفا می کنیم که گفته است " اینکه پاره ای از نویسندگان معتقدند مذهب تشیع بدعت عبد الله بن سبا معروف به ابن سوداء است، ناشی از جهل و نادانی نسبت به این مذهب است، کسی که ارزش این مرد را نزد شیعیان بشناسد و بداند آنان از او و اعمال و گفتارش بیزاری می جویند

[صفحه ۱۷۱]

و دانشمندانشان بدون خلاف او را مورد توبیخ و حمله قرار می دهند، بخوبی می داند این سخن تا چه پایه نا صحیح است"..

علم علی از تمام صحابه بیشتر نبوده است

اشاره

۲- می گوید: هر کس بگوید علم علی از همه صحابه پیغمبر بیشتر بود دروغ گفته است) ۴ر۱۳۶ الفصل) آنگاه در بیان اعلمیت ابو بکر و تقدم او بر علی از نظر علمی بیانات سستی را آغاز کرده تا آنجا که گوید: کسی که بهره ای از علم داشته باشد می داند علم ابو بکر چندین برابر علم علی بود.
و در تقدم عمر بر علی از نظر علمی گفته است: هر کس حسن داشته باشد به وضوح می داند علم عمر چندین برابر علم علی بود، تا آنجا که گوید: پس سخن آن نادان آزرمی که مدعی اعلمیت علی شده باطل است و اگر در این زمینه معاند یابی آزرمی با ما عناد ورزد، دروغ و نادانیش آشکار خواهد شد زیرا هیچکس نمی تواند به ما این تهمت را روا دارد که ما احدی از اصحاب پیغمبر را از مرتبه خود فروتر آورده ایم.
پاسخ- من نمی دانم بر این مرد، آیا به عنوان یک نفر نادان بخندم یا به عنوان یک فرد غافل بگریم یا او را به عنوان یک نفر دیوانه، مسخره کنم؟
چیزی که بر احدی جای شک باقی نمی گذارد این واقعیت است که امیر المومنین علمش بر همه صحابه پیغمبر فزونی داشته و در داوریها و مشکلات همه به او مراجعه کرده اند واو در هیچ قضیه ای احدی مراجعه نفرموده است.

احادیث وارده در گواهی پیامبر که علی اعلم امت است

اول کسی که اعتراف به اعلمیت علی نسبت به صحابه کرد، شخص پیغمبر اسلام (ص) می باشد. که به فاطمه فرمود:
اما ترضین انی زوجتک اول المسلمین اسلاما و اعلمهم علما.
"آیا خوشحال نیستی که من ترا به ازدواج کسی در آوردم که اول مسلمان است و علمش از همه بیشتر است. "

[صفحه ۱۷۲]

و این سخن که فرمود ": من ترا به ازدواج بهترین فرد امتم در آوردم که از نظر علم از همه داناتر و از نظر فضیلت از همه بردبار تر و از نظر اسلام از همه سابقه‌دارتر است.

و باز این گفتار او به فاطمه ": او (علی) اولین کسـی است که اسـلام آورد و پیش از همه تسلیم شد و علمش از همه بیش و حلمش بزرگ است. "

و باز سخن آن حضر (ص ") داناترین فرد بعد از من علی است. "

و سخن دیگر آن حضرت (ص) که فرمود ": علی ظرف علم من و وصی من و دری است که از آن به من وارد می شوند. "

و گفتار او (ص) که گفت ": علی در علم من است، بیان کننده رسالت من برای امتم بعد از من است. "

و گفتار آن حضرت (ص):

علی خازن علمی-

[صفحه ۱۷۳]

"علی خازن علم من است. "

و گفتار او (ص):

علی عیبه علمی:

"علی صندوق علم من است. "

و سخن او (ص):

اقضی امتی علی:

"افضل امت من در قضاوت علی است. "

و سخن او (ص):

اقضاکم علی:

"افضل شما در قضاوت علی است."

و گفتار او (ص):

یا علی اخصمک بالنبوه و لا نبوه بعدی و تخصم بسبع- تا آنجا که شمرد: و اعلمهم بالقضیه. و در تعبیر دیگر: و ابصرهم بالقضیه.

ای علی منترا با درجه رسالت و نبوت محکوم و زیر فرمان خود میدانم و

[صفحه ۱۷۴]

البته بعـد از من نبوتی نیست و تو همگانرا با هفت خصـلت محکوم بفرمان خواهی نمود و در ضـمن آن هفت خصـلت فرمود: تو در قضاوت از همه داناتری.

و این سخن او (ص):

قسمت الحکمه عشره اجزاء فاعطی علی تسعه اجزاء و الناس جزءا واحدا:

حکمت به ده تقسیم شده نه بخش آن اختصاصا در اختیار علی است و یک بخش آن بین باقی مردم تقسیم شده است.

و چگونه پیغمبر اکرم (ص) در حالیکه هنوز او زنده و علی زنده است می گوید:

الحمد لله الذی جعل الحکمه فینا اهل البیت.

سپاس خدائی را سزا است که حکمت را در ما خاندان قرار داد.

و هنگامی که علی به نصوص متواتری که از خود پیغمبر (ص) رسیده دروازه شهر علم و حکمت او باشد در اینصورت آیا چه کسی بـا او برابری می کنـد؟ و کیست که در علم به او شبیه یا به او نزدیک باشـد؟ این حـدیثی است که بی شک از شـخص پیغمبر صادر شده، و بسیاری از نویسندگان درباره آن کتابهای مستقلی، تدوین کرده اند.

پس از پیغمبر (ص) عایشه است که میگوید:

علی اعلم الناس بالسنه:

"علی داناترین مردم به سنت پیامبر است. "

[صفحه ۱۷۵]

و آنگاه عمر، که میگوید:

علی اقضانا و باز: اقضانا علی:

"نیروی داوری علی از همه ما بیشتر است."

آراء صحابه پیامبر درباره علم و دانش آن حضرت

و از عمر کلمات مشـهوری نقل شـده که نشان می دهد او تا چه حد نیازمند به علم امیر المومنین بوده است و در اینجا برخی از آنها را ذکر می کنیم:

۱- لولا علی لهلک عمر:

"اگر علی نبود عمر هلاک میشد " این جمله را بارها بر زبان آورده.

۲ "- خدایا مرا در مشکلی که برای گشودنش پسر ابی طالب نباشد قرار مده.

۳ "- سر زمینی که تو ای ابو الحسن نباشی، خدا مرا باقی نگذارد."

۴ "- ای علی خدا امیر بعد از تو باقی نگذارد"

[صفحه ۱۷۶]

۵ "- به خدا پناه می برم از مشکلی که ابو الحسن برای گشودنش نباشد"

۶ "- به خدا پناه می برم که در قومی زندگی کنم و تو ای ابو الحسن در میان آنها نباشی."

۷ "- به خدا پناه می برم که در میان مردم زنده باشم و ابو الحسن آنجا نباشد"

۸ "- خدایا مشگلی بر من وارد مساز مگر علی در کنارم باشد."

۹ "- امید است در مشگلی که ابو الحسن گشاینده آن نباشد واقع نشوم."

۱۰- خدا مرا آن قدر باقی نگذارد تا در میان قرار گیرم که ابو الحسن در میان آنها نباشد."

سعید بن مسیب گوید: عمر به خدا پناه می برد از مشکلی که برای گشودنش ابو الحسن نباشد.

معاویه گوید: وقتی عمر در امری به مشکلی بر می خورد پاسخش را از او (علی) میگرفت.

وقتی به معاویه خبر کشته شدن امام را دادند معاویه گفت ": با مرگ پسر ابو-

[صفحه ۱۷۷]

طالب، علم و فقه از جهان رفت.

امام سبط حسن مجتبی در خطبه اش (هنگام وفات علی) گوید:

لقد فارقکم رجل بالامس لم یسبقه الاولون و لا یدرکه الاخرون بعلم:

"مردی دیروز از میان شما رخت بر بست که از گذشتگان و آیندگان کسی به پایه علم او نمی رسد."

ابن عباس دانشمند بزرگ امت گوید ": بخدا قسم، علی را نه دهم علم بخشیدند و در یک درهم دیگر با شما شریک است " و می گفت ": علم من و علم اصحاب محمد در برابر علم علی (رض الله عنه) مانند قطره ای در هفت دریا است. "

و گاه می گفت ": علم برشش بخش است پنج بخش آن ویژه علی و یک بخش آن برای عموم مردم، همانا در بخش ششم او با ما شریک است و از ما داناتر. "

ابن مسعود می گفت ": حکمت بده جز تقسیم شده، نه جزء آن ویژه علی و یک جزء برای عموم، و علی در بخش عموم از همه داناتر است. "

او می گفت ": داناترین مردم مدینه در فرائض الهی علی بن ابی طالب است."

و نیز می گفت ": ما وقتی بین خود سخن می گفتیم به این عقیده بودیم که بهترین

[صفحه ۱۷۸]

داور مدینه علی است."

و می گفت: داناترین کسی به فرائض و نیرومندترین داور علی است.

"و می گفت ": قرآن به هفت حرف نازل شده هیچ حرفی از آن نیست مگر که ظاهر و باطنی دارد و نزد علی بن ابی طالب عم ظاهر و باطن قرآن است."

هشام بن عتیبه درباره علی (ع) می گفت ": او اول کسی است که با رسول خدا نماز گزارد و در دین خدا داناتر و برسول خدا نزدیک تر است."

از عطاء پرسیدند آیا در بین اصحاب محمد کسی از علی داناتر بود؟ گفت: بخدا سوگند کسی را باین پایه نمی شناسم. "

عدی بن حاتم در سخنرانی اش می گفت ": در علم کتاب و سنت او (علی بن ابی طالب)داناترین مردم است و اگر او را نسبت به اسلام بسنجیم، او برادر رسول خدا و راس اسلام است و اگر او را نسبت به زهد و عبادت در نظر گیریم، زهدش از همه آشکار تر و عبادتش از همه بیشتر است، و اگر به خرد و قدرت طبیعی اش بنگریم، او از همه مردم عاقل تر و نیروی طبیعی اش برتر بوده است ".

و عبد الله بن حجل در سخنرانی اش گوید: تو یا علی، از همه ما در خدا شناسی دانا تر، و به پیغمبرمان نزدیکتر، و در دینمان نیکو تری. "

[صفحه ۱۷۹]

و ابو سعید خدری گوید ": نیروی قضاوت علی، از همه برتر بود. "
از اصحاب پیغمبر عده ای در شعرشان امیر المومنین را به عنوان عالمترین یاران پیغمبر مدح گفته اند مانند: حسان بن ثابت، فضل بن عباس و به پیروی از آنها گروه بسیاری از شعرای قرون اولیه اسلام که از ذکر نامشان در اینجا خود داری میشود، به همین خصلت علی علیه السلام را ستوده اند.
از اینها که بگذریم، همه امت اسلام در برتری علمی امیر المومنین متفق اند، زیرا او وارث علم پیغمبر است، و از طرق بسیار روایاتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره او رسیده است که فرموده علی وصی من و وارث من است، در این روایات است که علی پرسید: من چه چیز از شما ارث می برم ای رسول خدا؟ پیغمبر فرمود: آنچه پیامبران پیشین ارث گذاشته اند. علی گفت آنان چه چیز ارث نهاده اند؟ فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبرشان را.
حاکم در ذیل حدیث بردن خصوص علی از پیغمبر، نه عمویش عباس چنین گفته است " در این مسئله بین اهل علم اختلافی نیست که، با وجود عمو، ارث به پسر عمو نمی رسد، لذا معلوم می شود در خصوص این مورد، اجماعی وجود دارد که تنها و ارث علوم پیغمبر باید علی باشد، نه دیگران.
با این وراثت، روایتی که از طریق صحیح از علی علیه السلام رسیده که فرمود: به خدا قسم برادر او، ولی، پسر عم، و وارث علم اویم، پس کیست از من به او شایسته تر؟ محقق و مسلم می گردد.
این وراثت بین صحابه امری مسلم بوده است و در سخن بسیاری از آنها بدان اشارت رفته است. محمد بن ابی بکر در ضمن نامه اش به معاویه می نویسد: وای بر تو،

[صفحه ۱۸۰]

خود را با علی برابر میدانی؟ او وارث رسول خدا و وصی است.
اکنون باید این مرد بنگرد، آیا این درشت سخنی ها و نسبت های ناروایش، متوجه کیست؟ و حکم کسی که چنین هتاکی کند، با توجه به اینکه در میان معتقدین به افضلیت علمی علی، یکی شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، چیست؟
اما آن کس که درباره صحابه بدگویی کند، و نسبت به سبط پیغمبر امام حسن مجتبی، عایشه، عمر بن الخطاب و دانشمند بزرگ امت ابن عباس و دیگران اهانت روا دارد، حکمش را به هم مسلکان او و علمای مذهبش حوالت می دهیم.

شیعه امامیه قائل به تحریف قرآن اند و پاسخ آن

۳- می گوید: یکی از عقائدی که فرقه امامیه از قدیم و جدیدشان در آن اتفاق دارند تحریف قرآن است، به این معنی که مطالب از قرآن نبوده و بدان افزوده شده و مطالبی از قرآن حذف گردیده و تغییرات زیادی در آن صورت گرفته است. و این از علی بن الحسین بن موسی بن محمد یکی از علمای آنها که تظاهر به مذهب معتزله می کند خیلی بعید به نظر میرسد که منکر تحریف شده و قائلش را کافر می داند!
پاسخ- ای کاش با اشاره ای، گفته بود آیا این اتهام را از کدام ماخذی از کتب مورد وثوق شیعه، نقل کرده، یاکدامعالمی از علمای

آنها که ارزش اجتماعی داشته باشد، برای او بیان کرده است و یا کدام دانشجوی علوم دینی هر چند معروف هم نباشد برایش گفته است، بلکه حاضریم تنزل کرده، باو بگوئیم از کدام یک از جهال شیعه یا مردم دهاتی وساده لوح آنها یاحتی از کدام دیوانه ای مانند این مردک که حرف دهنش را نمی فهمد، چنین کلامی صادرشده است.
خواننده با کمی دقت می فهمد، مخالفان سر سخت تحریف قرآن، در راس

[صفحه ۱۸۱]

همگان علمای امامیه می باشند مانند " شیخ صدوق " در اعتقادات "، شیخ مفید "، " علم الهدی سید مرتضی " که این مرد خود بدان اعتراف کرده است و سید مرتضی در این عقیده تنها نیست چنانکه این مرد غافل اندیشید شیخ الطائفه " علامه طوسی " در تبیان "، امین الاسلام طبرسی " در مجمع البیان و دیگران همه با او موافق اند.
اینان علمای بزرگ امامیه و حافظان علوم و پاسداران نوامیس و عقائد این قوم اند از قدیم و جدید که شما را بر دروغ این مرد واقف می سازند و این فرقه های شیه و در راس آنها امامیه می باشند که همه اتفاق دارند بر اینکه " ما بین الدفتین (" مجموعه موجود بنام قرآن) درست همان کتابی است که بی شک از پیش خدا آمده، و احکام قرآن بر آن جاری است.
هر گاه از دهن یکنفر شیعی لفظ تحریف بیرون آید مقصود او تحریف به معنی تاویل بباطل و تحریف سخنان از جای خود می باشد، نه به معنی کم و زیاد کردن و تبدیل حرفی به حرف دیگر نمودن چنانکه او خود و اهل مذهبش به چنین تحریفی قائل اند ولی آنرا به شیعه نسبت می دهند.

امامیه ازدواج با نه زن را جایز میشمارند و پاسخ آن

۴- می گوید: از امامیه کسانی هستند که ازدواج با نه زن را جائز می دتنند و برخی از آنها گیاه " قمری " را به این دلیل که از خون حسین روئیده شده، خوردنش را حرام میشمرند.
پاسخ- دوست می داشتم این مرد قبل از مراجعه به فقه امامیه در این باره چیزی نمی نوشت تا بداند هیچکدام از شیعیان بدون استثناء با ازدواج بیش از چهار زن موافقت ندارد و ازدواج با نه زن از مختصات پیغمبر اکرم (ص) می دانند و در این امر میان مسلمان شیعه و سنی هیچگونه اختلافی وجود ندارد. اگر این نسبت

[صفحه ۱۸۲]

کذب محض نبود خواننده را به نام شخص یا کتاب کسانی که ازدواج با نه زن را جایز می دانند، واقف می ساخت، ولی اونه چنین شخصی را می شناسد، نه کتابشرا می داند و نه گوشهایش چیزی درباره او شنیده است، این تنها کینه های دیرینه است که او را وا می دارد نسبتی را که نمیتواند به عموم شیعیان بدهد، به پاره ای از آنها وارد آورد.
چنانکه دوست می داشتم قبل از اینکه سری به بلاد شیعه بزند و بداند چگونه آنان قمری می کارند و پیوسته با برنج و گندم و بلغور مخلوط کرد، میخورند، علمای شیعه و عوام آنها از بالا و پائین طبقات مختلف چنین می کنند، قبل از اینکار درباره " قمری " چیزی نمی نوشت. گوش احدی نشنیده و به قلب هیچ کسی خطور نکرده و از هیچ محدث یا مورخی یا اهل لغت و فرهنگی یا قصه گوویا

حتی سبزی فروشی نقل نشده است که قمری از خون حسین روئیده و قبلا نبوده است.
با این حال اگر او به بلاد شیعه سرکشی کند، و همه این مطالب را با چشم خود به بیند، دست از دروغگوئیش بر نمی دارد، زیرا او در صدد ایجاد نفرت و بد بینی نسبت به شیعه است و هیچکدام از اهل مذهبش هم با دروغهایش موافق نیستند.

علی از روی رغبت با ابوبکر بیعت نمود

اشاره

۵- می گوید: ما دیده ایم، علی رضی الله عنه تا مدت شش ماه از بیعت خود داری کرده و ابو بکر او را به بیعت خود مجبور نمی کرد تا او با کمال میل و بدون اکراه و اجبار باز گشت، و دست بیعت داد.
از این جالب تر می گوید: در این شش ماهی که علی از بیعت با ابو بکر خود داری نمود، نه کسی از او در این باره سوالی کرد و نه او را به بیعت با ابو بکر مکلف و مجبور ساخت، علی درآن وقت بین مسلمانها مشغول کار خودش بود. اگر نه این بود که علی بیعت با ابو بکر را حق تشخیص داده و می خواست جبران کارهای

[صفحه ۱۸۳]

گذشته اش را کرده باشد و برای امر دینش قلبا با او بیعت کند و به حق باز گردد، این بیعت را بعد از شش ماه هم نمی کرد.
انصار، مردم را به بیت با سعد بن عباده می خواندند، و مهاجران به ابو بکر در این میان علی رضی الله عنه در خانه اش نشست، نه سوی این گروه گرائید و نه سوی آن گروه، کسی هم جز زبیر بن عوام با او نبود، زبیر هم وقتی حق برایش روشن شد، فورا بیعت کرده و علی ماند تنها. دیگر کسی نبود به او تمایل نشان دهد.

نظر استاد عبدالفتاح عبدالمقصود در زمینه بیعت

پاسخ- من از تعرض این موضوع خود داری می کنم، و به این دروغ شاخدار چهره نمی گشایم و با این دغل بازی ها و صورت سازی ها رود در روی حقیقت کار ندارم و به مقابله با این جنایت ها، نسبت به اسلام و تاریخ اسلام، دست نمی زنم. فقط می گویم اینها را که خواندید حالا ببینید استاد "عبد الفتاح عبد المقصود" در کتاب الامام علی بن ابی طالب اش با بیانی فشرده و ناب چگونه پرده از روی حقایق بر می دارد:
گروهی از مسلمانان زمانی درنهان و گاهی آشکارا انجمن کرده به نفع فرزند ابی طالب دعوت می کردند به این دلیل که او را برای تصدی امور مسلمین از دیگران بر تر می دانستند، آنگاه اطراف خانه اش اجتماع کرده اورا بنام فریاد می کردند و او را دعوت می نمودند از خانه خارج می شود تا میراث از دست رفته اش را، از دست دیگران به او باز گردانند...
"در این موقع مسلمانان به دو دسته تقسیم شده بودند گروهی به مخالفت با او پیمان بسته، و جمعی آمادگی یاری او را داشتند. بدین ترتیب در مدینه دو حزب پدید آمد و ناگهان وحدت اسلامی نزدیك بود از هم بگسلد و هیچکس جز خدا نمی دانست بعد از این، سر نوشت اسلام چه خواهد شد... در این صورت آیا علی مانند سعد بن عباده در نظر پسر خطاب، شایسته کشته شدن نبود تا فتنه فرو نشیند و دسته بندیها از بین برود؟

[صفحه ۱۸۴]

این امر به شدت و خشونت عمر نزدیک تر بود، تا به غیرتش بر وحدت اسلام. از این حرفها مردم با هم میزدند و زبانها از آنچه در دلها می گذشت حکایت می کرد اینها همه پندارهائی بیش نبود که جای یقین را می گرفت، هیچکس از باطن پسر خطاب خبر نداشت ولی همه دنبال پندار را گرفته و از سوابق شدت و خشونت های مکرر پیشین او، بر آن دلیل می آوردند. و شاید در این بین کسانی هم بودند که از حوادث گذشته بقیاس و یا پندار و حدس، قبل از دیدن با چشم خود، پیش بینی می کردند که هر گاه عمر، علی را در امر بیعت تهدید کند و بدین وسیله بخواهد خلافت ابو بکر را رضا دهد، علی در مقابل تهدید عمر، پایداری خواهد کرد. در تصور نتایج و عواقب این وضع، اینان شاید مدتی به فکر فرو رفته باشند ولیسر انجام به نتیجه قاطع بازگشته اند آن نتیجه عبارتست از: خارج شدت عمر از راه راست، و با سر سختی و شدت عمل مخالفت ابراز کردن.

در آن روز اینگونه شایعات پیشاپیش کامهای پسر خطاب که در میان گروهی از یاران و همکارانش به سوی خانه فاطمه پیش می رفت، همه جا را فرا گرفته بود. پسر خطاب در صدد بود، پسر عم پیغمبر را هر طوری شده نسبت به چیزی که تا آن وقت زیر بارش نمی رفت، وادار به اقرار کند. عده ای معتقد بودند تنها شمشیر می تواند او را وادار به تسلیم و اطاعت نماید.. و دیگران به این عقیده بودند که هر گاه شمشیر به میان آید، تلاقی شمیشیر با شمشیرهای دیگر قطعی است..

دیگران غیر از این دو دسته می گفتند " آتش " آتش تنها وسیله ای است که می تواند وحدت اسلامی را حفظ کند و علی را برای این کار بر سر تسلیم و رضا آرد... آیا می توان برای جلو گیری از نقل داستان هیزمی که پسر خطاب امر کرد تا با آن اطراف خانه فاطمه را بر افروزند، و در آن خانه، علی و یارانش بود، تا تهدیدی برای قانع کردن علی و انجام بیعت او باشد، قفلی بر دهن مردم زد...؟

با اینکه این اتفاقات که با نقشه های مدبرانه قبلی یا دفعی طرح شده، مانند

[صفحه ۱۸۵]

حبابها روی آب زودگذر بود و همراه این حوادث فشار پسر خطاب... معاونان او و کسانی که همراهش آمده بودند که کمکش حمله کردند یا نزدیک بود حمله کنند که ناگاه چهره ای مانند چهره رسول خدا از پشت در خانه ظاهر شد در حالیکه هاله ای از اندوه آن را فراگرفته و آثار رنج و الم از خطوط صورتش نمایان بود، از دیدگانش برق سرشگ می جست، فراز جبینش را گرفتگی خشمی عمیق و احساساتی پر گداز فرا گرفته بود.

عمر از ترس در جا ایستاد، فشاری که بدر خانه وارد شده بود تدریجا، گسترش می یافت. یارانش که با او آمده بودند و پشت سرش در مقابل در ایستاده بودند، ناگاه مقابل خود چهره رسول خدا را نگریستند از میان سیمای حبیبه اش زهرا به آنها نگاه می کند. از شرم و آزرم دیدگان فرو بستند و از تصمیم های خود باز گشتند در آن حال می دیدند فاطمه همچون شبحی از خیال، آرام و سنگین با گامهای خود، اندوهگین و داغدار به سوی‌مسجد می خرامد تا بقبر پدرش نزدیک گردد.

همه چشمها به سویش متوجه بود، و گوشها برای شنیدن صدایش بدان سو تیز گردیده، که ناگاه آهنگ لطیف و اندو هبارش را سر داد، بتدریج آهنگ او اوج می گرفت: او محمد را از میان گور فرا می خواند و با صدای ناله ای آمیخته با سر شگی تلخبار فریاد میکشید: بابا یا رسول الله... بابا یا رسول الله...

گویا زمین درزیر پای ابن گروه ستمگر از بیم و هراس فریاد او، می لرزید.. زهرا می رفت تا با آن قبر شریف رو در رو گردد، و از

آن غایب حاضر مدد گیرد پدرم یا رسول الله.. ماذا لقینا بعدک " بعد از تو از پسر خطاب و فرزند ابی قحافه چه ها که دیدم؟!؟! " هنوز سخنش به آخر نرسیده بود که دلها از اندوه او کوفته و دیدگان بر او سر شگ همی بارید، مردانی از آن میان با خود حدیث می کردند که ای کاش می توانستند زیر پای خود را شکافته و در خفایی زمین پنهان گردند"...

[صفحه ۱۸۶]

(امینی گوید) مراجعه کنیه به: الامامه و السیاسه ۱ر۱۳، تاریخ طبری ۳ر۱۹۸ العقد الفرید ۲ر۲۵۷، تایخ الفداء ۱ر۱۶۵ تاریخ این شحنه در حوادث سنه ۱۱ شرح ابن ابی الحدید ۲ر ۱۹.

رافضیان امامت زن و جنین را جایز می دانند و پاسخ آن

۶- می گوید: رافضیان امامت زن را جائز می دانند و پیشوائی جنین در شکم مادرش معتقدند.
پاسخ- ما نمی دانیم وقتی این مرد می خواست این جمله را بنویسد و یا هنگام نوشتن سایر فتاوای بی مدرکش، به هیچ کدام از کتب کلام و عقائد شیعه و مخصوصا آنچه در مبحث امامت نوشته اند، مراجعه کرده است، و آیا در کدام یک از آنها این نسبت دروغین را دیده بلکه حاضریم فرو تر آمده بگوئیم آیا یک نفر شیعه هر چند از جهال و عوام باشد تا چه رسد به علمای آنها این افترای بزرگ را پذیرفته است و در کتاب و نوشته خود آورده است؟
شیعه امامیه، به این عقیده معروف است که امامت را در دوازده نفر مرد منحصر می داند و زن در بین آنها نیست و خارج از این تعداد معین کسی را به امامت قبول ندارد فرقه های دیگر شیعه مانند زیدیده "، " اسماعیلیه، " و حتی فرق منقرض شده انها مانند" کیسانیه " و دیگران، امامت را تا اشخاص معینی می رسانند که آنها نیز همه مردانند، مگر آنچه شهرستانی در ملل و نحل از خود ساخته: که درباره فاطمه دختر امام هادی، اختلاف شده، و به همین زودی ثابت خواهیم کرد که اصولا چنین فاطمه ای وجود خارجی نداشته و امام هادی دختری به این نشان از خود باقی نگذاشته است. اگر امامیه با امامت زنی موافق بود، با آن فضائل و مکارمی که در فاطمه زهرا علیها السلام خبر داد، از آن بزرگوار تجاوز نمی کرد، ولی نسبت به شخص فاطمه زهرا بین شیعه قائل به امامت نیست.

[صفحه ۱۸۷]

این مطالب پیش همه شیعیان معروف است ولی این مرد به آنها هیچ توجه نکرده و هنگام تالیف کتابش حتی احتمال نمی داده است که در نسلهای آینده کسی که اهل تحقیق باشد به دنیا بیاید و مشت او را باز کند، و مردم را بر حقیقت امر واقف سازد، از این رو بی مها با تهمت میزند و از روز حساب و رسوائی قیامت در پیش دارد نمی هراسد.
کاش من می دانستم وقتی از او بپرسند از چه موقعی، شیعه امامت جنین را پذیرفته است، او چه پاسخ می گوید؟ کدام شیعه ای به امامت جنین که هنوز از شکم مادر بیرون نیامده قائل شده است؟ و این کدام جنین است که شیعه، به امامتش عقیده مند شده اند؟، چه کسی آن را برای او نقل کرده؟ و او از چه کسی آن را شنیده است؟ بلی حقیقت این است که ": اهریمنان الهام بخش دوستان خویشند. "

دوستی پیامبر نسبت به علی فضیلت نیست

۷- می گویـد: دوستی پیغمبر (ص) نسبت به کسـی، فضـیلتی برای او به حساب نمی آیـد، زیرا پیغمبر عمویش را هم که کافر بوده، دوست می داشت (ص ۱۲۳ (و در ص ۱۲۴ می گوید:
هر چنـد رسـول خـدا، ابـو طـذالب را دوسـت می داسـت ولی خداونـد او را از ایـن دوسـتی نهی کرد، و دشـمنی اش را بر او واجب گردانید.

رسول خدا عمویش ابوطالب را که کافر بود دوست می داشت تا آنکه از دوستی او نهی شد

اشاره

پاسـخ- پیغمبر با همه اصـرار و تاکیـدی که نسـبت به صـله رحم داشت، کفر را هر چنـد پیونـد خویشاونـدی قوی باشـد مانع آن می دانست، از این رو بر ابو لهب خشم گرفت و علنـا از او بیزاری جست و بیزاری خود را از او در یـک سوره مسـتقل اعلاـم کرد. و بند اسـارت را از عمویش عباس و پسـر عمویش عقیل برنگرفت مگر وقتی که آنان آشـکار را تظاهر به اسـلام کردنـد با این حال حکم فدیه را بر آنها جاری ساخت و میان دخترش زینب که مسلمان شده بود و همسرش ابی العاص که کافر بود در تمام

[صفحه ۱۸۸]

مدتی که او به کفر خود ادامه می داد جدائی افکند تاوقتی که او نیز اسلام آورد و سلامت یافت.
از این رو محبت پیغمبر به اشـخاص تنهـا به خـاطر ایمـان ثـابت آنـان، و رسوخ کلمه حق در قلبشان بوده، و دوستی پیغمبر نسـبت به کسـی نشـانه نفـود دیـن در قلب او و آراسـتگی او به زیـور اخلاـص و یقین است. و این جمله پیوسـته دلیلش را خـود همراه دارد و ارتکـازی اذهـان و قلوب است تـا جـائی که " ابن حزم " خود بر افضـلیت عایشه بعـد از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در امت به حدیث مردودی مبنی بر اینکه‌پیغمبر به او فرمود ": تو محبوب ترین مردمی نزد من، " استدلال می کند.
درباره ابو طالب، وی در آغاز محبت پیغمبر را نسبت به او پذیرفته و ما او را در این امر تصدیق می کنیم و معتقدیم این خود فضلیتی بسیار ممتاز است و چه فضیلتی از آن برتر می تواند باشد.
اما ادعای اینکه پیغمبر بعـد از آن، محبت خود را تحریم کرده و خداوند او را از این محبت نهی و توبیخ کرده و امر به دشـمنی با او فرموده است؟ این چیزی است که هیچگونه دلیل و شاهدی بر آن در دست نیست، و آیا این شخصـی چگونه به خود اجازه می دهد عمل پیغمبر را میان دو روز (قبل از آمـدن نهی و بعد از آن)، فرق بگذارد؟ آیا می تواند بگوید چه روزی پیغمبر به ابو طالب خشـم و کین ابراز کرده است؟ آیا می تواند سالی که پیغمبر او را ترک گفت و دشمنی اش را بر دیگران واجب دانست تعیین کند؟

پاسخ این سخن و اثبات ایمان ابوطالب

تاریخ از این سـخنان، خالی است بلکه حدیث و سیره پیغمبر به‌ما نشان می دهد آن حضرت تا وقتی ابو طالب جهان را بدرود گفت، از او جـدا نشـد و آنگـاه که او دنیـا رفت، پیغمـبر مـا تمزده به سـوگ او پرداخت و به علی فرمود: برو او را غسـل بـده کفن کن، به

خاکش بسپار که خدایش او را آمرزید و مشمول رحمتش ساخت و علی

[صفحه ۱۸۹]

او را به این اشعار رثا گفت:

ابا طالب عصمه المستجیر و غیث المحمول و نور الظلم

لقد هد فقدک اهل الحفاظ فصلی علیک ولی النعم

و لقاک ربک رضوانه فقدکنت للطهر من خیر عم

ای ابو طالب تو، پناهنده ات را پناهی و برای اراضی خشک، باران رحمت، و برای تاریکیها نوری."

"فقدان تو فرشتگانرا لرزانید و رسول خدای بر تو درود فرستاد."

"خداوند با رضا مندی ملاقاتت را پذیرفت زیرا تو بهترین عم برای پیامبر بودی. "

کسی که بخواهد بر احوال بزرگ ابطح حضرت ابو طالب، واقف گردد، باید به کتاب علامه برزنجی شافعی و تلخیص آن به نام" اسنی المطالب " اثر عالم بزرگ شافعی سید احمد زینی دحلان مراجعه کند.

انکار نزول سوره هل اتی درباره اهل بیت

اشاره

۸- میکوید: رافضیان آیه ": و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا " را به علی (رضی الله عنه) تاویل می کنند، و این تاویل نزد ما مورد قبول نیست زیرا شمول و ظهور آیه، هر کس که اطعام طعام کند می گیرد) ۳ر ۱۴۶ الفصل).

پاسخ- کسی که به شیوه استدلال مسخره و مضحک این مرد واقف گردد می تواند دروغ پردازیهای دیگرش را نیز دریابد. او گمان کرده به مجرد نسبت تاویل به رافضیان دادن و آن ر ا دروغ و نادرست خواندن، در ارزش حدیثی که ذیل آیه شریفه رسیده، منقصتی وارد ساخته است. در حالیکه او خود می داند

[صفحه ۱۹۰]

گروه بسیار از پیشوایان تفسیر و حدیث، آن را روایت کرده و در کتب حدیث خود ثبت کرده اند، و اگر عذرش نادانی و بی خبری از آن حدیث است، این خود مصیبت بزرگی است.

حافظ " ابو محمد عاصمی " کتابی در دو جلد به نام " زین الفتی در تفسیر سوره هل اتی " تدوین کرده کتابی بزرگ، مجلل و پر مغز، که نشانه فضل نویسنده و گسترش اطلاعات، حدیث شناسی او، و نمودار قدرت کامل او در علم کلام و تحقیقات مذهبی است. هر چند در گوشه و کنار آن اشتباهاتی متناسب با مذهب خود روشن ملتش دارد.

شاید هم " ابن حزم " فکر کرده او نیز رافضی است و حرفش مورد قبول نیست؟ و یا می گوید او شرائط صحت حدیث را نمی داند؟ یا معتقد است هر چیزی موافق رافضیان باشد هر چند با صحیح ترین اسانید نقل شود، مورد قبول نیست؟

احادیث وارده در شان نزول این سوره و راویان آن

در هر صورت حدیث ذیل آیه را، این عده نقل کرده اند:

۱ "- ابو جعفر اسکافی " متوفی ۲۴۰، او در رساله ای که در رد جاحظ نوشته گوید: ما مثل امامیه نیستیم که هوا داری از اشخاص، ما را به انکار مسائل مسلم وادارد، بلکه به عکس ما تردید نداریم که احدی از صحابه پیغمبر برتر از علی بن ابی طالب نمی باشد، اما دیگری چیزها را منکر نیستیم... (تا آنجا که گوید): اما انفاق علی، متناسب با حال و وضع درویشی اش بود، و او کسی است که در راه خدا مسکین و یتیم و اسیر را غذا داد و در باره او و همسر و دو فرزندانش یک سوره کامل نازل گردیده است.

۲ "- حکیم ابو عبد الله محمد بن علی ترمذی " که تا سال ۲۸۵ در قید حیات بوده آن را در کتاب خود " نوادر الاصول " ص ۶۴ آورده است.

۳ "- حافظ محمد بن جریر طبری " متوفی ۳۱۰، آن را در علت نزول سوره

[صفحه ۱۹۱]

هل اتی نقل کرده چنانکه در " الکفایه " آمده است.

۴ "- شهاب الدین ابن عبد ربه " مالکی متوفی ۳۲۸ در "عقد الفرید " ۳ر۴۷- ۴۲ حدیث احتجاج مامون خلیفه عباسی را بر چهل نفر از دانشمندان یاد کرده و در آنجا می گوید:

مامون گفت: یا اسحاق آیا قرآن می خوانی؟ گفتم: بلی گفت: برای من بخوان-

هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا.

من خواندم تا رسیدم به

و یشربون من کاس کان مزاجها کافورا.

تا قول خدای تعالی:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا.

مامون گفت اجازه بده آیا درباره چه کسی این آیات فرود آمده،؟ گفتم: درباره علی. گفت: آیا تو می دانی وقتی علی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام میکرد. انما نطعمکم لوجه الله گفت؟.

و آیا شنیده ای خدا در قرآن کسی را توصیف کند چنانکه از علی توصیف کرده است؟. گفتم: نه. گفت: راست گفتی، زیرا خدای بزرگ سیرت و احوال علی را میدانست. ای اسحاق آیا توان ده نفر (عشره مبشره) را از اهل بهشت می دانی؟ گفتم: بلی یا امیر المومنین، گفت: آیا کسی بگوید بخدا قسم نمی دانم این حدیث صحیح است یا نهی نمی دانم آیا پیغمبر آن را گفته است یا نه، آیا نزد تو کافر است؟ گفتم پناه می بروم به خدا؟ گفت که اگر او بگوید من نمی دانم آیا این سوره از قرآن است یا نه آیا کافر است؟ گفتم: بلی. گفت ای اسحاق به نظر می رسد میان این دو کس فرقی هست.

۵ "- حاکم ابو عبد الله نیشابوری " متوفی ۴۰۵ در مناقب فاطمه علیها السلام این آیه

[صفحه ۱۹۲]

را آورده، چنانکه در کفایه آمده است.

۶ "- حافظ ابن مردویه ابو بکر اصفهانی " متوفی ۲۱۶ در تفسیر از گروهی حکایت کرده، و آلوسی در " روح المعانی " پس از نقل از او، گفته است: این خبر مشهور است.

۷ "- ابو اسحاق ثعلبی " متوفی ۴۲۷ یا ۴۳۷ در تفسیر خود " کشف البیان."

۸ "- ابو الحسن واحدی نیشابوری " متوفی ۴۶۸ در تفسیرش به نام " البسیط و اسباب النزول " ۳۳۱.

۹ "- حافظ ابو عبد الله محمد بن فتوح ازدی اندلسی " مشهور به حمیدی متوفی ۴۸۸ " در فوائدش " این حدیث را ذکر کرده است.

۱۰ "- ابو القاسم زمخشری " متوفی ۵۳۸ در " کشاف " ۲ر ۵۱۱.

۱۱ "- اخطب الخطبا " خوارزمی متوفی ۵۶۸ در " مناقب " ۱۸۰.

۱۲- حافظ " ابو موسی مدنی " متوفی ۵۸۱ در " الذیل " چنانکه " الاصابه " نقل کرده است.

۱۳ "- ابو عبد الله فخر الدین رازی " متوفی ۶۰۶ در تفسیرش ۸ ر ۲۷۶.

۱۴ "- ابو عمر و عثمان بن عبد الرحمن " معروف به ابن صلاح شهرزوری شرخانی متوفی ۶۴۳، بر طبق نقل " الکفایه."

۱۵ "- ابو سالم محمد بن طلحه شافعی " متولی ۶۵۲ در " مطالب السئوال " ۳۱. او پس از ذکر حدیث، گوید: امام ابو الحسن علی بن احمد واحدی و غیر از او ائمه تفسیر، این حدیث را روایت کرد هاند، آنگاه گفته است: چه عبادتی از این بهتر و چه منقبت و فضیلتی بالاتر از اطعام طعام، با نیاز شدید نسبت به آن، می توان یافت و هر گاه چنین نبود، این داستان تا این درجه عظمت پیدا نمی کرد و ارزشش بالانمی گرفت و خدای بزرگ درباره آن به رسولش آیات قرآن فرو نمی فرستاد. و او را شعری است که در صفحه ۸ کتابش آورده:

[صفحه ۱۹۳]

هم العروه الوثقی لمعتصم بها
مناقبهم جاءت بوحی و انزال

مناقب فی الشوری و سوره هل اتی
و فی سوره الاحزاب یعرفها التالی

و هم اهل بیت المصطفی فودادهم
علی الناس مفروض بکم و اسجال

آنان برای کسیکه بدانها متوسل شود، دستاویزهای محکم اند که مناقبشان از راه وحی و الهام رسیده است:
مناقب و فضائلی که در سوره شوری و هل اتی و احزاب، تلاوت کنندگان قرآن میشناسند.
آنان اهل بیت مصطفی می باشند و دوستی آنها به حکم الهی در منشور قرآن الزامی است.

۱۶- ابو المظفر " سبط ابو جوزی حنفی " متوفی ۶۵۴، در " تذکره " خود از طریق بغوی و ثعلبی آنرا نقل کرده، و بر جدش ابن

جوزی که آن را در ردیف حدیثهای مجعول می شمرده، ایراد گرفته و پس از آنکه سندش را از ضعف پیراسته، گوید: من از سخن جدم و از انکاری که او از این حدیث کرده در شگفتم.

و در کتاب " المنتخب " گوید: ای دانشمندان علم دین، آیا می دانید چرا علی و فاطمه ایثار کردند، و اجازه دادند آن دو کودک حسن و حسین (ع) با وجود گرسنگی، ایثار کنند؟

آیا رمز این مطلب بر آنان پوشیده بود؟ این کار نسبت به آن دو کودک دلیلی نداشت مگر که قبلا نیروی شکیب آنها را آزموده باشند، و گر نه شاخسارهای درخت رحمت الهی و پاره های تن فاطمه و جوجه های اردک شناور، را این چنین آزرده نمی ساختند.

۱۷ "- عز الدین عبد الحمید " مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی متوفی ۶۵۵ در شرح " نهج البلاغه " ۳ ر ۲۵۷.

[صفحه ۱۹۴]

۱۸- حافظ " ابو عبد الله کنجی " شافعی متوفی ۶۵۸ در " الکفایه " ۲۰۱، وی پس از ذکر حدیث گوید: حافظ ابو عبد الله حمیدی در فوائدش چنین روایت کرده و ابن جریر طبری درسب نزول هل اتی از این گسترده تر، روایت کرده است. من شنیده ام حافظ علامه " ابو عمر و عثمان عبد الرحمن " معروف به ابن صلاح در درس تفسیر سوره هل اتی این حدیث را مطرح و درباره آن گفته است: این سائلان فرشتگان خدای رب العالمین بودند و منظور از آن امتحانی برای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

و در مکه از شیخ حرم بشیر تبریزی در درس تفسیر شنیدم که می گفت: سائل اول جبرئیل، و سائل دوم، میکائیل و سائل سوم، اسرافیل بوده است.

۱۹ "- قاضی " ناصر الدین بیضاوی متوفی ۶۸۵ در تفسیر خود ۲ر۵۷۱.

۲۰- حافظ " محب الدین طبری " متوفی ۶۹۴ در ریاض النضره ۲ر۲۲۷- ۲۰۷ و در آنجا گوید: این عقیده حسن و قتاده نیز می باشد.

۲۱- حافظ " ابو محمد بن ابی حمزه ازدی اندلسی " متوفی ۲۹۹ در " بهجه النفوس " ۴ر ۲۲۵.

۲۲ "- حافظ الدین نسفی " متوفی ۷۰۱ در تفسیریکه در حاشیه تفسیر خازن ۴ر۴۵۸ دارد در سب نزول آیه، حدیث را روایت کرده و دیگر چیزی بر آن نیفزوده است.

۲۳- شیخ الاسلام " ابو اسحاق حمویی " متوفی ۷۲۲ در " فرائد السمطین. "

۲۴ "- نظام الدین قمی نیشابوری " در تفسیرش که در حاشیه طبری ۲۹ر۱۱۲ دارد، و در آنجا گوید: واقدی در " البسیط " و زمخشری در " کشاف " حدیث را ذکر کرده اند و مورد اتفاق امامیه است که تمام این سوره، درباره اهل بیت پیغمبر (ص) مخصوصا آیات مورد بحث، نازل گردیده است، آنگاه حدیث اطعام طعام را نقل کرده، گوید: روایت شده سائل در این شبها، جبرئیل بود. و بدین وسیله می خواسته، آنها را به اذن خداوند، بیازماید.

[صفحه ۱۹۵]

۲۵ "- علاء الدین علی بن محمد خازن بغدادی " متوفی ۷۴۱ در تفسیرش ۴ر۳۵۸ اول اشاره به نزول آیات درباره علی علیه السلام کرده، آنگاه حدیث را نقل نموده سپس گوید: می گویند آیه نسبت به هر کسی که اطعام طعام کند، عمومیت و شمول دارد برای تضعیف این قول اولا استناد به " قیل (= " گفته شده) داده و نامی از قائل به میان نیاورده است. ثانیا شمول آیه از نظر مفهوم منافاتی

با انحصار مصداقش در امیر المومنین علیه السلام ندارد.

۲۶- قاضی "عضد ایجی " متوفی ۷۵۶ در " المواقیت " ۳ر ۲۷۸.

۲۷- حافظ " ابن حجر " متوفی ۸۵۲ در " الاصابه " ۴ر۳۸۷ حدیث را از طریق ابی موسی در " الذیل " نقل کرده و ثعلبی در تفسیر سوره " هل اتی " نقل از مجاهد از ابن عباس آن را آورده است.

۲۸- حافظ " جلال الدین سیوطی " متوفی ۹۱۱ در " الدر المنثور " ۶ر۲۹۹ از طریق ابن مردویه.

۲۹ "- ابو سعود عمادی محمد بن حنفی " متوفی ۹۸۲ در تفسیرش در حاشیه تفسیر رازی ۸ر ۳۱۸.

۳۰- شیخ " اسماعیل بروسی " متوفی ۱۱۳۷ در تفسیر " روح البیان " ج ۱۰ ص ۲۶۹- ۲۶۸.

۳۱ "- شوکانی " متوفی ۱۱۷۳ در تفسیر خود به نام " فتح القدیر " ۵ر ۳۳۸.

۳۲- استاد " محمد سلیمان محفوظ " در کتاب " اعجب ما رایت " ۱ر ۱۰. و گفته است این حدیث را اهل تفسیر روایت کرده اند.

۳۳- سید " شبلنجی " در " نور الابصار " ۱۴- ۱۲.

۳۴- سید " محمود قراغولی بغدادی حنفی " در " جوهره الکلام " ۵۶.

متن حدیث:

ابن عباس (رضی الله عنه) گوید: حسن و حسین بیمار شدند رسول خدا (ص) با جمعی از یاران عیادتشان کرد، همراهان پیغمبر گفتند یا ابا الحسن خوبست برای

[صفحه ۱۹۶]

فرزندانت نذری کنی. علی و فاطمه و کنیزشان فضه نذر کردند هر گاه دو فرزندشان از بیماری بهبود یا بند، سه روز پیاپی روزه بدارند. چون از بیماری بهبودی یافته، بستر را ترک گفتند، علی از شمعون خیبری یهودی سه صاع (کاسه) جو، وام گرفت، فاطمه یک صاع آن را آسیا کرد و به تعداد (روزه داران) پنج قرصه نان طبخ نموده، هنگام افطار در مقابل آنان نهاد تا افطار کنند، ناگاه سایلی بر در خانه ایستاده، گفت:

السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنه:

"درود بر شما ای خاندان محمد، بینوائی از بینوایان مسلمینم مرا اطعام کنید خداوند شما را از غذا های بهشتی اطعام کند. "

در این موقع همه، نانهای خود را به او دادند و چیزی جز آب چشیده، شب را روزه دار صبح کردند، وقتی روز دوم را به آخر رساندند، نانها را در برابر خود نهاده بودند که یتیمی بر در خانه ایستاد، باز او را بر خود مقدم داشتند و روز سوم اسیری بر انها وارد شدو مانند روزهای قبل با او نیز رفتار کردند، چون صبح (روز چهارم) فرا رسید، علی (رضی الله عنه) دست حسن و حسین را گرفت و متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده هنگامی که پیغمبر آنها را دید مانند جوجه ای که از تخم بیرون آمده باشند، از شدت گرسنگی بخود می لرزند، گفت:

ما اشد ما یسوونی ما اری بکم:

"من تا چه حد ناراحت می شوم که شما را بدین حالت بنگرم "؟

آنگاه برخاست و با آنها بیرون رفت، فاطمه را در محراب عبادتش دید، شکم بر پشت چسبیده و حدقه ها، در گودی چشم فرو رفته، او را این منظره بسیار ناگوار آمد. ناگاه جبرئیل فرود آمده، گفت بگیر این را ای محمد ترا از ناحیه اهل بیت

[صفحه ۱۹۷]

گوارا باد: پس سوراه را بر او فرو خواند.
این تعبیر گروهی از بزرگان نامبرده بود، تعبیرهای دیگری در این حدیث رسیده که از ایراد آنها صرف نظر می کنیم.

انکار اخوت (برادری) رسول خدا با علی بن ابیطالب

اشاره

۹- می گوید: پیغمبر (ص) فرمود:
اگر من کسی را به دوستی خود می گرفتم، در دوستی خود ابو بکر را بر می گزیدم ولی او برادر من و مصاحب من است. و این مطلبی است که جز آن درست نیست اما برادری علی، جز با سهل بن حنیف با دگر کس، صحیح نیست.

پاسخ اجمالی به این موضوع

پاسخ- من نمی خواهم درباره حدیثی که عقیده به صحتش دارد، ایرادات خود را مطرح سازم، و یا در صدور آن، مناقشه کنم، یا ایرادی را که عمر بن الخطاب به حدیث " کتف و دواه " وارد ساخت، بیاورم زیرا که هر دو حدیث بر طبق گواه " صحیحین " در بیماری وفات پیغمبر (ص) صادر شده است، و نیز نمی خواهم، سخن ابن ابی الحدید را در شرح نهج البلاغه ۳ر۱۷ که گفته است: این حدیث مجعول است و طرفداران ابو بکر آن را در مقابل " حدیث اخاء " ساخته اند- بگویم.
من درمفاد حدیث، نیز بسط سخن نمی دهم. و آنچه را ابن قتیبه در تاویل مختلف الحدیث ۵۱ گفته، نمی گویم. کلام ابن قتیبه چیست و از آن چه مستفاد می شود؟ او می گوید مقصود از برادری در این حدیث، برادری عمومی اسلامی است که در این آیه:
"انما المومنون اخوه"
آمده است، نظیر روایتیکه از پیغمبر وارد شده که به عمر فرمود: یا اخی ای برادر و به زید فرمود: انت اخوانا تو برادر مائی، و به اسامه فرمود: یا

[صفحه ۱۹۸]

اخی و در تعبیر بخاری، مسلم و ترمذی تفسیر این برادری آمده است آنجا که فرمود:
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن اخوه الاسلام و مودته.
(اگر کسی را بدوستی بر می گزیدم ابو بکر بود ولی تنها برادری و دوستی اسلامی است)
چنانکه منظور از دوستی ای که نفی شده دوستی به معنی خاص است و گر نه دوستی عمومی که به قول بخدای تعالی:
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
همه جا ثابت است.از این رو این برادری ان برادری به معنی خاص نیست که در روزهای مواخات (پیمان برادری) بامر و وحی پرودگار بدان اشارت رفت و بر مبنای همشکلی و هم مانندی میان هر دو نفر در درجات روانی صورت گرفته است، آن برادری خاصی بود که ابا بکر را با عمر، و عثمان را با عبد الرحمن عوف، و طلحه را با زبیر، و ابی عبیده جراح را با سالم مولی ابی حذیفه،

و ابی الدرداء را با سلمان، و سعد بن ابی وقاص را با صهیب، و ابی ذر را با مقداد بن عمرو، و ابو ایوب انصاری را با عبد الله بن سلام، و اسامه را با هند حجاج النبی، و معاویه را با حباب مجاشعی، و فاطمه بنت النبی را با ام سلمه، و عایشه را با زن ابو ایوب، آئین برادری افکند و علی را پیغمبر برای خودش ذخیره کرد در حالیکه می گفت: سوگند به خدائی که مرا به حق فرستاده برادری تو را بتاخیر نینداختم مگر برای

[صفحه ۱۹۹]

خودم، تو برادر منی، و وارث علم من، تو برادر منی، و رفیق من، تو برادر منی در دنیا و آخرت.

من هیچکدام از این سخنان را نمی گویم، ولی می گویم تعجب از سبکسری و جهالت است که بانسان اجازه می دهد بگوید: غیر از حدیثی که من صحیح می پندارم حدیث دیگری صحیح نیست، در حالیکه او مفاد حدیثش را یا نمی داند یا می داند و دوست می دارد مسلمانان را دانسته به جهالت بکشد و حدیثی را که همه امت اسلامی یک سخن آن را پذیرفته اند و در صحاح و مسانیدشان آورده اند، برگردد و آن را تخطئه کند.

آیا فریفتگی به چیزی این طور آدمی را کور و کر می کند؟

آیا آدمی این چنین ستمگر و نادان آفریده شده است؟

برادری به معنی خاص که برای امیر المومنین ثابت است یکی از امتیازات و افتخارات اوست و هر کس بعد از او آن را ادعا کند بر طبق حدیث صحیح که ذیلا متعرض می شویم، کذاب خواهد بود و این برادری بین یاران پیغمبر، برای علی مانند لقبی معروف بود که در هر محفلی از آن یاد می شد، و گفتگو های اصحاب بدان فضیلت مشحون است و بارها بدان استدلال کرده و در اشعار معروفشان آن را گنجانیده اند. اگر بخواهیم پراکنده های این موضوع را در یک جا، گرد آوریم، خود کتابی بزرگ خواهد شد و ما گزیده آن را در اینجا ایراد می کنیم:

[صفحه ۲۰۰]

سخن پیرامون حدیث برادری پیغمبر با امیرالمومنین و راویان آن

اشاره

۱- رسول خدا (ص) میان اصحابش پیمان برادری افکند، به این ترتیب که: ابا بکر را با عمر، و فلان را با فلان، برادر خواند. پس علی (رضی الله عنه) نزد او آمده گفت:

آخیت بین اصحابک و لم تواخ بینی و بین احد:

"شما که بین یارانت پیمان برادری افکندی میان من و هیچکس برادری بر قرار نکردی؟ " پیغمبر صلی الله علیه‌و آله فرمود:

انت اخی فی الدنیا و الاخره؟

"توئی برادر من در دنیا و آخرت."

سند این حدیث می رسد به:

امیر المومنین علی، عمر بن الخطاب، انس بن مالک، زیـد بن ابی اوفی، ابن عباس مخدوج بن زید، جابر بن عبد الله، ابی ذر غفاری، عامر بن ربیعه، عبد الهل بن عمر ابی امامه، زید بن ارقم، سعید بن مسیب.

مراجعه کنید ترمذی ۲ر۲۱۳، مصابیح بغوی ۲ر۱۹۹، مستدرک حاکم ۳ر۱۴ الاستیعاب ۲ر ۴۶۰ که در آنجا حدیث برادری را یکی از آثار محقق شمرده است و نیز " تیسیر الوصول " ۳ر۲۷۱، مشکاه المصابیح حاشیه مرقاه ۵ر۵۶۹، ریاض النضره ۲ر ۱۶۷.

صاحب ریاض النضره در صفحه ۲۱۲ کتابش چنین گوید:

"بزرگتر دلیل عظمت مقام علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار پیغمبر در مورد

[صفحه ۲۰۱]

برادری با اوست هنگامی که پیغمبر شروع کرد، هر کدام از اصحابش را با هم پایه و هم شکلش به پیوندد تا جائیکه بین ابو بکر و عمر پیوند برادری بر قرار کرد، علی را برای خودش ذخیره گذارد، و او را به خود اختصاص داد، آیا هیچ افتخار و فضیلتی می تواند با این فضیلت هم پایه گردد "؟!

و در تـذکره از ترمذی نقل کرده که او صـحت حدیث را تصدیق کرده است کفایه الکنجی ۸۲ و او گفته است این حـدیث، حسن، عـالی و صـحیح است و اگر بخواهیـد مقام تقرب علی رانسبت بهه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بدانیـد.. تا آخر آنچه از ریاض النضره نقل شد.

و نیز سیره النبویه ابن سید الناس ۱ر۲۰۳- ۲۰۰ و در اینجا تصریح شده که: این برادری قبل از هجرت بوده است سپس گوید:

ابن اسـحاق گفته است: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم میان اصحابش از مهاجر و انصار پیمان برادری افکند و گفت: هر دو نفر با هم در راه خـدا، برادر شویـد. آنگاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: هـذا اخی بـدین ترتیب علی و پیغمبر خدا، دو برادر شدند).

و نیز تاریخ ابن کثیر ۷ ر ۳۳۵، اسنی المطالب جزری ۹، مطالب السئوال ۱۸ در اینجا گوید: پس پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلک پیمان برادری میان هر دو نفر آنها انداخت تا بیاری همدیگر و همکاری نسبت به هم ترغیب شوند و هر کدام را برادر کسی قرار داد که درجه اش در شکل و اندازه به او نزدیک تر بود.

صواعق ۷۵ و ۷۳، تاریـخ الخلفـا ۱۱۴، الاصـابه ۲ر۵۰۷، المواقـف ۳ر۲۷۶، شـرح المـواهب ۱ر۳۷۳، طبقـات شـعرانی ۲ر۵۵، تاریخ القرمانی در حاشیه کامل ۱ر۲۱۶، السیره الحلبیه ۱ر۱۰۱ و ۲۳ و حاشیه آن السیره

[صفحه ۲۰۲]

النبویه از زینی دحلاـن ۱ر۳۲۵، کفایه الشنقیطی ۳۴، الامام علی بن ابی طالب از اسـتاد محمـد رضا ۲۱، الامـام علی بن ابی طالب از استاد عبد الفتاح عبد المقصود:

عبـد الفتاح گوید ۷۳ ": اگر ابو بکر نسـبت به پیغمبر وزیر صـادقش بود، همانـا علی، سـایه پیوسـته ای برای او بود که هیچگـاه از او فاصـله نگرفت مگر وقتیکه محمد او را می فرستاد تا دشمنانش را دیده بانی کند و مردانش را پیشاهنگ باشد، حتی در آغاز امر که رسول خدا شـروع کرد، دولت جدید خود را تشکیل دهد و میان مهاجر و انصار مدینه رابطه برادری بر قرار سازد، فراموش نکرد که برادری خود را تنها به علی اختصاص دهـد نه دیگران. میان اصـحابش که با او از خارج مدینه آمده بودند و یارانی که از اهل مدینه

بودنـد و مهمانـان خود را با دل و جان پـذیرائی می کردنـد برادری بر قرار کرد و علی را به عنوان برادر دینی خود برگزیـد. از طرح برادری خـود بـا ابـو بکر، عمر، حمزه، شیر خـدا و شیر پیغمبرش دریـغ کرد ولی برای این برادری معنوی غیر از برادری هم خونی، جوانی را که تربیت شده دامنش بود انتخاب کرد و او را بر هر دوستی، دور، یا نزدیک، مقدم داشت."

در عین حـال این ماخـذ همه اتفـاق دارنـد که پیغمبر (ص) بین ابو بکر و عمر پیمان اخوت بر قرار ساخت و هیـچ گونه اثری از آثار پندار ابن حزم مبنی بر برادری ابو بکر با پیغمبر در آنها دیده نمی شود.

۲- زید بن ابی اوفی گوید: وقتی پیغمبر (ص) میان اصـحابش پیمان برادری منعقد کرد، و بین عمر و ابو بکر برادری بر قرار ساخت، (تا آنجا گوید)علی گفت:

"وقتی دیدم جز من با یارانت کردی آنچه را کردی، روحم می خواست پرواز کند و پشتم بشکند، اگر این امر، از خشمی است که بر من گرفته ای، حق عتاب و بزرگی از کن تست " پیغمبر و ص) فرمود:

و الذی بعثنی بالحق ما اخرتک الا لنفسی، و انت منی بمنزله هارون من موسی، غیر انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی:

[صفحه ۲۰۳]

"سوگنـد به خـدائی که مرا به حق مبعوث گردانید، من کار برادری تورا تاخیر نینداختم مگربه خاطر خودم. تو نسبت به من یا علی مانند هارونی نسبت به موسی جز اینکه بعد از مکن پیغمبری نخواهد بود و تو برادر و وارث منی. "

علی پرسـید یـا رسول الله من از شـما چه چیز را به ارث می برم؟ پیغمبر فرمود: آنچه انبیای قبل از من، ارث گذاشـته انـد. علی گفت انبیای پیش از تو چه ارث نهادنـد؟ فرمود کتاب خـدا و سـنت پیغمبرشان را. و تو و فاطمه دخترم در کاخ من در بهشت بامن خواهید بود و تو برادر و رفیق منی، آنگاه پیغمبر خدا (ص) این آیه را خواند:

اخوانا علی سرر متقابلین.

این متن حدیث را در مناقب احمد حنبل، الریاض النضـره ۲ر۲۰۹، تاریخ ابن عساکر ۶ر۲۰۱، تذکره السبط ۱۴ با اعتراف به صحتش و اینکه راویانش همه مورد وثوقند، کنز العمال ۶ر۳۹۰، کفایه الشنقیطی ۴۴ و ۳۵، می یابید.

۳- جـابر بن عبـد الله و سـعید بن مسـیب گوینـد: رسول خـدا (ص) میـان اصـحابش پیمـان برادری بست، ابو بکر و عمر و علی باقی ماندند پیغمبر ابو بکر و عمر را برادر ساخت و علی را فرمود:

انت اخی و انا اخوک فان ناکرک احد فقل انا عبد الله و اخو رسول الله لا یدعیها بعدک الا کذاب:

"تو برادر منی و من برادر تو، اگر کسی منکرت شد، بگو من بنده خدا و برادر رسول اویم و اگر این برادری را جز تو هر کس ادعا کند کذاب است."

این روایت در منـاقب احمـد، تاریـخ ابن عساکر، کفایه الکنجی ۸۳ و ۸۲، تذکره السبط ۱۴ آمـده است، در آنجا به صـحت حدیث اعتراف کرده و بر جدش که سند آن را ضعیف پنداشته، اعتراض کرده است، المرقاه فی شرح المشکاه ۵۶۹/۵، در تعبیر

[صفحه ۲۰۴]

امیر المومنین و یعلی بن مره آمده است کاه: پیغمبر فرمود: من ترا برای خودم گذاردم تو برادر منی و منهم برادر تو، هر گاه کسی با تو در مقام اسـتدلال بر آمـد بگو من بنـده خـدا و برادر رسول خـدایم هر کس بعـد از تو آنرا ادعا کنـد سـخت دروغگو است کنز-

العمال ۶ر۳۹۹ و ۱۵۴ نقل از حافظ ابی یعلی در مسندش.

۴- محمد بن اسحاق گوید: رسول خدا میان اصحابش از مهاجر و انصار عقد برادری بر قرار کرد و در آنچه به ما رسیده فرمود:- و به خدا پناه می برم چیزی را که نگفته است بر او بندم- تاخوا فی الله اخوین هر دو نفر با هم برادر شوید. آنگاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: هذا اخی در نتیجه رسول خدا که‌سید المرسلین، امام المتقین و رسول رب العالمین است و احدی به عظمت و بزرگی مقام او در بین بندگان خدا نیست، با علی بن ابی طالب رضی الله عنه برادر شدند.

این حدیث را ابن هشام ۲ر۱۲۳، تاریخ ابن کثیر ۳ر۲۲۶، سیره حلبیه ۲ر۱۰۱ الفتاوی الحدیثه ۴۲، نقل کرده اند.

۵- امیر المومنین (ع) گوید: پیغمبر اکرم (ص) به من فرمود:

تو برادر، همراه و رفیق منی در بهشت.

مدرک این حدیث تاریخ خطیب ۱۲ر۲۶۸، و کنز العمال ۴۰۲/۶ است.

۶- امیر المومنین (ع) فرمود: رسول خدا بین عمر و ابا بکر و بین حمزه بن عبد المطلب و بین زید بن حارثه و... و بین من و خودش، پیمان برادری افکند.

این حدیث را خلیعی، در الخلیعات، و سعید بن منصور، در سنن خود بنقل کنز العمال ۶ر۳۹۶ نقل کرده اند.

۷- ابن عباس در ضمن حدیثی آورده: پیغمبر و ص) به علی رضی الله عنه: فرمود: انت اخی و صاحبی: تو، با من برادر و رفیقی.

مسند احمد ۱ر۲۳۰، استیعاب ۲ر۴۶۰، امتاع مقریزی ۳۴۰ کنز العمال ۶ر۳۹۱

[صفحه ۲۰۵]

۸- اسماء بنت عمیس گوید: شنیدم پیغمبر (ص) می گفت ": بار خدایا من انچه را برادرم موسی گفت، میگویم: خدایا برای وزیرم از خاندانم که برادرم علی باشد قرار داده، پشتم را به او محکم ساز و او را در کارهایم شریک کن تا هر دو ترا بسیار تسبیح گوئیم و یادت را بسیار متذکر شویم، این توئی که بحال و کار ما روشنی."

مناقب احمد بن حنبل، ریاض النضره ۲ر ۱۶۳.

۹- ابن عباس در حدیث محاجه خود با مرد شامی که حدیث پر فائده و طولانی است در قسمتی از آن گوید: و پیغمبر به ام سلمه فرمود: آیا تو او را می شناسی؟ گفت: بلی او علی بن ابی طالب است، پیغمبر فرمود: بلی این علی است که گوشت او به گوشت من و خونش به خون من پیوسته و نسبت او به من مانند نسبت هارون به موسی است با این تفاوت که پس از من پیغمبری نخواهد آمد، ای ام سلمه این علی، سیدی بزرگوار است، او مایه امید مسلمانان، امیر مومنان و جایگاه سر من و علم من است، او تنها دروازه ای است که برای رسیدن به من باید به او پناه برد، او وصی پس از من بر خاندان من و نیکان امت من است و اوست برادرمن در دنیا و آخرت و هو اخی فی الدنیا و الاخره.

این حدیث در المحاسن و المساوی ۱ر۳۱ آمده و حدیث ام سلمه به تعبیر دیگر در ۲ر۲۸۵ این کتاب با ماخذش گذشت.

۱۰- در حدیث آغاز دعوت اسلام، سخن پیغمبر (ص) به علی (ع) را بیان کردیم که فرمود:

انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی

مراجعه کنید به ۲ر۲۸۵- ۲۷۹ متن همین کتاب

۱۱- از طریق طبری سخن پیغمبر (ص) را در روز غدیر خم نقل کردیم که فرمود " ای مردم همانا علی بن ابی طالب برادر، وصی و خلیفه من است " و گفتار او که فرمود ": ای گروه مردم، این برادر من، وصی من، حافظ علوم من و جانشین من بر کسانیست

[صفحه ۲۰۶]

که بمن ایمان آورده باشند " ج ۲ ۸۸ ترجمه همین کتاب.
و از سخن نویری که در ۲ر۲۰۵ همین کتاب بـدان اشارت رفت معلوم میشود: موضوع برادری پیغمبر (ص) با علی در روز غـدیر در اعصار پیشین معروف بوده است ۲۲۳.
۱۲- جابر بن عبد الله انصاری گوید پیغمبر (ص): فرمود:
مکتوب علی باب الجنه: لا اله الا الله، محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان تخلق السماوات و الارض بالفی عام.
از دو هزار سال قبل از خلقت آسـمانها و زمین بر در بهشت نوشـته شده: خدائی جز الله نیست، محمد رسول خدا و علی برادر رسول خدا است.
مناقب احمـد، تاریخ خطیب ۷ر۳۸۷، ریاض النضـره ۲ر۱۶۸، تذکره السـبط ۱۴، مجمع الزوائـد ۹ر۱۱۱، منـاقب خوارزمی ۸۷، شمس الاخبار ۳۵ نقـل از منـاقب الفقیه ابن المغازلی، کنز العمال ۶ر۳۹۹ از ابن عساکر، فیض القـدیر ۴ر۳۵۵، کفایه الشنقیطی ۳۴، مصباح الظلام ۲ر۵۶ نقل از طرانی.
۱۳- امیر المومنین علیه السـلام فرمایـد: پیغمبر مرا صـدا زد من در پناه دیواری آرمیـده بودم با پای مبارکش بمن اشاره کرده فرمود: برخیز، بخدا سوگند من ترا راضی می کنم، تو برادر م و پدر فرزندان‌منی که بر طبق سنت من می جنگی.
مناقب احمد، ریاض النضره ۲ر۱۶۷، الصواعق ۷۵، کنز، العمال ۶ر۴۰۴ کفایه الشنقیطی ۲۴.
۱۴- مخدوج بن زید ذهلی گوید: پیغمبر (ص) به علی فرمود ": آیا نمی دانی یا علی اول کسـی که روز قیامت سوی من فرا خوانده می شود.. آنگاه منادی از تحت عرش ندا می دهد:
نعم الاب ابوک اراهیم، و نعم الاخ اخوک علی.
چه خوب پدری است، پدرت ابراهیم و چه خوب برادری برادرت علی: مناقب احمد،

[صفحه ۲۰۷]

منـاقب فقیه ابن مغازلی، ریاض النضـره ۲ر۲۰۱، مناقب خوارزمی ۲۳۸ و ۲۳۴ و ۸۳، شمس الاخبار ۳۲، تذکره السبط ۱۳، سبط ابن جوزی در این کتاب در این کتاب به کسـی که آنرا ضـعیف پنداشـته و ایراد می گرفته که در طریق حافظ دارقطنی، میسـره، و حکم واقع شده اند گوید: حدیثی را که احمد روایت کرده میسـره و حکم در آن وجود ندارد و احمد پیشوائی است که چون عالم زمان، و مبرز در نقل و برنده مسابقه‌این میدان است باید بی دلیل از او پیروی کرد.
۱۵ "- ابو برزه " گویـد ": رسول خـدا (ص) فرمود: خدای بزرگ درباره علی با من از پیمانی خبر داده، من گفتم: خدایا آن خبر را برای من بیان کن. خـدا فرمود بشـنو گفتم شـنودم نـدا آمـد: همانا علی پرچمدار هدایت، و پیشوایی اولیای من، و نور معرفت کسـی است که مرا اطاعت کنـد. او کلمه ای است که پرهیزگاران آن را فرا گیرند. کسـی که او را دوست دارد مرا دوست داشـته و کسـی که دشمنش گیرد مرا دشمن گرفته است. تو او را بر این امر باید نوید رسانی. آنگاه علی فرا رسید و من او را مژده دادم. علی گفت: یا رسول الله من بنده خدا و در دست قدرت اویم، اگر خداوند مرا عذاب کند، مرا به گناهم کیفر داده است و اگر وعده ای را که به من دادی، خدا برایم انجام دهد، خداوند گارم از من شایسته تر است.

پیغمبر گفت: من از خدا خواستم تا دل علی را نورانی کند و آن را بهار ایمان سازد. خدای بزرگ فرمود: با او چنین کرده ام. سپس بر من وحی فرستاد که او به بلائی گرفتار خواهد شد که از احدی از یارانم بدان آزموده نمی شود.گفتم: یا رب اخی و صاحبی: خدایا او برادر من و رفیق من است. خداوند فرمود این چیزی است که از پیش در علم ما گذشته که او مورد امتحان واقع گردد و مردم به وسیله او امتحان شوند.

این حدیث در حیله الاولیاء ۱ر۶۷، ریاض النضره ۲ر۴۴۹، شرح ابن ابی الحدید ۲ر ۴۴۹، فرائد السمطین در باب ۳۰، و ۵۰ بدو طریق، مناقب خوارزمی ۴۴۵، کفایه الکنجی ۹۵، نزهه المجالس ۲ر۰ ۲۴۱ دیده می شود.

[صفحه ۲۰۸]

۱۶- در یکی از خطبه های خود، پیغمبر (ص) فرمود: ای مردم شما را به‌دوستی نزدیکان خود، برادرم و پسر عمم علی بن ابی طالب سفارش می کنم که او را کسی جز مومن دوست نمی دارد و کسی جز منافق دشمن نمی شود. هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن دارد مرا دشمن گرفته و هر کس مرا دشمن گیرد خدایش او را عذاب خواهد کرد.

این خطبه را در مناقب احمد، تذکره السبط ۱۷. شرح ابن ابی الحدید ۲ر۴۵۱ ریاض النضره ۱ر۲۱۲، ذخائر العقبی ۹۱ می یابید.

۱۷- در حدیث مفاخره بین علی، جعفر و زید، و داوری خواستن آنان از رسول خدا (ص) در آنجا پیغمبر (ص) به علی فرمود:

انت اخی و خالصتی:

"تو برادر و نزدیکترین فرد نسبت به منی."

شرح ابن ابی الحدید ۳ر۳۹ و اضافه می کند این حدیث مورد اتفاق محدثین است.

۱۸ "- ابو ذر غفاری " در حدیثی گوید: از پیغمبر (ص) شنیدم که به علی می گفت:

و انت اخی و وزیری و خیرمن اترک بعدی:

"همانا تو برادرم، وزیرم و بهترین فردی هستی که من بعد از خود به جای می گذارم "

این حدیث را به طور کامل با مدارکش در ۲ر ۳۱۳ متن این کتاب آورده ایم، مراجعه کنید.

۱۹ "- سلمان فارسی " گوید: شنیدم پیغمبر می فرمود: همانا برادرم، وزیرم و بهترین فردیکه بعد از خود به جای می گذارم علی بن ابی طالب است ". مناقب خوارزمی ۶۷."

[صفحه ۲۰۹]

۲۰ "- بلال بن حمامه " در حدیث ازدواج علی با فاطمه (ع) گوید پیغمبر فرمود: بشارتی از پرودگارم درباره برادرم، و پسر عمم به من رسیده است... (بعد فرمود) پس برادرم و دخترم رهاننده عمده مردانی و زنانی از امتم از آتش گردیدند.

مراجعه کنید ۲ر۳۱۶ متن همین کتاب

۲۱ "- عبد الله عمر ر در حدیثی از پیغمبر (ص) نقل کرده فرموده:

اللهم اشهد لهم اللهم قد بلغت هذا اخی و ابن عمی و ابو ولدی اللهم کب من عاداه فی النار:

"خدایا بر آنها گواه باش، خدایا، من رساندم، این برادر من، پسر عم، و داماد من و پدردو فرزند من است. خدایا دشمنش را برو، در آتش انداز. این حدیث را کنز العمال ۶ر۱۵۴ از ابن نجار و شیرازی در الالقاب نقل کرده اند.

۲۲ "- عبد الله بن عمر " گوید: پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود: آیا می خواهی تورا خشنود سازم؟ علی گفت بلی ای رسول خدا، پیغمبر فرمود: تو برادرمن و وزیر من باشی، وام مرا تو می پردازی، و وعده هایم را تو وفا می کنی.

مجمع الزوائد ۹ر۱۲۱ نقل از طبرانی و ۱۲۲ نقل از ابی یعلی، کنز العمال ۶ر ۱۵۵.

۲۳- در حدیث معراج از پیغمبر اکرم (ص) است: هنگامی که باز می گشتم منادی از ورای حجاب ندا در داد.

نعم الاب ابوک ابراهیم، و نعم الاخ اخوک علی فاستوص به خیرا:

"خوب پدری است، پدرت ابراهیم و خوب برادری است برادرت علی به نیکی او، امت را سفارش کن."

"فرائد السمطین باب بیستم، کنز العمال ۶ر ۱۶۱.

۲۴ "- امیر المومنین ("ع) در حدیثی گوید: پیغمبر (ص) فرمود:... غیر از ما چهار نفر، کسی در قیامت سواره نیست (تا آنجا که فرماید) برادرم علی

[صفحه ۲۱۰]

برناقه ای از ناقه های بهشت سوار خواهد بود و در دستش پرچم باشد. تاریخ بغداد ۱۱ر۱۱۲ کفایه حافظ کنجی ۷۷ کنز العمال ۶ر ۴۰۲.

۲۵ "- ابن عباس " در حدیث ازدواج علی با فاطمه (ع) گوید:

پس رسول خدا (ص) آمد، در خانه را کوبید، ام ایمن به سوی او بیرون شد، پیغمبر فرمود برادرم را خبر کن، گفتم: چگونه او برادر تو است در حالیکه دخترت رابه او دادای؟ فرمود: انه اخی ": او محققا برادر من است."

خصائص نسائی ۳۲، ریاض النضره ۲ر۱۸۱، صواعق ۸۴

۲۶- در حدیث لیله المبیت گذشت که: خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد: چرا شما مثل علی بن ابی طالب نشدیدکه میان او و محمد برادری افکندم مراجعه کنید ۳ر۷۸ ترجمه همین کتاب.

۲۷- در حدیث معراج از " نسفی " و دیگران از قول جبرئیل است که او گفت: خدای بزرگ بر زمین نظر افکند و از میان خلقش تو را به پیغمبر خود برگزید، آنگاه بار دیگر نظر افکند و برای تو، برادری و وزیری و مصاحبی برگزید، دخترت فاطمه را به ازدواجش در آور. گفتم ای جبرئیل کیست این مرد؟ گفت: برادرت در دنیا و آخرت که پسر عموی نسبی تو، علی بن ابی طالب است. مراجعه کنید نزهه المجالس ۲ر۲۲۳

۲۸ "- طبرانی " به اسناد خود از رسول خدا (ص) نقل کرده که به علی فرمود ": آیا راضی نیستی که تو برادر من و من برادر تو باشم "؟ مجمع الزوائد ۹ر ۱۳۱.

۲۹ "- عبد الله بن عمر " گوید: پیغمبر خدا (ص) در بیماریش گفت: ادعو لی اخی: برادرم را فرا خوانید پس ابو بکر را برایش فرا خواندند، روی از او گردانید و بار دیگر فرمود: ادعو لی اخی وقتی عمر را به سویش خواندند، از او روی گردانید و بار سوم فرمود: ادعو لی اخی آنگاه عثمان را خواندند از او نیز روی گردانید و گفت: ادعو لی اخی، پس علی بن ابی طالب را صدا کردند وقتی آمد،

[صفحه ۲۱۱]

پیغمبر او را به پارچه پوشانید ای پوشانید و سینه اش را به سینه خود چسبانید، هنگامی که علی از نزد پیغمبر خارج شد، از او پرسیدند پیغمبر به شما چه گفت؟ پاسخ داد مرا هزار باب علم آموخت که از هر بابی به هزار باب دیگر راه گشوده شود.

این حدیث را حافظ ابن عدی از ابی یعلی از کامل بن طلحه از ابی لهیعه.. تا آخر سند نقل کرده و نیز ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۵۹ آورده و در ضعف روایات بر اثر وجود ابی لهیعه در سلسله سند قولی از ابن عدی آورده است، غافل از آنچه احمد ابن حنبل درباره او گفته، مراجعه کنید ۱ر۱۳۵ ترجمه همین کتاب.

۳۰ "- عبد الله بن عمر " از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: علی برادر من است. در دنیا و آخرت این روایت را طبرانی نقل کرده، و سیوطی در جامع الصغیر ۲ر۱۴۰ (آن را حسن دانسته)، فیض القدیر ۴ر۳۵۵، مناوی بعد از ذکر روایت گفته است: چرا چنین نباشد در حالیکه پیغمبر که روز دو شنبه مبعوث شد بلا فاصله علی اسلام آورد، و از همان روز سه شنبه تا مدت هفت سال مخفیانه نماز می گذراند چنانکه طبرانی این روایت را از ابی رافع نقل کرده است و مقصودش از این سخن بیان همانندی و مماثلت آن دو بزرگوار، در برادری است.

۳۱- پیغمبر اکرم (ص) در حدیثی فرمود: خدای بزرگ از نامهای خود، نامهائی برای ما (خانواده) مشتق ساخت، پس خدای بزرگ محمود است و من محمد و خدای بزرک اعلی است و برادرم علی.

این روایت را " شیخ الاسلام حمویی " در فرائد السمطین در باب ۱۲ از طریق ابی نعیم و نطنزی، نقل کرده است.

۳۲ "- انس بن مالك " گوید: پیغمبر خدا (ص) بالای منبر رفت و سخنان بسیار فرمود: آنگاه گفت: علی بن ابی طالب کجا است؟ علی نزد او آمد و گفت من اینجا هستم ای رسول الله، رسول خدا (ص) او را در بر گرفت و به سینه اش چسبانید و میان دو دیدگانش را بوسید و با صدای بلند فرمود: ای گروه مسلمانان این برادر من پسر عموی من و داماد من است، این گوشت من، و خون من، و موی من است این

[صفحه ۲۱۲]

پدر دو سبط من حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشت است، این گشاینده غمهای من است و این است شیر خدا و شمشیر او در زمین، بر دشمنانش لعنت خدا و لعنت همگان و یزاری خدا و من باد.

این رویت را " ابو سعد " در شرف النبوه به نقل ذخائر العقبی ۹۲ آورده است.

۳۳- حدیثی از " زهری " پیرامون جنگ جمل نقل شده که: عایشه به مردی از قبیله " ضبه " که زمام شتر او را گرفته بود گفت: تو علی بن ابی طالب را در کجا می بینی؟ گفت ك این است که ایستاده و دستش را به سوی آسمان برداشته است. او نگاه کرد و گفت:

ما اشبهه باخیه:

"جقدر او به برادرش شبیه است."

مرد گفت: برادرش کیست؟ عایشه گفت: رسول الله (ص)، مرد گفت:

فلا ارانی اقاتل رجلا هو اخو رسول الله (ص):

"دیگر کسی مرا نخواهد دید با مردی بجنگم که او برادر پیغمبر است "

آنگاه مهارناقه را از دست انداخت و به سوی علی رفت.

این روایت را در المحاسن و المساوی ۱ر۳۵ می یابید.

۳۴ "- عباد بن عبد الله اسدی " گوید: علی (رضی الله عنه) می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم، من صدیق اکبرم، کسی جز دروغگو بعد از من این را نخواهد گفت: هفت سال قبل از مردم ایمان آورده ام. (و در تعبیر دیگر): کسی جز کذاب آن را نمی گوید من هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم.

مراجعه کنید به خصائص نسائی ۳، السنه ابن ابی عاصم، سنن ابن ماجه ۱ر۵۷ المعرفه از ابی نعیم، العقد الفرید ۲ر۲۷۵، تاریخ طبری ۲ر۳۱۲، ریاض النضره ۲ر۱۵۵، استیعاب ۲ر۴۶۰، شرح ابن ابی الحدید ۳ر۲۷۵ از طریق اسناد حافظ ابن ابی شیبه، فرائد السمطین در باب ۴۹، مطالب السئوال ۱۹ و در آنجا گوید: در

[صفحه ۲۱۳]

بسیاری از اوقات علی این سخنان را می گفت، تاریخ ابن عساکر، تاریخ ابن کثیر ۷ر۳۳۵، کنز العمال ۶ر۳۹۶ از ابن ابی شیبه و نسائی و ابن ابی عاصم و عقیلی و حاکم و ابینعیم.

۳۵ "- زید بن وهب " گوید ": شنیدم علی (ع) بر منبر می گفت:

"من بنده خدا و برادر رسول اویم کسی این جمله را قبل از من نگفته، و پس از من نخواهد گفت، مگر بسیار دروگوی، دروغساز. مردی برخاست و گفت: من نیز چنین ادعائی دارم. ناگهان نقش بر زمین شد کسانش فرا رسیدند و او را با پارچه ای پوشانیدند، از آنها سوال شد آیا او قبلا نیز چنین عوارضی داشته؟ گفتند نه.

۳۶ "- معاذه " از علی روت کرده که او در برابر گروهی بسیار سخن رانی می کرد در سخنش فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول اویم، من صدیق اکبر وفاروق اعظمم، هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم و قبل از اسلام و ایمان ابو بکر اسلام اختیار کردم و مومن شدم.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ر۲۵۷، مراجعه کنید ۲ر۳۱۳ متن عربی همین کتاب.

۳۷ "- حنان " گوید شنیدم علی را که می گفت: سخنی خواهم که نه قبل از من کسی آن را گفته و نه بعد از من جز کذاب کسی آن را خواهد گفت: منم بنده خدا، و برادر رسول او، و وزیر پیامبر رحمتم، با بانوی این امت ازدواج کردم، و من بهترین اوصیاءم.

فرائد السمطین باب ۵۷

۳۸- در حالیکه علی (کرم الله وجهه) را پیش ابو بکر آوردند، می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم به او گفتند با ابو بکر بیعت کن، فرمود: من به این امر شایسته ترم، م با شما بیعت نخواهم کرد و شما شایسته ترید که با من بیعت کنید.

الامامه و السیاسه ۱۳ و ۱۲

[صفحه ۲۱۴]

۳۹ "- ابو الطفیل عامر بن واثله " در حدیث محاجه امیر المومنین در روز شوری گوید ": او می گفت: شما را بخدا سوگند می دهم، آیا بین شما کسی هست که رسول خدا میان او و خودش در روز برادری عمومی مسلمین، پیمان برادری افکنده باشد، جز من؟ همه گفتند خذا گواه است، نه.

مخصوصا این قسمت حدیث را " ابن عبد البر " از حدیث مناشده در " استیعاب " ۲ر۴۶۰ آورده و ابن ابی الحدید در ۲ر۱۲ شرحش، به صحت آن اعتراف کرده، و این جمله را از بخشهای مستفیض در روایات دانسته است. و ما در این کتاب طرق صحیح

حدیث را در ۲ر۸۶- ۲ (ترجمه) آورده ایم.

۴۰- حافظ " دارقطنی " روایت کرده است که عمر از علی جویا شده، پرسید علی کجا است؟ گفتند به سوی زمین مزروعی اش رفته، گفت: ما را نزد او رهبری کنید، آنگاه علی را در حالیکه در زمین خود کار می کرد ملاقات کردند. ساعتی با او بکار پرداخت سپس نشسته با او گفتگو کرد در میان سخن علی بن عمر فرمود: یا امیر المومنین اگر گروهی از بنی اسرائیل آمده یکی از آنها به تو بگوید: من پسر عموی موسی می باشم، آیا او را بر یارانش ترجیح می دهی؟ عمر گفت بلی. علی فرمود: پس بخدا سوگند من برادر رسول خدا (ص) و پسر عموی اویم. عمر عبایش را از دوشش بر آورده. روی زمین گسترد و به علی گفت ": لا و الله لا یکون لک مجلس غیره حتی نفترق " بخدا سوگند غیر از اینجا نباید بنشینی تا از هم جدا شویم. علی روی عبای عمر نشسته بود تا از هم جدا شدند.

مراجعه کنید، الصواعق المحرقه ۱۰۷

۴۱- روایت از رسول خدا (ص) در حدیث از یکی از حوریان بهشتی است که می گوید ک حوریه گفت من راضیه مرضیه ام، خدای جبار مرا از سه قسمت آفرید: بالایم از عنبر، و میانه ام از کافور، و پائین تنم از مشگ است. سرشت مرا به آب حیات عجین کرد، سپس مرا گفت بوده باش و من شدم ". مرا برای برادر و پسر عمت علی بن ابی طالب آفرید"

"ذخائر العقبی ۹۰"

[صفحه ۲۱۵]

۴۲- در نامه ای که امیر المومنین به معاویه بن ابی سفیان نوشته به این شعر اشارت فرموده که در گذشته یاد شد.

محمد النبی اخی و صنوی

و حمزه سید الشهداء عمی:

"محمد پیامبر، برادر من و پر عموی من است، و حمزه سید الشهداء عموی من است مراجعه کنید ۳ر۴۳ ترجمه همین کتاب"

۴۳ "- جابر بن عبد الله انصاری " گوید: شنیدم علی (ع) این شعر خود را می خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می شنید:

انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی

معه ربیت و سبطاه هما ولدی

جدی و جد رسول الله منفرد

و زوجتی فاطم لا قول ذی فند

صدقته و جمیع الناس فی بهم

من الضلاله و الاشراک و النکد

الحمد لله شکرا لا شریک له
البربالعبد و الباقی بلا امد

"من برادر مصطفایم، تردیدی در نسبم نیست، با او تربیت یافته ام، و فرزند زادگانش، فرزندان منند.
جد من، و جد رسول خدا، یکی است. و همسر من فاطمه است، این سخنی غیر قابل تردید است.
وقتیمردم همه در گمراهی و شرک و بدبختی بودند من او را تصدیق کردم.
سپاس خدای بی شریکی راست، که بر بنده نیکی می کند، و بی نهایت پایدار است. "
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتی یا علی.
فرائد السمطین باب ۴۴، نظم درر السمطین زرندیب، کفایه الگنجی ۸۴، مناقب خوارزمی ۹۵، تاریخ ابن عساکر، کنز العمال ۶ر۳۹۸.
۴۴ "- ابن عباس " گوید علی در زمان حیات پیغمبر (ص) می گفت: خدای بزرگ گوید: ا فانمات او قتل "... آیا اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می گردید "من براهی که او می جنگید مبارزه خواهم کرد تا کشته شوم. بخدا

[صفحه ۲۱۶]

سوگند من همانا برادر او، و وارث (علم) او، و پسر عموی اویم، پس آیا چه کسی شایسته تر از من نسبت به اوست.
مراجعه کنید به مناقب احمد، خصائص نسائی ۱۸، و در مستدرک حاکم صحت را همراه با ذهبی هر دو تایید کرده اند، ریاض النضره ۲ر۲۲۶، ذخائر العقبی ۱۰۰ فرائد السمطین باب ۲۴، مجمع الزوائد ۹ر۱۳۴ از طریق طبرانی و گفته است رجالش همه صحیح اند.
۴۵ "- عدی بن حاتم " در سخنرانی اش گوید: اگر مقام علی را به اسلام بسنجیم همانا او برادر پیامبر خدا و راس اسلام است.
جمهره الخطب ۱ر۲۰۲
۴۶ "- ثعلبی گوید، اهل تفسیر و اصحاب روایات گفته اند: خداوند روزی که آدم را از بهشت به زمین فرود آورد صندوقی با او فرو فرستاد که در آن صور انبیاء از اولادش منقوش بود، و خانه هائی به تعداد پیغمبران در آن تصوری، دیده می شد که آخرین خانه اش از یاقوت قرمز، خانه محمد بود، (تا آنجا که گوید.. (و در برابر او علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) که شمشیر برهنه ای بردوش دارد واقع شده بر پیشانی اش نوشته است:
"این برادر و پسر عموی اوست که از جانب خدا یاری میشود."
العرائس۱۴۹.
۴۷- در نامه " محمد بن ابی بکر " به معاویه آمده است: اول کسی که او محمد را پاسخ داد و به سویش گرائید، و ایمان آورده، تصدیقش کرد، و اسلام آورد و سلامت یافت، برادر و پسر عمویش علی بن ابی طالب بود.
کتاب صفین ابن مزاحم ۱۳۳، مروج الذهب ۲ر ۵۹.
۴۸ "- ابان بن ابی عیاش " گوید از حسن بصری درباره علی (ع) پرسیدم: او گفت: درباره او چه می توانم بگویم: او دارای سابقه فضیلت، عمل، حکمت، دانائی رای، مصاحبت رسول، نیرومندی، درگیری با مشکلات، زهد، قدرت داروی

[صفحه ۲۱۷]

و سمت قرابتی با پیغمبر بود... تا آنجا که گوید: پیغمبر خدا (ص) به فاطمه (ع) گفت: زوجتك خیر امتی:
(ترا به ازدواج بهترین فرد امتم در آوردم و هر گاه در امت، کسی بهتر از علی بود، او را استثنا می فرمود: و نیز رسول خدا بین اصحابش، پیمان برادری افکند و میان علی و خودش برادری بر قرار کرد.
فرسول الله خیرهم نفسا و خیرهم اخا.
"پس چنانکه پیغمبر خودش از همه برتر، است، برادرش نیز از همه برتر است.
شرح ابن ابی الحدید ۱ر۳۶۹
۴۹- عمار یاسر در سخنرانی بصره اش در ضمن سخن گفت:
ایها الناس اخو نبیکم و ابن عمه یستنصرکم لنصره دینه.
"ای مردم برادرم و پسر عم پیامبرتان شما را برای یاریدن خدا بیاری می جوید. "
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ر۲۹۳
۵۰- در نامه " عمرو بن عاص " به معاویه بن ابی سفیان است:
"اما اینکه نسبت ستم و حسد بر عثمان به ابی الحسن برادرو وصی رسول خدا دادی و اصحاب پیغمبر را فاسقان نامیدی و پنداشتی علی آنان را به قتل عثمان واداشته، این امر دروغ و گمراهمی است.
رجوع کنید ۲ر۶۸ همین کتاب
بر اثر شهرت این فضیلت و قاطعیتش برای امیر المومنین و اهمیت بسزائی که نزد امت اسلامی دارد، و از آنجا که نشان دهنده همانندی و همشکلی او، با رسول خدا است، رجال شعر و ادب از صحابه و تابعان مانند ": ح.سان بن ثابت " " نجاشی" و در تعقیب آنها شعرای هر دو فریق در همه ادوار و قرون اسلامی تا برسد به شعرای امروز، سوره خوبی بدست آورده، آن را در قالب شعر خود، ریخته اند: ما از همه آن

[صفحه ۲۱۸]

اشعار دلربا به منظور اختصار چشم می پوشیم و تنها اشاره می کنیم، خواننده محترم می تواند طی مجلدات کتاب ما بر بسیاری از آنها واقف گردد. مراجعه کنید به ترجمه ۳ر۲۰۶ و ۷۰ و ۶۵ و متن عربی ۲ر۳۵۰ و ۳۳۰ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۱ و ۲۸۶ و ۲۲۹ و ۲۲۶ و ۲۱۸، و ج ۵ر۱۲۵ از ترجمه.
۱۰- می گوید: ۱کثر متکلمان رافضی (علمای اصول عقائد) مانند " هشام ابن حکم " کوفی و شاگردش " ابی علی صکاك " و دیگران قائل اند: علم خدا حادث است و خدا در آغاز چیزی نمی دانسته، آنگاه دانائی را برای خود پدید آورده است و این به درستی کفر است، و هشام در خلال مناظره با " ابی الهذیل علاف " گفته است که: خدای او به وجب های خودش هفت وجب است و این به درستی کفر است. و داود جوازی " از بزرگان متکلمان رافضی، معتقد است خدایش به شکل انسان گوشت، و خون دارد.

پاسخ نسبت های ساختگی ابن حزم راجع به عقائد متکلمین شیعه

پاسخ- از این اکثریت متکلمان شیعه، شما این پندار را حتی در مولفات یکی از آنها هم نمی یابید بلکه در مولفاتشان عکس این ها را می بینید که با دلائلی روشن مخالفان خود را مقهور ساخته اند، شما دست روی هر کتابی از کتابهای آنان چه خطی یا چاپی بگذرید حتی تالیف خود " هشام " و دیگری کسانی که این مرد آنان را متهم ساخته، غیر از آنچه گفتیم، چیزی در آنها نمی یابید. در مورد " هشام، " اول کسی که این نسبت دروغ را به او داد جاحظ بود که آن را از قول نظام نقل کرد " و ابن قتیبه " در مختلف الحدیث ۵۹ " و خطاب " در انتصار

[صفحه ۲۱۹]

از او گرفت. و اینها همه دشمنان سر سخت هشام اند که برای از بین بردن شهرت هشام و بد نام کردن او می کوشند، و اعتباری به سخنشان نیست. جاحظ پیوسته از هر وسیله ای راست یا دروغ برای بد گوئی به امثال هشام استفاده می کند در حالیکه در امر مذهب و عقیده افراد نباید به هر نقلی اعتمادی کرد، هر عقیده ای را وقتی می توان به کسانی منسوب داشت که از زبان معتقدان یا کتابهائی که قطعا منسوب به آنها است، گرفته شود و یا حدا اقل از افراد مورد اعتماد نقل گردد ولی هیچکدام از این خصوصیات در نقل نسبتهای دروغین این مرد نیست بلکه همه افترای محض است.

ولی مردم هو چی و آشوب طلب، دنباله این نسبت های مجعول را از روی دشمنی هشام و افکار و عقائد او گرفتند و افرادی مانند ابن حزم، نه تنها آنها را به طور قطع نسبت داده، بلکه اکثریت متکلمان رافضی را با او شریك کرده است، در صورتیکه همه متکلمان شیعه از این عقائد بیزارند، باید چه کرد، او از کیفرهای خدا که برای دروغسازان ستمگر مقرر داشته باکی ندارد.

برای اینکه بدانید عموم متکلمان شیعه، از این نسبت ها بدوزند، کافی است به نوشته دانشمندی بزرگ از اعلام آنان یعنی " علم الهدی، سید مرتضی " در کتاب " الشافی " مراجعه کنید و این خود را دفاع از هشام کافی است، گذشته از اینکه متن مناظره او با ابی الهذیل نامبرده در ملل و نحل شهرستانی، موجود است، و در آن چیزی، جز الزام خصم (طرف بحث) به لازمه سخنش، مبنی بر اینکه پس به قول تو، خدا جسمی مانند سایر اجسام می شود، دیده نمی شود. و این کجا و اعتقاد بدان کجا؟!

سایر نسبتهائی که به رجال شیعه غیر از هشام داده، از قبیل عقیده به تجسم خدا و خرافات دیگر، صحت انتساب آنها را شما بر همین منوال به حساب آورید، که همه دور از راستی و حقیقت است.

[صفحه ۲۲۰]

۱۱- می گوید: رافضیان را در این عقیده خلافی نیست که خورشید بر علی بن ابی طالب دو بار بازگشته است، آیا بی آبروئی، پرروئی، بی آزرمی، و جرات بر دروغگوئی، با نزدیکی به عهد پیغمبر، و کثرت مردمی که باید آن را دیده باشند، از این بیشتر هم ممکن است؟!

درجایی دیگر ۵ر۴ کتابش پس از نقل پاره ای از خرافات می گوید: میان کسی که به یکی از این خرافات معتقد باشد و رافضیان که می کویند دو بار خورشید برای علی بن ابی طالب بازگشته، فرقی نیست.

و درجای دیگر ۲ر۷۸ گوید: کمترین غلو رافضیان این است که می گویند خورشید دو بار برای علی بن ابی طالب بازگشته است.

پاسخ- ممکن است خواننده با درشت خوئی های این مرد، پندارد که عقیده به بازگشت خورشید به خاطر علی بن ابی طالب، تنها از خصوصیات شیه است و اعتقاد به چنین امر، سخنی زننده و بی دلیل است که اسلام معتقدش را قدر و حرمتی نمی نهد و یا او را

شایسته دشنام و نسبت های زشت می داند، و هیچ فکر نکند که این بدگوئیها و حملات ناجوان مردانه، همه عاری از حقیقت، خالی از صحت، و دور از سنت پیغمبر است.
هر چند ادب و تربیت تشیع ما را از بدگوئی و مقابله به مثل باز می دارد، ولی بما این حق را می دهد تا در برابر خواننده حقیقت را مجسم سازیم و او را بر حق مطلب و راویان حدیث، و معتقدانش، واقف سازیم، تا در برابر چشم خود، بی آبروئی، پر روئی، بی آزرمی و تجری بر دروغ را به بیند. ما می گوئیم:

انکار ابن حزم راجع به حدیث رد شمس

حدیث " رد الشمس " را، گروهی از حافظان موثق به اسناد فراوانی نقل کرده اند که گروهی از کارشناسان حدیث پاره ای از آن اسناد را " صحیح " تلقی می کنند و پاره ای دیگر آن را " حسن " تعبیر کرده اند و بر کسانی که بر آن ایراد گرفته و اسنادش را ضعیف می دانند، سخت به انکار و مخالفت برخاسته اند. این منکران صحت

[صفحه ۲۲۱]

حدیث عبارت از ": ابن جرم ر "، ابن جوزی "، " ابن تیمیه " و " ابن کثیر " می باشند.
در همین خلال عده ای از بزرگان پیدا شدند که انکار این فضیلت نبوی و کرامت علوی، که از نظر روایات امری قطعی است، بر آنها گران آمد و تالیف خود را بدان اختصاص دادند در آن اسناد و طرق حدیث رد الشمس را به تفصیل ذکر کنند از قبیل:

کتابهایی که درباره رد الشمس تالیف شده

۱ "- ابو بکر وراق " کتابی دارد به نام " من روی رد الشمس " ابن شهرآشوب در مناقب ۱ر۴۵۸ از آن یاد کرده است
۲ "- ابو الحسن شاذان الفضیلی، " رساله ای درطرق حدیث دارد، قسمتی از آن را حافظ سیوطی در " اللیالئی المصنوعه " ۲ر۱۷۵ آورده و گفته است او طرق حدیث را به اسناد فراوان نقل کرده و به بهترین وجهی صحت آن را اثبات نموده و با ابن جوزی درباره برخی از رجال سندش که آنان راجرح می کرده، در آویخته است.
۳ "- حافظ ابو الفتح محمد بن حسین ازدی " موصلی کتاب ویژه رد الشمس نگاشته و حافظ الکنجی در " الکفایه " از آن یاد کرده است.
۴ "- ابو القاسم حاکم بن حداد حسکانی " نیشابوری حنفی، که شرح حالش در ۱ر۱۸۴ همین کتاب گذشت، رساله ای به نام مسئله فی تصحیح رد الشمس و ترغیم النواصب الشمس " دارد قسمتی از آن را ابن کثیر در البدایه و النهایه ۶ر۸۰ آورده و ذهبی آن را در تذکره اش نقل کرده است ۳ر ۳۶۸.
۵ "- ابو عبد الله جعل، حسین بن علی بصری " بغدادی متوفی ۳۹۹ فقیه متکلم، کتابی دارد به نام " جواز رد الشمس " ابن شهرآشوب از آن یاد کرده است.

[صفحه ۲۲۲]

۶- اخطب خوارزم " ابو المؤید، موفق بن احمد " متوفی ۵۶۸ که در جلد چهارم متن اینکتاب شرح حالش می آید کتابی دارد به

این اسم " رد الشمس لامیر المومنین " معاصرش ابن شهرآشوب از آن یاد کرده است.

۷ "- ابو علی الشریف محمد بن اسعد بن علی بن معمر الحسنی " نقیب و نسابه متوفی ۵۸۸ یک جلد کتاب به نام " فی جمع طرق حدیث رد الشمس لعلی " دارد در آن به نقل احادیث غریب پرداخته است. لسان المیزان ۵ر ۷۶.

۸ "- ابو عبد الله محمد بن یوسف دمشقی صالحی " شاگرد ابن جوزی متوفی ۵۹۷ بخشی به نام " مزیل اللبس عن حدیث رد الشمس " دارد. برهان الدین کورانی مدنی در کتاب " الامم لایقاظ الهمم " ۶۳ از آن یاد کرده است، عین عباراتش را در آینده متعرض خواهیم شد.

۹- حافظ " جلال الدین سیوطی " متوفی ۹۹۱ رساله ای درباره این حدیث دارد به نام " کشف اللبس عن حدیث رد الشمس " در اینجا مجال پرداختن به این متون، و اسناد و طرق آن نیست و خود نیاز به تالیف بزرگی دارد. تنها ما در اینجا نمونه هائی از نقل حافظان احادیث و بزرگان را می آوریم. گروهی از اینان حدیث را بدون طنز و خدشه ای ذکر کرده و برخی اعتراف به صحت آن هم گرده اند و این متون ما را کافی و سود مند است.

گروهی از دانشمندان که حدیث رد الشمس را نقل کرده اند

۱- حافظ " ابو الحسن عثمان بن ابی شیبه عبسی " کوفی ممتوفی ۲۳۹ در سنن خود حدیث را ذکر کرده است.

۲- حافظ " ابو جعفر احمد بن صالح " مصری متوفی ۲۴۸، کسی است که شیخ بخاری در صحیحش و دیگران، اتفاق بر وثاقتش کرد اند، به دو طریق، از اسماء بنت عمیس نقل کرده و گفته است: کسی که راه

[صفحه ۲۲۳]

دانش پوید، نشاید از حدیث اسماء که از رسول خدا نقل کرده سر پیچی کند زیرا این حدیث از بزرگترین علائم نبوت است.

۳ "- محمد بن حسین ازدی " متوفی ۲۷۷ در کتاب خود " فی مناقب علی (" رضی الله عنه) پس از ذکر حدیث صحتش را به نقل ابن ندیم و کورانی، اعتراف کرده است مراجعه کنید به لسان المیزان در ۱۴۰

(امینی گوید) گمان می کنم کتاب مناقب ازدی غیر از کتاب است که به حدیث " رد الشمس " اختصاص داده است.

۴- حافظ " ابو بشر محمد بن احمد دولابی " متوفی ۳۱۰ در کتاب خود " الذریه الطاهره " حدیث را نقل کرده است، متن حدیثش را با اسناد آن به زودی نقل خواهیم کرد.

۵- حافظ " ابو جعفر اجمد بن طحاوی " متوفی ۳۲۱ در " مشکل الاثار " ۲ر ۱۱ حدیث رابه دو لفظ آورده و گفته است " این دو حدیث هر دو ثابت، و روات آن مورد وثوق اند. "

(امینی گوید) تصدیق به صحت حدیث و قاطعیت آن از ابی جعفر طحاوی در کتب قوم مانند شفای قاضی و دیگران به تواتر رسیده است و ما بهمین زودی بتصریحات آنان میپردازیم ولی دست امین چاپ که باید ودیعه های اسلامی را حفظ کند، آن را از کتاب " مشکل الاثار " تحریف کرده است باید گفت زنده باد امانت.

۶- حافظ " ابو جعفر محمد بن عمرو العقیلی " متوفی ۳۲۲ که در جلد دوم ترجمه ص ۵، شرح احوالش گذشت.

۷- حافظ ابو القاسم طبرانی متوفی ۳۶۰ شرح حالش در ۱ر۱۷۳ گذشت، درکتاب معجم بزرگش حدیث رانقل کرده است.

[صفحه ۲۲۴]

۸- حاکم " ابو حفص عمر بن احمد " مشهور به ابن شاهین متوفی ۳۸۵ در مسند کبیرش آورده.

۹- حاکم "ابو عبد الله نیشابوری " متوفی ۴۰۵ که شرح حالش در ۱ر۱۷۷ متن این کتاب گذشت، در تاریخ نیشابور در شرح حال عبد الله بن حامد فقیه واعظ، حدیث را نقل کرده است.

۱۰- حافظ " ابن مردویه " اصفهانی متوفی ۴۱۶ که شرح حالش را در ۱ر۱۷۸ این کتاب آوردیم، در " مناقب " حدیث را بیان کرده و رشته سند را به ابو هریره میرساند.

۱۱ "- ابو اسحاق ثعلبی " متوفی ۴۲۷ یا ۴۳۷ که شرح احوالش را در ۱ر۱۷۹ بیان کردیم، در تفسیر خود و در " العرائس (" که در قصص پیغمبران است) ۱۳۹ حدیث را آورده است.

۱۲- فقیه " ابو الحسن علی بن حبیب بصری " بغدادی شافعی، مشهور به ماوردی متوفی ۴۵۰ دیث را در " اعلام النبوه " ۷۹ به عنوان یکی از نشانه های نبوت شمرده و از طریق اسماء آن را روایت کرده است.

۱۳- حافظ " ابو بکر بیهقی " متوفی ۴۵۸ که شرح حالش در متن کتاب ۱ر۱۸۱ بیان شده، در کتاب " دلائل " آن را روایت کرده است.

۱۴- حافظ " خطیب بغدادی " متوفی ۴۶۳ که شرح حالش در ۱ر۱۱۱ این کتاب گذشت حدیث را در " تلخیص المتشابه "و" الاربعین " هر دو نقل کرده است.

۱۵- حافظ " ابو زکریا " اصفهانی مشهور به ابن منده متوفی ۵۱۲ نامبرده در ۱ر۱۸۵ همین کتاب حدیث را در کتاب خود به نام" المعرفه " روایت کرده است.

۱۶- حافظ قاضی " عیاض ابو الفضل " مالکی اندلسی پیشوای زمان خود متوفی ۵۴۴ در کتاب خود به نام " الشفا " پس از نقل حدیث صحتش

[صفحه ۲۲۵]

را نیز اعتراف کرده است.

۱۷- اخطب الخطباء " خوارزمی " متوفی ۵۶۸ یکی از شعرای غدیر درقرن ششم که شعرش و شرح حالش در جلد هشتم میاید، حدیث را در " المناقب " نقل کرده است.

۱۸- حافظ " ابو الفتح نطنزی " که شرح حالش در ۱ر۱۸۸ همین کتاب بیان شده حدیث را در کتاب خود " الخصائص العلویه" روایت کرده است.

۱۹ "- ابو المظفر یوسف قزاوغلی " حنفی متوفی ۶۵۴ در " التذکره " ۳۰ آن را روایت کرده آنگاه به جد ابن جوزی در قضاوتی که در زمینه روایت داشته ایراد گرفته است.

قضاوت ابن جوزی اینست که: حدیث مجعول و روایت آن مضطرب می باشد، زیرا احمد بن داود، فضیل بن مرزوق، و عبد الرحمن بن شریک در اسناد روایت اند، و متهم اصلی ابن عقده است که رافضی بوده.

اما ایراد ابو المظفر بر ابن جوزی، خلاصه اش این است که: دلیلی بر مجعول بودن روایت نداریم رواتی که نامبرده شد اگر در آنها ایرادی باشد، عین این روایت از راویان مورد وثوق که هیچ گونه ایرادی نسبت به آنها نیست و نام بردگان هم در طریقش نیستند، نقل کرده ایم، البته ابو هریره نیز همین رانقل کرده که ابن مردویه از او ورایت می کند، شاید راویان نامبرده در طریق او باشند.

و اینکه جد من، ابن عقده را متهم دانسته این اتهام از روی گمان و تردید است نه از روی بطع و یقین، ابن عقده مشهور به عدالت است، او فضائل اهل بیت را روایت می کرد و بر آن ها اکتفا می نمود و چون متعرض مدح و ذم صحابه نمی شد او رابه رفض نسبت داده اند.

و مراد از رد الشمس باز داشت و توقف خورشید از سیر معمولی است نه باز

[صفحه ۲۲۶]

گشت حقیقی و اگر واقعا بازگشته باشد جای شگفتی نیست زیرا این امر معجزه پیغمبر خدا (ص) و کرامت علی (ع) است و به اتفاق مسلمین خورشید برای " یوشع " اگر معجزه موسی بوده پیغمبر ما از او افضل است و اگر کرامت یوشع بوده علی (ع) افضل از یوشع استکه پیغمبر فرمود: علمای امت من، مانند انبیای بنی اسرائیل اند. این سخن در حق هر فردی از علماء صادق است تا چه رسد به علی (ع) آنگاه به استدلال درباره افضلیت علی بر انبیای بنی اسرائیل پرداخته و پس از آوردن ااشعار صاحب ابن عباد در قضیه رد الشمس گوید:

در اینجا داستان عجیبی است که گروهی از بزرگان ما در عراق آن را برای من حکایت کرده اند. می گویند: ابا منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ را دیدم که در تاجیه، مدرسه ای در باب برز " محله ای واقع در بغداد " بعد از وقت عصر نشسته بود و داستان حدیث رد الشمس برای علی (ع)، را بیان می کرد و با عبارات مخصوص خود و روش زیبایش توضیح می داد، آنگاه فضائل اهل بیت (ع) را متذکر شده ناگاه ابری پدید آمد و چهره خورشید در نقاب آن فرو رفت تا جائیکه مردم گمان کردند خورشید غروب کرد. ابو منصور بر منبر ایستاد و اشاره به خورشید کرد و این اشعار را خواند:

ای خورشید تا مدحم را درباره آل مصطفی و فرزندش به آخر نرسانم، غروب مکن"

"عنان خود از رفتن، وقتی می خواهم مدحشان را بگویم، باز گردان مگر فراموشت شده که به این منظور توقف کردی."

"اگر ایستادنت به امر مولی بوده است، برای خیل و حشم او نیز باید بایستی"

گویند: در این موقع پرده ابرها از چهره خورشید به یک سو رفت و خورشید ظاهر شد.

(امینی گوید ") ابن نجار " شبیه این قضیه را برای ابو الوفاء عبید الله بن هبه الله

[صفحه ۲۲۷]

قزوینی حنفی واعظ متوفی ۵۸۵ نقلکرده گوید: ابو عبد الله حسین بن عبید الله بن هبه الله قزوینی برای من در اصفهان این اشعار را انشاد کرده، گفت پدرم در بغداد بر فراز منبر در مدرسه تاجیه ارتجالا و بدون سابقه) از پیش خود سرود در آن موقع خورشید نزدیک غروب بوده و در آن ساعت پدرم دست بکار مناقب علی (رضی الله عنه) شده بود:

"شتاب مکن ای خورشید تا مدح من درباره مرتضی و فرزندش پایان یابد. مدح او عنان تو را باز می گرداند آیا فراموش کرده ای روزی را که به خاطر او بازگشتی."

این داستان رامحی الدین ابن ابی الوفاء قرشی حنفی در الجواهر المضیه، در طبقات حنفیه ۱ر۳۴۲، ذکر کرده است.

۲۰- حافظ " ابو عبد الله محمد بن یوسف " کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در کتابش " کفایه الطالب " ۲۴۴ و ۲۳۷ فصلی را به حدیث رد الشمس اختصاص داده در آن از ناحیه امکان بازگشت خورشید از یک طرف و از ناحیه صحت نقل حدیث از طرف دیگر،

بحث کرده است. می گوید کسی که معتقد به دین باشد نمی تواند منکر امکان این واقعه شود زیرا بهترین دلیل امکان چیزی، وقوع آن است، و وقوع آن نسبت به یوشع اتفاقی مسلمین است. و در مورد صحت حدیث، به طور خلاصه می گوید: گروهی از علما آن را از معجزات پیغمبر (ص) شمرده اند، از جمله " ابن سبع " است که در " شفاء الصدور " آن را ذکر نموده، و حکم به صحتش کرده است. دیگر قاضی عیاض در " الشفاء " است و از طحاوی به دو طریق صحیح نقل شده، آنگاه متعرض کلام احمد بن صالح مصری شده است.

امام حافظ " ابو الفتح محمد بن حسین ازدی " موصلی در جمع طرق حدیث در کتاب جداگانه ای کوشش های اطمینان بخشی مبذول داشته است، آنگاه از طریق حاکم در تاریخش و از طریق شیخ ابی الوقت درجلد اول احادیث امیر ابی احمد حدیث را روایت کرده و سپس برد تضعیف کننده آن از نظر امکان، وقوع، سند و متن پرداخته

[صفحه ۲۲۸]

و احتجاج امیر المومنین (ع) به آن را، در روز شوری، ذکر کرده، و گوید:

خبر داد ما را حافظ ابو عبد الله محمد بن محمود معروف به ابن نجار، خبر داد، ما را ابو محمد عبد العزیز بن اخضر گفت: شنیدم قاضی محمد بن یوسف ارموی میگفت: ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ نشست (و تا آخر آنچه از سبط ابن جوزی نقل کردیم را آورده) آنگاه شعر صاحب بن عباد را در حدیث رد الشمس ذکر کرده است.

۲۱ "- ابو عبد الله شمس الدین محمد بن احمد انصاری " اندلسی متوفی ۶۷۱ درکتاب " التذکره باحوال الموتی و امور الاخره" گوید: خدای بزرگ خورشید را پس از غریب بر پیغمبرش باز گردانید تا علی نماز گزارد، این حدیث را طحاوی نقل کرده، و گفته است: این حدیث قطعیت دارد و هر گاه بازگشت خورشید سودمند نبودو تجدید زمان نمی شد خدای آن را باز نمی گرداند.

۲۲ "- شیخ الاسلام حمویی " متوفی ۷۲۲ که او را در ۱ر۲۰۰ این کتاب متذکر شدیم، حدیث را در " فراید السمطین " ذکر کرده است.

۲۳- حافظ " ولی الدین ابو زرعه " عراقی متوفی ۸۲۶ در " طرح التثریب " ۲۴۷/۶ از طریق طبرانی درمعجم کبیرش نقل کرده و آن را " حسن " تعبیر کرده است.

۲۴- امام ابو الربیع سلیمان السبتی، مشهور به ابن سبع در کتابش " شفاء الصدور " نقل، و به صحتش اعتراف کرده است.

۲۵- حافظ " ابن حجر عسقلانی " متوفی ۸۵۲ که در ۱ر۲۱۰ این

[صفحه ۲۲۹]

کتاب از او یاد شده حدیث را در " فتح الباری " ۶ر۱۶۸ نقل کرده و گفته است: طحاوی و طبرانی در الکبیر و الحاکم و بیهقی در "الدلائل " از اسماء بنت عمیس نقلکرده اند که پیغمبر وقتی سر به زانوی علی خوابید، و نماز عصر علی فوت شد، دعا کرد و خدا خورشید را بر او باز گردانید تا علی نماز خواند و سپس غروب کرد، و این امر در معجزه پیغمبر رساتر است و ابن جوزی که آن را درموضعات (جعلیات) آورده، خطا کرده است همچنین ابن تیمیه در کتاب رد بر روافض که به پندار مجعول بودنش گرائیده، اشتباه کرده است و خدا آگاه است.

۲۶- امام " عینی حنفی " متوفی ۸۵۵ که شرح حالش را در ۱ر۲۱۱ این کتاب متعرض شدیم، در " عمده القاری " شرح صحیح

بخاری ۷ر۱۴۶ گوید:... این امر نیز برای امام علی (رضی الله عنه)، اتفاق افتاد حاکم از اسماء بنت عمیس نقل کرده.. (و حدیث را متذکر شده سپس گوید:) طحاوی حدیث را در " مشکل الاثار " ذکر کرده سپس به کلام احمد بن صالح نامبرده اشاره کرده، گوید: و این حدیثی است متصل، و روایانی دارد همه مورد وثوق. و ایراد ابن جوزی به آن، مورد توجه نیست.

۲۷- حافظ " سیوطی " متوفی ۹۱۱ که شرح حالشرا در ۱ر۲۱۴ متذکر شدیم حدیث را در " جمع الجوامع " چنانکه در ترتیب اوسط ۵ر۲۷۷ از علی (ع) آورده، و در شما معجزات پیغمبر (ص) نقل کرده است و در خصائص الکبری ۲ر۱۸۳ می گوید: یوشع روزی که با جباران می جنگید خورشید برایش متوقف شد، و برای پیغمبر ما (ص)، در معراج چنین اتفاق افتاد و از این عجیب تر بازگشت خورشید است در وقتی که نماز عصر علی (رضی الله عنه) فوت شده بود.

این حدیث را در " اللئالی المصنوعه " ۲ر۱۷۷- ۱۷۴ از امیر المومنین

[صفحه ۲۳۰]

و ابی هریره و جابر انصاری و اسماء بنت عمیس از طریق ابن منده طحاوی طبرنی ابن ابی شیبه، عقیلی، خطیب، دولابی، ابن شاهین و ابن عقده روایت کرده، و قسمتی از رساله ابو الحسن فضلی را در حدیث ذکر کرده و در جلد ۱ر۱۷۴ گفته است: گروهی از ائمه و حافظان تصریح به صحت حدیث کرده اند.

و در " اللئالی " ۱ر۱۷۶ روایت را بدون ایراد در سندش از ابی ذر نقل کرده، که گفت: علی روز شوری می گفت: شما را بخدا سوگند آیا در بین شما کسی است که برای او خورشید بازگشته باشد، جز من، هنگامیکه رسول خدا خوابید و سرش را در دامن من نهاد...؟

و در " نشر العلمین " ۱۳ بعد از ذکر کلام قرطبی نامبرده گوید: من می گویم کلام قرطبی در نهایت تحقیق است و استدلال او بر تجدید وقت به داتسان بازگشت خورشید درنهایت نیکوئی است از این رو نماز علی به صورت اداء انجام شده است و گر نه بازگشت خورشید فائده ای بر آن مترتب نبود، زیرا صحت قضای نماز عصر، بعد از غروب آفتاب است.

این استدلال و استحسان را نیز در کتاب " التعظیم و المنه " ص ۸ آورد است.

۲۸ "- نور الدین سمهودی " شافعی متوفی ۹۱۱ که شرح حالش را در ۱ر۲۱۵ متعرض شدیم گوید: در وفاء الوفاء ۲ر۳۳ در ذکر مسجد الفضیح معروف به مسجد الشمس: مجد گوید: نباید کسی گمان کند اینجا همان مکانی است که بعد از غروب خورشید برای علی (رضی الله عنه) بازگشت زیرا این کار در صهباء خیبر انجام شد. آنگاه حدیث قاضی عیاش و سخن طحاوی را نقل کرده و گوید: مجد می گوید: اینجا شایسته تر

[صفحه ۲۳۱]

است نامش را مسجد الشمس بگذاریم تا جای دیگر، و ابن حزم تصریح کرده حدیث جعلی است و قصه رد الشمس برای علی (رضی الله عنه) به اجماع علما نزد او باطل است و گوینده اش نابخرد. من می گویم: حدیث را طبرانی با سندهای خود نقل کرده و حافظ نور الدین هیثمی گفته است رجال یکی از روایات همه صحیح اند مگر ابراهیم بن حسن که مورد وثوق است و فاطمه بنت علی بن ابی طالب را نمی شناسم.

و ابن منده و ابن شاهین حدیث اسماء بنت عمیس را و ابن مردویه حدیث ابی هریره را نقل کرده اند، و اسناد هر دو " حسن " است

و از کسانی که صحت آن را اعتراف کرده انـد طحاوی و دیگران می باشـند. حافظ ابن حجر در فتـح الباری پس از ذکر حدیث از طریق بیهقی گفته است: ابن جوزی که آن را در مجعولات آورده، خطا کرده است.
۲۹- حافـظ " ابو العباس قسـطلانی " متوفی ۹۲۳ که نـامش در ۱ر۲۱۵ یاد شـد حـدیث را در " المواهب اللـدنیه " ۱ر۳۵۸ از طریق طحاوی و قاضـی عیاض و ابن منـده و ابن شاهین و طبرانی و ابن زرعه از حدیث اسـماء بنت عمیس و از طریق ابن مردویه از حدیث ابی هریره نقل کرده.
۳۰- حافظ " ابن الدیبع " متوفی ۹۴۴ که شرح حالش در ۱ر۲۱۶ گذشت حدیث را در " تمییز الطیب من الخبیث " ۸۱ نقل کرده و ایراد احمد و ابن جوزی را متذکر شده، سپس با تصحیح طحاوی و صاحب " الشفاء " آن را جبران کرده و گوید:
ابن منده و ابن شاهین و دیگران حدیث اسماء و غیر او را نقل کرده اند.
۳۱- سید " عبد الرحیم بن عبد الرحمن عباسی " متوفی ۹۶۳ در

[صفحه ۲۳۲]

معاهد التنصیص ۲ر۱۹۰ اشعار مقصوره ابن حازم را نقل کرده است:

فیا لها من آیه مبصره
ابصرها طرف الرقیب فامتری

و اعتورته شبهه فضل عن
تحقیق ما ابصره و ما اهتدی

و ظن ان الشمس قد عادت له
فانجات جنح اللیل عنها و انجلی

و الشمس ما ردت لغیر یوشع
لما غزا و لعلی اذ غفا

"شگفتا از معجزه روشنی که رقیب با گوشه چشم آنرا می بیند و باز شک می کند.
شبهه ای او را عارض شده، از تحقیق آنچه دیده بود، گمراه شد و هدایت نیافت.
گمان کرد بازگشت خورشید برای او بوده که پرده تاریک شب را به روشنائی روز شگافته است.
در حالیکه خورشید برای کسی جز یوشع هنگام جنگ و جز علی هنکام خواب، بازنگشته است."
آنگاه حدیث را به تعبیر طحاوی و از دو طریق او نقل کرده و دنبال آن قصه ابی منصور مظفر واعظ نامبرده را آورده است.
۳۲- حافـظ " شـهاب الـدین ابن حجر هیتمی " متـوفی ۹۷۴ کـه نـامش را در ۱ر۲۱۶ این کتـاب آوردیم حـدیث را در صواعـق ۷۶، کرامتی روشن برای امیر المومنین (ع) دانسته، می گوید:

صحت حدیث رد الشمس را طحاوی و قاضی در شفا پذیرفته اند و شیخ الاسلام ابو زرعه آن را حسن دانسته و دیگران از او پیروی کرده اند و برکسانی که آن را مجعول می دانند، ایراد گرفته اند، و این پندار که ابن جوزی گفته: با غروب آفتاب وقت نماز سپری شده و بازگشت خورشید دیگر سودی ندارد مورد قبول نیست زیرا به عقیده ما همانطوری که بازگشت خورشید امتیاز و کرامتی است، درک ادای نماز عصر نیز امتیاز و خصوصیتی است. آنگاه داستان ابی منصور مظفر بن اردشیر عبادی نامبرده را ذکر می کند.

[صفحه ۲۳۳]

و در شرح همزیه بوصیری ۱۲۱ درحدیث " شق القمر " گوید: متناسب با این معجزه، معجزه رد الشمس پیغمبر (ص) بعد از غروب حقیقی وقتی که پیغمبر (ص) خوابیده بود... می باشد (تا آنجا که گوید) پس خورشید بازگشت تا علی نماز عصر را به طور اداء بگذارد و این کار از روی کرامت پیغمبر (ص) بود. و در صحت این حدیث اختلاف شده برخی آن را دروغ می پندارند و پاره عقیده به صحتش که حق هم همین است، دارند آنگاه تصریح کرده که از دو روایت اسماء یکی صحیح و دیگری حسن است.

۳۳ "- ملا علی قاری " متوفی ۱۰۱۴ درکتاب " مرقاه " شرح مشکوه ۴ر۲۸۷ گوید: اما رد الشمس پیغمبر (ص) را اسماء روایت کرده (آنگاه حدیث را ذکر کرده) و پس از ذکر کلام عسقلانی نامبرده گوید: از اینجا دانسته می شود رد الشمس معنی اش، تاخیر خورشید است. یعنی نزدیک بود غروب کند پیغمبر آن را بازداشت کرد. و بدین ترتیب ایرادی که پاره ای گرفته اند که ": این از غفلت دروغساز است همین که صورت فضیلتی را نگریسته، توجه به فائده اش نکرده است نماز عصری که با غروب آفتاب قضاء شد بازگشت خورشید آن را اداء نمی سازد. " خود بخود پاسخ داده می شود، با اینکه قضاء نشدن نماز را با بازگشت خورشید می توان از خصوصیات و امتیازات دانست که در کار معجزات تاثیرش را بیشتر می کند و خداوند از حقیقت کارها آگاهتر است.

و اگر بگویند این امر با حدیث صحیحی که رسیده است: خورشید بر احدی جز یوشع بازداشت نشده است.

(لم تحبس الشمس علی احد الا لیوشع)

پاسخ می دهیم مقصود اینست که خورشیدبر هیچ پیغمبری غیر از من بازنگشته مگر برای یوشع.

[صفحه ۲۳۴]

۳۴"- نور الدین حلبی "شافعی متوفی ۱۰۴۴ که شرح حالش در ۱ ر ۲۲۲ این کتاب گذشته در" السیره النبویه "۱ ر ۴۱۳ گوید: اما بازگشت خورشید پس از غروب برای پیغمبر (ص)، در خیبر اتفاق افتاده و از اسماء بنت عمیس روایت شده (و پس از ذکر حدیث گوید:) بعضی گویند: برای کسانی که راه دانش پویند، شایسته نیست از حفظ این حدیث تخلف کنند زیرا این حدیث از بزرگترین علائم نبوت است حدیثی است متصل، و در" امتاع "آمده است که از پنج طریق روایت شده و آنها را ذکر می کند و بدین ترتیب، آنچه از ابن کثیر از پیش در ص ۴۱۱ نقل کردیم که گفته، حدیث را تنها یک زن مجهول از اهل بیت که حالش نامعلوم است نقل کرده، مردود می گردد، و همین ایراد بر ابن جوزی که گفته": این حدیث بی تردید دروغ است "وارد می باشد، آنگاه از امتاع، پنجمین حدیثش را ذکر کرده، و از سبط ابن جوزی داستان ابی منصور مظفر واعظ را در ۴۱۲ حکایت می کند.

۳۵"- شهاب الدین خفاجی "حنفی متوفی ۱۰۶۹ که در ۱ ر ۱۴۰ این کتاب متعرض احوالش شدیم، در شرح ا لشفاء گوید: طبرانی به اسناد مختلف از رجالی که اکثر آنها مورد وثوقند حدیث را روایت کرده است و در ص ۱۲ گوید: یکی از شارحان بر این حدیث اعتراض کرده و گفته": این حدیث دروغ و رجالش مورد ایراد، دروغگو، و جعال می باشند، "او نمی داند این سخنان

برخلاف حقیقت است، و او از کلام ابن جوزی به این اشتباه افتاده، غافل از اینکه کتاب ابن جوزی اکثر مطالبش مردود است، چنانکه خاتمهٔ الحفاظ سیوطی و نیز سخاوی گفته اند:ابن جوزی در کتاب" موضوعاتش "برای مجعول جلوه دادن احادیث، خود را سخت بزحمت انداخته تا جائیکه بسیاری از احادیث صحیح را چنانکه ابن صلاح اشاره کرده، در ردیف مجعولات آورده است.
و مصنف (ره) که اعتراف به صحت این حدیث کرده از تعداد طرق آن شاهد صدقی بر صحتش آورده و قبل از او بسیاری از پیشوایان حدیث مانند طحاوی،

[صفحه ۲۳۵]

صحتش را تایید کرده اند. ابن شاهین، ابن منده و ابن مردویه، و طبرانی در معجمش آن را نقل کرده و طبرانی افزوده است: حدیث حسن است و عراقی آن را در تقریب ذکر کرده (آنگاه پس از نقل عبارت حدیث گوید:) اینکه ابن جوزی گفته اشت با قضا شدن نماز سودی دربازگشت خورشید نیست، بی وجه است زیرا فوت نماز بر اثر عذری که مانع از اداء نماز بوده صورت گرفته، و آن عذر مزاحمت نکردن پیغمبر (ص) بوده است و این خود فضیلتی بزرگ است و چون خورشید بازگشت علی فضلیت ادای نماز را نیز درک کرد (تا آنجا که گوید:)
سیوطی درباره این حدیث تصنیف مستقلی به نام " کشف اللبس عن حدیث رد الشمس " دارد و قبل از او ابی الحسن فضلی شبیه این تصنیف را آورده و طرقش را با اسانید بسیار ایراد کرده و صحتش را به حد اعلی تایید کرده و با ابن جوزی که در بعضی از رجال آن خدشه وارد ساخته، به مخالفت برخاسته است. و درباره سخن طحاوی که آن را از علائم نبوت می داند، گفته است این امر موید صحت حدیث است زیرا ابن احمد و احمد بن صالح راوی حدیث) از بزرگان ائمه مورد وثوق حدیث است و در توثیقش این بس که بخاری در صحیحش از او روایت می کند، پس به کسی که آن را ضعیف پندارد، نباید توجهی کرد. و بدین ترتیب کلام ابن تیمیه و ابن جوزی که گفته اند: حدیث مجعول است، از اعتبار ساقط می شود و سخن آنان چیزی جز گزافه گوئی نیست.
و اینکه گفته اند: این حکایت با تصریح آنان به مجعول بودنش، اعتباری ندارد، و از علام نبوت بودن، ارتباطی با خصوصیت حفظ آن پیدا نمی کند، ناشی از خلط مبحث و اشتباهاتی است که بعد از آنچه شنیده شده، اعتباری نخواهد داشت.
و از قصیده همزیه متذکر شده:

ردت الشمس و الشروق علیه

لعلی حتی یتم الاداء

ثم ولت لها صریر و هذا

لفراق له الوصال دواء

[صفحه ۲۳۶]

"خورشید، پرتو درخشانش را، برای اینکه علی نمازش را بطور اداء بگزارد " "، برگردانید. "

"آنگاه با آهنگی ناشی از فراقی که دارویش وصال است، روی بازگردانید"

۳۶ "- ابو العرفان شیخ برهان الدین ابراهیم بن حسن بن شهاب الدین " کردی کورانی و سپس مدنی متوفی ۱۱۰۲ حدیث را در کتابش " الامم لایقاظ الهمم " ۶۳ بنقل از کتاب " الذریه الطاهره " اثر حافظ ابن بشیر دولابی، ذکر کرده و گفته است حافظ ابن بشیر دولابی گوید: اسحاق بن یونس از سوید بن سعید، از مطلب بن زیاد از ابراهیم بن حیان از عبد الله بن حسین از فاطمه بنت الحسین از حسین بن علی (رضی الله عنهما) روایت کرده گوید: سر رسول خدا (ص) در دامن علی بود و به او وحی می آمد وقتی بخود آمد فرمود یا علی نماز فریضه را گزارده ای؟

علی گفت نه، پیغمبر گفت ": اللهم انک تعلم انه کان فی حاجتك و حاجه رسولك فرد علیه الشمس: " بار خدایا تو میدانی که او (علی) در خدمت گذاری‌تو و خدمت گذاری رسول تو بود، پس خورشید را بر او باز گردان، پس خورشید برای او بازگشت علی نمازگزارد و خورشید غروب کرد.

آنگاه از طریق طبرانی از اسماء بنت عمیس و به لفظ او که بعدا متعرض خواهیم شد حدیث را روایت کرده، سپس گوید: حافظ جلال الدین سیوطی در جزوه ر کشف اللبس فی حدیث رد الشمس " گوید: حدیث رد الشمس معجزه پیغمبر ما محمد (ص) است، و امام ابو جعفر طحاوی و دیگران این حدیثرا صحیح میدانند و حافظ ابو الفرج ابن جوزی که این حدیث را جزو مجعولات قرار داده، افراطی است و شاگرد محدثش ابو عبد الله محمد بن یوسف دمشقی صالحی در جزوه " مزیل اللبس عن حدیث رد الشمس " گوید: بدان که این حدیث را طحاوی در کتاب شرح مشکل الاثارش از اسماء بنت عمیس به دو طریق روایت کرده و گفته است این دو حدیث هر دو ثابت و محققاست و راویان هر دو ثقه و مورد اطمینان اند. و قاضی عیاض در

[صفحه ۲۳۷]

الشفاء و حافظ ابن سید الناس در " بشری اللبیب " و حافظ علاء الدین مغلطای در کتاب " الزهر الباسم " آن را نقل کرده و حافظ ابن الفتح (ابو الفتح) ازدی صحت آن را تایید، و حافظ ابو زرعه ابن عراقی، و شیخ ما حافظ جلال الدین سیوطی در "الدره المنتثره فی الاحادیث المشتهره " آن را حسن دانسته اند.

حافظ " احمد بن صالح " گوید: در عظمت این حدیث کافی است که هر کس در طریق دانش گام بردارد، شایسته نیست از حدیث اسماء تخلف کند، زیرا این حدیث از بزرگترین علائم نبوت است.

و حافظان احادیث بر ابن جوزی که حدیث را در کتاب موضوعاتش (که ویژه احادیث جعلی است) آورده، به شدت ایراد گرفته اند، حافظ " ابو الفضل ابن حجر " در باب " قول النبی (ص ") احلت لکم الغنائم " از کتاب فتح الباری بعد از ایراد حدیث گوید: ابن جوزی اشتباه کرده است که آن را در مجعولات آورده است. من این سخن را از خط ابن حجر نقل کردم.

سپس گوید: این حدیث از طریق اسماء بنت عمیس و علی بن ابی طالب و فرزندش حسین، و ابی سعید و ابی هریره (رضی الله عنهم) روایت شده، آنگاه مطلب را پیرامون حدیث کشانده و از رجالش سخن به میان آورده، گوید: از مطالبی که پیش از این از بیانات حافظان احادیث در پیرامون این حدیث آوردیم و رجال حدیث را بیان کردیم معلوم شد در میان راویان آن نه متهمی وجود دارد و نه مطرود مورد اتفاقی و قطعیت و عدم بطلان حدیث بر شما آشکار شد. اکنون چیزی درباره حدیث نمانده مگر شبهات و ایرادهائی که بر آن گرفته اند، آنگاه ایرادها را مطرح کرده و به هر کدام پاسخ کافی و کامل داده است.

۳۷ "- ابو عبد الله زرقانی " مالکی متوفی ۱۱۲۲ که شرح حالش در ۱ر۲۲۸ اینکتاب گذشت، در کتاب " شرح المواهب " ۵ر۱۱۸-۱۱۳ صحت حدیث را تایید کرده، گوید: ابن جوزی که این را از مجعولان قلمداد کرده، مرتکب خطا شده است، آنگاه به شدت به

رد ابن تیمیه پرداخته، گوید: کلام ابن تیمیه جای یک

[صفحه ۲۳۸]

دنیا شگفتی است و پس از نقل عدم صحت از قول احمد (ابن تیمیه) و ابن جوزی می گوید: شامی گفته است: ظاهرا حدیث را از طریق برخی از دروغگویان برخود کرده نه از طریقی که در سابق گفتیم و گرنه نمی توانستند نسبت ضعف به آن دهند تا چه رسد، نسبت جعل.

و هر گاه اسناد حدیث بر آنها عرضه می شد، می پذیرفتند که حدیث، اصلی استوار داد و ساختگی نیست. آنگاه اشاره میکند: با وجود قواعدی که تنظیم کرده اند و با وجود اینکه بسیاری از حفاظ حدیث را در کتبی که مورد اعتماد است، نقل کرده و آن را تقویت و تایید کرده اند حکم به مجعولیت مردود می گردد.

و گوید: به استناد همین حدیث معلوم می شود، نماز علی، قضا نبود بلکه قطعا اداء برگزار شده است و گر نه سودی بر دعاء مترتب نخواهد بود سپس گوید: و یکی از قواعد این است که هرگاه حدیثی را دو طریق بود اصالت آن را معلوم می دارد و از اتفاقات جالب اینکه ابا منصور مظفر واعظ.. و قصه نامبرده را ذکر کرده است.

۳۸ "- شمس الدین حفنی " شافعی متوفی ۱۱۸۱ که شرح حالش در ۱ر۲۳۰ این کتاب آمده است در حاشیه ای که بر جامع الصغیر سیوطی دارد، در ۲ر۲۹۳ گوید: قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ما حبست الشمس علی بشر الا علی یوشع بن نون که

"خورشید برای احدی جز یوشع بن نون بازداشت نشد- "

منافاتی با حدیث رد الشمس برای علی (رضی الله عنه) ندارد، زیرا آن در مورد بازگشت خورشید پس از غروب است و حدیث یوشع بازداشت خورشید است نه بازگشت آن پس از غروب، و مقصود اینکه: برای احدی در زمانهای گذشته خورشید حبس نشده مگر برای یوشع بن نون و لفظ حبس فعل ماضی است، منافاتی باوقوع حبس بعد از آن برای پاره ای از اولیای خدا ندارد.

۳۹ "- میرزا محمد بدخشی " که شرح حالش در ۱ر۲۲۹ این کتاب یاد شد،

[صفحه ۲۳۹]

در " نزل الابرار " گوید: گروهی از پیشوایان حفاظ، مانند طحاوی، قاضی عیاض، و دیگران صریحا صحت رد الشمس را اعتراف کرده اند. طحاوی گوید: این حدیث قطعی است، و راویانش مورد وثوقند. و پس از نقل کلام طحاوی حکایت ابی منصور مظفر واعظ را آورده و گوید حافظ سیوطی یک مجلد کتاب خود را به طرق حدیث و خصوصیات آن، اختصاص داده است.

۴۰- شیخ " محمد الصبان " متوفی ۱۲۰۶ که احوالش در ۱ر۲۳۲ این کتاب ملاحظه کردید، حدیث را در اسعاف الراغبین ص ۶۲ ذکر کرده و آنرا یکی از معجزات پیامبر (ص) شمرده و در ۱۶۲ آن کتاب یکی از کرامات امیر المومنین (ع) دانسته و گوید: طحاوی و قاضی در " الشفاء " صحت حدیث را تایید کرده اند و شیخ الاسلام ابو زرعه و به پیروی از او دیگران، آن را حسن دانسته اند و بر گروهی که آن را مجعول می دانند، ایراد گرفته است. و گوید این پندار که با گذشتن وقت بر اثر غروب افتاب چه سودی بر بازگشت آن مترتب است، مورد قبول نیست، زیرا همراه با بازگشت خورشید به قول ابن عماد و دیگران، وقت نیز باز می گردد هر چند کلام زرکشی اقتضای خلافش را داردو به فرض عدم بازگشت وقت گوئیم: همانطوری که باز گرداند خورشید امتیاز است ادراک ادای نماز عصر نیز امتیاز است.

۴۱- شیخ " محمد امین بن عمر " مشهور به " ابن عابدین " دمشقی پیشوای حنفیان زمانش متوفی ۱۲۵۲ در حاشیه اش ج ۱ر۲۵۱ بعد از این عبارت متن:

لو غربت الشمس ثم عادت هل یعود الوقت، الظاهر نعم...

"اگر خورشید غروب کرد و دو باره بازگشت آیا وقت هم باز می گردد؟ ظاهر چنین است " در اینجا صاحب النهر بحثی دارد می گوید: شافعیان را عقیده بر آنست که وقت باز می گردد زیرا پیامبر (ص) سر در دامن علی (رضی الله عنه) گذارده، خفت تا خورشید غروب کرد وقتی بیدار شد علی او راخبر داد که نماز

[صفحه ۲۴۰]

عصرش فوت شده پیغمبر (ص) فرمود:

اللهم انه کان فی طاعتک و طاعه رسولک فاردها علیه:

"خدایا او در راه اطاعت تو و اطاعت پیامبر تو، وقتش صرف شده، خورشید را برای او بازگردان " پس خورشید بازگشت تا علی نماز عصر را خواند و این واقعه در خیبر اتفاق افتاد.. صحت این حدیث را طحاوی و عیاض تایید کرده و گروهی که یکی از آنها طبرانی است با سند صحیح آن را نقل کرده اند و کسی که مثل ابن جوزی آن را مجعول پندارد، به اشتباه گرائیده است و حدیث با قواعد ما سازگار است.

سپس گوید: من می گویم: گذشته از اینکه شیخ اسماعیل آنچه را در " النهر " مورد بحث قرار داده بود، رد کرده و از آنچه مدعی بودکه نماز عصر با غروب خورشید قضا شده و با بازگشت آن اداء نمی گردد، بازگشت، و به پیروی از شافعیان بر آن شد که حدیث می خواهد امتیاز علی را نشان دهد چنانکه از سخن پیغمبر (ص) بر می آید که فرمود:

انه کان فی طاعتک و طاعه رسولک:

"او در راه فرمان برداری تو و فرمانبرداری پیامبر تو بود "

۴۲- سید " احمد زینی دحلان شافعی متوفی ۱۳۰۴ که ترجمه شرح زندگانی اش در ۱ر۲۳۶ این کتاب بیان شد، در السیره النبویه حاشیه السیره الحلبیه ۳ر۱۲۵ می گوید: یکی از معجزات پیغمبر اکرم (ص)، بازگشت خورشید به تقاضای او است، اسماء بنت عمیس روایت کرده- حدیث و روایت طحاوی و کلام احمد بن صالح مصری را نقل کرده- آنگاه گوید: و احمد بن صالح از بزرگان ائمه حدیث و مورد وثوق است و در شان او این بس که بخاری در صحیحش از او نقل کرده است و اگر ابن جوزی حدیث را در ردیف مجعولات شمرده، اعتباری بر او نیست، زیرا علما در سهل انگاری او در کتابش (موضوعات) اتفاق کرده اند، به طوری که بسیاری از احادیث صحیح را در آنجا در عداد مجعولات آورده است.

[صفحه ۲۴۱]

سیوطی گوید:

و من غریب ما تراه فاعلمی

فیه حدیث من صحیح مسلم

"بدانکه از شگفتی هایی که در آن کتاب (موضوعات ابن جوزی) می بینی یک حدیث از صحیح مسلم است (که جزو مجعولات شمرده شد ") آنگاه کلام قسطلانی را در " المواهب اللدنیه " و گوشه ای از گفتار زرقانی در شرح آن را ذکر کرده و قصه ابی منصور واعظ و شعر او را آورده سپس ابن حجر عدم تنافی بین این حدیث و حدیث " لم تحبس الشمس علی احد الا لیوشع بن نون .. "را مبنی بر اینکه حبس خورشید برای یوشع قبل از غروب و برای علی بعد از غروب بوده است، متذکر شده").

آنگاه گوید: می گویند علم نجوم در گذشته بر حسب موازین بود از روزی که سیر خورشید برای یوشع بن نون متوقف شد، اکثر موازین آن باطل گردیدو چون برای علی (رضی الله علیه) بازگشت تمام آن موازین باطل شد.

۴۳- سید " محمد مومن شبلنجی " در " نور الابصار " ۲۸ رد الشمس را ردیف معجزات پیامبر (ص) نام برد است.

متن حدیث:

از " اسماء بنت عمیس " نقل شده که پیغمبر خدا (ص) نماز ظهر را در " صبهاء " از اراضی خیبر گذارد آنگاه علی را به سوی کاری فرستاد، وقتی علی از آن کار بازگشت، پیغمبر نماز عصر را گزارده بود. سر خود را در دامن علی نهاد و تا غروب خورشید آن را تکان نداد. از آن پس پیغمبر خدا (ص) گفت:

اللهم ان عبدک علیا احتبس نفسه علی نبیه فرد علیه شرقها.

بار پروردگارا بنده تو علی برای پیامبرش، خویشتن داری کرد، تو هم فروغ خورشید را بر او بازگردان اسماء گوید: ناگاه خورشید طالع شد تا جائیکه آفتاب بر فراز کوهها، بر آمد. علی برخاست وضو ساخت، و نماز عصر گزارد، آنگاه‌خورشید غروب کرد.

[صفحه ۲۴۲]

در اینجا متن دیگری از حدیث موجود است که برای اختصار از آن صرف نظر می کنیم.

و از علائم شهرت این امتیاز بین قدمای اصحاب پیغمبر، استدلال امام امیر المومنین به آن، در روز شوری است به این بیان:

انشدکم الله ا فیکم احد ردت علیه الشمس بعد غروبها حتی صلی العصر غیری؟

"شما را بخدا سوگند می دهم آیا بین شما کسی وجود دارد که بعد از غروب، آفتاب برایش بازگشته باشد تا نماز عصر بگذارد، غیر از من؟ همه گفته: نه " خوارزمی " در " مناقب " ۲۶۰ از مجاهد از ابن عباس روایت کرده گوید: به او (ابن عباس) گفتند درباره علی چه می گوئی؟ پاسخ داد:

ذکرت و الهل احد الثقلین، سبق بالشهادتین و صلی بالقبلتین و بایع البیعتین و اعطی السبطین و هو ابو السبطین: الحسن و الحسین و ردت علیه الشمس مرتین بعد ما غابت من الثقلین!

علی کسی است که قبل از دیگران شهادتین گفت، و به دو قبله نماز گزارد و دو بیعت با پیغمبر بیعت کرد، به او سبیطین عطا شد، او پدر دو سبط پیغمبر حسن و حسین است، او کسی است که دو بار خورشید بعد از آنکه از دیده جن و انس نهان شد برای او بازگشت. "

موضوع رد الشمس در اشعار بسیاری از شعرای قرون اولیه هجرت تا به امروز وارد شده که بخش مهمی از آن را در فرازهای کتاب ما می بینید مراجعه کنید به ۲ر۲۹۳، متن عربی و ۵ر۶۶ و ۱۱۰ ترجمه.

از اینها همه، که گفتیم ارزش ابن حزم و اعتبار کتابش را می توان شناخت. و ما را نمی رسد تاخواننده را بر همه آنچه در این کتاب (الفصل) از خرافات است و حتی بر قسمت مهمی از آن، واقف سازیم زیرا همه مجلداتش به ویژه جلد چهارم

[صفحه ۲۴۳]

آن آکنده از تحمیل، نسبت دروغ، تحریف حقایق، تزویر و دغل و تهمت و افترا، و سخنان عاری از منطق و دلیل است در این مجلد به مذاهب مختلفی اشاره می کند که جز در عالم خیال مولف هیچ جا وجود خارجی ندارد.

اما نسبت های ناروا، فحاشی و ناسزا گوئی موذیانه اش را پایانی نیست. بطوری که اگر ما بخواهیم همه انها را بر شماریم، باید یک مجلد کتاب بدان اختصاص دهیم. هیچکس از نیش زبانش، نه در " الفصل " و نه تالیفات دیگرش جان سالم بدر نبرده است، حتی درباره شخصیت بزرگ پیامبر در کتاب الاحکام ۵ر۱۶۱ گوید: شیعیان ندانستند که سرور پیغمبران، خود فرزند یک مرد و زن کافر بیش نیست؟

ما نمی دانیم آیا این کلام تکان دهنده او، با ترتیب دینی، آداب نویسندگی رسم دانش طلبی، و شوون پاکدامنی چگونه سازگار است؟!

می گوید: آیا بین ما تنها، به او حقیقت نازل شده، نه او دروغزنی بیش نیست " به همین زودی در فردای باز پسین، خواهند دانست دروغزن آشکار کیست؟

[صفحه ۲۴۴]

نقد کتاب ملل و نحل شهرستانی و پاسخ یاوه های او

این کتاب هر چند در بی منطقی مانند الفصل نیست ولی در فرازهای آن نسبت های مجعول، آراء ساختگی، و دروغهای فراوانی وجود دارد که خواننده نمی تواند آنها را نادیده بگیرد برای نمونه:

۱- گوید ": هشام بن حکم " متکلم شیعه قائل است که خداوند جسمی است دارای ابعاد در هفت وجب خودش، و در جای مخصوص، و جهت خاصی قرار گرفته

۲- هشام درباره علی گوید: او خدای واجب الطاعه است.

۳- هشام بن سالم گوید: خدا به صورت انسانی است که در بالا تو خالی و در زیر و پر، و او نوری است درخشان، نور افشانی می کند. دارای حواس خمس است و دستی و پائی و بینی ای و گوش و چشمی و دهانی دارد، با موههای بلند سیاهی برگوشهایش و او نوری است سیاه ولی گوشت و خون نیست- و این هشام گناه را بر پیغمبران با اعتقاد به عصمت ائمه، جائز می داند.

۴ "- زراره بن اعین " می گوید: خداوند قبل از پیدایش صفاتش نه عالم بود، نه قادر، نه حی نه بصیر، نه مرید و نه متکلم.

۵ "- ابو جعفر محمد بن نعمان " گوید: خداوند نوری است به صورت انسان ولی جسم نیست.

۶ "- یونس بن عبد الرحمن " قمی: فرشتگان را حامل عرش پندارد و عرش را حامل پروردگار، و او یکی از شیعیان مشبه است که در این باره کتابهائی هم

[صفحه ۲۴۵]

برای اهل تشبیه تالیف کرده است.

پاسخ- مسلما اینها عقائد باطلی است ولی او این اباطیل را به آن عده از رجال شیعه افترا بسته که پیروان جدی ائمه خود می باشند و همچون سایه، دنبال رهبران خود گام بر می دارند، و در هر نوع عقیده، آموزش، حکمت، رای، و نظری که ابراز می دارند، از پیشوایان خود برهانی قاطع، و بیانی صریح، و غیر قابل تردید دارند.

از این مطلب که بگذریم، این بزرگان نامبرده را، احادیثی است که در کتابهای شیعه در زمینه عقائد، احکام، و معارف الهی منتشر شده و در دسترس عموم است، این آثار نفیس که دیدگان رامجذوب، و دلها را شیفته خود کرده، درست با تهمت های این مرد، نسبت معکوس دارد.

بیائید به بینید، این کتابها، و این آثار جاودانه آنان است، نه تنها کمترین ارتباطی با این نسبتها در بین نیست، بلکه با زبانی صریح و قاطع نسبت های و اراده را محکوم ومخالف آنها را ابراز می دارد.

تعریف و تمجیدی که ائمه دین (ع) از آنها کرده اند، مشهور است. هر گاه از یکی از آنان یک مورد از این آراء سخیف رامی دانستند به جای تعریف، حملات سختی بر آنها می کردند تاگروه شیعه از فریب خوردن از ناحیه آنان در امان بمانند چنانکه این عمل را در مورد بدعت گذران و گمراهان نشان دادند.

و این دانشمندان علم رجال شیعه اند که شرح احوالشان را به تفصیل متعرض شده و همه به یک سن آنان را از هر نوع بد اندیشی منزه دانسته اند. بدیهی است علمای شیعه بهتر از دیگران آنان رامی شناسند مخالفانشان از آنها دورند و آشنائی- هائی نسبت به آنان و احوالشان ندارند و با آنها در نشست و برخاست نبوده اند.

در میان شیعه از قدیم الایام تا امروز کسی نیست که فرقه هائی به نام ": هشامیه " " زرایه "، " یونسیه،.. " فرق دیگری را که شهرستانی و دیگران به شیعه نسبت داده اند، به پذیرد و یا حتی بشناسد.

[صفحه ۲۴۶]

شیخ علامه ر ابو بکر بن عتایقی " حلی در رساله ای که در نحل موجوده (فرقه- های موجود) به خط خود دارد، این فرقه ها را نفی کرده، و سید " مرتضی علم- الهدی " در " الشافی " و سید علامه " مرتضی الرازی " در " تبصره العوام " نسبت هائی را که به شیعه داده اند همه را تکذیب کرده و گوید: این نسبت ها جز در کتب مخالفان فکری شیعه به منظور بی ارزش جلوه دادن آنها در مقابل عموم، در جای دیگر دیده نمی شود، در مقابل، شیعیان که با آنها (هشام، زراره و... (مربوطند و بیش از دیگران به افکارشان نزدیک، این تهمت را نمی شناسند، و نمی پذیرند، و در کتابهاشان چیزی از این قبیل دیده نمی شود، و آنچه دیده می شود خلاف این نسبت ها است.

چنانکه آیه الله " علامه حلی " در " مناهج الیقین " و دیگر اعلام شیعه وجود هیچکدام از این فرق را قبول ندارند.

حال آیا این مرد می تواند دلیلی بر اثبات این دعاوی خود، در مقابل امامیه ارائه دهد؟ نه و الله.

و آیا در کتب کلام و تاریخ قبل از خلقت شهرستانی، به هشام نسبت عقیده به الوهیت علی داده شده است؟ نه و الله.

و آیا هیچ انسان چیزی دیده، یا گوشهایش و لو یک کلمه از کتابهائی که به " یونس بن عبد الرحمن " نسبت می دهد که در تشبیه نوشته، شنیده است؟ نه و الله حتی شهرستانی هم نه دیده، و نه شنیده است.

از اینها شگفت تر گوید:

۷- پس از وفات " علی بن محمد العسکری، " بار دیگر شیعه اختلاف کرد، گروهی امامت " جعفر بن علی " را پذیرفتند، و برخی

به امامت " حسن بن علی " قائل شدنـد، و آنها رئیسـی داشـتند که او را " علی بن فلان طاحن " می گفتند، او به بحث های مذهبی وارد بود، مقـدمات کـار جعفر بن علی را فراهم سـاخت، و مردم را به او سوق داد و " فـارس بن حـاتم بن ماهویه " به او کمک می رساند، و دلیلش این بود که وقتی محمد از

[صفحه ۲۴۷]

دنیا رفت و حسن عسـکری را به جای گذارد، گفتند، ما حسن را امتحان کردیم و فهمیدیم او علمی ندارد، و کسانی را که به امامت حسن قائل انـد " حماریه " نامیدنـد، و کار جعفر پس از وفات حسن بالا گرفت، و دلیل آوردنـد که حسن چون بدون فرزند از دنیا رفت، پس امامتش باطل شد، زیرا امام پیوسته فرزند داشته باشد. و جعفر میراث حسن را، با وجود ادائی که علیه او شده بود، مبنی بر اینکه‌برخی از کنیزان حسن و یـا دیگر کسـان از او بـار دارنـد، تصـاحب کرد. و کارشان نزد سـلطان و مردم و عارف و عامی بر ملا گردیـد و کسانی که به امامت حسن قائل بودنـد متفرق شده اصـناف کثیری را تشـکیل دادند، فرقه ای بر امامت جعفر ثابت مانده و بیار کسان که به امامت حسن قائل بودنـد به او رجوع کردنـد یکی از آنها حسن بن علی بن فضال یکی از بزرگترین شخصـیت ها و دانشمندان شیعه است که فقه و حدیث بسیار می داند.

آنگـاه بعـد از جعفر بـه علی بن جعفر و فـاطمه بنت علی خـواهر جعفر گرویدنـد. و گروهی دیگر علی بن جعفر، را امـام دانسـتند نه فاطمه، بانوی نامبرده را، آنگاه پس از مرگ علی و فاطمه و به اختلافی سخت گرفتار آمدند.

پاسخ- مردم به کاباره ها، و تاترها می روند تا موضوعات تفریحی و خنده آوری بیابند یا برای گذراندن وقت موضوعات مضـحکی از جنبه های خاصی بشنوند، غافل از اینکه کتاب ملل و نحل شهرستانی برای مقاصد کنان جالب تر از آن محافل است.

چیزی که هست اگر نادانی نویسـنده خنده آور باشد، از این نظر که در محققان مسلمین کسی پیدا شود که از بد گوئی درباره یکی از ملت های خودش، خوشش بیاید ولی نداند چگونه بد گوئی کند، گریه آوراست آری اگر او چیزهائی بنویسد که ناشی از نادانی آمیخته با بد خواهی، از یک طرف، و ناشی از تهمت های دروغین، از طرف دیگر باشد، برای این امر باید گریه کرد.

ای کاش او قبل از نوشتن، از احوال این قوم و عقاد و تاریخ و رجالشان،

[صفحه ۲۴۸]

کاوش می کرد، و گناه چیزهای را که به آنها بسته است، گردن نمی گرفت، و به گمراهی کور کورانه نمی افتاد، و چیزی که نمی دانست نمی نوشت.

فان کان لا یدری فتلک مصیبه

و ان کان یدری فالمصیبه اعظم

"اگر او نمی داند (و چیز می نویسد) که مصیبتی است و اگر می داند پس مصیبت بزرگتر است "

کـاش من می دانسـتم چه وقت در امر امامت بین امام حسن عسـکری و برادرش جعفر که بعـد از وفات برادرش مـدعی امامت شـد، اختلاف روی داده؟!

و آیا علی بن فلان طاحن که مقدمات کار جعفر را فراهم ساخت، و مردم را به او سوق داد کیست؟ و درچه وقتی خلق شده؟ و کی از دنیا رفته است؟ و من نمی دانم این شخصی مجهول کدام هی بن بی است؟ و آیا او برای خود در عالم وجود جائی پیدا کرد؟ من که نمی دانم، شهرستانی هم نمی داند، ستاره شناس نیز نمی دادند.

و چگونه جعفر را فارس بن حاتم بن ماهویه توانست کمک کند در حالیکه او را جنید به امر پدرش امام علی الهادی (ع) کشته بود؟!

و آیا محمدی که امام حسن عسکری را بجای گذارد کی بود؟ آیا او امام محمد جواد است؟ او که کسی را جز فرزندش امام هادی و ع) به جای خود نگذارد، یا او ابو جعفر محمد بن علی صاحب قبه مقدسه نزدیک بلد (معروف به سید محمد) است، او هم که در زمان حیات پدر بزرگوارش که امامت برای پدرش مستقر بود از دنیا رفت. او چه وقت امام بود و چه موقع ادعای امامت کد تا کسی را جای خودش بگذارد؟

و آیا آنها که امام حسن عسگری را آزمودند و دانستند او علمی ندارد، چه کسانی بودند؟ و اینان چگونه علم را نزد جعفر یافتند که چیزی از او غیر از ادعای باطل امامت بعد از برادرش شناخته نشده است؟ و نهایت حسن نیتی که ما

[صفحه ۲۴۹]

درباره او ابراز می کنیم آن است که موفق به تو به شده باشد. ولی در جائی از علم او چیزی در دست نیست، و در شرح حالش در هیچ کتابی به کمترین فضیلتی از او بر نمی خوریم. و در هیچ کتاب حدیثی هیچگونه علمی از علمائی که شهرستانی برای او ادعا می کند، و برای او خوابش را می بیند دیده نمی شود. ولی حسن- عسکری (ع) را در کتابهای شرح حال، و فهرست های هر دو فرقه، به علم و وثوق یاد می کنند، و کتابهای علمی و حدیثی ما از تعالیم و معارفش آکنده است.

و آیا آنان که پیروان حسن (ع) را " حماریه " نامیدند، کیانند؟ بلی به اهل بیت نبوت همیشه، رشگ می برده اند، از این رو برای هر کدام از آنها در زمانشان، کسانی پیدا می شدند که به آنها بد گوئی کرده، پیروانشان را ناسزا گویند، ولی این بدگوئی ها برای آنان و پیروانشان هیچگاه لقب نمی شود، این فحاشیها و بدگوئی ها، جمع می شود. و مانند کثافتها که به جاهای پست می ریزد، جای پست خودش را پیدا می کند.

و آیا چه موقع حسن بن علی بن فضال در عهد امام حسن عسکری وجود داشته؟ تا از امام حسن عسکری به جعفر باز گردد. روزی که ابن فضال در سال ۲۲۱ وفات کرد هنوز نطفه حسن (ع) و جعفر، منعقد نشده بود و پدر بزرگوارشان امام هادی متولد ۲۱۲، هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. و آیا چه کسی برای امام علی الهادی دختری به نام فاطمه، نقل کرده تا کسی قائل به امامتش گردد؟ امام هادی از اولاد ذکور تنها حسن، حسین و جعفر، و از اولاد اناث فقط " علیه " را به اتفاق مورخین از خود، به جای نهاد.

این بود، مجموع نادانیها و تهمت های طبله عطاری شهرستانیکه صفحه ای از کتابش و برگی از تاریخ زندگی اش را بدانها سیاه و تباه کرده، و چه بسیار صفحاتی نظیر این صفحه دارد که جز نادانی عامل دیگری او را به این پرتگاه سقوط، سوق نداده است. تا جائیکه درباره امام هادی که در مورد آن حضرت و پدرش به

[صفحه ۲۵۰]

اشتباه افتاده بود، به اشتباهی بزرگ تر افتاده، می گوید مدفنش در قم است در صورتیکه سامرای مشرفه، به مرقد مطهر او و در کنار

او مرقد فرزند پاکش امام عسکری مکه سال ها پیش از شهرستانی درآن دفن شده اند، می درخشد، همان قبه زرین که به آسمان بلند می بالد، و بر روشنائی هوش و خرد برتری می جوید و این فرهنگ ها و تواریخ است که متفقا این مرقد مقدس را از آن او و فرزند او میدانند لی شهرستانی اینها همه را نمی داند.

۸- امتیازات شیعه در نظر شهرستانی:

گوید: از خصوصیات شیعه: عقیده به تناسخ، حلول و تشبیه است ۲ر۲۵

پاسخ "- آیا شما را آگاه سازم بر چه کسی شیاطین فرودآید؟ بر هر دروغگوی گنهکار

"بین شما و عقائد شیعه در کتابهای کلامی آنها از قدیم و جدید مدون است هیچ گونه مانع و رادعی نیست، شما دستتان را به هر کدام گشودید، کسی آن را کوتاه نمی کند و یا چون نگاه کردید کسی، جلو چشم شما رانمی گیرد. چشم خود و دیده بصیرتتان را دقیقا بگشائید یا از هر کس می خواهید از علما و عرفای شیعه بپرسید حتی حاضریم با شما تنازل کرده به نادانهاشان مراجعه کنیم و از این عقائدی که شهرستانی در قرون وسطی به شیعه نسبت داده و طه حسین و امثالش در قرون اخیر نسبت می دهند پرسش بعمل آورید، از آنها بپرسید آیا شما برای معتقدان به این عقائد ارزش دینی قائلید و آنانرا مسلمان می دانید؟ به این ترتیب ارزش کتاب شهرستانی و پایگاه امانت داری او را خواهید دانست.

من در فرهنگ سخن دانی تعبیری که بتواند حقیقت شهرستانی و کتابش را معرفی کند نمی یابم این مقدار از دروغها و ادعاهای باطلش از نشان دادن کنه معایب

[صفحه ۲۵۱]

و پیچیدگیهای روح او کوتاه است، چیزی که هست معاصرش محمد خوارزمی چنانکه در معجم البلدان ۵ر۳۱۵ آمده است، سخنی دارد که می تواند روحیه او را نشان دهد و این صریح کلام اوست. بعد از بیان مشایخش در فقه و اصوال و حدیث گوید:

"اگر اشتباهاتش در عقائد و میلش به کفر و الحاد، نبود حقا او امام می گردید بسیاری از اوقات ما از فضل فراوان و عقل کامل او تعجب می کنیم که چگونه او به چیزی که هیچ اصلی ندارد، متمایل گشته، و امری را که هیچ دلیلی از عقل و نقل با آن مساعد نیست، اختیار کرده است.

نعوذ بالله من الخذلان و الحرمان من نور الایمان.

و این نیست جز به خاطر روی گردانـدنش از نور شریعت و سر گرمی به تیرگیهای فلسفه. میان ما و او گفتگوها بحث هائی درگیر شد، او در طرفداری از مذاهب فلاسفه و دفاع از آنها مبالغه می کرد. من بسیاری از مجالس وعظ او را حاضر شدم نه یک جمله قال الله یا قال رسول الله (ص) در بیانش بود و نه پاسخ به مسائل شرعی، و خدا بحالش آگاه تر است. "

آیا دیده ای آنکس که هوای نفسش را خدای خود گیرد، و خدایش او را با آگاهیش گمراه سازد، و بر گوش و دلش مهر زند و بر دیده اش پرده افکند بدین صورت آیا چه کسی جز خدا می تواند او را هدایت کند، چرا متذکر نمی شوید؟

[صفحه ۲۵۲]

نقد کتاب منهاج السنه ابن تیمیه

اشاره

اگر بخواهید به کتابی مراجعه کنید که مخالف مفهوم نامش، نامگذاری شده باشد، به این کتاب بنگرید که نام " منهاج السنه " را برای آن عاریه کرده اند و شایسته است آن را " منهاج البدعه " بنامند کتابی است پر از گمراهی ها، دروغ ها سخنان بی دلیل. انکار مسلمات، تکفیر مسلمانان، طرفداری از بدعت گذاران و دشمنی و عناد سخت با اهل بیت وحی (ع). در این کتاب چیزی جز دروغ محض، مشوب کردن حقایق تغییر و تحریف سخن از جایش، سخن را به فحاشی و ناسزا کشاندن با نسبت های شنیع، بد گوئی با خشونت و فحاشی متعرض کسان شدن، نمی یابید و اینک نمونه هائی از آن:

۱- گوید: از نادانیهای شیعه یکی کراهت از عدد ده، یا انجام کاری که شمارش به ده رسد می باشد حتی در ساختمان ده ستون نمی سازند، و ده تیر در بنابکار نمی برند، و دیگر چیزها، زیرا عشره مبشره، را جز علی دشمن می دارند، و جای تعجب است که آنان لفظ نه را، دوست می دارند، ولی نه تای از ده تا را دشمن) ۱ر۹ منهاج السنه)

و در جلد ۲ر۱۴۳ گوید از تعصب رافضیان این است که عدد ده را به زبان نمی آورند و به جای آن نه و یک می گویند و در ستونها یا دیگر بناهای خود تعداد آنها را ده قرار نمی دهند. کوشش در احتراز از عدد ده را در بسیاری از کارهاشان رعایت می کنند.

پاسخ نسبت ها و تهمت های احمقانه

مانند شیعه از عدد ده کراهت دارد

پاسخ- آیا برای کسی که خود را شیخ الاسلام می نامد این عیب نیست که در بین مسلمانان این رسوائی را در کتابش منتشر سازد؟ و در خلال آن، این مطلب واهی را تکرار کند مثل اینکه تحقیق بی سابقه یا فلسفه مترقی یا حکمت رسائی

[صفحه ۲۵۳]

که امت اسلامی را زنده کند، آورده است.

اما از این عجیب تر، قصه مردی است که خود را به علم و فضیلت نسبت دهد آنگاه چون سخنی بگوید دروغ در آید، چون به کسی نسبت دهد، بر خلاف باشد گفتارهایش در ترازوی سنجش به سخنان چوپان بزها بلکه از آنها پائین تر ماند، گویا این مرد وقتی از شیعه چیزی نقل می کند، از یک ملت منقرض شده ای سخن می گوید که با دگر گونی احوال کسی دیگر از آنها نمانده است تا آبرو و حیثیت خود را بشناسد و از حریم خود وقومش دفاع کرده، نسبت های دروغین را از آنان بزداید؟

از این گذشته، خوان گسترده زمین به ملیونها نفر از افراد این فرقه می درخشد و کتاب خانه های مهم جهان لبریز از کتب این قوم است. آیا نزد چه کسی از آنها و در کدامیک از این کتب، چنین مطلب مسخره ای را می توان یافت. بلی در قرآن شیعه آمده است:

"تلک عشره کامله و من جاء بالحسنه له عشر امثالها و الفجر و لیال عشر فاتوا بعشر سور مثله"

و از این قبیل..، شیعه این آیات را در هر فرصتی از شب و روز می خواند و این دعای عشرات است که شیعه، در هر جمعه ای یکبار آن را می خواند، و این نمازهای مستحبی است که باید ده بار سوره معینی در آن تکرار شود، و این اذکار مستحبی است که باید ده، ده خوانده شود، و بحث عقول عشره، و جواهر و اعراض عشره (در فلسفه به نام مقولات عشر) در کتبهای شیعه می خوانیم.

[صفحه ۲۵۴]

و این از گفتار شیعیان است: پیغمبر، ده نام دارد.
و این از گفتار شیعیان است: خداوند عقل آدمی را به ده چیز نیرومند کرد.
و این از گفتار شیعیان است: ده خصلت از صفات امام است.
و این از گفتار شیعیان است: علی از پیغمبر ده خصلت فرا گرفت.
و این از گفتار شیعیان است: شیعیان را به ده خصلت مژده داده اند.
و این از گفتار شیعیان است: ده خصلت ازمکارم اخلاق است.
و این از گفتار شیعیان است: تا ده علامت پدیدار نشود، قیامت بر پا نمی شود.
و این از گفتار شیعیان است: مومن خردمند نخواهد بود، مگر به ده خصلت.
و این از گفتار شیعیان است: ده چیز را نباید خورد.
و این از گفتار شیعیان است: ده چیز از مردار پاک است.
و این از گفتار شیعیان است: ده جا نباید نماز خواند.
و این از گفتار شیعیان است: ایمان را ده درجه است.
و این از گفتار شیعیان است: عاقیت را ده بخش است.
و این از گفتار شیعیان است: زهد را ده بخش است.
و این از گفتار شیعیان است: شهوت را ده بخش است.
و این از گفتار شیعیان است: برکت را ده بخش است.
و این از گفتار شیعیان است: حیاء را ده بخش است.
و این از گفتار شیعیان است: در شیعه ده خصلت موجود است.
و این از گفتار شیعیان است: اسلام ده سهم دارد.
و این از گفتار شیعیان است: در مسواک ده خصلت است.
و این کاخ های بر افراشته شیعه، و ساختمانهای آباد آنان، و ارنیه با عظمتش، همه و همه، ابن تیمیه را تکذیب میکند، که بر دل هیچکدام از بانیانش بافته های دروغین ابن تیمیه نگذشته است.
اصولا شیعه برای عدد به تنهائی ارزشی قائل نیست و هیچ کس را به دوستی

[صفحه ۲۵۵]

و دشمنی عدد، علامت گذاری نمی کند، هر چند معدودش را دوست یا دشمن دارد. و گردش دنیا از احدی از آنان درباره نام عدد ده، به عنوان نه و یک نشنیده است. از اینهمه نادانی به خدا پناه می بریم.
۲- گوید: از نادانیهایشان و یعنی شیعه) اینکه برای امام منتظرشان چند محل قرار داده، در آنجا انتظار او را می کشند مانند سردابی که در سامراء است و گمان می کنند، او در انجا غائب گردیده و چند جای دیگر. و گاهی در آنجا حیوانی (استر یا اسب یا حیوان

دیگر) نگه میدارنـد تـا وقتی بیرون آمـد، سوار شود. و در آنجـا کسـی رامی گمارنـد تـا در ساعات روز یا اوقات دیگر او را بخارج شـدن ندا دهد و بگوید یا مولانا اخرج ": ای مولایما بیرون شو، " و شمشـیر را بدون اینکه کسـی در مقابلشان باشد از غلاف بیرون می کشـند و سـلاح بر می دارنـد، در بین شـیعه کسانی هسـتند که دائما به خدمتش ایسـتاده حتی نماز نمی خوانندتا مبادا منتظر آنها خروج کند و او در نماز باشد و نماز، او را از خروج و ادای وظیفه خدمتش، باز دارند، و آنان در جاهای دور از محل ظهورش مانند مدینه پیغمبر (ص)، چه در ده روزه اواخر ماه رمضان، یا در وقت دیگر رو به سـمت مشرق ایستاده، و با صدای بلند، خروج او را می خواهند.

۳- از حمـاقت هـای آنـان: بره ای را نگهـداری کرده و گـاهی آن را به رنـگ قرمز، رنگ آمیزی می کننـد زیرا عایشه را حمیرا می نامیدنـد (و حمیرا از احمر یعنی قرمز گرفته شـده) و آن را عـایشه فرض کرده حیوان را بـا کنـدن مو و آزارهـای دیگر، شـکنجه می دهند، تا بدین وسیله عایشه را کیفر داده باشند.

۴- و دیگر پوستی را پر از روغن می کنند انگاه شـکم پوست را شـکافته روغن از آن گرفته می خورند و می گویند این بجای زدن عمر و نوشیدن خون اوست.

۵- و از این قبیـل است نامگـذاری برخی از آنهـا دو الاـغ از الاغهای آسـیا را یکی به نام ابا بکر و دیگری را به نام عمر، آنگاه کیفر دادن دو الاغ به جای

[صفحه ۲۵۶]

کیفر دادن ابو بکر و عمر.

این سه نسبت را در ۲ر۱۴۵ کتاب خود باز تکرار کرده است.

۶- می گویـد: گاهی نامشان را به زیر پاهاشان می نویسـند، تا جائیکه یکی از حکام پای مردی راکه چنین کرده بود، می زید و می گفت: من ابا بکر و عمر را زدم و پیوسته آنها رامی زنم تا نابودشان کنم.

۷- و بعضی از آنان سگهای خود را به نام ابی بکر و عمر نامیده، آنها را لعن می کنند ۱ر۱۱۰

پاسـخ- مـا در کتابمان پرهیزمیکردیم که صـفحاتش را به چیزهائی که ابن تیمیه جبین کتابش را بـدانها آلوده کرده است، موهون و آلوده سازیم. چیزهائی که نه تنها صـفحات کتابش بلکه صـفحات تاریـخ زنـدگانی اشت، و تاریخ قومش همه را سیاه کرده است. ولی از آنجـا که من ترسـیدم بر مردمی سـاده لوح این مطـالب پوشـیده بمانـد، ترجیـح دادم آنها را نقل کنم، و در تعقیب آن بگویم امثال این موهومات که خارج از بحث های علمی و گفتگوی دانشمندان است، تنها نسبت هائی است که مردم دون و اراذل کوچه و بـازار به هم می دهنـد و شایـد در بین آنهـا کسـانی باشـند که از آوردن این نامهـا بر جبهه انسانیت خود شـرم آرنـد، زیرا این گونه بافندگیها چیزی جز تهمت نیست که برای وجود خارجی اش جائی جز در اوهام و خیالات ابن تیمیه نمی توان پیدا کرد.

او این لقب های دروغین را از خود می سازد، و در به هم انـداختن این دروغهای محض، تعمد دارد. آنگاه آمده فحش و ناسـزا می گوید، تفکر میکند، و نسبت به شـیعه رذالت نشان می دهد، او نه تنها آداب دینی را رعایت نمی کند بلکه رسم علم و ادب تالیف، و امانت در نقل و عفت قلم و بیان را هم نمی فهمد.

خواننـده نبایـد گمان برد، این نسـبت های دروغین به قرون گذشـته مربوط بوده، و ناشـی از جهل و نادانی مردم، نسبت به عقائـد و مذاهب اسلامی است که عامل

[صفحه ۲۵۷]

آن دوری فاصله میان آنان بوده است و دیگر مانند قصه گذشتگان است که تکرار نخواهد شد، زیرا امروز افکار مردم پیشرفته و ارتباطات موجود، کشورهای جهان را سخت به هم نزدیک ساخته، و عقائد هر مذهب مشهور و معروف بین مردم شده است. بدین ترتیب شایسته است در این عصر (که آن را نابخردان) دوران نورانی اش می خوانند، دیگر کسی پیدا نشود مانند پیشینیان شیعه را به این خیالات و موهومات بی مایه نسبت دهد.

بلی، اما قلم نویسندگان مصر امروز در صفحات تالیفات خود همین نسبت های دروغین را منتشر می سازد و همین مطالب بی مایه را با اضافاتی که به مراتب در بد خواهی و بیمایگی از یاوه های دروغین پیشینیان خطر ناکتر است به طرفداری از گذشتگان عرضه می کند.

مابه همین زودی شما را به متن این بیانات آگاه می سازیم و نشان می دهیم که نویسنده امروز باطل گرائی اش شدیدتر، و آثارش وقیح تر، و زبانش دورغگو تر، و به باطل و فحشاء از گذشتگان و استادان یاوه گویش بیشتر است با این وصف جای شگفتی است که همین آقایان امت اسلامی را به کلمه توحید و وحدت کلمه فرا می خوانند!!

۸- می گوید: دانشمندان، همه اتفاق کلمه دارند که دروغ در رافضیان ازهمه طوائف اهل قبله، آشکار تر است تا جائیکه مولفان اخبار صحیح مانند بخاری از احدی از قدمای شیعه، مانند عاصم بن حمزه، و حارث اعور و عبد الله بن سلمه و امثال آنها روایت نکرده است، با اینکه اینان از نیکان شیعیانند ۱ر۱۵

پاسخ- این فتوی که با نقل اتفاق علما همراه است خبر میدهد علما بحث مفصلی درکتب خود، در این مسئله دارند که آیا کدام یک از طوائف اهل قبله دروغگو ترند و نتیجه آن بحث و دقت، این است که دروغ در رافضیان... بنابر این اجماع علما بدست آمده، حال ابن تیمیه کف میزند، و میرقصد و پایکوبی میکند

[صفحه ۲۵۸]

و نمیداند که باین ترتیب همه کتابهای قوم گواه صادق بر دروغ خود او است در آنچه می گوید. و مراجعه به کتابهای " منهاج السنه " و " الفصل " و کتابهای مشابه هماهنگی آندو برهان صادقی بما ارائه میدهد، که کدام فریق، دروغگو ترند.

از عجیب ترین دروغهایش اینکه گوید: مولفان اخبار صحیح از شیعه نقل نکرده اند...، صحاح ست (کتابهای ششگانه اهل سنت که مقید به روایت صحیح بوده اند) را بنگرید مملو از روایت از طریق قدمای شیعه از صحابه و تابعین نیکو کارشان و از کسانی که پس از آنها از مشایخ حدیث آمده اند، میباشد، چنانکه تفصیل آنرا در همین مجلد ۱۶۹- ۱۶۷ ملاحظه گردید.

۹- نزد امامیه اصول دین در چهار اصل است: توحید، عدل، نبوت، و امامت که در آخر واقع شده و سه اصل توحید و عدل و نبوت قبل از آنست. و آنان در اصل توحید، نفی صفات و عقیده به مخلوق بودن قرآن، و اینکه خدا در آخرت هم نادیدنی است، را داخل میکنند. و در عدل منکر قدرت خدا میشوند، و میگویند خدا نیمتواند هر کس را بخواهد هدایت کند، و نمیتواند هر کس را بخواهد گمراه سازد. و او گاه پیش می آید چیزی که در خارج نمیباشد بخواهد و چیزی که شده است را، نخواهد و چیزهای دیگر.. و آنها اینکه خدا خالق همه چیز است و بر هر چیز، توانا است، و آنچه او بخواهد، می باشد و هر چه او نخواهد، نمی باشد را، منکرند ۱۰ ر ۲۳.

پاسخ تهمت های او راجع به اصول دین شیعه

پاسخ- نادانی مرد را بنگرید تا کجا کشیده، که فرق بین اصول دین و اصول مذهب نمی گذارد، و امامت را که در اصول مذهب است، به حساب اصول دین گذارده و در نتیجه عقائد قومی راکه از آنها بحث می کند، نمی شناسد به همین دلیل هم معاد را از شمار اصول دین انداخته است، در حالیکه دو نفر شیعه را که اختلاف داشته باشد آیا معاد از اصول دین است، پیدا نمی کنید.
هر چند اگر امامت، از اصول دین شمرده شود، از مقیاس برهان، دور نخواهد بود، زیرا خداوند سبحان ولایت مولای ما امیر المومنین را، به ولایت

[صفحه ۲۵۹]

خود و ولایت رسولش (ص) مقرون ساخته، به این بیان: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین.. و لفظ امیر المومنین به علی (ع)، اختصاص، یافته، چنانکه در جلد سوم ۸۴ به آن اشارت رفت و به همین زودی حدیثش را مفصلا متعرض خواهیم شد.
و در آیه دیگر، خدای بزرگ، ولایت علی را، مایه کمال دین قرار داده آنجا که گوید: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
"امروز دین شما را برایتان کامل، و نعمتم را بر شما تمام کرده و اسلام را بعنوان دین برای شما رضا دادم "
و این معنی نشانه آن است که ولایت یکی از اصول دین قرار گرفته و اگر چنین نبود دین ناقص، و نعمت های خدا بر بندگانش نا تمام می ماند و با ولایت کمال الام که خداوند برای مسلمانان به عنوان دین پذیرفته است، تحقق می یابد.
تا آنجا این ولایت اهمیت دارد، که اگر رسول (ص) آن را ابلاغ نکند، رسالتش را ابلاغ نکرده است، فرماید:
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس:
"ای پیامبر: آنچه بر تو از پروردگارت نازل گردیده است ابلاغ کن، و اگر کوتاهی کنی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای، خدای از شر مردم ترا محفوظ خواهد داشت"
شاید شما در آنچه یاد شد، اگر به احادیث وارده که از ده ها طریق در مورد آیات سه گانه نامبرده، رسیده است، مراجعه کنید، بصیرت بیشتری بیابید. ما این مطالب را در جلد دوم ۱۴۴- ۸۸ و ۱۲۶- ۱۱۵ و در این جلد به تفصیل متعرض شده ایم.

[صفحه ۲۶۰]

و به همین حدود مطالب، در جلد دوم ۳۰۲ و ۳۰۱ متن اشاره کردیم که قبولی همه اعمال مشروط و منوط به صحت ولایت است و معنی اصل همین است چنانکه در مورد توحید و نبوت این چنین است و در فروع دین هیچ کدام این خاصیت، که کلیه اعمال به صحت آن بستگی داشته باشد، دیده نمی شود. و شاید این امر نزد اصحاب پیغمبر در صدد اسلام، مسلم بوده است که عمر بن الخطاب وقتی دو نفر بداد خواهی نزدش امدند، می گوید: این مولای من و مولای هر مومنی است و اگر کسی او مولایش نباشد، دیگرمومن نخواهد بود مراجعه کنید جلد دوم ۳۶۰.
در همین مجلد بزودی به پاره ای از احادیث مستفیضی که دلالت دارد: دشمنی علی علامت نفاق، و نشان کفر است و اگر او (ع) نبود مومنان بعد از پیغمبر (ص) شناخته نمی شدند، و کسی او را دشمن نمی گیرد مگر از ایمان بیرون است، اشارت خواهیم کرد.

اینها دلیل است بر اینکه هر کس ازولایتش روگردان باشد مانند کسی که از توحید و نبوت منحرف باشد، از صراط حق منحرف است. پس، از آنجا که بسیاری از احکام دو اصل (توحید و نبوت)، بر ولایت مترتب است، به نظر میرسد ولایت را از اصول باید شمرد، و در این امر منافاتی نیست که از پاره ای احکام مستثنی باشد، زیرا در اینجا مصالح و حکم اجتماعی نهفته است که نباید بر کسی پوشیده ماند.

اما در مورد نفی صفات، اگر به آن معنی که شیعه نفی می کند یعنی بگوئیم زائد بر ذات نیست و عین ذات است، این توحید محض است و جای بحث درباره آن کتب کلام است. و اگر به آن معنی باشد که " معطله " می گویند، شیعیان از آن معنی مبرایند. همچنین سخن در خلقت قرآن زیرا با خدا چیز دیگر که ازلی باشد و در قدمت با او برابری کند، وجود ندارد. چنانکه برهان صادق آن را کتب عقائد، به تفصیل متعرض است.

اما اینکه خدا نادیدنی است، دلیلش آنست که خدا جسم نیست و منطق

[صفحه ۲۶۱]

صحیح موید به کتاب و سنت، گواه آنست. برای این بحث، نیز باید به جای مناسبش مراجعه کرد.

اما سایر چیزها که به آنان نسبت داده است، دروغ های محض است شیعه از قدیم و جدید تردیدی در گمراهی کسی که آنها را عقیده مند باشد، ندارد.۱۰

- می گوید: رافضیان مساجد را که خداوند امر کرده احترام بگذارند و نامش را در آن ها برند، رها کرده نه نماز جمعه می خوانند و نه نماز جماعت، و احترامی برای مساجدشان نیست اگر هم در آن نماز بگذارند، افرادی نماز می گزارند به بجماعت ولی مشاهد و آثاری که بر فراز گورها بنا کرده اند، احترام فراوان می نهند، و مانند مشرکان در آنجا عکوف کرده به شیوه حاجیانکه برای زیارت بیت عتیق به مکه می روند، آنجا را مقصد و مقصود، قرار می دهند. تا جائیکه برخی از آنها زیارت آن اماکان را، از زیارت کعبه و انجام عمل حج برتر مید انند بلکه اگر کسی با زیارت آنها خود را از زیارت حج واجب، مستغنی نکند او راناسزا می گویند، چنانکه اگر به جای جمعه و جماعت به‌مشاهد نرود مشمول بدگوئی خواهد بود، و این خود نمونه ای از دین مسیحیان و مشرکان است ۱ر ۱۳۱.

و در ۲ر۳۹ گوید: رافضیان مشاهد (قبوری) را که خدا و پیامبرش ساختمان آنها را حرام کرده اند، مانند خانه های بت پرستان می سازند. و برخی از رافضیان‌وزیارتش را مانند عمل حج قرار می دهند. چنانکه مفید کتابی تصنیف کرد به نام " مناسک حج المشاهد " و در آن دروغ و شرک هائی از نوع دروغ و شرک های مسیحیان، دیده می شود.

پاسخ- مساجد آباد، چه در شهرها و چه در روستاهاو حتی قصبات کوچک شیعه نشین نشان دهنده یکی از مظاهر تشیع درطبقات متوسط و متمدن شیعه است که با احترام خاص خود را در برابر مسجد موظف به انجام وظائفی می دانند: تنجیس مسجد نزد شیعیان حرام، و پاک کردن آن از نجاست واجب است. و اگر کسی از آلوده شدن مسجد قبل از نماز آگاهی پیدا کند و تطهیر مسجد نکرده به نماز ایستد

[صفحه ۲۶۲]

نمازش باطل است. جنب، حائض و نفساء نباید درمسجد مکث کنند، و ارد کردن عین نجاست در مسجد اگر عنوان هتک حرمت

پیدا کند، ممنوع است.

هر نوع معامله و سخن گفتن جز ذکر خدا و عبادت که از امور دنیا باشد در مسجد مکروه است و کسی که چنین کند سرش را باید کوبید و او را گفت " فض الله فاک " خدا دهنت را بشکند. ائمه شیعه این روایت را از پیغمبر (ص) نقل کرده اند که همسایه مسجد نمازش جز در مسجد پذیرفته نیست و بسیاری از احترامات دیگر که فقه شیعه متعرض آنست و عمل شیعیان و اقامه جماعت ها، نشان دهنده آن. این مطالب برای کسیکه گردشی دور شهرها کند، و اخبار از شیعه بگیرد، آشکار تر از آنست که بر او پوشیده بماند.

اما تعظیم مشاهد، ربطی به مشرکان ندارد، زیرا شیعه صاحبان مشاهد را عبادت نمی کند، بلکه با زیارت آنان، و درود و ثنای بر آنها و سوگواری برای آنها، به خدای سبحان تقرب می جوید زیرا اینان اولیای خدا و دوستان اویند و شیعه در این باره، احادیثی از پیشوایانش نقل می کند، و در الفاظ زیارات گواه و اعتراف به این حقیقت است که آنان " عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون. "

بندگان عزیز خدایند که در سخن بر او پیشی نمی جویند و به فرمانش عمل می کنند "

اما فحش و ناسزا نسبت به کسی که حج برود و زیارت مشاهد نرود، از بزرگترین دروغهای بافته اوست. شیعه از روز نخست از پیشوایان خود این روایت را نقل کرده که:

بنی الاسلام علی خمس: الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه

اسلام پنج پایه دارد: نماز، زکاه، حج، روزه و ولایت.

و احادیث فراوان در این زمینه وارد شده و معتقد است، که تاخیر حج واجب، از سال استطاعت، گناهی بزرگ و پر عقوبت است، و به تارک حج، هنگام

[صفحه ۲۶۳]

مرگ، گفته می شود، بمیر اگر خواهی به کیش یهود و اگر خواهی به کیش مسیحیت. حال آیا معقول است با وجود این عقائد و احادیث و فتاوی فقها که از کتاب و سنت استنباط شده، مبنی بر وجوب حج، شیعه به کسی که زیارت را بجای حج کافی نداند ناسزا گوید؟!

اما کتاب شیخ مفید، چیزی در آن کتاب نیست جز اینکه آن را " منسک الزیارات (" عبادت زیارت ها) نامیده است و منسک، چیزی جز عبادت و آنچه حق خدا را اداء کند، نیست. و برای این لفظ حقیقت شرعی نسبت به خصوص اعمال حج، پدید نیامده است، هر چند در عرف و اصطلاح مناسک را در مورد حج بکار می برند. از این رو هر عبادتی که مشمول رضای حق باشد درهر مکان و هر زمانی باشد می توان منسک به آن، اطلاق کرد. و از آنجا که زیارت مشاهد و آداب رسیده و ادعیه و نمازهای و اراده بر خلاف سجده بر قبر یا نماز به سوی قبر یا خواستن حاجتی مستقیما از صاحب قبر، از عبادتهای مشروع و صحیح است، و این عبادت همان وسیله قرار دادن آنان است بر اثر قرب و مقامی که نزد خدا دارند، بدین ترتیب چه مانعی از اطلاق لفظ منسک به این عبادت وجود دارد؟!

و اما آنچه نسبت داده که در آن کتاب دروغ و شرک وجود دارد، او با سایر نسبت دروغینش به عواقب این دروغها اهمیت نمی دهد. کتاب شیخ مفید هم هنوز از بین نرفته، در مقابل ما است چیزی در آن نیست، مگر آنچه در کتابهای مشابهش از کتابهای مزار (ادعیه و زیارات) موجود است، محتویات کتاب تنزل ائمه طاهرین از مراتب الوهیت است، که حق آنها نیست، و اثبات بندگی و

خضوع در برابر قدرت خدای سبحان با داشتن عالیترین مقام قرب به درگاه او...
این چیست که از این قوم، فهم هیچ گفتاری را، امید نیست.

انکار نزول آیه ولایت (انما ولیکم الله) درباره علی

اشاره

۱۱- می گوید: برخی از کذابان حدیثی افترا بسته اند مبنی بر این که: این آیه.

[صفحه ۲۶۴]

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکوه و هم راکعون:
"تنها صاحب اختیار شما خدا و پیامبرش و کسانی از مومنانند که نماز بپاداشته در حال رکوع زکات می دهند. "
درباره علی و انگشتری اش که در نماز تصدق کرد، نازل شده، و این مطلب به اجماع اهل علم دروغ است ۱ر ۱۵۶. آنگاه بر دروغ بودن آن، به اوهام و یاوه هائی استدلال می کند که نمونه اجتهادات او را در مقابل نصوص، زیاده دیده ایم مانند آنچه در حدیث رد الشمس که اشاره کردیم می گفت و آنچه در آیه تطهیر و آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.
و یا در حدیث مواخاه، و امثال آن حدیث از احادیث صحیحی که خواهد آمد از بیانات او خواهم دید.

احادیث وارده درباره این مطلب و راویان آن

پاسخ- من نمی دانستم تا این حد تعصب های جاهلانه انسان را مجبور به انکار حقایق ثابت کند که پندارد: آنچه را پیشوایان و حفاظ حدیث نقل کرده اند و اسناد آن را به اشخاصی چون " امیر المومنین "، " ابن عباس " " ابی ذر "، " عمار " " جابر انصاری "، "ابی رافع "، " انس بن مالک "، " سلمه بن کهیل " و " عبد الله بن سلام " می رسانند، از چیزهائی است که اجماع بر کذبش قائم شده است. معلوم می شود این اجماع او نیز مانند سایر اجماعات ادعائیش هیچ گونه وزنه ای در میزان صدق و حقیقت ندارد.
کاش من می دانستم چگونه این مرد، به اهل علم نسبت اجماع بر کذب حدیث می دهد در حالیکه آنان خود به آیه شریفه و حدیثش تحت این عنوان که فعل قلیل مبطل نماز نیست، و صدقه مستحبی را زکاه می گویند، استدلال می کنند و آن را از آیات احکام شمرده اند و این امر نشان می دهد اهل علم در صحت حدیث مزبور اتفاق نظر دارند.

[صفحه ۲۶۵]

گواه این اتفاق، اینکه هر کس از متکلمان در صدد بر آمده ایرادی بر حدیث وارد سازد، ایراد خود را تنها از طریق دلالت، بدون کمترین اشاره ای به سند حدیث وارد ساخته. بعضی از اهل علم حدیث رابه عموم مفسران نسبت داده با انتقاد در دلالت همراه ساخته اند. این خود دلیل واضحی است که مفسران و متکلمان و فقها در صدورحدیث، اتفاق دارند.
اضافه بر این، حافظان و حمله حدیث در کتابهای خود آن را نقل کرده و آن را پذیرفته اند و برخی صریحا به صحتش اعتراف کرده اند. حالا- بنگرید ارزش اجماع ابن تیمیه تا چه میزان است و اینان که اجماع کرده اند در روی زمین چه جائی را گرفته اند؟ شما

خود داوری قاطع را به عهده بگیرید.

در اینجا اسماء گروهی که حدیث را نقل کرده صحتش را پذیرفته اند نقل می کنیم.

۱- قاضی " ابو عبد الله محمد بن عمر مدنی واقدی " متوفی ۲۰۷ بر طبق آنچه در " ذخائر العقبی ۱۰۲ " آمده است.

۲- حافظ " ابو بکر عبد الرزاق صنعانی " متوفی ۲۱۱ به نقل تفسیر ابن کثیر ۱ر۷۱ و دیگران از عبد الوهاب بن مجاهد از مجاهد از ابن عباس.

۳- حافظ " ابو الحسن عثمان بن ابی شیبه " کوفی کتوفی ۲۳۹ در تفسیرش.

۴ "- ابو جعفر اسکافی معتزلی " متوفی ۲۴۰ در رساله ای که در رد جاحظ نوشته.

۵- حافظ " عبد بن حمید الکشی ابو محمد " متوفی ۶۴۰ در تفسیرش که " در المنثور " نقل کرده.

۶ "- ابو سعید اشج " کوفی متوفی ۲۵۷ در تفسیرش از ابی نعیم فضل بن دکین از موسی بن قیش حضرمی از سلمه بن کهیل، و طریق

[صفحه ۲۶۶]

رجالش همه صحیح و مورد وثوق اند.

۷- حافظ " ابو عبد الرحمن نسائی " صاحب سنن متوفی ۳۰۳ در صحیحش.

۸ "- ابن جریر طبری " متوفی ۳۱۰ در تفسیرش ۶ر۱۸۶ به چند طریق.

۹ "- ابن ابی حاتم رازی " متوفی ۳۲۷ به نقل از تفسیر ابن کثیر و در المنثور و اسباب النزول سیوطی. به چند حدیث را نقلکرده و یکی از طرقش ابو سعید اشج باسناد صحیح اوست که اشاره کردیم.

۱۰- حافظ " ابو القاسم طبرانی " متوفی ۳۶۰ در معجم اوسط او.

۱۱- حافظ " ابو الشیخ ابو محمد عبد الله بن محمد انصاری، متوفی ۳۶۹ در تفسیرش.

۱۲- حافظ " ابو بکر جصاص رازی " متوفی ۳۷۰ در احکام القرآن ۲ر۵۴۲، از چند طریق روایت کرده است.

۱۳ "- ابو الحسن علی بن عیسی رمانی ر متوفی ۲ر۲۸۴ در تفسیرش.

۱۴ "- حاکم ابن بیع نیشابوری " متوفی ۴۰۵ در معرفت اصولحدیث حدیث۱۰۲.

۱۵- حافظ " ابو بکر شیرازی " متوفی ۴۰۷ر۱۱ در کتابش " فیما نزل من القرآن فی امیر المومنین. "

۱۶ "- حافظ " ابو بکر ابن مردویه " اصفهانی متوفی ۴۱۶، از طریق سفیان ثوری از ابی سنان سعید بن سنان برجمی از ضحاک از ابن عباس. اسناد صحیحی که رجالش همه مورد وثوقند، و به طریق دیگر آن را روایت کرده گوید: در این اسناد نمی توان ایراد گرفت، و

[صفحه ۲۶۷]

به طرق دیگر هم از امیر المومنین و عمار و ابی رافع، روایت کرده اند.

۱۷ "- ابو اسحاق ثعلبی نیشابوری " متوفی ۴۲۷ر۳۷ در تفسیرش از ابی ذر که عینا نقل کردیم ۳ر۸۵ همین کتاب.

۱۸- حافظ " ابو نعیم اصفهانی " متوفی ۴۳۰ در. فیما نزل من القرآن فی علی. از عمار و ابی رافع و ابن عباس و جابر و سلمه بن

کهیل.

۱۹ "- ابو الحسن ماوردی "فقیه شافعی متوفی ۴۵۰ در تفسیرش

۲۰- حافظ " ابو بکر بیهقی " متوفی ۴۵۸ درکتابش " المنصف. "

۲۱- حافظ " ابو بکر خطیب بغدادی " شافعی متوفی ۴۶۳ در کتاب " المتفق "

۲۲ "- ابو القاسم زین الاسلام عبد الکریم بن هوازان نیشابوری متوفی ۴۶۵ در تفسیرش.

۲۳- حافظ " ابو الحسن واحدی نیشابوری " متوفی ۴۶۸ در "اسباب النزول " ۱۴۸.

۲۴- فقیه " ابن مغازلی شافعی " متوفی ۴۸۳ در " المناقب " از پنج طریق.

۲۵- بزرگ معتزله " ابو یوسف عبد السلام بن محمد قزوینی " متوفی ۴۸۸ در تفسیر کبیرش که ذهبی گوید درسی صد جلد است.

۲۶- حافظ " ابو القاسم حاکم حسکانی " متوفی ۴۹۰ از ابن عباس و ابی ذر و عبد الله بن سلام.

۲۷- فقیه " ابو الحسن علی بن محمد کیا، طبری " شافعی متوفی ۵۰۴، در تفسیرش. و به همین حدیث بر عدم بطلان نماز بفعل قلیل، استدلال کرده، نیز برای نامگذاری صدقه مستحبی به زکاه به همین حدیث

[صفحه ۲۶۸]

بنا بنقل تفسیر قرطبی استدلال کرده است.

۲۸- حافظ " ابو محمد فراء بغوی " شافعی ۵۱۶ در تفسیرش " معالم التنزیل " در حاشیه الخازن ۲ر ۵۵.

۲۹ "- ابو الحسن رزین عبدری اندلسی " متوفی ۵۳۵ در کتاب " الجمع بین الصحاح الست " به نقل از صحیح نسائی.

۳۰ "- ابو القاسم جار الله زمخشری " حنفی متوفی ۵۳۸ در " الکشاف " ۱ر۴۲۲، و گوید: اگر بگوئی، چگونه می تواند ویژه علی (رضی الله عنه) باشد، در حالیکه لفظش، لفظ جمع است، می گویم با اینکه مقصود یکی است، به این دلیل به لفظ جمع آمده است تا مردم در کارهائی نظیر آن، رغبت یافته به ثوابش نائل گردند.

۳۱- حافظ " ابو سعد سمعانی شافعی " متوفی ۳۶۲ در " فضائل الصحابه " از انس بن مالک.

۳۲ "- ابو الفتح نطنزی " متولد ۴۸۰ در " الخصائص العلویه " از ابن عباس و در " الابانه " از جابر انصاری.

۳۳- امام " ابو بکر ابن سعدون قرطبی " متوفی ۵۶۷ در تفسیرش ۲۲۱/۶.

۳۴- اخطب الخطباء " خوارزمی " متوفی ۵۶۸ در "المناقب " ۱۷۸ به دو طریق و شعر حسان را که در ۳ر۹۹ نقل کردیم، ذکر نموده است.

۳۵- حافظ " ابو القاسم ابن عساکری دمشقی " متوفی ۵۷۱ درتاریخ شام به چند طریق.

۳۶- حافظ " ابو الفرج ابن جوزی حنبلی " متوفی ۵۹۷ به نقل " الریاض " ۲ر۲۲۷، و ذخایر العقبی ۱۰۲.

[صفحه ۲۶۹]

۳۷ "- ابو عبد الله فخر الدین رازی شافعی " متوفی ۶۰۶ در تفسیرش ۳ر۴۳۱ از عطا از عبد الله بن سلام و ابن عباس و ابی ذر.

۳۸ "- ابو السعادات مبارك بن اثیر شیبانی جزری شافعی " متوفی ۶۰۶ در " جامع الاصول " از طریق نسائی.

۳۹ "- ابو سالم محمد بن طلحه نصیبی شافعی " متوفی ۶۶۲ در " مطالب السول " ۳۱ به لفظ ابی ذر.

۴۰ "- ابو المظفر سبط ابن جوزی حنفی " متوفی ۶۵۴ در " التذکره " ۹ از سدی و عتبه و غالب بن عبد الله.

۴۱ "- عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی " متوفی ۶۵۵ در شرح نهج البلاغه ۳ ر ۲۷۵.

۴۲ "- حافظ " ابو عبد الله کنجی شافعی " متوفی ۶۵۸ در " کفایه الطالب " ۱۰۶ از طریق انس بن مالک و در آن ابیاتی از حسان بن ثابت نقل کرده که ما آنها را در ۳ر ۱۰۰ همین کتاب روایت کردیم و در ۱۲۲ از طریق ابن عساکر، خوارزمی، حافظ العراقین، ابی نعیم و قاضی ابی المعالی، با شعری از حسان غیر از ابیات مذکوره، روایت کرده است که ما آن شعر را در ۳ر۷۷ از سبط ابن جوزی نقل کردیم.

۴۳- قاضی " ناصر الدین بیضاوی شافعی " متوفی ۶۸۵، در تفسیرش ۱ر۳۴۵ و در " مطالع الانظار" ۴۷۹ و ۴۷۷.

۴۴- حافظ فقیه حرم " ابو العباس محب الدین طبری " مکی شافعی متوفی ۶۹۴ در " ریاض النضره " ۲ر۲۲۷ و " ذخایر العقبی" ۱۰۲ از طریق واحدی و واقدی و ابن جوزی‌و فضائلی.

۴۵- حافظ الدین " نسفی " متوفی ۷۰۱ در تفسیرش ۱ر۴۹۶ که در حاشیه تفسیرخازنش می باشد. ت علامه امینی الغدیر- ۵-

[صفحه ۲۷۰]

۴۶- شیخ الاسلام " حمویی بغدادی " متوفی ۷۴۱، در تفسیرش ۱ر ۴۹۶.

۴۷ "- علاء الدین خازن بغدادی " متوفی ۷۴۱، در تفسیرش ۱ر ۴۹۶.

۴۸- شمس الدین محمود بن ابی القاسم عبد الرحمن اصفهانی " متوفی ۷۴۹/۷۴۶ در شرح تجرید موسوم به " تسدید العقائد " و بعد از بیان اتفاق مفسران بر نزول آیه درباره علی، گوید: قول مفسران ایجاب نمی کند آیه مخصوص به علی و محدود بر او باشد.

۴۹- جمال الدین محمد بن یوسف زرندی " متوفی ۷۵۰ در " نظم درر السمطین."

۵۰ "- ابو حیان اثیر الدین اندلسی " متوفی ۷۵۴، در تفسیرش " البحر المحیط " ۳ر ۵۱۴.

۵۱- حافظ محمد بن احمد بن جزی کلبی " متوفی ۷۵۸، در تفسیرش " التسهیل لعلوم التنزیل " ۱ر ۱۸۱.

۵۲- قاضی " عضد ایجی شافعی " متوفی " ۷۵۶ در " المواقف " ۳ر ۲۷۶.

۵۳ "- نظام الدین قمی نیشابوری " در تفسیرش " غرائب القرآن " ۳ر ۴۶۱.

۵۴ "- سعد الدین تفتازانی " متوفی ۷۹۱ در " المقاصد " و شرحش ۲ر۲۲۸، و بعد از بیان اتفاق مفسراتن بر نزول آیه درباره علی (ع) گوید: اینکه مفسران می گویند آیه در حق علی (رضی الله عنه) نازل شده لازمه اش این نیست که مخصوص به علی و محدود بر علی باشد.

۵۵ "- سید شریف جرجانی " متوفی " ۸۱۶ در شرح مواقف.

۵۶- مولی " علاء الدین قوشچی " متوفی ۸۷۹ در شرح تجرید و بعد از نقل اتفاق مفسران بر نزول آیه در حق امیر المومنین، گوید:

[صفحه ۲۷۱]

قول مفسران به اینکه آیه در حق علی نازل شده... تا آخر کلام تفتازانی.

۵۷ "- نور الدین ابن صباغ مکی " مالکی متوفی ۸۵۵ در " الفصول المهمه" ۱۲۳.

۵۸ "- جلال الدین سیوطی شافعی " متوفی ۹۱۱ در " الدر المنثور " ۲ر۲۹۳ از طریق خطیب، و عبد الرزاق، و عبد بن حمید و ابن

جریر و ابی الشیخ، و ابن مردویه از ابن عباس و از طریق طبرانی و ابن مردویه از عمار بن یاسر. و از طریق ابی الشیخ و طبرانی از علی (ع) و از طریق ابن ابی حاتم، و ابی الشیخ، و ابن عساکر از سلمه بن کهیل. و از طریق ابن جریر از مجاهد و سدی و عتبه بن حکیم، و از طریق طبرانی، و ابن مردویه، و ابی نعیم، از ابی رافع.

و در " اسباب نزول القرآن " ۵۵ پس از نقل حدیث، از چند طریق از طرق نامبرده، گوید: اینها شواهدی است که برخی از آنها، برخی دیگر را تقویت می کند. و در " جمع الجوامع " به نقل از ترتیبش ۶ر۳۹۱ از طریق خطیب از ابن عباس حدیث را نقل کرده و در ۴۰۵ آن را از طریق ابی الشیخ و ابن مردویه از امیر المومنین آورده‌است.

۵۹ "- حافظ " ابن حجر انصاری شافعی " متوفی ۹۷۴ در " الصواعق " ۲۴.

۶۰- مولی " حسن چلبی " در شرح المواقف.

۶۱- مولی " مسعود شراوانی " در شرح المواقف.

۶۲- قاضی " شوکانی صنعانی " متوفی ۱۲۵۰ در تفسیرش.

۶۳ "- شهاب الدین سید محمود آلوسی " شافعی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیرش ۲ر ۳۲۹.

۶۴- شیخ " سلیمان قندوزی " حنفی متوفی ۱۲۹۳ در " ینابیع-

[صفحه ۲۷۲]

الموده " ۲۱۲

۶۵- سید " محمد مومن شبلنجی " در " نور الابصار " ۷۷.

۶۶- شیخ " عبد القادر بن محمد سعید " کردستانی متوفی ۱۳۰۴ در " تقریب المرام فی شرح تهذیب الکلام " از تفتازانی ۲ر۳۲۹ (چاپ شده مصر) و مانند سایر متکلمان درباره حدیث سخن گفته و اعتراف به اتفاق مفسران بر نزول آیه در مورد امیر المومنین (ع) کرده است.

اما سخن در دلالت حدیث، هیچ عرب زبان اصیلی نیست که هر چند وجدانش رابه خطا رهبری کند، بتواند شکی در آن بخود راه دهد. این بحث و خلافها از میهمانان طفیلی و نوپایگان خوان گسترده عربیت است و برای تفصیل بیشتر باید به کتب تفسیر و کلام شیعه مراجعه کرد.

متن حدیث

از انس بن مالک روایت شده است که سائلی به مسجد آمد می گفت: من یقرض الملی الوفی؟ در این موقع علی (ع) در حال رکوع بود، با دستش به سائل می گفت انگشتری را از دست من بیرون آور. پیغمبر خدا به عمر فرمود: واجب شد.

عمر گفت پدر و مادرم به قربانت یا رسول الله چه چیز واجب شد. فرمود: بخدا سوگند بهشت برای او واجب شد و او انگشتری از دست خود خارج نکرد مگر اینکه خداوند او را از هر گناهی کوچک و بزرگ رهانید. انس گوید: هنوز کسی از مسجد بیرون نرفته بود که جبرئیل به این آیه نازل شد که خدای بزرگ می فرماید

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون.

[صفحه ۲۷۳]

آنگاه حسان بن ثابت این اشعار را از خود سرود:

ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی

و کل بطیء فی الهدی و مسارع

ا یذهب مدحی و المحبین ضایعا

و ما المدح فی ذات الاله بضایع

فانت الذی اعطیت اذ انت راکع

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

بخاتمک المیمون یا خیر سید

و یا خیر شار ثم یا خیر بایع

فانزل فیک الله خیر ولایه

و بینها فی محکمات الشرایع

"ای ابا الحسن جانم، و خونم. و جان و خون هر کس در راه هدایت، چه تند یا کندگام بر میدارد، فدایت باد. "
"آیا مدح من و مدح دوستانت تباه خواهد شد؟ نه، مدحی که در راه خدا انجام شود تباه نمی گردد."
"توئی آنکس که در هنگام رکوع، جان همه مسلمانان فدایت ای بهترین رکوع کننده. "
"انگشتری مبارکت را عطا کردی ای بهترین آقا، و ای بهترین خریدار در آنجا، و ای بهترین فروشنده. "
"آنگاه خداوند درباره ات بهترین ولایت رانازل ساخت و در شرائع محکمش آن را بیان داشت."
در اینجا متون دیگری وجود دارد به منظور اختصار از آنها صرف نظر می کنیم تعبیر و لفظ ابو ذر را در ۳ر۸۵ آوردیم

[صفحه ۲۷۴]

یک ایراد مردود از آلوسی و پاسخ آن

سیـد " حمیـد الدین عبد الحمید الوسـی " در کتابش " نثر اللئالی علی نظم الامالی " ۱۶۰ وقتی به آیه ولایت می رسـد، می گوید: این آیه نزولش، چنـانچه پنداشـته انـد تنهـا درحق علی نبوده است، بلکه دربـاره مهاجرین و انصار نازل شـده و علی یکی از آنها می باشد. زیرا " الذین " در آیه، صیغه جمع است پس نمی تواند علی به تنهائی مقصود از آیه باشد.
امینی گویـد: این مرد، در این گفتارش به آهنگ ابن کثیر دمشـقی می نوازد و بر وزان او می بافد، و از چاه او این آب را می کشد، او که در تـاریخش درباره این آیه چنانکه به همین زودی خواهـد آمـد می گویـد: درباره خصوص علی، هیـچ آیه ای از قرآن نازل

نشده است...

گروه غفلت زدگان را این حقیقت فراموش شده است که: هر گاه حکمی به عنوان عموم صادر شود. به طوریکه در یک جریان طبیعی قرار گیرد تا دیگران را به آوردن نظیرش تشویق، یا از آوردن شبیهش باز دارد، خصوصا که موضوع را با خصوصیات مکورد، بر حسب تطبیق خارجی معین کنند، بلیغتر و برای صدق قضیه کلی، بر آن فرد، از توجه سخن راسا به سوی او، موکد تر است و برای آن نظائر فراونی در قرآن کریم وجود دارد، و اینک چند نمونه آن:

۱- الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء: آنها که گفتند خدا فقیر است و ما بی نیاز- حسن گوید: گوینده این سخن حین بن اخطب است. و عکرمه و سدی و مقاتل و محمد بن اسحاق گویند. او فنحاص بن عازوراء بوده است، خازن گوید این سخن را هر چند یک نفر یهودی گفته ولی چون همه آنها به این سخن راضی

[صفحه ۲۷۵]

بودند، سخن به همه آنها نسبت داده شده است. مراجعه کنید به تفسیر قرطبی ۴ر۲۹۴، تاریخ ابن کثیر ۱ر۴۳۴ تفسیر خازن ۱ر ۳۲۲.

۲- و منهم الذین یوذون النبی...: پاره ای از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزرده می گویند او گوش محض است. این آیه درباره مردی از منافقان نازل شده که عبارتست از: جلاس بن سوید یا نبتل بن حارث یاعتاب بن قشیر، مراجعه کنید تفسیر قرطبی ۸ر۱۹۲، تفسیر خازن ۲ر۲۵۳، الاصابه ۳ر ۵۴۹.

۳- و الذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم...: از بردگانتان آنها که مایل به بستن قرار داد " مکاتبه " اند با آنها قرار داد بندید مشروط به اینکه در آنها خیری دانسته باشید. این آیه درباره صبیح مولی حویطب بن عبد العزی نازل شد. وی گوید: من غلام حویطب بودم از او خواستم با من قرار داد مکاتبه به بندد. آنگاه درباره من این آیه نازل شد: و الذین یبتغون الکتاب. این روایت را ابن منده و ابو نعیم و قرطبی به نقل تفسیر قرطبی ۱۲ر۲۴۴، اسد الغابه، ۳ر۱۱، الاصابه ۲ر۱۷۶ نقل کرده اند.

۴- ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما ".... آنان که اموال یتیمان را به بیداد می خورند، تنها آتش در شکم خود کرد هاند.

"مقاتل بن حبان گوید: این آیه درباره مرثد بن زید الغطفانی نازل شده.

مراجعه کنید تفسیر قرطبی ۵ر۵۳، الاصابه ۳ر ۳۹۷.

۵- لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم...

[صفحه ۲۷۶]

"خداوند شما را نهی نمی کند، درباره کسانیکه با شما نمی جنگند و از خانه هاتان بیرون نمی کنند، که با آنان به نیکی رفتار کنید.

"این آیه درباره اسماء بنت ابی بکر نازل شد، زیرا، مادرش قتیله بنت عبد العزی، با هدایائی در حالیکه مشرک بود در مدینه به او وارد شد. اسماء گفت من هدیه ای از تو نمی پذیرم و نباید بخانه من وارد شوی تا از رسول خدا (ص) اذن دریافت کنم. وقتی از پیغمبر پرسید، خداوند این آیه را نازل کرد. پیغمبر دستور داد به منزلش او را وارد کند و هدیه اش را بپذیرد و از احترام و نیکی نسبت به او دریغ ننماید.

این حدیث را بخاری، مسلم، احمد، ابن جریر و ابن ابی حاتم بر طبق تفسیر قرطبی ۱۸ر۵۹، تفسیر ابن کثیر ۴ر۳۴۹ و تفسیر خازن

۴ر۲۷۲ نقل کرده اند.

۶- یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم:

"ای پیامبر آنانکه به سوی کفر میشتابند و لفظا ایمان، ابراز داشته اند، نباید باعث اندوه تو شوند. "

مکی در تفسیرش گوید: این آیه درباره عبد الله بن صوریا نازل شده است. تفسیر قرطبی ۱۷۷/۶، الاصابه ۲ر ۳۲۶.

۷- قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا آیه ۲۰۰:

"گفتند چرا خدا با ما حرف نمی زند و یا نشانی را که ما می خواهیم برای ما نمی آورد."

این آیه در مورد رافع بن حریمله نازل شد و محمد بن اسحاق از ابن عباس

[صفحه ۲۷۷]

روایت کرده که گفت: رافع به پیغمبر خدا (ص) گفت: یا محمد اگر چنانکه میگوئی رسول خدائی پس بگو خدا خود با ما سخن گوید تا کلامش را بشنویم خداوند در این مورد، آیه فرستاد. تفسیر ابن کثیر ۱ر ۱۶۱.

۸- الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوانهم فی الدنیا حسنه:

"آنان که در راه خدا پس از ستم ها که دیده مهاجرت کردند، آنان را در این دنیا در جایگاه خوبی مستقر خواهیم کرد."

ابن عساکر در تاریخش ۷ر۱۳۳ از طریق عبد الرزاق از داود بن ابی هند، آورده است که آیه در مورد ابی جندل ابن سهیل عامری نازل شد و قرطبی در تفسیرش ۱ر۱۰۷ این قول را از جمله اقوال وارد درآیه، ذکر کرده است.

۹- ان الذین یتلون کتاب الله و اقاموا الصلاه و انفقوا مما رزقناهم:.

"کسانی که کتاب خدا را خوانده، نماز بپا می دارند و از آنچه آنان را روزی کردیم انفاق می کنند"...

این آیه در باره حصین بن مطلب بن عبد مناف نازل شده مراجعه کنید الاصابه ۱ر ۳۳۰.

۱۰- و العصر ان الانسان لفی خسر..

"سوگند به عصر که انسان در زیانکاری است مگر کسانیکه ایمان آورده کارهای شایسته انجام دهند و به حق و صبر سفارش کنند "

از ابی بن کعب روایت است که گوید: سوره و العصر را بر پیامبر (ص) خواندم و گفتم: پدرو مادرم به فدایت، تفسیرش چیست؟ گفت: و العصر: سوگندی است از خدای، به آخر روز، که انسان: ابو جهل بن هشام، در زیانکاری است مگر کسانی که ایمان آورده اند: ابو بکر صدیق و کارهای شایسته کردند ک عمر بن خطاب و بهم دیگر سفارش به حق کردند: عثمان بن عفان، و سفارش به شکیبائی کردند: علی بن ابی طالب.

[صفحه ۲۷۸]

مراجعه کنید به ریاض النضره ۱ر۳۴

امینی گوید: ما، بر این تاویلات تحریف آمیز و مردود با این قوم به عنوان موافق کف نمی زنیم ولی این مطالب را برای اقامه حجت، از طریق خودشان بر آنان می آوریم.

۱۱- ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخره..:

"کسانیکه پیمان با خدا و سوگند های خود را به پول ناچیزی معامله می کنند اینان در آخرت نصیبی نخواهند داشت. "

این آیه درباره عیدان بن اسوع حضر می نازل شد. این مطلب را مقاتل در در تفسیرش به نقل " الاصابه " ۳ر۵۱ اظهار کرده است.

۱۲- یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم:

"ای کسانی که ایمان آورده اید خدای را فرمان برید و پیامبرش را اطاعت کنید و اولی الامری که از خودتان است."

بخاری درصحیحش درکتاب تفسیر ۷ر۶۰ و احمد در مسندش ۳۳۷ و مسلم در صحیحش به نقل تاریخ ابن عساکر ۷ر۳۵۲ و بنا به تفسیر قرطبی ۵ر۲۶۰ و دیگران گویند نزول این آیه یا ایها الذین آمنوا درباره عبد الله بن حذاقه السهمی، است.

۱۳- یقولون هل لنا من الامر من شیء قل ان الامر کله لله یخفون فی انفسهم..:

"میگویند آیا از فتح برای ما نصیبی خواهد بود، بگو فتح و نصرت همه اش از آن خدا است در دل خود چیزهائی را پنهان میدارند تا بر تو آشکار نشود می گویند اگر ما را نصیبی از فتح بود اینجا کشته نمی شدیم"..

[صفحه ۲۷۹]

گوینده عبد الله بن ابی بن سلول، راس منافقان است و درباره اول این آیه نازل شده است.

ابن ابی حاتم از طریق زیر نقل می کند که آیه: درباره معتب بن قشیر نازل گردیده است. مراجعه کنید تفسیر قرطبی ۴ر۲۶۲، تفسیر ابن کثیر ۱ر۴۱۸، تفسیر الخازن ۱ر ۳۰۶.

۱۴- الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم:

"کسانی به مردم گفتند، مردم برای شما متحد شدند " مراد از ناس اول نعیم بن مسعود اشجعی است، نسفی در تفسیرش گوید: از این لفظ جمع، مراد یکی است، یا او را پیروانی بوده است که مانند او تاخیر و درنگ می کردند. و خازن گود: از لفظ عام، اراده خاص شده است.

ابن مردویه به اسنادش از ابی رافع آورده که نبی اکرم (ص) علی را با عده ای به دنبال ابو سفیان فرستاد، مردی از اعراب خزاعه آنان را دید و گفت: قوم برای شما دست به اتحاد زده اند. گفتند:

حسبنا الله و نعم الوکیل.

آنگاه درباره آنها این آیه نازل شد. تفسیر قرطبی ۴ر۲۷۹، تفسیر ابن کثیر ۱ر۴۳۰، تفسیر خازن ۱ر ۳۱۸.

۱۵- یستفتنونک قل الله یفتیکم فی الکلاله:

"از شما درباره کلاله (خواهران و برادران) اظهار نظر می خواهند بگو خدای نظر می دهد "

درباره جابر بن عبد الله انصاری نازل شده، ابو بودکه اظهار نظر میخواست و می گفت این آیه درباره من نازل شده است.

تفسیر قرطبی ۶ر۲۸، تفسیر خازن و تفسیر نسفی حاشیه تفسیر خازن ۱ر ۴۴۷..

[صفحه ۲۸۰]

۱۶- یسالونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر...:

"از تو می پرسند چه انفاق کنند بگو هر چیزی که انفاق کنید."...

درباره عمرو بن جموح نازل شده، او پیر مردی بزرگ و ثروت مند بود، گفت یا رسول الله چه چیز بهتر است تصدق کنیم؟ و بر چه

کسی اتفاق نمائیم؟ پس این آیه نازل شد. تفسیر قرطبی ۳ر۳۶، تفسیر خازن ۱ر۱۴۸.

۱۷- و هم ینهون عنه و یناون عنه:

"کفار مردم را از پیروی پیامبر نهی کرده و خود از او دوری می کنند."

قوم را عقیده چنانست که این آیه درباره ابی طالب نازل شده و تفصیل آن را دو " کفار مردم را از پیروی پیامبر نهی کرده و خود از او دوری میکنند. " جلد ۸ ص ۸۰۳ متن عربی بیان داشته ایم.

۱۸- لا تجد قوما یئمنون باللهو الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله:

"قومی را مومن به خدا و روز قیامت نمی یابی که در عین حال به آنان که از خدا و رسولش رو گردانند، مهربان باشند.

در مورد ابی عبیده جراح که پدرش در جنگ بدرکشته شد نازل گردید یا درباره عبد الله بن ابی، تفسیر قرطبی ۳۰۷/۱۷، نوادر الاصول حکیم ترمذی ۱۵۷.

۱۹ "- و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا..:

"و دیگران بگناه خود اعتراف کرده کار شایست و ناشایست را بهم مخلوط کردند"..

درباره ابی لبابه انصاری خصوصا نازل شد. تفسیر قرطبی ۸ر۲۴۲، الروض الانف ۲ر۱۹۶

۲۰- یحلفون بالله لکم لیرضوکم:

[صفحه ۲۸۱]

"برای شما بخدا سوگند یاد می کنند تارضایت شما را جلب کنند. "

مردی از منافقان گفت سوگند اینان از نیکان و اشراف مایند و هر گاه آنچه محمد می گوید حقیقت داشته باشد باید اینان از الاغ ها بد تر باشند، یکی از مسلمین این جمله را شنید و گفت: بخدا سوگند آنچه محمد می گوید حق است و تو بد تر از الاغی. مرد شکایت او را نزد پیامبر برد و پیغمبر او را احضار کرد، فرمود: برای چه این سخن را بر زبان راندی؟ او شروع به لعن و نفرین کرد و بخدا سوگند خورد که من چنین نگفته ام. مرد مسلمان گفت خدایا، راستگو را تصدیق، و دروغ گو را، تکذیب کن. این آیه آمد. تفسیر قرطبی ۸ر۱۹۳، تفسیر ابن کثیر ۲ر۳۶۶

۱۲- گوید: رافضیان نمی توانند ایمان علی و عدالتش را، و اینکه او از اهل بهشت است ثابت کنند تا چه رسد به امامتش، مگر وقتی که امامت ابو بکر، عمر و عثمان را بپذیرند ز،یرا اگر بخواهند این امتیازها را برای علی ثابت کنند، دلیلی با آنها موافق نمی شود چنانکه مسیحی اگر بخواهد نبوت مسیح را ثابت کند بدون پذیرفتن دین محمد هیچگونه دلیلی با او همراه نخواهد بود. جلد اول ص ۱۶۲ منهاج السنه

پاسخ- ای روزگار من هر روز ترا با شگفتی های تازه تری می بینم!

کاش می دانستم چه موقع ایمان و عدالت علی، احتیاج به برهان و استدلال پیدا کرده است؟ و او در چه زمانی کافر بوده تا موضوع ایمان آوردنش مطرح باشد؟ و آیا در آغاز اسلام برای پیغمبر برادری که با او همکاری کند غیر از علی کسی بود؟ آن وقتی که دیگران که نام آنها را برده، هنوز اسلام نیاورده بودند. آیا اسلام بدون شمشیر و نیزه او می توانست بر پای خود به ایستد؟ آیا لشگر شرک جز بر اثر قدرت وصولت او ممکن بود منهزم شود؟ آیا زنگار شبهه و کفر جز به بیانات و براهین او زدوده شد؟ آیا خدای بزرگ کعبه بیت الحرام را از آلودگی بت ها، جز بدست شریف او پاک گردانید؟ آیا خدا در قرآن خاندانی را از پلیدی

[صفحه ۲۸۲]

پاکیزه نگردانید که بعد از رسول خدا او بزرگ آن خاندان باشد؟ آیا کسی وجود دارد غیر از او که به نص قرآن کریم نفس قرآن نفس رسول الله باشد؟ آیا چه کسی که خود را در لیله المبیت جز او به رضای خدا فروخته است؟ آیا کسی از مومنانوجود دارد که مانند رسول خدا به نفس آنان از خودشان اولی باشد غیر از او؟ نه و الله.

احادیث شیعه در همه اینمطالب متواتر است و این احادیث است که شیعه را ملزم به اعتراف به اینهمه فضیلت برای علی کرده است. ولی شیعه چون با دیگران در مقام استدلال بر آید به احادیث اهل سنت استدلال می کند زیرا دلیل باید برای طرف مقابل، الزام آور باشد بدون اینکه شیعیان در مقام ثبوت و واقع احتیاج به این ادله داشته باشند. و در حقیقت روشن رسمی استدلال همین است نه روشن که علمای اهل سنت می پیمایند که در تمام موضوعات به کتب علماشان و احادیشان استدلال می کنند که خارج از اصول محاجه و مناظره است.

و کاش من میدانستم میان عدالت و ایمان علی و ایمان و عدالت دیگران چه ملازمه ای وجود دارد؟ آیا آنان را با علی نفس واحدی می پندارد که آن نفس قابل تبعیض نیست و یا گمان می کند روح واحدی بر همه آنها جریان دارد، و از یک ایمان یا کفر متاثراند؟

و آیا این ملازمه ابتکاری مولود ابن تیمیه، بر اصحاب و تابعین شیعی و بعد از آنها بر پیشوایان شیعه از ائمه، علماء بزرگان آنها در قرون گذشته با مناظرات و استدلالها و احتجاجهای مذهبی فراوانشان در مجالس و محافل، مخفی مانده یا مخالفانشان در دفاع از رجال و مبادی شان، آن را فراموش کرده اند؟

اینها همه، هیچکدام نبوده است، تنها این مرد خوشش می آید رافضیان را به مسیحیان تشبیه کرده باشد و بین علی و ایمان معاویه حقه باز، و یزید فاسق و فاجر، و جنایتکاران مستبد بنی امیه و هتاکان بنی عباس، رابطه بر قرار سازد. و این ر انهایت درجه علم، دین ورع و ادب خود میداند.

[صفحه ۲۸۳]

۱۳- در جلد ۲ر۹۹ کتابش بزرگ مرد امت نصیر المله و الدین خواجه طوسی و پیروان او و همه رافضیان را به انواع هتاکی و معاصی علنی، از قبیل ضایع ساختن‌نماز، و ارتکاب محرمات، و حلال دانستن حرمات الهی، و بی مبالاتی در امر مشروبات الکلی و فحشاء، حتی در ماه رمضان، و ترجیح شرک بر عبادت خدا، نسبت می دهد. و این گونه کارها و امثال آنها را از حالات دائمی رافضیان می شمارد. اعمال و رفتاری که هر کاو شگری می داند دروغ و خیال محض بیش نیست تا به وسیله اشاعه فحشاء بین مسلمانان، شیعه را بد نام کند. و خدای بزرگ داوری است صریح و قاطع روزی که میزان اعمال نصب کرده از سخنان هر کس جویا خواهد شد.

و ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید.

هر سخنی که از دهان بر آید فرشته برای ثبت و ضبط مهیاست.

۱۴- گوید: مشهور ترین کسانی که مرتد شدند، دشمنان ابی بکر الصدیق (رضی الله عنه) و پیروانشان مانند مسیلمه و تابعان او و دیگرانند. و رافضیان اینان را دوست دارند، چنانکه بسیاری از برزگانشان مانند این امامی مذهب (علامه حلی) و دیگران گفته اند. رافضیان اهل رده را بر حق می دانند، و می گویند، ابو بکر صدیق آنان را بنا حق کشته است ۲ر۱۰۲ منهاج.

پاسخ- کاش کسی پیدا می شد از این مرد می پرسید که به او خبر داده است که رافضیان، مسیلمه و طرفدارانش را دوست می دارند، در حالیکه هنوز او را دروغگو نامیده، مسیلمه کذابش می گویند و عمالش را افتضاح تلقی می کنند و شیعه از دروغهایش به تفصیل یاد کرده است. شیعیان نبوت را در انحصار خاتم پیغمبران محمد سید الانبیاء و ص) دانسته، هر مدعی نبوتی غیر از او را کافر می دانند.
چه خوب بود بزرگانی که این سخن خلاف واقع را از آنها نقل کرده به ما نشان می داد، آیا او آنها را با این عقیده دیده است؟ چرا نام آنها را یاد نکرده؟ و چرا از آنها اسمی نیاورده، اصولا او که به نقل از آنها، اطمینان ندارد، و

[صفحه ۲۸۴]

پیوسته به بدگوئی آنان می پردازد، پس شاید در کتابهایشان دیده است این کتابها کدام است؟ کجا است؟ از کی است؟ اما کتابهای بزرگ پیشوای آنها علامه حلی در علم کلام و عقاید همه موجود است چه آنها که خطی است و چه آنها که چاپی است آیا در کدامیک از آن کتابها این تهمت را می توان یافت بلی تنها در قوطی عطاری دشمنی های ابن تیمیه و درصندوق بد بینی های او، یعنی کتاب تهمت نامه اش. بار الها تنها نزد تو شکایت میکنیم. اللهم الیک المشتکی.

انکار نزول سوره هل اتی درباره اهل بیت و پاسخ آن

۱۵- می گوید: او (علامه حلی) مطالب دروغی که نماینده جهل گوینده آنست آورده مثل این سخن که " هل اتی " در حق آنان (اهل بیت) نازل گردیده با اینکه هل اتی به اتفاق علماء از سوره های مکی است، و علی بعد از هجرت با فاطمه ازدواج کرده و حسن و حسین بعد از نزول هل اتی به دنیا آمده اند- پس این سخن که سوره در شان آنها شده از دروغهائی است که بر هر کس کمترین علمی به نزول قرآن و احوال اهل بیت داشته باشد پوشیده نمی ماند.
پاسخ- نادانی این مرد به یک باب و دو باب محدود نیست، او چنانکه در عقائد نادان است، در فرق اسلامی، در سیره و احکام، در حدیث، همچنین در علوم قرآن، نادان است و نمی داند مکی بودن سوره، منافی آن نیست که برخی آیاتش در مدینه نازل شده باشد و بالعکس. و این امر در همه سوره های قرآن جاری است چنانکه درجلد ۲ ص ۱۵۴ همین کتاب بیان شد و مقصود ابن الحصار که گوید ": از هر سوره مکی یامدنی آیاتی مستثنی می باشد " همین است
ثانیا مطمئن ترین راه برای اینکه بدانیم سوره ای مکی یا مدنی است، مراجعه به راوایات فراوانی است که شان نزول آن به اسناد مستفیض و متعدد رسیده است، نه استناد به سخنان بی مدرک و بدون سند. ما در همین مجلد ص ۱۹۷- ۱۹۰ به بخش مهمی از کسانی که این حدیث را نقل کرده اند و در برابر آن پذیرش خود را اعلام

[صفحه ۲۸۵]

نموده اند، اشاره کردیم تا ثابت کنیم، این از دروغهای رافضیان نیست و دلیل بر نادانی ناقلش نمیشود، نمیتوان به دانشمند بزرگ ما علامه حلی، و نه بر پیروانش از این بابت حمله کرد. و اگر در نقل این حدیث در ذیل آیه ایرادی وجود دارد، علامه حلی، و بزرگان اهل سنت، در این باره یکسانند.

ثالثا عقیده به مکی بودن سوره " هل اتی " نه تنها مورد اتفاق همه علما نیست بلکه اکثریتشان بنابر نقل خازن (در تفسیرش ۴ر۳۵۶ (از مجاهد و قتاده و جمهور، بر خلاف آن، نظر می دهند.

ابو جعفر نحاس درکتاب خود " الناسخ و المنسوخ " از طریق حافظ ابی حاتم از مجاهد از ابن عباس حدیثی درباره تفکیک آیات مدنی، از مکی قرآن آورده، که در آن گوید:

و- المدثر تا آخر قرآن مگر " اذا زلزلت "، " اذا جاء نصر الله "، " قل هو الله احد " " قل اعوذ برب الفلق " " قل اعوذ برب الناس ، "همه در مدینه نازل شده اند. و در بین اینها سوره هل اتی می باشد. و نیز سیوطی در، الاتقان ۱۵/۱ پس از نقل حدیث گوید: این چنین به تفضیل روایت کرده اند و اسنادش بسیار خوب. و رجالش همه مورد وثوق، و از علمای مشهور عربیت اند.

حافظ " بیهقی " در " دلائل النبوه " به اسنادش از عکرمه، و حسین بن ابی الحسن حدیثی در مکی و مدنی بودن سوره ها آورده اند که در آن یکی از سوره های مدنی را، سوره هل اتی شمرده است.

و ابن الضریس در " فضائل القرآن " از عطا روایت کرده: سوره انسان (هل اتی) از سوره های مدنی است.

خازن در تفسیرش ۱ر۹ آنرا از سوره های نازل در مدینه، شمرده است.

[صفحه ۲۸۶]

و این همه قرآنهای موجود دنیا است اعم از خطی و چاپی آن باشکارا حقیقت را به شما خبر می دهند. همه اتفاق دارند بر مدنی بودن سوره هل اتی، پس باید گفت اگر پندار ابن تیمه درست باشد، امت اسلامی اجماع کرده اند بر خلاف اتفاق علماء؟

"فما منکم من احد عنه حاجزین. و انه لتذکره للمتقین. و انا لنعلم " ان منکم مکذبین. "

رابعا کسانی که معتقدند در آن سوره یک یا چند آیه مکی وجود دارد مانند حسن، عکرمه، کلبی، و دیگری، تصریح می کنند که آیات مربوط به قصه اطعام طعام، مدنی است.

خامسا هیچ ملازمه ای بین مکی بودن سوره و نزول آن قبل از هجرت، وجود ندارد زیرا ممکن است در حجه الوداع نازل شده باشد با توجه به اینکه از کلمه " اسیرا " اراده عموم شده و به هر مومنی که شامل مملوک هم باشد اطلاق می گردد، چنانکه ابن جبیر، حسن، ضحاک، عکرمه، عطا و قتاده گفته اند و ابن جریر و گروه دیگری آن برگزیده اند (و این گونه اسیران در مدینه بعد از هجرت یافت می شدند نه قبل از آن در مکه).

انکار نزول آیه مودت درباره اهل بیت و پاسخ آن

۱۶- می گوید: گفتار او (علامه حلی) مبنی بر اینکه آیه.

قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.

محبت اهل بیت را واجب میکند، غلط است دلیلش اینست که آیه مکی است و آن روز علی هنوز با فاطمه ازدواج نکرده و اولادی بهم نرسانده بود ۲ر ۱۱۸.

و در ص ۲۵۰ گوید: اما سخن او (علامه حلی) که گوید: خدا درباره آنها قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی " را نازل کرده است، این دروغ است

[صفحه ۲۸۷]

زیرا این آیه در سوره شوری بی تردیدمکی است و قبل از ازدواج علی بافاطمه، و قبل از تولد حسن و حسین، نازل شده است (تا آنجا که گوید) گروهی از مصنفان اهل سنت و جماعت و شیعیان طرفدار احمد، و دیگران حدیثی از پیغنبر اکرم (ص) نقل کرده اند که وقتی: این کیه نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله اینان کیانند فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان، و این حدیث به اتفاق حدیث شناسان دروغ است دلیلش اینکه، آیه به اتفاق اهل علم در مکه نازل شده، زیرا سوره شوری همه اش مکی است بلکه تمام سوره هائی که ال حمیم دارد همه مکی می باشند.

آنگاه تاریخ تولد دو سبط پیغمبر حسن و حسین را برای اثبات علم و اطلاعش نسبت به تاریخ به تفصیل بیان کرده است.

پاسخ- اگر در کتاب این مرد، جز این تقلب و تزویر ها نسبت به اجر صاحب رسالت، و سخنان دروغ و نسبت های باطل و تهمت های صرحیش در این باره نبود، برای عار و ننگ او کافی بود.

هیچکس به مکی بودن آیه تصریح ندارد، تا چه رسد به اتفاق دورغین اهل علم، تنها این گمان از آنجا برای مردک حاصل شده است که اطلاق مکی بر سوره شده است، حق سخن را، در ج ۲ر۱۵۸- ۱۵۴ این کتاب و درمین مجلد ۲۷۶- ۲۷۴ ایراد کردیم.

و تکذیب این ادعا که سوره شوری همه اش مکی است به وسیله استثنای مفسران از مکی بودن چهار آیه:

ام یقولون افتری علی الله کذبا- تا قول خدای تعالی "- خبیر بصیر " صورت میگیرد و بقول برخی دیگر استثنای چند آیه.

"و الذین اذا اصابهم البغی " تا " من سبیل."

[صفحه ۲۸۸]

تا چه رسد، به استثنای مکی بودن آیه مودت.

و قرطبی در تفسیرش ۱۶ر۱ و نیشابوری در تفسیرش، و خازن در تفسیر ۴ر۴۹ و شوکانی در " فتح القدیر " ۴ر۵۱۰ و دیگران از ابن عباس و قتاده، تصریح کرده اند که سوره شوری جز چهار آیه آن که اولش قل لا اسالکم علیه اجرا " می باشد، مکی است.

اما درباره اینکه آیه در شان علی و فاطمه و فرزندانشان نازل گردیده و مودت آنان را واجب کرده، این مطلب از مختصات علامه حلی و ملت شیعی از نمی باشد، بلکه اتفاقی تمام مسلمانان جز افراد نایابی از طرفداران روح اموی مانند ابن تیمیه و ابن کثیر است. هیچ خواننده ای بر خورد به چنین اتفاق دروغین حدیث شناسان نکرده و نخواهد کرد. ای کاش این مرد ما را به پاره ای این اجماع کنندگان یا بر یکی از تالیفاتشان، یا بر پاره ای از کلماتشان رهبری می کرد. ما در ۲ر۳۱۱- ۳۰۶ متن همین کتاب به اندازه کافی و رسا از گروهی از حفاظ و مفسران بزرگ قوم حدیث را نقل کردیم از قبیل:

امام احمد، ابن المنذر

ابن ابی حاتم، طبری

طبرانی، ابن مردویه

ثعلبی، ابو عبد الله الملا

ابو الشیخ، نسائی

واحدی، ابو نعیم

بغوی، بزار

ابن المغازلی، حسکانی

محب الدین، زمخشری

ابن عساکر، ابو الفرج

[صفحه ۲۸۹]

حمویی، نیشابوری

ابن طلحه، رازی

ابو السعود، ابو حیان

ابن ابی الحدید، بیضاوی

نسفی، هیثمی

ابن الصباغ، کنجی

مناوی، قسطلانی

زرندی، خازن

زرقانی، ابن حجر

سمهودی، سیوطی

صفوری، صبان

شبلنجی، حضرمی

نبهانی

و گفتار امام شافعی در این باره معروف است که گوید:

یا اهل بیت رسول الله حبکم

فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم

من لم یصل علیکم لا صلاه له:

"ای خاندان رسول الله، دوستی شما در قرآن از جانب خدا، واجب شده است.

در عظمت قدرو جلالت منزلت شما این بس که هر کس بر شما دوروود نفرستند نمازش پذیرفته نیست "

این دو بیت را ابن حجر در الصواعق ۸۷، زرقانی در شرح المواهب ۷ر۷، حمزاوی مالکی در " مشارق الانوار " ۸۸، شبراوی در" الاتحاف ۲۹، الصبان در الاسعاف ۱۱۹، آورده اند.

[صفحه ۲۹۰]

و عجلونی در " کشف الخفا " ۱ر۱۹ گوید در این باره من شعری به این مضمون افزوده ام:

"همانا دودمان پیغمبر از آنجا به شریفترین افتخارات، نائل آمده اند که منسوب به پیغمبر پاك و خوش نامند"

"دوستی آنان بر هر مومنی به اشاره خدا در قرآن واجب شده است "

"و هر کس جز آنان ادعای انتساب به پیغمبر کند ملعونی است که زشتترین " گناهان را مرتکب شده."

"از میان دودمان پیغمبر، نسل شریف زهرا به تاج هائی از سندش خضر (دیبا و ابرایشم سبز) اختصاص یافته اند. "

"و آنان را از اشتباه در خصائصشان، چهره های درخشنده تر از ماه و خورشیدشان بی نیاز می کند "

"بنابر عقیده سیوطی مانعی نیست که دیگران هم لباس سبز تر تن بپوشند"

"ولی به تحقیق پیوسته از غیر سیوطی حرمت آن لباس بر دیگران، این مسئله با تتبع دانسته خواهد شد. "

اما درباره اینکه ازدواج علی با فاطمه (ع) از حوادث دوران مدینه است، و ما با آن مرد موافق باشیم که آیه، در مکه نازل شد، گوئیم هیچگونه ملازمه ای بین تطبیق آیه با آنان و اولادشان، و تقدم ازدواج بر نزول آیه، وجود ندارد چنانکه منافاتی بین نزول آیه، درباره آنان و تاخیر وجود فرزندانشان، فرضا مشاهده نمی گردد، زیرا جای تردید نیست که هر دو بزگوار، علی و فاطمه از نزدیکان پیغمبر به نسبت عمو زادگی و فرزندی بوده اند و فرزندانشان در تقدیر علم ازلی الهی از آنها آفریده شده چنانکه در علم الهی پیوند ازدواجشان منعقد بوده است و برای تحقق حکمی به عنوان ملاکی عام که شامل حاضران و آیندگان گردد،

[صفحه ۲۹۱]

وجود موضوع فعلی، لازم نیست بلکه هر گاه موضوع پیدا کرد هر جا و هر وقت باشد حکم مزبور خود بخود بدان کشیده می شود. گذشته از این ممکن است آیه در حجه الوداع درمکه نازل شده باشد وقتی که علی با فاطمه ازدواج کرده و حسن و حسین زاده شده بودند. و هیچگونه تلازمی بین نزول مکی و قبل از هجرت بودن نازل شدن، و جود ندارد.

ویری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق

انکار اخوت و برادری رسول خدا با علی و پاسخ آن که گذشت

۱۷- گوید: و اما حدیث مواخات (که علی برادر رسول خدا است) باطل و ساختگی است، زیرا پیغمبر نه با کسی پیمان برادری افکند و نه مهاجران را با هم، و نه انصار را با هم، برادر ساخت. ولی او تنها بین مهاجر و انصار پیمان برادری بر قرار کرد، چنانکه سعد بن ربیع و عبد الرحمن بن عوف را برادر ساخت و بین سلمان فارسی و ابی درداء بر طبق آنچه در روایت صحیح است پیمان برادری افکند ۲ر۱۱۹ منهاج السنه.

پاسخ- قضاوات این مرد به بطلان حدیث مواخاه که بین مسلمانان از روز نخست قطعیت داشته، نشانه جهل مرکب او در امر حدیث و سیرت است و اگر این نباشد، دشمنی شدید او را نسبت به امیر المومنین (ع) می رساند که چون کاری از دستش بر نمی آمده، به انکار فضائل او پرداخته است.

او گویا برخود حتم کرده است که هر فضیلتی را انکار کند، هر چند به مجرد ادعا باشد، آن را نادثده انگارد- ما در صفحه ۲۱۸-۲۰۰ همین جلد، قصه برادری را که بین افراد صحابه یک بار قبل از هجرت، و بین مهاجر و انصار بار دیگر بعد از هجرت، صورت

گرفت بیان کردیم. و در هر دو نوبت او (ص) تنها با امیر المومنین (ع) پیمان برادری افکند.

[صفحه ۲۹۲]

اینمرد را تنها این بس که در فتح الباری ۷ر۲۱۷ حافظ ابن حجر عسقلانی بعد از بیان این امر که مواخات در دو نوبت انجام شد و پس از آوردن پاره ای از احادیث آن، گوید: ابن تیمیه در کتاب رد بر ابن المطهر رافضی، عقد برادری بین مهاجرین و مخصوصا برادری پیغمبر با علی را منکر شده می گوید:

"از آنجا که برادری برای ارفاق بهم دیگر و تالیف قلوب با یکدیگر تشریع شده، معنی ندارد پیغمبر با احدی پیمان برادری بسته باشد و نیز برادری مهاجر را با مهاجر چه سود است " و این اجتهاد به قیاس، در مقابل نص است و نشان نادانی از حکمت برادری در اسلام، زیرا مهاجران با هم درمال و عشیره و نیرو یکسان نبودند پیغمبر بین بر تر و فرو تر برادری افکند تا بر تران به فروتران ارفاق کنند و از نیروی بر تر فرو تر کمک گیردو به همین موضوع در برادری اش با علی من نگریست، زیرا پیغمبر بودکه از دوران کودکی پیش از بعثتش، امور علی را به عهده گرفت و تا بعد از آن کشش پیدا کرد.

همچنین برادری حمزه با زید بن حارثه به خاطر این بود که آزاد شده آنان بود و این هر دو برادری مورد قطعی است و هر دو هم از مهاجرانند و در عمره القضا بهمین زودی به قول زید بن حارثه اشاره می کنیم که گفت دختر حمزه دختر برادر من است. و حاکم و ابن عبد البر بسند حسن از ابی الشعثاء از ابن عباس روایت کرده اند که پیغمبر (ص) بین زبیر و ابن مسعود که هر دو مهاجر انند، برادری افکند.

(من می گویم) این حدیث را ضیاء در المختاره من المعجم الکبیر طبرای " نقل کرده و ابن تیمیه تصریح کرده است که احادیث المختاره از احادیث مستدرک صحیح تر و قوی تر است و داستان مواخات نخستین... (آنگاه حدیث صحیحش را از طریق حاکم چنانکه آوردیم بیان کرده است).

[صفحه ۲۹۳]

و علامه زرقانی در شرح المواهب ۱ر۳۷۳ پاره ای از احادیث و کلمات وارد در هر دو نوبت برادری را ذکر و گوید: احادیث زیادی در برادری پیغمبر با علی آمده آنگاه به پندار ابن تیمیه اشاره کرده و با کلام ابن حجر نامبرده، آن را مردود ساخته است.

از آنچه خدایتان فرو فرستاده پیروی کنید و جز او صاحب اختیارانی برای خود مجوئید.

انکار این حدیث که آتش بر فاطمه و ذریه اش حرام شده است

اشاره

۱۸- گوید حدیثی را که او (علامه حلی) از پیغمبر (ص) نقل کرده:

"ان فاطمه احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار "

(همانا فاطمه، دامن عصمت خود را حفظ کرد، خدای هم او و فرزندانش را بر آتش حرام ساخت).

به اتفاق حدیث شناسان دروغ است و دروغش برای غیر حدیث شناسان نیز آشکار می گردد، زیرا اینکه فاطمه دامن خود را حفظ

کرد... قطعا باطل است، زیرا ساره هم دامن خود را حفظ کرد و خداوند تمام ذریه اش را بر آتش حرام نکرد. و نیز صفیه عمه پیغمبر خدا (ص) جزو آنهاست که دامن خود را حفظ کرد و در ذریه او نیکو کار و ستمگر هر دو با هم وجود دارند و خلاصه آنها که دامن خود را حفظ کرده اند، کسی جز خداوند آمارشان را نمی داند، فرزندانشان برخی نیکو کار و برخی فاجر ند پاره ای مومن و پاره ای کافر، و نیز تنها فضیلت و امتیاز فاطمه به حفظ دامن نیست فاطمه در این امر با اکثر زنان مومن شریک است ۲ ر۱۲۶.

پاسخ- شگفتی از این مرد است که پندارد اجماع و اتفاق هر کس، بدست او بسته است هر گاه تاویل کیه، حدیث، مسئله، یا عقیده ای را نپسندید در هر کدام از اینها، به گروه دانشمندان بگوید: اتفاق کنید آنگاه زنده و مرده او را اجابت کنند و او استدلال به اتفاق علماء کند. سوگند بجان حقیقت که هر گاه انسان از

[صفحه ۲۹۴]

دروغ و گفتار بیهوده ممنوع نبود، بیش از آنچه این مرد دروغ و یاوه می گوید مقدورش نمی بود.

من نمی دانم چگونه ممکن است این حدیث، بطلان و دروغش اتفاقی باشد با وجود اینکه گروهی از حفاظ آن را نقل کرده و بسیار از آنها که حدیث شناسند اعتراف به صحتش کرده اند، کاش او اشاره می کرد چه کسی از حدیث شناشان هر چند گمنام باشد حکم به کذب حدیث کرد است، کاش ما را به تالیفاتشان، و کلماتشان رهبری می کرد. ولی او احدی را برای این منظور پیدا نکرده لذا اتفاق علما را در خیالش ترتیب داده است.

راویان این حدیث از دانشمندان و حفاظ

حدیث را اینان نقل کرده اند:

حاکم، خطیب بغدادی، بزار

ابو یعلی، عقیلی، طبرانی

ابن شاهین، ابو نعیم، محب طبری

ابن حجر، سیوطی، متقی هندی

هیثمی، زرقانی، صبان

بدخشی.

وقتی صحت حدیث قطعی شد، دیگر چه ارزشی برای ایراد تراشی با اوهام و تشکیکات بی اساس، و استحسانات واهی، و استبعادهای خیالی وجود دارد، چنانکه عادات این مرد نسبت به آن عده از فضائل اهل البیت (ع) که طبعش نمی پذیرد همین است آیا چه ملازمه ای باید بین حفظ دامن عصمت و حرام شدن آتش بر ذریه، وجود داشته باشد تا ملازمه را، ر اثر نقض به ساره و صفیه و زنان مومنه، مردود بدانیم. این خود فضیلتی است مخصوص سیده نساء فاطمه، مانند فضائل مخصوصه دیگرش، که زنان با فضیلت از امثال ساره تا مریم حواء و دیگران از آن محرومند، این عیب نیست اگر ذریه فاطمه را فضیلتی باشد که دیگران نداشته باشند و چه بسیار

[صفحه ۲۹۵]

نظائری برای آن می توان پیدا کرد.
علامه زرقانی مالکی در شرح المواهب ۳ر۲۰۳ در نفی این ملازمه گوید: حدیث را ابو یعلی و طبرانی و حاکم نقل کرده و صحتش را بروایت ابن مسعود پـذیرفته و شواهدی بر صدق آن داردو اینکه تحریم آتش مترتب بر حفظ فرج شده است، از باب اظهار امتیاز مقام اوست در این وصف و در ضـمن اشاره ای به مریم بنت عمران شده و از حفظ عصمت دامن هم ستایش بعمل آمده است و گر نه ذریه فاطمه بنص روایت دیگر نیز بر آتش حرام اند.
و مویـد این حـدیث، احادیث دیگری است، ماننـد حدیث ابن مسـعود: به این دلیل او را فاطمه نامیدند که خداوند، او و ذریه اش را روز قیامت از آتش بریده است.
و سخن پیامبر (ص) که به فاطمه فرمود: خداوند نه تو را، و نه احدی از فرزندانت را عذاب نخواهد کرد.
و سخن او (ص) به علی: همانا خداوند، تو را و فرزندانت را آمرزید.
و گفتـار دیگر او (ص) که فرمـود: پرودگـارم مرا در امر اهـل بیتم وعـده داده است که هر کـدام بتوحیـد ایمـان داشـته و رسـالتم را بپذیرند، عذابش نخواهد کرد.

[صفحه ۲۹۶]

انکار حدیث علی مع الحق و الحق مع علی

اشاره

۱۹- گوید: این حدیث که گویند رسول خدا (ص) گفته است:
علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیث دار، و لن یفترقا حتی یراد علی الحوض:
"علی با حق و حق با علی است هر کجا او باشد حق بدانسو میگراید و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن باز گردند "
از بزرگترین دروغها و نادانیها است، زیرا این حدیث را احدی از پیغمبر (ص) نقل نکرده، نه به اسـناد صـحیح، و نه به اسناد ضعیف. و آیا دروغگوتر از او (علامه حلی) کسـی پیـدا می شود که از صـحابه و علماء روایت کند که آنان حدیثی را روایت کرده اند ولی آن حدیث به هیچ وجه از احدی از آنها، معرفی نشده باشد؟ بلکه این آشـکار ترین دروغ ها است. اگر گفته می شد: بعضی روایت کرده اند و قابل قبول هم بود می گفتیم، ممکن است، ولی این حدیث قطعا دروغی است که بر پیغمبر (ص) بسـته اند و سخنی است که پیامبر الهی از آن منزه است) ۱۶۸ و ۱۶۷ منهاج السنه)

روایات وارده در این زمینه و تصحیح اسانید آن

پاسـخ- امـا حـدیث را گروهی از حفاظ و بزرگان آنان نقل کرده انـد از قبیل: خطیب درتاریـخ خود ۱۴ ر ۳۲۱ از طریـق یوسف بن محمد المودب گوید: حسن بن احمد بن سـلیمان السـراج برای ما حدیث کرد از عبد السلام بن صالح و او از علی بن هاشم بن برید از پـدرش از ابی سـعید تیمیم از ابی ثابت مولی ابی ذر که گفت: بر ام سـلمه وارد شدم، دیدم او گریه میکند و بیاد علی است و می گوید: شنیدم که پیغمبر می گوید:

علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامه.
این ام المومنین ام سلمه بانوی صحابی است ولی آن مرد گفته است هیچ صحابی

[صفحه ۲۹۷]

آن را روایت نکرده است، چنانکه گفته است از علما احدی آن را نقل نکرده مگر که بگوید: خطیب با همه عظمتش از علما نیست و یا ام المومنین صحابی را بی اعتبارتلقی کند، و این دومی به حساب های ابن تیمیه نزدیک تر است، زیرا ام سلمه علوی است که دارای عواطف علوی، روح علوی و مذهب علوی بوده است.
حدیث ام سلمه را سعد بن ابی وقاص در خانه او شنیده است، وی گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:
"علی مع الحق " یا " الحق مع علی حیث کان "
این سخن را پیغمبر در خانه ام سلمه فرمود و مردی نزد ام سلمه فرستاده، درباره حدث از او پرسید: ام سلمه گفت پیغمبر این حدیث را در خانه من فرمود، آن مرد به سعد گفت: هیچگاه تو نزد من پست تر از امروز نشده بودی، سعد گفت چرا مرد پاسخ داد: اگر من از پیغمبر (ص) این سخن را شنیده بودم تا زنده بودم خدمتگزاری علی را رها نمی کردم.
حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۷ر۲۳۶ این حدیث را نقل کرده و گوید: بزار آن را روایت کرده و در روایت او سعد بن شعیب است که او را نمی شناسم ولی بقیه رجالش، رجال صحیح اند.
(امینی گوید:) مردی را که هیثمی نمی شناسد، سعید بن شعیب حضرمی است و نا آشنائی اوبه خاطر تصحیف (دگر گونی در لفظ) است بسیار از ارباب سیر شرح حالش را آورده اند چنانکه شمس الدین ابراهیم جوزجانی بیان کرده و گفته:
"انه کان شیخا صالحا صدوقا "
"او پیر مردی شایسته و بسیار راستگو بود. "
و چگونه این مرد می تواند حکم کند احدی از صحابه و علما به هیچ وجه آن را روایت نکرده اند. این، حافظ ابن مردویه، در" مناقب، " و سمعانی، در " فضائل

[صفحه ۲۹۸]

الصحابه " است که با سلسله سند از محمد بن ابی بکر، از عایشه، روایت کرده اند که او گفت: شنیدم رسول خدا (ص) فرمود:
علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
و ابن مردویه در " المناقب " و دیلمی در " الفردوس " روایت کرده اند که وقتی شتر عایشه را پی کردند و عایشه به یکی از خانه بصره وارد شد، محمد بن ابی بکر نزدش آمده، سلامش کرد و عایشه با او حرف نزد. محمد گفت: ترا بخدا سوگند می دهم آیا آین روز را بخاطر دارای که تو خود مرا حدیث کردی از پیغمبر (ص) که او فرمود:
حق پیوسته همراه علی است و علی با حق همراه است، هیچ گانه با هم خلاف می کنند، و نه از هم جدا می شوند؟
گفت: آری
ابن قتیبه در " الامامه و السیاسه " ۱ر۶۸ از محمد بن ابی بکر آورده است که او به خواهرش عایشه (رضی الله عنها) وارد شد به او گفت: آیا نشنیدی پیغمبر خدا (ص) می گفت ":

علی مع الحق و الحق مع علی "

آنگاه بجنگ با او بیرون آمده ای؟!

زمخشری در " ربیع الابرار " آورده، گوید: ابو ثابت مولی علی برای ورود برام سلمه (رضی الله عنها) اجازه خواست. ام سلمه گفت: خوش آمدی ابا ثابت آیا وقتی دلها بهر سو پرواز می کرد، تو دلت بکدام سوپر کشید، ابو ثابت گفت: به دنبال علی بن ابی طالب، ام سلمه گفت: سوگند بخدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، موفق شدی، از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود:

علی مع الحق و القرآن، و الحق و القرآن مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

[صفحه ۲۹۹]

"علی همراه حق و قرآن است و حق و قرآن همراه علی، از هم قابل تفکیک نخواهند بود تا در حوض کوثر بمن بازگردند "

بهمین تعبیر اخطب الخطباء خوارزمی در المناقب از طریق حافظ ابن مردویه نقل کرده و نیز شیخ الاسلام حمویی در " فرائد السمطین " باب ۳۷ از طرق حافظ ابی بکر بیهقی و حافظ حاکم ابی عبد الله نیشابوری روایت کرده است.

و ابن مردویه در " المناقب " از ای ذر، روایت کرده که او را از اختلاف مردم پرسیدند، ابو ذر گفت: بر تو باد به کتاب خدا و بزرگ مرد: علی بن ابی طالب که من شنیدم پیامبر (ص) می گفت: علی با حق و حق با علی، و بر زبان علی است، و آنجا که علی باشد حق دور می زند.

احتجاج امیر المومنین علی علیه الصلاه و السلام به این حدیث در روز شوری، می تواند خواننده را بر شهرت و معروفیت آن بین صحابه پیغمبر (ص) واقف سازد آنجا که فرمود: شما را بخدا سوگند می دهم، آیا می دانید رسول خدا (ص) فرمود: حق با علی و علی با حق است.هر جا علی برود حق با او میرود؟ همه گفتند بلی و الله.

در اینجا از آن مردمی پرسیم چرا ممکن نیست این جمله صحیح باشد؟ آیا درآن یکی از محالات عقلی ماندن اجتماع یا ارتفاع نقیضین موجود است؟ یا از آن اجتماع ضدین یا مثلین صورت می گیرد؟ یا اینکه مردک می پندارد حقیقت علوی قابل آن نیست که با حق دور بزند و حق با آن.

بزرگ سخنی است که از دهانشان بیرون میاید.

و در ۲ر۲۳۶ ۱ ۲۳ از طریق طبرانی و جز او، به اسناد صحیح گفتار پیامبر خدا (ص) در روز غدیر خم، گذشت که فرمود: خدایا هر کس او را دوست دارد تو

[صفحه ۳۰۰]

او را دوست دار و هر کس او را دشمن دارد تو او را دشمن دار تا آنجا که فرمود:

و ادر الحق معه حیث دار

و حق را بگردان هر جا که او می گردد

و نیز این جمله از او (ص) به صحبت پیوسته است:

رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار

"خدای علی را رحمت کند، بار الها حق را بهر جا علی می گردد همراهش بگردان"

و رازی در تفسیرش ۱ر۱۱۱ گوید: و اما اینکه علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) بسم الله الرحمن الرحیم را به جهر (بلند) ادا می کرد، به تواتر ثابت شده است و هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند، هدایت یابد، دلیلش گفتار او (ص) است که فرمود ": خدایا حق را با علی هر جا که باشد همراه ساز "

حافظ گنجی در " الکفایه " ۱۳۵ و اخطب خوارزم در " المناقب " ۸۷ از مسند زید روایت کرده اند قول پیغمبر (ص) را که به علی فرمود:

ان الحق معک و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک، و الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی:

حق با تو، و حق بر زبان تو، و در قلب تو، و میان دیدگان تو است و ایمان با گوشت و خون تو چنان درهم آمیخته که با گوشت و خون من. "

افراد زیادی از ابی سعید خدری از رسول اکرم (ص) روایت کرده که او در حالیکه به علی اشارت می کرد گفت:

[صفحه ۳۰۱]

الحق مع ذا، الحق مع ذا

و در تعبیر ابن مردویه از عایشه از پیغمبر (ص):

الحق مع ذا یزول معه حیثما زال.

ابن مردویه و حافظ هیثمی در " مجمع الزوائد " ۹ر۱۳۴ از ام سلمه روایت کرده اند که می گفت: علی بر حق میباشد، هر کس از او پیروی کند از حق پیروی کرده و هر کس او را رها سازد، حق را رها ساخته است، عهدی است که قبل از امروز بسته شده است.

و در ۲ر ۱۳ از طریق شیخ الاسلام حمویی گفتار پیامبر اکرم (ص) درباره اوصیاءش گذشت که فرمود:

"آنان همراه حق اند و حق با آنان همراه، نه آنان از حق جدا میشوند و نه حق از آنان."

کاش من می دانستم چرا ساحت مقدس پیغمبر خدا (ص) از این کلام منزه است؟ آیا این سخن مشتمل بر کلمه ای کفر آمیز است؟ یا مستلزم شرک بخدای عظیم؟ یا امری خارج از قوانین و نوامیس دین مبین است؟

من از جانب او علت را مکی گویم: علتش اینست که درباره فضیلت مولای ما امیر المومنین است و این مرد، از این چیزها خوشش نمی آید چه خوب داوری است خدا و طرف دعوائی، محمد.

خواننده نباید فراموش کند که این حدیث عبارت دیگری، از حدیثی است که از ام سلمه، صحتش به ثبوت رسیده که پیغمبر (ص) فرمود:

[صفحه ۳۰۲]

علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض:

"علی با قرآن و قرآن با علی است از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بمن بازگردند"

و هر دو حدیث به یک مفهوم صحیح متواتر قطعی که پیغمبر (ص) فرمود:

"انی تارک او مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض:

"من دو چیز گرانقدر یا دو جانشین در میان شما بجای میگذارم کتاب خدا و عترتم اهل بیتم که این دوازدهم جدا نمی شوند

تادرحوض کوثر به من بازگردند، اشاره می کند.

پس هر گاه آنچه ابن تیمیه می پندارد، از مبداء رسالت غیر ممکن الصدور باشد، باید همه این احادیث که همان مفهوم را میرساند، مقام رسالت از آنها نیز منزه باشد، من گمان ندارم کسی بتواند به این سر حد مخوف، حمله کند مگر اینکه مانند ابن تیمه از جنین تهور، باکی نداشته باشد.

بگذارید هر چه می تواند گستاخی کند شما خود از هوای نفس آنها که نمیدانند پیروی نکنید.

انکار حدیث ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها

اشاره

۲۰- گوید: حدیثی که پیغمبر (ص) فرموده باشد:

یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک

ای فاطمه خدا بخشم تو خشم آید و برضای تو، راضی شود.

دروغی از او (علامه) است. نه این روایت را از پیغمبر (ص) نقل کرده اند و نه در کتابهای حدیث معروف، چنین حدیثی شناخته شده و نه سلسله سندی صحیح

[صفحه ۳۰۳]

یا حسن دارد) ۲۰ر۱۷۰ منهاج السنه)

پاسخ- کاش من می دانستم باعثی که این مرد را در این ورطه می اندازد چیست؟ آیا جهل مرکب او و محدودیت احاطه اش از اطلاع بر کتب حدیث، آنگاه گنده دماغیش او را وادار می کند، آنچه را نمی یابد، به طور قطع تکذیب کند؟ ایا کینه های شدیدی که نسبت به اهل بیت وحی دارد، او را به پرتگاه دشمنی با آنان و به انکار فضائل و مناقبشان می اندازد. من گمان دارم هر دو گونه درد از جانش دور نمی شود.

نقل احادیث وارده در این باب و راویان آن

اما حدیث، اسناد معروفی نزد حفاظ و بزرگان دارد، برخی اعتراف به صحت آن کرده و پاره ای حسن بودن آن را تایید کرده اند و آن را به پیغمبر مقدس (ص) رسانده اند.

از کسانی که حدیث راروایت کرده اند:

۱- امام ابو الحسن الرضا سلام الله علیه به اسناد خود بنا بر نقل ذخائر ۳۹

۲- حافظ ابوموسی بن مثنی بصری متوفی ۲۵۲ بنقل معجمش.

۳- حافظ ابو بکر ابن ابی عاصم متوفی ۲۸۷ به نقل الاصابه و دیگران.

۴- حافظ ابو یعلی موصلی متوفی ۳۰۷ در سنن خود.

۵- حافظ ابو القاسم طبرانی متوفی ۳۶۰ در معجمش.

۶- حافظ ابو عبد الله حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ درمستدرک ۳ر۱۵۴ با اعتراف به صحت حدیث.

۷- حافظ ابو سعید خرگوشی متوفی ۴۰۶ در تالیفش.

۸- حافظ ابونعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰ در فضائل الصحابه.

۹- حافظ ابو القاسم ابن عساکر متوفی ۵۷۱ در " تاریخ الشام."

۱۰- حافظ ابو المظفر سبط ابن جوزی متوفی ۶۵۴ در تذکره اش۱۷۵.

۱۱- حافظ ابو العباس محب الدین طبرانی متوفی ۶۹۴ در ذخائر۳۹.

۱۲- حافظ ابو الفضل ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در " الاصابه " ۴ر ۳۷۸.

[صفحه ۳۰۴]

۱۳- حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی متوفی ۹۵۴ در الصواعق ۱۰۵.

۱۴- حافظ ابو عبد الله زرقانی مالکی متوفی ۱۱۲۲ در شرح المواهب ۳ر ۲۰۲.

۱۵- حافظ ابو العرفان الصبان متوفی ۱۲۰۶ در اسعاف الراغبین ۱۷۱ و گوید: طبرانی و دیگران به اسناد حسن آنرا روایت کرده اند.

۱۶- حافظ بدخشی صاحب مفتاح النجاه فی " نزول الابرار " ۴۷.

انکار اینکه علی فاروق بین حق و باطل است

اشاره

۲۱- گوید: حدیث پیغمبر خدا (ص) درباره علی:

هذا فاروق امتی یفرق بین اهل الحق و الباطل

و گفتار عبـد الله بن عمر: ما در عهد پیامبر (ص) منافقان را جز از راه دشـمنی با علی نمیشاختیم، حدیث شـناسان تردیدی ندارند که این هر دو حـدیث سـاختگی و دروغی است که بر پیامبر و ص) بسته انـد، هیچکـدام از این دو حـدیث در کتب علمی مورد اعتماد نیست و هیچکدام اسناد معروفی ندارد ۲ (۰ر۱۷۹ منهاج السنه).

پاسخ- جامع ترین سخنی که با این مرد غافل قابل تطبیق است، سخنی است که درباره دیگری قبل از ابن تیمیه گفته شده:

اعطی مقولا و لم یعط معقولا

(قـدرت سـخن به او داده شـده ولی نه قدرت تعقل) می بینم در مباحث کتابش سـخن میگوید ولی درک و عقل درگفتارش نیست، گفتاری را رد می کنـد که روی آن بحثی صورت نگرفته و کسـی مـدعی آن نشده است، در اینجا آیه الله علامه حلی از عبد الله بن عمر روایتی نقل کرده که گوید: , ما منافقان را نمشناختیم...

احادیث وارده در این مطلب و اینکه حب علی نشانه ایمان و دشمنی او علامت نفاق است

ابن تیمیه می گوید این حدیث را به پیغمبر (ص) دروغ بسته اند و متوجه نیست که راوی، آن را به پیغمبر (ص) نسبت نداده است و حق مقام این بود که نسبت آنرا به عبد الله بن عمر نیفکند از این گذشته عبد الله بن عمر در این سخن تنها نیست، این امر مورد اتفاق گروهی از صحابه است از قبیل:

۱- ابو ذر غفاری که گوید: منافقان را در دوره پیغمبرما با سه علامت می-

[صفحه ۳۰۵]

شناختیم: به تکذیب خدا و پیغمبر، به تخلف از نماز، به دشمنی علی بن ابی طالب.
این حدیث را خطیب در " المتفق " محب الدین طبری در ریاض ۲ر۲۱۵ جزری در اسنی المطالب ۸ نقل، و گوید: از حاکم صحتش تایید شده، سیوطی در " الجامع الکبیر " طبق آنچه در ترتیبش ۳۹۰/۶ آمده است.
۲- ابو سعید خدری گوید: ما گروه انصار منافقان را به دشمنی علی می- شناختیم و در تعبیر زرندی: ما نمی شناختیم منافقان عهد پیامبر (ص) را مگر به دشمنی علی.
جامع ترمذی ۲ر۲۹۹، حلیه الاولیاء ۲۵۹/۶، فصول المهمه ۱۲۶، اسنی المطالب جزری ۸، مطالب السول ۱۷، نظم الدر زرندی، الصواعق ۷۳.
۳- جابر بن عبد الله انصاری گوید: ما منافقان را جز به دشمنی (یاد دشمنی- آنها) نسبت به علی بن ابی طالب نمی شناختیم.
احمد در " المناقب " ابن عبد البر در الاستیعاب ۳ر۴۶ حاشیه الاصابه، حافظ محب الدین در " الریاض " ۲ر۲۱۴، حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر ۱۳۶.
۴- ابو سعید محمد بن هیثم گوید: ما گروه انصار منافقان را نمی شناختیم مگر به دشمنی آنها نسبت به علی بن ابی طالب.
حافظ جزری در اسنی المطالب ۸ حدیث را نقل کرده است.
کلماتی را که نقل کردم مجرد ادعا از آنان نیست بلکه متکی به چیزی است که از پیغمبر خدا (ص) درباره علی شنیده اند و اینک متون آن احادیث:
متن اول- از امیر المومنین روایت کرده اند که گفت:
و الذی فلق الحبه و برا النسمه انه لعهد النبی الامی الی: انه لا یحبنی الا مومن، و لا یبغضنی الا منافق.
سوگند به آنکس که دانه را شکافت و جان را آفرید ک این عهدی است که پیامبر امی با من در میان نهاده: که دوستم نمیدارد مگر مومن و دشمنم نمیگیرد مگر منافق.

[صفحه ۳۰۶]

ماخذ آن این حدیث را مسلم در صحیحش بر طبق " الکفایه [" صحیح مسلم کتاب ایمان حدیث ۱۳۱] و ترمذی در جامعش ۲ر۲۹۹ بدون سوگند روایت کرده و گوید: حسن صحیح و نیز احمد در مسندش ۱ر۸۴ ابن ماجه در سننش ۱ر۵۵، نسائی در سننش ۸ر۱۱۷، و در خصائصش ۲۷، ابو حاتم در مسندش، خطیب در تاریخش ۲ر۲۵۵، البغوی در " المصابیح" ۲ر۱۹۹، محب الدین طبری در ریاضش ۲ر۲۱۴، ابن عبد البر در " الاستیعاب " ۳ر۳۷، ابن الاثیر در جامع الاصول بر طبق تلخیصش " تیسیر الوصول" ۳ر۲۷۲ از مسلم و ترمذی و نسائی، سبط ابن جوزی در تذکره اش ۱۷، ابن طلحه در مطالب السئوال، ۱۷، ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۵۴ از حافظ عبد الرزاق و احمد و مسلم و از هفت نفر دیگر و گوید: هذا هو الصحیح.
شیخ الاسلام حمویی در فرائدش در باب ۲۲ به چهار طریق، جزری در " اسنی المطالب " ۷ و صحتش را تایید کرده است.
ابن صباغ مالکی در الفصول ۱۲۴ ابن حجر هیثمی در " الصواعق " ۷۳، ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ۵۷/۷، سیوطی در جمع الجوامع بر طبق ترتیبش ۶ر۳۹۶ از حمیدی. و ابن ابی شیبه و احمد و عدنی و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان در صحیحش.

و ابی نعیم درحلیه و ابن ابی عاصم در سننش، قرمانی در تاریخش حاشیه کامل ۱ر۲۱۶، شنقیطی در " الکفایه " ۳۵ و صحتش را تایید کرده است.

و عجلونی درکشف الخفاء ۲ر۳۸۲ از مسلم، و ترمذی و نسائی و ابن ماجه آن را نقل کرده و بدار الدین بن جماعه، وقتی ابن حیان ک ابو حیان اندلسی آن را از علی روایت کرد که علی گفت: پیغمبر با من عهدی بست.. تا آخر ابن حیان پرسید: آیا روایت درست است؟ ابن جماعه گفت بلی گفت پس کسانیکه با او جنگیده اند و به رویش شمشیر کشیده اند آیا او را دوست میداشتند یا دشمنش بودند؟... الدرر الکامنه ۴ر ۲۰۸.

[صفحه ۳۰۷]

صورت دیگر

از امیر المومنین (ع) نقل شده است که:

لعهد النبی الی: لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق:

همانا عهدی از پیغمبر است به من: دوستت نمیدارد مگر مومن و دشمنت نمیدارد مگر منافق.

ماخذ: احمد در مسندش ۱ر ۱۳۸. و ۹۵ خطیب در تاریخش ۱۴ر۴۲۶، نسائی در سننش ۸ر۱۱۷، و در خصائصش ۲۷، ابو نعیم در حلیه ۱۸۵/۴، به چند طریق، و در یکی از طرقش:

و الذی فلق الحبه و برا النسمه و تردی بالعظمه انه لعهد النبی الامی (ص) الی...

و گوید: این حدیث صحیحی است، مورد اتفاق، ابن عبد البر در استیعاب ۳ر۳۷ و گوید طائفه ای از اصحاب آن را روایت کرده اند، ابن ابی الحدید در شرحش ۲ر۳۶۴ و گوید: این خبر در صحاح روایت شده، و در جلد ۱ر۳۶۴ گوید: اخبار صحیحی که نزد محدثان جای تردیدی در آنها نیست، اتفاق کرده اند بر اینکه پیغمبر به او گفت: لا یبغضک الا منافق و لا یحبک الا مومن، ز شیخ الاسلام حمویی در باب ۲۲، هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۳۳، سیوطی در جامع کبیرش بنابر آنچه در ترتیب او ۶ر۴۰۸ و ۱۵۲ از چند طریق نقل شده، ابن حجر در الاصابه ۲ر ۵۰۹.

صورت سوم

امیر المومنین (ع) فرماید:

لو ضربت خیشوم المومن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجامتها علی المنافقین علی ان یحبنی ما احبنی و ذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی انه قال: یا علی لا یبغضک مومن و لا یحبک منافق.

[صفحه ۳۰۸]

اگر بینی مومن را با این شمشیرم برای اینکه مرا دشمن دارد بکوبم، مرا دشمن نمیدارد و اگر دنیا را یک جا به دامن منافق بریزم تا مرا دوست دارد، دوست نمیدارد زیرا قضای الهی چنین است و بر زبان پیامبر امی (ص) گذشته است که گوید: یا علی هیچ گاه مومن ترا دشمن نمی گیرد و هیچ گاه منافق ترا دوست نمی دارد.

این صورت حدیث را در نهج البلاغه می یابید و ابن ابی الحدید در شرحش ۴ر۲۶۴ گوید: مراد علی (ع) از این تفصیل توجه و تذکر مردم به گفتار پیغمبر خدا (ص) درباره اوست.

صورت چهارم

در یکی از خطبه های امیر المومنین (ع) است:

قضاء قضاه الله عزوجل علی لسان نبیکم النبی الامی ان لا یحبنی الا مومن و لا یبغضنی الا منافق.

حکمی است که خدای، بر پیغمبرش که پیامبر امی گذرانده که کسی جز مومن مرا دوست نگیرد و کسی جز منافق مرا دشمن ندارد.

این روایت را حافظ ابن فارس نقلکرده و از او محب الدین در ریاض ۲ر۲۱۴ حکایت کرده، و زرندی در " نظم درر السمطین " آورده و در پایانش آمده " و قد خاب من افتری."

آغاز حدیث چنین است: از ابی الطفیل گوید: شنیدم علی (ع) میگفت: اگر بینی مومن را با شمشیر بزنم، دشمنم نمی گیرد و اگر طلا و نقره بر منافق پخش کنم، دوستم نمی شود، خداوند بامومنان پیمان به دوستی ام، و با منافقان پیمان به دشمنی ام گرفته است، از این رو هیچگاه مومن مرا دشمن نمی گیرد و هیچگاه منافق دوستم نمی شود.

[صفحه ۳۰۹]

صورت دیگر

از حبه العرنی از علی (ع) روایت شده که فرمود: خدای بزرگ پیمان هر مومنی را بر دوستیم و پیمان هر منافقی را بر دشمنی ام گرفته است. اگر من روی مومن را با شمشیر بکوبم، دشمنم نمی شود و اگر دنیا را بروی منافق روان سازم دوستم نمی شود.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ر۳۴۶

روایت دوم- از ام سلمه روایت شده که گوید رسول خدا (ص) میگفت: علی را هیچ منافق دوست، و هیچ مومن، دشمن نمی گیرد. ترمذی در جامعش ۲ر۲۱۳ باتایید صحت روایت، ابن ابی شیبه، طبرانی، بیهقی در المحاسن و المحاسن و المساوی ۱ر۲۹، محب الدین در ریاضش ۲ر۲۱۴، سبط ابن جوزی درتذکره اش ۱۵، ابن طلحه در "مطالب السول " ۱۷ جزری در " اسنی المطالب " ۷، سیوطی در " الجامع الکبیر " بنقل ترتیبش ۶ر ۱۵۸ و ۱۵۲.

صورت دیگر

از ام سلمه روایت است که گفت پیامبر خدا (ص) به علی می فرمود: هیچ مومن تو را دشمن، و هیچ منافق تورا دوست نمی گیرد.

امام احمد در " المناقب، " محب الدین در الریاض ۲ر۲۱۴، ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۵۴.

صورت سوم

ابن عدی در کاملش از بغوی به اسنادش از ام سلمه نقل کرده است که گوید: شنیدم پیغمبر خدا (ص) در خانه من به علی میگفت:

لا یحبک الامومن و لا یبغض الا منافق:

هیچکس جز مومن تو را دوست نمی دارد و هیچکس جز منافق تو را دشمن نمی گیرد.

[صفحه ۳۱۰]

روایت سوم- پیغمبر (ص) در یکی از خطبه هایش فرمود:

ایها الناس من شما را به دوستی ذو القرنین این امت: برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب سفارش میکنم، او که دوستش ندارد مگر

مومن و دشمنش نگیرد، مگر منافق.

مناقب احمد، ریاض النضره ۲ر۲۱۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ر۴۵۱، تذکره السبط ۱۷.

روایت چهارم- از ابن عباس گوید: پیامبر خدا (ص) به سوی علی نظر افکنده، گفت:

لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق

حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۳۳ آنرا نقل کرده است.

از احادیثی که امیر المومنین (ع) روز شوری بـدان استشـهاد کرد یکی همین حدیث است که گفت: شـما را بخدا سوگند میدهم آیا در میان شـما کسـی هست که پیغمبر (ص) به او گفته باشد دوستت نمیدارد مگر مومن و دشمنت نمی شود مگر منافق، که او غیر از من باشد؟ همه گفتند نه.

این بود، آنچه ما از طریق این حـدیث در دسترس داشتیم، شاید آنچه را ما نتوانستیم بدان یابیم بمراتب بیشتر باشد، شاید شـما بعد از اینها همه، تردیـدی نداشـته باشـید که هرگاه حـدیث متواتری وجود داشـته باشد که آدمی قطع به صدورش از مصدر رسالت داشـته باشد، یکی همین حدیث است، یا یکی از ظاهر- ترین مصادیقش همین حدیث است. چنانکه بعد از اینها همه، دیگر تردید نخواهید کرد که امیر المومنین (ع) بحکم این حـدیث وارده، میزان سـنجش ایمـان، و مقیـاش هـدایت، بعـد از رسول خـدا (ص) است. و این وصف ویژه اوست که از امامت مطلقه. منفک نیست.

[صفحه ۳۱۱]

زیرا بطور قطع احـدی از اهـل ایمـان به مقـام این کرامت نائـل نشـده، و محبت هر مومنی علامت ایمان و دشـمنی اش علامت نفاق نیست. بلکه تنهـا میتوانـد دشـمنی بـامومن نقیصه اخلاقی و کمبودی در کمال شـخص باشـد مشـروط به اینکه دشـمنی برای ایمانش نباشد. اما ایراد قضـیه بطور مطلق، همراه با اختصاص به امیر المومنین، مسـلما چیزی جز امتیاز امامت نیست، از اینرو پیامبر خدا (ص) میگوید:

"یاعلی، اگر تو نبودی مومنان پس از من شـناخته نمیشدند " و گوید " بخدا سوگند هر کس چه از اهل بیتم و چه از دیگر مردم او را دشمن دارد از ایمان بیرون است."

مگر نمی بینید چگونه عمر بن الخطاب مردیرا که دید ناسزا به علی می گفت، حکم به نفاقش کرده گفت:

انی اظنک منافقا: گمانم تو منافقی؟

این حدیث را حافظ خطیب بغدادی در تاریخش ۷ر۴۵۳ نقل کرده است.

به این ترتیب جـا دارد ابن تیمیه کوه آتش فشـان حقـد و کینه اش، بر اثر این حـدیث منفجر گردد و گران بـار ترین نسـبت هـا را به حدیث بدهد و برای بی ارزش کردن سخن بجوش آمده، بالا و پائین برود.

اما حدیث اول هذا فاروق امتی یفرق بین اهل الحق و الباطل.

(که ابن تیمیه آنرا دروغ پنداشته).

اسـنادش به ابن عباس، سلمان، ابی ذر، حذیفه الیمان و ابی لیلی غفاری منتهی می شود، گروه بسیاری از حفاظ و بزرگان، حدیث را از نامبردگان روایت کرده اند، از قبیل:

[صفحه ۳۱۲]

حاکم، ابو نعیم، طبرانی، بیهقی، عدنی، بزار، عقیلی، محاملی، حاکمی ابن عساکر، کنجی، محب الدین، حمویی، قرشی، ایجی، ابن ابی الحدید هیثمی، سیوطی، متقی هندی، صفوری، و متن حدیث نزد آنان چنین است:

"پس از من به زودی آزمایش پدید آید وقتی چنین شد از علی بن ابی طالب دست مدارید او اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد، او صدیق اکبر، و فاروق بین حق و باطل این امت است، او امیر مومنان است، و مال امیر منافقان"

شما بعد از اینها همه، ارزش گفتار و نسبت های دروغین ابن تیمیه را که گوید ": هیچکدام از دو حدیث در کتب علمی مورد اعتماد نیست، و هیچکدام اسناد معروفی ندارند " خوب می شناسید، وقتی کتابهای صحاح و مسانید بنظر او از کتب علمی مورد اعتمادش نباشد، و آنچه حفاظ و ائمه حدیث نقل کرده و صحت اسنادش را تایید کرده اند، نزد او معروف نباشد، دیگر او رااین نادانی کینه توزانه و بد خواهانه بس و قومش را ننگ و عار او، کافی است. من نمیدانم پس او و قومش با داشتن این عقیده سخیف میخواهند در امرمذهب به چه چیز اعتماد کنند.

ای قوم، مرا پیروی کنید نا شما را براه هدایت رهبری کنم.

جنگ جمل و صفین به دستور رسول خدا نبوده بلکه اجتهاد علی است

اشاره

۲۲- گوید: جنگ علی (رضی الله عنه) در روز جمل و صفین به امر رسول خدا (ص) نبود بلکه نظر شخصی اش بود ۲ر ۲۳۱.

پاسخ- من از نادانی این انسان (که براستی سخت نادان آفریده شده است) تعجب میکنم او چگونه مسلمانی است که شوون امامت را نمی داند و چگونه توجه ندارد آنکس که بار سنگین مسولیت این وظیفه ی خطیر را به عهده می گیرد، ورود و خروجش در کارها چطور باید باشد، او بکلی از آن معنای امامت که ما بدان معتقدیم، سخت بدور است و از آن شگفت تر، نادانی اش نسبت به مقام مولای ما امیر المومنین (ع) است که چگونه آن بزرگوار مراقب امر الهی و گرو اشاره

[صفحه ۳۱۳]

جایگزین کننده خود نبی اعظم (ص) بود، برای این مرد فرصت آشنائی با مقام منیع و فضائل بلند پایه آن حضرت را، از راههای علم و عمل علی دست نداده است، زیرا دشمنی نفرت را، دیدگانش را نابینا کرده و او را از کاخ رفیع حق به پرتگاه پستی فرو انداخته اتس.

من شگفتم همه، از بی اطلاعی او از حدیثی است که حفاظ و پیشوایان حدیثش، در این باره روایت کرده اند. ولی چه بایدکرد او از مردمی است که چشم دارند اما با دیدگان خود نمی نگرند. ما می دانیم در دل او چه وسوسه هائی می گذرد. هدف این مرد، از حکم قطعی به نفی حدیث، فریب کاری و گمراهی امت، نسبت به حقیقت، و تصحیح جنگهای خونین طرفین بواسطه رای و اجتهاد است تا بتواند بگوید امیر المومنین با هم نبردهای خود، در رای و اجتهاد برابرند و این هر دو، مجتهد بوده اند و رای آنها چه صواب و چه خطا، برای آنان الزام آور است چیزی که هست برای کسیکه درست کار باشد دو پاداش و برای خطا کار یک پاداش بیشتر نیست. غافل از اینکه محقق هشیار، مشت این فریبکاران را باز میکند و دست تحقیق، خفته مصیبت زده را بیدار می کند، و خامه حقیقت نمیگذرد امت اسلامی را به هر سو بی هدف بکشانند، آنان را هشدار میدهد که اجتهاد آنان (اگر این رویا درشت باشد)

اجتهاد، در مقابل نص گویای نبوی است.

احادیث وارده در این مطلب و راویان و حفاظ این حدیث

کاش می دانستم چگونه این امر بر کسی پوشیده میماند؟ و چگونه احدی را می رسد خود را به نادانی بزند؟ و حال آنکه در برابر گروه های علمی، سخن پیغمبر (ص) به همسرانش قرار دارد که میگوید:

ایتکن صاحبه الجمل الادب- و هو کثیر الشعر- تخرج فینبحها کلاب الحواب یقتل حولها قتلی کثیر و تنجو بعد ما کادت تقتل.

[صفحه ۳۱۴]

کدامیک از شما زنان صاحب شتر پر موی خواهد بود که خروج می کند و سگهای محله حواب بر او عوعو کنند، کشتگان فراوانی گردش بر زمین افتند و او تا نزدیک کشته شدن میرود و نجات می یابد؟

و در تعبیر دیگرش (ص): چگونه خواهد بود وضع یکی از شما زنان وقتی سگان محله حواب بر او حمله کنند

و در تعبیر دیگر: کدامیک از شما زنان هستید که سگان محله حواب بر او بانگ زنند.

و در تعبیر دیگر خطاب به زنان: کاش میدانستم کدام یک از شما زنان، هنگامیکه با لشگری به سوی مشرق میرود، سگان حواب بر او پاس خواهند زد؟

و در تعبیر خفاجی در شرح الشفا ۳ر۱۶۶:

ایتکن صاحبه الجمل الازب تنبحها کلاب الحواب.

(کاش میدانستم کدامیک از شما صاحب شتر پر موئی خواهد شد که سگهای قبیله حواب بر وی عوعو کنند).

[صفحه ۳۱۵]

و گفتار او (ص) به عایشه:

کانی باحداکن قد نبحها کلاب الحواب. و ایاک ان تکونی انت یا حمیراء.

گویا می نگرم یکی از شما را که سگهای حواب بر او بانگ زنند، بر حذر باش عایشه، کن آنکس تو نباشی.

و سخن پیامبر (ص) به عایشه: ای حمیرا، گویا می بینمت، سگهای محله حواب ترا بانگ زنند، تو با علی در حالیکه بر او ستمگر باشی به کشتار پردازی.

و گفتار رسول اکرم (ص) به او: بنگر ای حمیرا، تو آنکس نباشی.

و در بیان دیگرش (ص) خطاب به علی (ع): اگر گوشه ای از کار عایشه را بدست گرفتی بر او ارفاق کن.

و در بیان دیگرش (ص) که فرمود: پس از من قومی به کشتار با علی خواهند پرداخت، اینان بروی خدا شمشیر می کشند، هر کس از شما نتواند بدستش با آنها بجنگید باید به زبان و هر کسی نتواند به زبان باید بقلبش با آنها مبارزه کند، راه دیگری در پیش نیست.

این حدیث را طبرانی به نقل مجمع الزوائد ۹ر۱۳۴ و کنز العمال ۶ر۱۵۵ نقل کرده و در ۷ر۳۰۵ کنز العمال از طبرانی، ابن مردویه و ابی نعیم هم روایت کرده.

به حذیفه الیمان گفتند: ما را از رسول خدا (ص) حدیثی که شنیده ای بازگوی، گفت اگر چنین کنم مرا سنگسار. گفتیم: سبحان الله؟ گفت اگر

[صفحه ۳۱۶]

برای شما بگویم که یکی از مادرانتان (زنان پیغمبر، به ام المومنین معروف اند)با شما با سپاهی مجهز خواهد جنگید و شمشیر برویتان خواهد کشید، تصدیقم نکنید، گفتند: سبحان الله کیست بتواند در این امر تو را تصدیق کند گفت: حمیرا، با لشگری که مردان قوی هیکل، او را می رانند سوی شما آید.

طبری و دیگران روایت کرده اند چون عایشه رضی الله عنها صدای عوعو سگان را شنید گفت: این چه آبی است (این آب رابنام کدام محله خوانند) گفتند حواب، گفت: انا لله و انا الیه راجعون، همانا من همان زنی هستم که شنیدم پیغمبر (ص) درمیان جمع همسرانش می گفت ": کاش می دانستم بر کدامیک از شما سگهای حواب بانگ زنند " پس اراده بازگشت کرد که عبد الله بن زبیر نزد او آمد به نظر می رسد به او می گفت:

دروغ گفت هر کس گفت این جا محله حواب است، تا جائی این سخن تکرار شد که عایشه از ان محل گذشت.

عرنی صاحب شتر عایشه گوید: وقتی بر آن حواب شبانه وارد شدیم سگهای حواب برای ما به عوعو افتادند، گفتند این چه آبی است؟ من گفتم: آب حواب. گوید: عایشه با صدای بلند جیغ زد آنگاه بر بازوی شترش زد تا آن را نشانید سپس گفت سوگند بخدا، منم صاحب سگهای حواب که بر آنان شبانه وارد شده ام، مرا باز گردانید. این سخن را سه بار تکرار کرده و شتر سواریش را فرو نشاند، و دیگران اشتران بر گرد او فرو نشاندند و از رفتن امتناع میکرد، تا فردای آن روز که درست یکشبانه روز گذشته بود، ابن زبیر، نزد او آمده گفت:

"النجاء النجاء فقد ادرککم و الله علی بن ابی طالب."

زود باشید خود را نجات دهید که بخدا سوگند علی بن ابی طالب بشما رسید.

[صفحه ۳۱۷]

گوید: آنگاه همه حرکت کردند و بر من ناسزا گفتند.

و در حدیث قیس بن ابی حازم گوید: وقتی عایشه (رضی الله عنها) به خانه های بنی عامر رسید سگها به صدا در آمدند او گفت این چه آبی است؟ گفتند حواب گفت: من نظری جز بازگشت ندارم. ابن زبیر گفت، نه، هنوز (به حواب نرسیده ایم) جلو تر بیا، تا مردم تو را به بینند، و خدای میان آنان صلح بر قرار میکند عایشه گفت من نظری جز بازگشت ندارم، شنیدم که رسول خدا (ص) می گفت:

کیف باحداکن اذا نبحتها کلاب الحواب.

و در معجم البلدان ۳ر۳۵۶: در حدیث است که: عایشه و قتی خواست در واقعه جمل به بصره رود به این محل- یعنی حواب- گذشت و بانگ سگها را شنیده گفت اینجا کجا است؟ گفتند: اینجا جائی است که به آن حواب می گویند گفت: انا لله من خود را صاحب آن قصه می پندارم، گفتند کدام قصه؟ گفت شنیدم پیامبر خدا (ص) وقتی زنانش نزد او بودند میگفت:

"لیت شعری ایتکن تنبحها کلاب الحواب سائره الی الشرق فی کتیبه.. "

آنگاه اراده بازگشت کرد پس بر او مغالطه کاری کردند و سوگند یاد کردند که اینجا حواب نیست.
(امینی گوید:) قومی را که خداوند هدایتشان کند، تا راه پرهیز از خطاها را بر آنها ننماید، به گمراه نمی کشاند، تا آنکس که هلاکت را بر گزیند با روشنی و صراحت، و آنکس که راه حیات ا پیش گیرد از روی بصیرت باشد که خدای شنوا و دانا است، این انسان، سخت بجدال و کشمکش می پردازد و گر نه او هر گاه نخواهد بهانه گیرد از باطن خود هشیار و آگاه است.
بتحقیق به صحت پیوسته است که رسول خدا (ص) به زبیر فرمود:

[صفحه ۳۱۸]

انک تقاتل علیا و انت ظالم له.
و به این حدیث امیر المومنین (ع) بر زبیر در روز جمل احتجاج فرموده، گفت: آیا بخاطر داری پیغمبر خدا (ص) بتو فرمود: تو با من در حالیکه بر من ستمگری، نبرد خواهی کرد؟ گفت: بلی.
این حدیث راحاکم در مستدرک ۳ر۳۶۶ روایت کرده و او و ذهبی هر دو به صحتش اعتراف نموده اند، و بیهقی در الدلائل، ابو یعلی، ابو نعیم، و طبری در تاریخش ۵ر۲۰۴ و ۲۰۰، ابو الفرج در اغانی، ۱۶ر۱۳۲ و ۱۳۱، و ابن عبد ربه در عقد الفرید ۲ر۲۷۹، مسعودی در مروج الذهب ۲ر۱۰، قاضی در شفت نقل کرده اند. و ابن اثیر درکامل ۳ر۱۰۲، ابن طلحه در المطالب ۴۱، محب الدین در ریاض ۲ر۲۷۳، هیثمی در مجمع ۷ر۲۳۵، ابن حجر در فتح الباری ۱۳ر۴۶، قسطلانی در مواهب ۲ر۱۹۵، زرقانی در شرح المواهب ۳ر۷ و ۳۱۸ر۲۱۲، سیوطی در خصائص ۲ر۱۳۷ به نقل از گروهی حفاظ به طریق های خود از ای الاسود و ابی جروه و قیس و عبد السلام. و حلبی در سیره اش ۳ر۳۱۵، خفاجی در شرح الشفا ۳ر۱۶۵ و شیخ علی قاری در شرحش خاشیه شرح خفاجی ۳ر ۱۶۵.
و این کلمات اصحابست که در لابلای کتابها و تراجمشان پراکنده، نشان این حقیقت است که پیامبر اکرم (ص) اصحابش را به یاری امیر المومنین در این جنگها ترغیب میکرد و آنانرا به نبرد همراه او فرامیخواند و دید باانان اصحابش را به جنگ باناکثین و قاسطین و مارقین امرمیکرد اکنون این اصحاب را نام میبریم تا آنان را بهتر بشناسیم:
۱- ابو ایوب انصاری آن صحابی بزرگ. ابو صادق گوید: ابو ایوب وارد عراق شد، قبیله ازد برای او پرواری هدیه فرستاد، و آن هدیه وسیله من ارسال شد.
وقتی من بر او وارد شدم، سلام کرده، او را گفتم: خداوند ترا به مصاحبت

[صفحه ۳۱۹]

پیامبرش گرامی داشت و توفیق محضرش نصیب گردانید اینک چرا می بینم تو رو در روی مردم با آنها می جنگی؟ گاهی با این گروه و زمانی با آن گروه مواجه می گردی؟ گفت: رسول خدا (ص) از ما پیمان گرفته است که همراه علی با ناکثین بجنکیم، جنگیدیم و از ما پیمان گرفته که با قاسطین همراه علی بجنگیم و اکنون با آنها در گیریم مقصود معاویه و یاران اوست و از ما پیمان گرفته که همراه علی با مارقین بجنگیم من هنوز آنها را ندیده ام.
علقمه و اسود از ابی ایوب روایت کرده اند که او گفت:
ان الرائد لا یکذب اهله
رسول خدا (ص) ما را به جنگ با سه گروه در رکاب علی امر کرده، جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین...

و عتاب بن ثعلبه گوید: ابو ایوب انصاری در خلافت عمر بن الخطاب می گفت: رسول خدا (ص) مرا به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین در رکاب علی امر فرمود:

این روایت را اصبغ بن نباته از او نیز نقل کرده تنها بجای " امرنی "، " امرنا" آورده است.

۲- ابو سعید خدری گوید: رسول خدا (ص) ما را به جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین، امر می فرمود، گفتیم یا رسول الله ما را به جنگ با این گروه، همراه چه

[صفحه ۳۲۰]

کسی امر کنی؟ فرمود: همراه علی بن ابی طالب.

۳- ابو الیقظان عمار بن یاسر گوید: رسول خدا (ص) مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم. این روایت را طبرانی نقل کرده و در تعبیر دیگر از طریق دیگر به جای امرنی، امرنا آورده است.

طبرانی و ابو یعلی و از آن دو هیثمی در مجمع الزوائد ۷ر۲۳۸ روایت را نقل کرده اند.

اما این مطلب، که جنگ خود امیر المومنین به امر رسول الله (ص) بوده است نه به رای و نظر شخصی، حقیقت مطلب، را چند حدیث آشکار می کند:

۱- خلید العصری گوید: شنیدم امیر المومنین علی روز نهروان می گفت: پیامبر خدا مرا به نبردبا ناکثین و قاسطین و مارقین فرمان داده است.

۲- ابو الیقظان عمار بن یاسر گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

یا علی ستقاتلك الفئه الباغیه و انت علی الحق فمن لم ینصرك یومئذ فلیس منی.

یا علی با تو گروه ستمگری بزودی نبرد خواهد کرد در آن روز تو بر حقی و هر کس یاریت نکند از من نیست.

۳- و از سخنان عمار یاسر است که به ابو موسی خطاب کرده، گوید: من گواهی میدهم رسول خدا (ص) علی را به جنگ ناکثین امر کرد و برای من نام کسانی را برد، و او را به جنگ قاسطین امر کرد، اگر بخواهی حاضرم گواهانی اقامه کنم

[صفحه ۳۲۱]

تا گواهی دهند رسول خدا (ص) ترا شخصا نهی کرد و بر حذر داشت تا در فتنه داخل نشوی.

۴- ابو ایوب انصاری درزمان خلافت عمر بن الخطاب می گفت:

امر رسول الله (ص) علیا بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین

۵- عبد الله بن مسعود می گوید: امر رسول الله علیا...

۶- علی بن ربیعه والبی گوید: شنیدم علی می گفت:

عهد الی النبی (ص) ان اقاتل بعده القاسطین و الناکثین و المارقین

پیامبر (ص) با من پیمان بسته است که پس از او به نبرد قاسطین، ناکثین و مارقین، برخیزم.

۷- ابو سعید مولی رباب گوید: شنیدم علی می گفت: به نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین دستور گرفته ام.

[صفحه ۳۲۲]

۸- سعد بن عباده گوید: علی گفت: مامور جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین شدم.

۹- ابن عساکر از طریق زید شهید از علی نقل کرده که او گفت: رسول خدا (ص) مرا به نبرد به ناکثین و قاسطین و مارقین امر فرموده است.

۱۰- انس بن عمرو از پدرش از علی گوید: من به نبرد با سه گروه مارقین قاسطین و ناکثین مامور شدم.

۱۱- عبد الله بن مسعود گوید: رسول خدا (ص) بیرون شده به حجره ام سلمه آمد آنگاه علی نزدش امد. رسول خدا (ص) فرمود: ای ام سلمه بخدا سوگند پس از من این کشنده قاسطین، ناکثین و مارقین است.

۱۲- ابن عباس گوید: پیغمبر خدا (ص) به ام سلمه گفت در حدیثی که در ۲ر۲۸۵ در توصیف علی (ع) گذشت می فرمود که او: قاسطین، ناکثین و مارقین را خواهد کشت.

۱۳- امیر المومنین گوید رسول خدا (ص) بمن فرمود که یا علی توی که سوار عرب و کشنده ناکثین، مارقین و قاسطینی و تو برادر من و دوست هر مومن و مومنه ای.

۱۴- ابو ایوب انصاری گوید: شنیدم پیامبر (ص) بعلی بن ابی طالب می فرمود:

[صفحه ۳۲۳]

تو با ناکثین، قاسطین و مارقین، نبرد خواهی کرد.

۱۵- ابن ابی الحدید در شرح خود ۳ر۲۴۵ گوید: محقق شده که پیامبر (ص) به علی فرمود: پس از من با ناکثین، قاسطین و مارقین خواهی جنگید.

۱۶- بهمین حدیث امیر المومنین (ع) در روز شوری استشهاد و احتجاج کرده فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم آیا در بین شما کسی هست که با ناکثین، قاسطین و مارقین از زبان پیامبر (ص) جز من بجنگد؟ همه گفتند، خدا گواه است نه.

۱۷- ابو رافع گوید: پیغمبر خدا (ص) به علی فرمود: میان تو و عایشه اتفاقی روی خواهد داد، علی پرسید، یا رسول الله مرا میفرمائید؟ پیغمبر فرمود بلی، باز علی گفت: من؟ آنگاه گفت یا رسول الله، من شقی ترین آندو خواهم بود؟ فرمود نه، این طور نیست ولی وقتی چنین پیش آمدی شد، شما باید او را به محل امنش بازگردانی؟

این حدیث را احمد درمسندش ۶ر۳۹۳، هیثمی در مجمع الزوائد ۷ر۲۳۴ روایت کرده و هیثمی گوید: احمد، بزار و طبرانی آنرا نقل کرده اند و رجال آن مورد وثوقند. و در کنز العمال ۶ر۳۷ و خصائص الکبری ۲ر۱۳۷ نیز روایت شده است.

۱۸- ابو نعیم از حادث روایت کرده که گفت: در خدمت علی درصفین حضور داشتم دیدم شتری از اشتران شام آمد، و سوار و محمولاتی هم برپشتش بود، آنها را بزمین انداخت و صفوف لشگر علی را طی کرد تا نزد علی رسید، لبهای خود را میان سر و شانه علی قرار داد و با گردن خود شانه های علی را جنبانید، علی گفت:

بخدا سوگند این همان نشانه ای است که میان من و رسول خدا معهود است.

انکار مناقب دهگانه که مخصوص علی بن ابیطالب است

اشاره

۲۳- ابن تیمیه گوید: رافضی (علامه حلی) گوید از عمرو بن میمون روایت شده که گفت: برای علی بن ابی طالب ده فضیلت انحصاری است:

[صفحه ۳۲۴]

۱- پیغمبر (ص) فرمود ": مردی را بر انگیزم که خدایش او را نگهدار است، او خدای و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را " همه گردن کشیدند تا ببینند آنکس کیست؟ پیغمبر فرمود: علی بن ابی طالب کجا است؟ گفتند او با چشم درد شدید درآسیابه آرد کردن پرداخته، دیگران از این کار امتناع داشتند، گوید: در این وقت علی با چشم دردی شدید که قادر به دیدن نبود فرا رسید، و پیغمبر در چشمش دمید، آنگاه سه بار پرچم را به اهتزاز در آورده به دستش داد و علی صفیه بنت حیی را آورد.

۲- گوید و نیز سوره برائت را پیامبر به دست ابا بکر فرستاد و علی را به دنبال او گسیل داشت تا سوره را از او بگیرد، و فرمود: نباید کسی آن را ببرد مگر کسیکه او از من، و من از او باشم.

۳- و به عمو زادگانش که علی هم با آنها نشسته بود گفت: کدامیک از شما در دنیا و آخرت با من همکاری می کند همه امتناع کردند، علی گفت: منم همکار شما در دنیا و آخرت، پیغمبر از سخن او گذشت و به طور خصوصی یک یک آنان را مخاطب قرار داده و فرمود: کدامتان با من همکاری میکند و در دنیا و آخرت با من متحد می شود؟ هیچکس جواب مثبت نداد و باز علی فرمود: من در دنیا و آخرت ولایت و اتحادشما را می پذیرم. پیغمبر (ص) فرمود: تو ولی و همکار منی در دنیا و آخرت.

۴- گوید: علی اول کسی بود که بعد از خدیجه از مردان، اسلام آورد،

۵- و پیغمبر خدا (ص) جامه خود را گرفت و آن را با علی و فاطمه و حسن و حسین نهاد و گفت: منتها خواست خدا برای شما اهل بیت اینست که پلیدی از ساحتتان بزداید و شما را از هر آلودگی پاک پاک کند

۶- و گوید: علی خود را بخدا فروخت و لباس پیامبرش (ص) را پوشید و آنگاه در جای پیغمبر (ص) بیتوته کرد در حالیکه مشرکین او را سنگ می انداختند.

[صفحه ۳۲۵]

۷- و پیامبر (ص) مردم را برای جنگ تبوک از مدینه بیرون آورده بود، علی او را گفت: اجازه می دهید منهم با شما بیرون آیم؟ پیامبر (ص) او را فرمود: نه، علی را گریه آمد، پیغمبر او را گفت: آیا نمی پسندی نسبت تو به من همچون نسبت هارون بموسی باشد جز اینکه تو پیامبر نیستی.

و لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی.

این شایسته نیست که من بروم جز اینکه در نبودنم تو جانشینم باشی.

۸- و پیغمبر خدا (ص) علی را گفت:

انت ولیی فیکل مومن بعدی.

"تو نسبت به هر مومنی بعد از من , نماینده منی"

۹- و گوید پیامبر (ص) همه درهای مسجد را جز دری که علی رفت و آمد می کرد، بست و او با حال جنابت وارد مسجد می شد،

مسجد راه او بود و او راه دیگری غیر از مسجد نداشت.

۱۰- و درباره او گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه، هر که را من مولای اویم، علی او را مولی است.

آنگاه پاسخ می دهد که فشرده سخنانش این است:

اگر حدیث عمرو بن میمون ثابت گردد، روایتش مرسل خواهد بود نه مسند، و در آن الفاظی دیده می شود که دروغ به پیغمبر (ص) بسته اند مانند این جمله: لا ینبغی ان اذهب الاو انت خلیفتی: (شایسته نیست من بروم جز اینکه در نبودنم تو جانشین من باشی) زیرا بارها پیغمبر (ص) رفت که جانشینش دیگری جز علی بود، آنگاه عده ای از حکام منصوب از قبل پیغمبر در مدینه را نام برده، گوید جانشینی پیغمبر در سال جنگ تبوک بر کسی جز زنان، کودکان ذوی اعذار و آن سه کس که تخلف کردند و متهمان به نفاق، نبود.

[صفحه ۳۲۶]

و شهر مدینه در امنیت کامل بسر می برد، جای ترس بر اهل مدینه نبود و جانشینی جنبه جهاد نداشت.

و نیز آنجا که گوید: همه درهای مسجد را جز دری که علی رفت و آمد می کرد، بست، این جمله را شیعه، در قبال آنچه در صحیح از ابی سعید، از پیغمبر (ص) نقل شده‌که در بیماری وفاتش فرمود ": همانا امین ترین مردم در مالش و دوستیش برای من، ابو بکر است، اگر من جز خدای خود کسی را به دوستی می گرفتم ابا بکر را دوستم می ساختم ولی تنها برادری و دوستی اسلامی است، در مسجد نباید دریچه ای باقی ماند جز اینکه مسدود گردد مگر دریچه ابی بکر، " جعل کرده اند. روایت نامبرده را ابن عباس در هر دو صحیح نقل کرده است. و نیز این سخن، که انت ولیی فیکل مومن بعدی " تو نسبت به هر مومنی بعد از من نماینده منی " این حدیث به اتفاق حدیث شناسان، مجعول است.

سپس در تعقیب سن به ذکر خرافات و یاوه هائی درباره عدم اختصاص این مناقب به علی (ع) دست زده است.

پاسخ اعتراض در حدیث منزلت

پاسخ- چه خوب بودکه این مردمطالعه کتابش را بر دانشمندان و اهل تحقیق تحریم می کرد و طرف سخنش رابه جاهلان کهنه پرستی که تشخیص خوب و بد نتوانند داد، محدود می کرد، زیرا وقتی این کتاب به دست دانشمند بیفتد، سوء نیت ها و بی دانشی هایش بر ملاـ می گردد و همه می فهمند نویسنده آن از راستی و امانت بدور بوده و کاری جز دروغ و تزویر و رو پوشی حقایق آشکار انجام نداده است. قویا بنظر میرسد، وقتی او عنوان شیخ الاسلام را برای خود دست و پا کرده، در بلند پروازی خود را گم کرده پنداشته است ملت اسلام سخنانش را هر چه باشد، بدون ایراد و محاسبه تلقی به قبول می کند، ناگاه متوجه می گردد پندارش به خطا رفته و تیرامیدش به سنگ خورده است. حال با من بیائید تا درباره یاوه هایش در باره این حدیث و جار و جنجالی که بر سر آن راه انداخته است، فرو رفته، امعان نظر کنیم.

[صفحه ۳۲۷]

اولین نسبت ناروایش این است که، حدیث مرسل است نه مسند.

گویا دیدگانش از مراجعه به امام مذهبش، احمد بن حنبل هم کور است او در ۱ر۳۳۱ کتاب خود از یحیی بن حماد، از ابی عوانه،

از ابی بلج، از عمرو بن میمون از ابن عباس حدیث را نقل میکند. رجال سند این حدیث غیر از ابی بلج همه رجال صحیح و او موثق است و ما شرح حالش را در ۱ر۱۲۷ این کتاب آوردیم. همین حدیث را به سندی که همه رجالش صحیح و مورد وثوقند حافظ نسائی در خصائص ۷، و حاکم در مستدرک ۳ر۱۳۲ نقل کرده اند. و حاکم و ذهبی صحت آنرا، تایید کرده اند. و نیز طبرانی چنانکه در مجمع الزوائد است و هیثمی با تایید صحت حدیث، آن را نقل کرده، ابو یعلی به نل البدایه و النهایه، و ابن عساکر در اربعین الطوال، و ابن حجر در الاصابه ۲ر۵۰۹ و گروه دیگری که در جلد اول ۱ر۹۷ همین کتاب نام آنها را بردیم، ناقلان حدیث اند.

بدین ترتیب او چه حق دارد، حدیث را بدروغ مرسل خواند و سند متصلش را که صحیح و ثابت هم هست، منکر گردد؟ آیا با امانتهای نبوت اینطور باید رفتار کرد؟ آیا دست امانت است که با سنت پیغمبر و علم و دین این چنین بازی می کند؟!

شگفت تر از این سبت نادرست، اظهار نظر او در جمله های حدیث برای تباه کردن معنی و مفاد آن است به این پندار که سخن منسوب به پیغمبر (ص).

"لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی ":

"شایسته نیست من بروم مگر در نبودم تو خلیفه من باشی " به این دلیل دروغ است که پیغمبر چند بار دیگر از مدینه خارج شد و جانشینش در هر نوبت کسانی غیر از علی بودند.

هر کس حقیقت امر را، در اوضاع و احوال جاری در حدیث بنگرد می فهمد این موضوع، یک واقعه شخصی است که از خود داستان تجاوز نمی کند، زیرا

[صفحه ۳۲۸]

پیغمبر می دانست در این سفر، جنگی بر پا نمی شود، و مدینه از این نظر که مسلمانان از ناحیه عظمت پادشاه روم (هرقل) و پیشدستی سپاه جرارش دچار اضطراب بود، نیاز شدید به جانشینی فردی چون امیر المومنین داشت، اینان گمان می کردند رسول خدا (ص) و صحابه ملازمش قدرت مقاومت در برابر آنها ندارند و از این رو گروهی از منافقان تخلف ورزیدند. و نزدیکترین احتمال در مدینه بعد از غیبت پیغمبر این بپد که منافقان برای تضعیف قدرت و تقرب به حاکم بلاد روم که درآن وقت عازم مدینه بود، دست به یک شورش انقلابی بزنند.

در این وضع حساس میباید جانشین پیغمبر (ص) در مدینه کسی چون امیر المومنین (ع) باشد تا در دیدگان مردم پر هیبت و درنزد شورشیان با عظمت تلقی گردد و این تنها امیر المومنین (ع) است که باشدت عمل، دلیری در اقدام، و قاطعیت خود چنین خطری را میتواند پیشگیری کند. و گر نه در هیچ مقامی امیر المومنین (ع) از پیغمبر (ص) غیر از این واقعه فاصله نگرفته است این امر مورد اتفاق سیره نویسان است و سبط ابن جوزی در تذکره ص ۱۲ بدان اعتراف کرده است- شخص محقق می تواند بیان ما را از گفتار پیغمبر (ص) به علی (ع) که فرمود:

کذبوا و لکن خلفتک لما ورائی:

"دروغ میگویندولی من ترا برای پشت سرم (مدینه) بجای گذاردم، " استنتاج کند: در آنجا که ابن اسحاق به سندهای خودش از سعد بن ابی وقاص روایت نمود که وقتی پیغمبر به محل " جرف " رسید عده ای از منافقان نسبت به امارت علی در مدینه ایراد گرفته گفتند پیغمبر او را برای به حالی و سنگینی اش از جهاد در مدینه بجای گذارد، علی سلاح بر گرفت و بیرون شد، و در محل جرف خدمت پیغمبر آمد، گفت ": در هیچ جنگی از شما جدا نمانده ام در این جنگ منافقان پندارند مرا از روی سنگینی ام بجای

گذارده اید، " پیغمبر (ص) فرمود: کذبوا

[صفحه ۳۲۹]

و لکن خلفتک لما ورائی... تا آخر حدیث. و درروایت صحیح از پیغمبر (ص) است که وقتی می خواست برای نبرد (تبوک) حرکت کند فرمود:

لا بد ان اقیم، او تقیم:

چاره ای نیست که باید یا من خود بمانم و یا تو بمانی، آنگاه علی را بجای خود نهاد.

با توجه به این مطالب، باید دانست این سخن آن حضرت (ص ") لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی " مفهومی جز برای خصوص این واقعه ندارد و در این تعبیر هیچگونه عمومی که شامل هرنوبتی که پیغمبر از مدینه خارج شده باشد، دیده نمی شود، از این رو درست نیست ما آن را به مواردی که پیغمبر در وقایع دیگر، اشخاص دیگری را خلیفه خود گذارده است، نقض کنیم. زیرا در آن موارد و وقایع، خطر شورش انقلابی که اشاره کردیم، موجود نبود. و در صحنه نبرد نیاز بیشتری بوجود امیر المومنین (ع) احساس میشد، چون جز او کسی نمی توانست حملات قهرمانان دلیر عرب و صفوف متشکلشان را بشکند از اینرو پیامبر (ص) در بردن امیر المومنین همراه خود به جنگها، یا جانشینی او در غیابش در مدینه، از مصلحت قوی تر، پیروی می فرمود:

موضوع دیگر، اینکه، آن مرد کوشیده است، عنوان جانشینی نامبرده را کوچک جلوه داده، گوید: جانشینی پیغمبر در سال جنگ تبوک.. در صورتیکه با نظر تحقیق عنوان این خلافت از جنبه های مختلف، که در زیر اشاره میکنیم بزرگ جلوه می کند:

۱- این جمله پیغمبر (ص) که فرمود:

اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی؟:

"آیا راضی نیستی که نسبت با من ماندن نسبت هارون به موسی باشد "؟ این

[صفحه ۳۳۰]

جمله نشان می دهد هر آنچه برای پیغمبر بود از هر درجه، مقام، نهضت، حکم، امارت و سیادت، برای امیر المومنین ثابت است مگر آنچه استثنا شده یعنی نبود چنانکه برای هارون نسبت به موسی چنین بود. این مقام خلافت پیامبر (ص) است و علی (ع) را جای خود نشاندن، نه او را به کاری گماردن چنانکه پنداشته اند. پیغمبر (ص) قبل از این واقعه، مردمی را بر بلاد، امارت بخشیده و در خود مدینه افرادی را گمارده بود، و جنگهای کوچک که خود مستقیما شرکت نمی کرد، فرماندهانی نصب کرد، که نسبت به هیچکدامشان، جمله ای را که در این واقعه گفت، ایراد نفرمود. از این رو باید گفت این منقبت، تنها از خصوصیات شخص امیر المومنین (ع) است.

۲- سخن پیامبر (ص) که از سعد بن ابی وقاص نقل شد که فرمود ": دروغ می گویند ولی من ترا بر ای پشت سر خود بجای گذاردم " در وقتی که عده ای از رجال منافقان نسبت به فرمانداری علی (ع) انتقاد می کردند، اشاره پیغمبر (ص) به همان چیزی است که ما قبلا- بیان داشتیم و آن ترس از حمله و شورش منافقان در غیاب پیغمبر (ص) به مدینه است و نگهداشتن امیر المومنین (ع) در مدینه، برای حفظ بیضه اسلام از ویرانی، و پیشگیری از گسترش اخلال منافقان در کار مسلمانان.

اگر نبود آنکس که شدتشان را، با دلیری قاطع و تیز بینی مخصوص درم شکند، خطر منافقان تنها مرکز اصیل اسلامی را تهدید

میکرد، باین ترتیب پیغمبر (ص) علی را برای یک قیام مجدانه در مقابل منافقان که از دیگر کسان ساخته نبود، بجای خود درمدینه نهاد.

۳- در حدیث براء بن عازب و زید بن ارقم است که وقتی رسول خدا (ص) خواست به جنگ رود به علی گفت: چاره ای نیست که در مدینه باید یا من بمانم یا تو، و آنگاه علی را بجای خود نهاد، نشان میدهد ماندن امیر المومنین (ع) در

[صفحه ۳۳۱]

حفظ بیضه اسلام و زدودن فساد تبهکاران در حد ماندن پیامبر (ص) موثر است و این کار مهم بدست هر یک از آن دو برزگمرد یکنواخت ساخته است. و این عالیترین پایه و مقامی است که میتوان تصور کرد.

۴- از سعد بن ابی وقاص به صحت پیوسته که گفت: بخدا سوگند اگر یکی از سه فضیلت علی برای من بود، من آنرا بر تر از هر چه آفتاب بر آن تابد می دانستم، اگر آنچه پیغمبر (ص) در باز گرداندن او از تبوک او را گفت:

اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی:

"آیا راضی نیستی مقامات نسبت به من، مقام هارون نسبت به موسی باشد. "

مرا گفته بود، این جمله مرا محبوبتر بود از هر چه آفتاب بر آن تابد... تا آخر.

مسعودی در مروج الذهب ۲ر۶۱ بعد از بیان حدیث گوید: من در صورت دیگر روایات از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی در گزارش حال عایشه و دیگران یافتم که وقتی سعد این جمله را به معاویه گفت و مردم از مجلس آماده برخاستن شدند، معاویه برای سعد تیزی رها کرد و او را گفت بنشین تا پاسخ مرا از گفتارت بشنوی تو هیچگاه نزد من بیش از امروز مورد توبیخ و ملامت نبوده ای، پس چرا او را یاری نکردی؟ و چرا از بیعتش، تقاعدی کردی؟

اگر من آنچه را تو از پیغمبر (ص) شنیدی، شنیده بودم تا آخر عمر خدمتگذار علی می شدم.

سعد گفت: بخدا سوگند، من به جای تو، از تو شایسته ترم، معاویه گفت:

ولی بنو عذره زیر بارت نمی روند. و چنانکه گفته اند سعد منسوب به یکی از مردان بنی عذره بود... تا آخر.

و در نزد حفاظ، پایدارنده اسناد، به صحت پیوسته است که معاویه، سعد را گفت:

[صفحه ۳۳۲]

ما منعک ان تسب ابا تراب:

"چه باعث شده تو از ناسزا گوئی به ابو تراب، سر باز می زنی."

گفت: تا سه سخن از پیامبر خدا (ص) بیاد دارم نه تنها او را ناسزا نتوانم گفت، بلکه اگر یکی از آن سخنان برای من بود از اشتران سرخ موی آن را برتر می دانستم، شنیدم رسول خدا (ص) در حالیکه او را در واقعه تبوک بجای خود در مدینه می گمارد و علی به او گفت یا رسول الله "مرا با زنان و کودکان بجای میگذرای "؟ پیامبر (ص) او را گفت:

اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

و در حدیثی نقل شده که وقتی سعد بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: چرا همراه ما نجنگیدی؟ پاسخ داد بادی غلیظ و تیره بر من گذشت، من اشترم را گفتم اخ، اخ تا بنشیند و چون باد تیره بر طرف شد من راه را شناختم و براه افتادم. معاویه گفت ": در

کتاب خدا اخ، اخ نیست ولی این کلام خدای بزرگ است که:

و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله:

"هر گاه دو گروه از مومنان با هم به جنگ پردازند در آغاز باید بین آنها صلح بر قرار کنید و هر گاه یکی بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بایـد بجنگیـد تا به حکم خـدا باز گردد، " بخـدا سوگند تو نه با گروه متجاوز در مقابل گروه دادگر، و نه با گروه داد گر در مقابل گروه متجاوز بودی، سعد گفت من نمی خواستم

[صفحه ۳۳۳]

با مردی بجنگم که پیامبر خدا (ص) درباره او گفته است:

انت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لانبی بعدی.

معاویه گفت: کی این مقالت را با تو شنیده است؟ سعد گفت فلان و فلان و فلان تا رسیدم به ام سلمه.معاویه گفت: ولی اگر من از پیغمبر (ص) شنیده بودم با علی نمی جنگیدم. مراجعه کنید تاریخ ابن کثیر ۸ ر ۷۷.

امری را که سـعد در ردیف حـدیث رایت، و ازدواج با صـدیقه طاهره به وحی خـدای عزیز که آن هر دو از بزرگترین فضائل است، می دانـد. و اگر معاویه آن را شـنیده بود دیگر به جنگ علی اقـدام نمی کردو تا زنده بود خادم آسـتان علی می بود، باید تا آن حد مهم باشد که سـعد بخود اجازه دهد آن را بیشتر از هر چیزی که خورشـید بر آن تابد، دوست بدارد، یا برای او از اشتران سرخ موی محبوبتر باشد، و نیز آنقدر ارزش داشته باشد که معاویه اگر شنیده بود، عمرانه خدمتگذاری علی را اختیار می کرد، بدیهی است این امر مهم غیر از جانشـین سـاختن فردی است بر خانواده خود تا در رفع نیازمنـدیهای زنـدگی آنان قیام کنـد، چنانکه کار مسـتخدمان است. یا اینکه دیدبان و جاسوس منافقان باشد تا تجسس در احوا ل آنان کند چنانکه وظیفه طبقه پست مستخدمان دولت ها است.

۵- سخن سعید بن مسیب: وقتی حدیث را از ابراهیم یا از عامر دو فرزند سعد بن ابی وقاص شنید گفت: بخود رضایت نمیدهم تا در این بـاره شـخصا بـا سـعد مواجه شوم، نزد او آمـده گفتم: حـدیثی که فرزنـد تو عامر بر من فرو خوانـد چیست؟ او انگشـتانش را در گوشهایش کرد و گفت از رسول خدا شنیدم و گرنه گوشهایم کر باد آیا چه چیز این حدیث را سعید بزرگ می پنداشت تا جائیکه می کوشید خبر مربوط به آن را پس از آنکه از فرزند سعد شنیده، از خود سعد بشنود.

آنگاه سـعد با تاکیدی که ذکر شد، از حدیث یاد کرد، ما نمی توانیم او چه فهمیده، مسـلما او چیزی جز همان معنی با عظمتی را که ما متذکر شدیم به خاطر نیاورده است.

[صفحه ۳۳۴]

۶- گفتار امام ابی البسـطام شـعبه بن حجاج درباره حدیث، که گوید: هارون افضل امت موسی (ع) بود پس باید علی (ع) نیز افضل امت محمـد (ص) باشـد تـا این نص صـریح که روایتش هم صـحیح است محفـوظ مانـد، چنـانکه موسـی به برادرش هـارون گفت:

اخلفنی فی قومی و اصلح:

"تو درمیان قوم جانشین من باش و با صلاح آنان بکوش"

۷- طیبی گویـد: حرف " من " در انت منی بمنزله هارون، خبر مبتـدا است و من. اتصالیه است و متعلق خبر خاص میباشـد و با در" بمنزله " زائد است ماندن آیه: فان آمنوا بمثل ما آمنتم به:

"اگر ایمان آورند، ایمانی مانند ایمان شما، " و معنی حدیث این می شود: تو متصلی با من. و جایگزینی از جانب من، مقامی را که هارون نسبت به موسی جایگزین بود، در اینجا تشبیهی به نظر می آید که وجه شبه مبهم است و جمله بعدی از آن پرده بر می دارد: الا انه لا نبی بعدی از این رو معلوم می شود رابطه و اتصال نامبرده از ناحیه نبوت نیست، بلکه پائین تر از نبوت و آن خلافت است.
یکی دیگر از احادیثی را که آن مرد تکذیب می کند سخن ": و سد الابواب الا باب علی " است، یعنی ": همه درهای مسجد جز در خانه علی را پیغمبر (ص) مسدود ساخت. " و گوید این حدیث را از باب مقابله بمثل، شیعیان جعل کرده اند.

پاسخ اعتراضات و از جمله اثبات حدیث سد ابواب

پاسخ- برای انتساب جعل حدیث در این مورد به شیعه علتی جز بی آزرمی و پر مدعائی و ردکردن حقایق مسلم، با هو جنجال، نمی شناسیم، این کتابهای پیشوایان اهل سنت و از جمله مسند امام مذهبش احمد، در برابر دو چشم اوست. روایت مزبوررا با سندهای فراوان که همه صحیح و حسن اند، از گروهی از صحابه که تعدادشان به حد تواتر اصطلاحی خودشان می رسد، نقل کرده اند که از میان آنها این عده را نام می بریم.

[صفحه ۳۳۵]

۱- زید بن ارقم: گوید: چند نفر از اصحاب پیامبر (ص) درهای رفت و آمدشان در داخل مسجد بود گوید: روزی پیامبر (ص) فرمود: جز در خانه علی این درها را باید به بندید، گوید: مردم در این باره به سخن آمدند. پیامبر خدا (ص) برخاست، درود ثنای حق گفت و سپس چنین بیان داشت: من گفتم این درها را جز در خانه علی ببندید، بعضی از شما حرفهائی زدند، من دری را از پیش خود نمی بندم و نمی گشایم مرا به چیزی فرمان دادند و من آن را پیروی کردم.
سند حدیث را در مسند احمد ۴ر۳۶۹ چنین می یابیم:
محمد بن جعفر ما را از عوف بن میمون ابی عبد الله، و او از زید بن ارقم روایت کرده، رجالش همگان رجال صحیح اند جز ابی عبد الله میمون که او مورد وثوق است و به این ترتیب حدیث به تصریح حفاظ صحیح، و رجالش همه موثق اند.
نسائی در سنن کبرایش و خصائصش ۱۳ از حافظ محمد بن بشار: بندار که اجماع به صحت استدلال به حدیثش منعقد شده، (این را ذهبی گفته) با همان سند قبلی نقل کرده، و حاکم درمستدرک ۳ر۱۲۵ با اعتراف به صحت، حدیث را آورده، و ضیاء مقدسی در المختاره مما لیس فی الصحیحین، و کلا-باذی در معانی الاخبار بنابر نقل " القول المسدد " ۱۷، و سعید بن منصور درسننش، و محب الدین طبری در ریاض ۲ر۱۹۲، و خطیب بغدادی از طریق حافظ محمد بن بشار، و کنجی در الکفایه ۸۸، و سبط ابن جوزی در تذکره ۲۴، و ابن ابی الحدید در شرحش ۲ر۴۵۱، و ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۴۲، و ابن حجر در القول المسدد ۱۷ حدیث را نقل کرده اند.
و ابن حجر گوید: ابن جوزی آن را از طریق نسائی در ردیف مجعولات آورده و بخاطر میمون به آن اراد گرفته است، ولی مرتکب خطائی آشکار شده زیرا میمون را بسیاری، توثیق کرده و درباره حفظ او سخن گفته اند، و ترمذی حدیثی را از او غیر از این حدیث صحیح دانسته است و نیز در فتح الباری ۷ر۱۲ پس از روایت حدیث گوید: رجال حدیث همه مورد وثوقند.، و سیوطی در

[صفحه ۳۳۶]

جمع الجوامع بر طبق نقل الکنز ۶ر۱۵۷ و ۱۵۲، و هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۱۴، و عینی در عمده القاری ۷ر۵۹۲، و بدخشی در نزل الابرار ۳۵ نقل کرده و بدخشی اضافه میکند این روایت را احمد، نسائی، حاکم و ضیاء باسنادی که رجالش مورد وثوقند نقل کرده اند.

۲- عبد الله بن عمر بن الخطاب گوید: سه خصلت فرزند ابی طالب را دادند که هر گاه یکی از آنها برای من بود، من آن را از اشتران سرخ موی محبوبتر می دانستم، پیامبر خدا (ص) دخترش را به ازدواج او در آورد و فرزندانی‌از او به هم رسانید، درهای (متصل به مسجد) را بست و در خانه او را نه بست، پرچم را روز خیبر بدست او داد.

در مسند احمد ج ۲ر۲۶ سند حدیث چنین آمده است:

وکیع از هشام بن سعد، از عمر بن اسید، از ابن عمر روایت کرده است. حافظ هیثمی درمجمع الزوائد ۱۲۰/۹ گوید حدیث را احمد و ابو یعلی روایت کرده اند و رجال هر دو رجال صحیح اند.

و نیز همین روایت را ابن شیبه، ابو نعیم، محب الدین در ریاض ۲ر۱۹۲ شیخ الاسلام حمویی در فرائد باب ۲۱، ابن حجر در فتح الباری ۷ر۱۲، و صواعق ۷۶ نقل کرده اند و در القل المسدد ۲۰ پس از نقل حدیث گوید: حدیث ابن عمر را که ابن جوزی بر اثر هشام بن سعد خدشه کرده، او از رجال صحیح مسلم است بسیار راستگو و درباره حفظ حدیثش سخن گفته اند، حدیث او به شواهدی تقویت می شود، نشائی به سند صحیح، سیوطی در جمع الجوامع بنقل کنز ۶ر۳۹۱ آنرا نقل کرده و بدخشی در نزل الابرار ۳۵ گوید: اسنادش همه نیکو است.

۳- عبد الله بن عمر بن الخطاب، علاء بن عرار او را گفت از علی و عثمان برایم بگو، عبد الله گفت اما علی، از او چیزی مپرس و مقام او را از نظر پیامبر خدا (ص) بنگر که او درهای ما را که به مسجد گشوده می شد بر بست و درخانه او را بر قرار کرد.

[صفحه ۳۳۷]

این حدیث را حافظ نسائی از طریق ابی اسحاق سبیعی روایت کرده، ابن حجر در القول المسدد ۱۸ و فتح الباری ۷ر۱۲ گوید: سندی است صحیح و رجالش همه رجال صحیح اند مگر علاء که او مورد وثوق است و یحیی بن معین و دیگران توثیقش کرده اند.

.و نیز کلابادی درمعانی الاخبار بنقل القول المسدد ۱۸، و هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۱۵، و سیوطی در اللئالی ۱ر۱۸ از ابن حجر با اعتراف به صحت حدیث و سخنی که از او یاد کردیم، و بدخشی در نزل الابرار ۳۵ با اعتراف به صحت حدیث مانند ابن حجر، حدیث را نقل کرده اند.

۴- براء بن عازب، حدیث را به لفظ زید بن ارقم نامبرده نقل کرده. احمد گوید: ابو الاشهب (جعفر بن حیان بصری) حدیث را از عوف از میمون ابی عبد الله از براء نقل کرده. مراجعه کنید تاریخ ابن کثیر ۷ر۳۴۲ و اسناد آن رجالش همه صحیح و مورد وثوقند.

۵- عمر بن الخطاب، ابو هریره گوید: عمر گفت: سه خصلت به علی بن ابی طالب داده شد که یکی از آنها هر گاه به من داده می شد، برای من از اشتران سرخ موی، محبوبتر بود. گفتند آنها چیست ای امیر المومنین؟ گفت: ازدواج او با فاطمه بنت رسول الله، سکونت او در مسجد با پیغمبر خدا تا هر چه او را رواست علی را روا باشد، و پرچم روز خیبر.

این حدیث راا: حاکم در مستدرک ۳ر۱۲۵ با اعتراف به صحت، ابو یعلی در الکبیر، ابن السمان در الموافقه، جزری در اسنی المطالب ۱۲ از طریق حاکم با ذکر تصحیح خود نسبت به حدیث، محب الدین در ریاض ۲ر۱۹۲، خوارزمی در مناقب ۲۶۱، هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۲۰، سیوطی در تاریخ الخلفاء ۱۱۶، خصائص الکبری ۲ر۲۴۳، و ابن حجر در الصواعق ۷۶، ذکر کرده اند.

۶- عبد الهل بن عباس گوید: پیامبر (ص) دستور داد درها را بنندند، همه بسته شد، مگر در خانه علی، و در تعبیر دیگری از او، پیامبر

(ص) فرمان

[صفحه ۳۳۸]

داد درهای مسجد بسته شود مگر در خانه علی.

این حدیث را ترمذی در جامعش ۲ر۲۱۴ از محمد بن حمید و ابراهیم بن مختار هر دو از شعبه از ابی بلج یحیی بن سلیم از عمرو بن میمون از ابن عباس آورده با اسنادی صحیح که رجالش همه مورد وثوقند.

و نیز نسائی در خصائص ۱۳، ابو نعیم در حلیه ۱۵۳/۴ به دو طریق، محب الدین در ریاض ۲ر۱۹۲، الکنجی درکفایه ۸۷، حدیث رانقل کرده و کنجی اضافه میکند: حدیثی است حسن و عالی، و سبط ابن جوزی در تذکره اش ۲۵، ابن حجر در القول المسدد ۱۷ و در فتح الباری ۷ر۱۲ با ذکر ": رجاله ثقات " حلبی در سیره اش ۳ر۳۷۳، بدخشی در نزل الابرار ۳۵، از ناقلان حدیثند و بدخشی گوید: حدیث را احمد و نسائی به اسنادی که رجالش همه مورد وثوقند، ذکر کرده‌اند.

۷- عبد الله بن عباس گوید: پیامبر خدا (ص) دستور داد درهای مسجد را غیر از درخانه علی که بمسجد گشوده می شد، بسته شود، از اینرو علی در حال جنابت به مسجد می آمد زیرا راه دیگری نداشت.

این حدیث را نسائی در خصائص ۱۴ نقل کرده، گوید: محمد بن مثنی خبر داده گوید، یحیی بن معاذ حدیث کردگوید، ابو وضاح حدیث کرد گوید، یحیی خبر داد، گفته: عمرو بن میمون گوید: ابن عباس گفت: پیغمبر (ص) امر کرد.. اسناد همه صحیح و رجال مورد وثوقند.

ابن حجر در فتح الباری ۷ر۱۲ حدیث را روایت کرده، گوید: رجالش همه موثق اند و نیز قسطلانی در ارشاد الساری ۶ر۸۱ از احمد و نسائی روایت کرده و رجالش را توثیق نموده است، در نزد الابرار ۳۵ نیز حدیث ملاحظه میشود.

در تعبیر ابن عباس آمده که پیغمبر خدا (ص) فرمود؟ همه درهای مسجد

[صفحه ۳۳۹]

را ببندید مگر ۳۸۷ در خانه علی را، کلاباذی در معانی الاخبار و ابو نعیم و دیگران کرده اند.

۸- عبد الله بن عباس گوید: رسول خدا (ص) به علی گفت موسی از پرودگارش خواست تا مسجدش را برای هارون و ذریه اش پاک کند، و من از پرودگارم خواستم تا برای تو و ذریه ات بعد از تو پاک گرداند. آنگاه به سوی ابو بکر فرستاد تا در خانه اش را به بندد ابو بکر گفت: انا لله و انا الیه راجعون و بعد بچشم و گوش اظهار طاعت و در خانه را مسدود کرد آنگاه به عمر چنین فرمان صادر کرد آنگاه بر فراز منبر رفته، گفت: این من نبودم که درهای شما را بستم و من نبودم که د رخانه علی را گشودم بلکه خدای درها را بست و خدای درخانه علی را گشود. نسائی بنقل سیوطی این روایت را ذکر کرده است.

۹- عبد الله بن عباس گوید: وقتی رسول خدا (ص) اهل مسجد را برون و علی را رها کرد، مردم به گفتگو افتادند، این گفتار به پیغمبر (ص) رسید، و او گفت: من از پیش خود شما را بیرون و علی را رها نکردم ولی خدا شما را بیرون کرد و او را رها ساخت، من بنده امر بری بیش نیستم، آنچه را مامور شدم عمل می کنم و من تنها پیرو وحیی هستم که به من می گردد.

این روایت را طبرانی، و هیثمی در مجمع ۹ر۱۱۵، و حلبی در السیره ۳ر۳۷۴ نقل کرده اند.

۱۰- ابو سعید خدری سعد بن مالک: عبد الله بن رقیم کنانی گوید ما در زمان جنگ جمل به مدینه آمدیم، سعد بن مالک آنجا

بود، او را ملاقات کردیم، او گفت پیامبر خدا (ص) دستور داد در هائیکه به مسجد باز است به بندند و در خانه علی را بحال خود بگذراند.

این حدیث را امام احمد از حجاج از فطر از عبد الله بن رقیم نقل کرده است. هیثمی درمجمع ۹ر۱۱۴ گوید: اسناد احمد نیکو (حسن) است. و نیز ابو یعلی،

[صفحه ۳۴۰]

بزار و طبرانی در اواسط روایت کرده و طبرانی افزوده است: گفتند یا رسول الله (ص) درهای ما همه را جز در علی بستی؟ فرمود من درهای شما را نبستم ولی خدا بست.

۱۱- سعد بن مالك ابو سعید خدری گوید: سه چیز به علی بن ابی طالب داده شد که یکی از آنها را اگر بمن میدادند از دنیا و هر چه در آنست مرا بهتر می بود پیامبر خدا (ص) روز غدیر خم بعد از حمد و ثنا به او گفت... تا آنجا که گوید: روز خیبر علی را در حالیکه دیدگانش رمد داشت و نمی دید، آوردند... تا انجا که گوید: رسول خدا (ص) عمویش عباس و دیگران را از مسجد بیرون کرد. عباس او را گفت: ما را از مسجد بیرون میکنی با اینکه ما بستگان مدافع تو و عموهای توایم و علی را ساکن می کنی؟ فرمود من شما را خارج، و علی را ساکن نکردم ولی خدا شما را خارج، و او را ساکن کرد.

حاکم در مستدرك ۳ر۱۱۷ این حدیث را آورده است

۱۲- ابو حازم اشجعی گوید رسول خدا (ص) گفت: خداوند موسی را امر کرد مسجد پاکی بسازد که هیچکس جز او و هارون در آن سکونت نکند و خدای مرا فرمان داد تا مسجد پاکی بنا کنم که هیچکس جز من و علی و فرزندانش در آن سکونت نکند.

سیوطی این روایت را در خصایص ۲ر۲۴۳ نقل کرده است.

۱۳- جابر بن عبد الله گوید: شنیدم پیامبر خدا (ص) می گفت: سدوا الابواب کلها الا باب علی ": همه درها را به بندید مگر در علی را و با انگشت خود بدر خانه علی اشاره می فرمود!

این حدیث را خطیب بغداد در تاریخش بغداد در تاریخش ۷ر۲۰۵، ابن عساکر در تاریخش کنجی در الکفایه ۸۷، سیوطی در الجمع بنقل ترتیب او ۶ر۳۹۸، نقل کرده اند.

۱۴- جابر بن سمره گوید: رسول خدا (ص) دستور داد همه درهای مسجد را غیر از در علی بر بندد، عباس گفت یا رسول الله به اندازه ای که من تنها داخل

[صفحه ۳۴۱]

و خارج شوم (بگذراید باز باشد) پیغمبر (ص) فرمود: من این رها را دستور ندارم، آنگاه درها، رابست مگر در علی را، او گوید: و گاهی علی با حال جنابت از آن می گذشت.

این حدیث را حافظ طبرانی در الکبیر، از ابراهیم بن نائله اصفهانی، از اسماعیل بن عمرو البجلی، از ناصح، از سماك بن حرب از جابر نقل کرده و اسنادش اگر به خاطر ناصح صحیح نباشد، حسن است. و نیز هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۱۵، ابن حجر در القول المسدد ۱۸.، فتح الباری ۷ر۱۲ و بدخشی در نزل الابرار ۳۵، روایت کرده اند.

۱۵- سعد بن ابی وقاص گوید: پیامبر خدا (ص) ما را به بستن درهائی که به مسجد گشوده می شد و رها کردن در علی، امر فرمود.

حدیث نامبرده را احمد در مسند ۱ر۱۷۵ نقل کرده است. ابن حجر در فتح الباری ۷ر۱۱ گوید: احمد و نسائی آن را نقل کرده و اسنادش قوی است، عینی در عمده القاری ۷ر۵۹۲ آن را ذکر کرده و اسنادش را قوی دانسته است.

۱۶- سعد بن ابی وقاص گوید ": رسول خدا (ص) درهای مسجد را بست و در علی را گشود. مردم در این باره بسخن آمدند. پیغمبر (ص) فرمود من آن را نگشودم ولی خدا گشود.

ابو یعلی آن را نقل کرده گوید: موسی بن محمد بن حسان حدیث کرده از محمد بن اسماعیل بن جعفر بن طحان و او از غسان بن بسر کاهلی، از مسل، از خیثمه، از سعد، ابن کثیر از او در تاریخش ۷ر۳۴۲ بدون خدشه در سند، آورده است.

۱۷- سعد بن ابی وقاص: حارث بن مالك گوید: بمکه آمدم، سعد بن ابی وقاص را ملاقات کرده گفتم: آیا شما منقبتی درباره علی شنیده ای؟ گفت: ما با پیغمبر (ص) بودیم که شبانه بر ما ندا آمد:

[صفحه ۳۴۲]

لیخرج من فی المسجد الا آل رسول الله:

باید هر کس در مسجد است جز آل پیامبر بیرون شوند.

"هنگام صبح عمویش آمده، گفت یا رسول الله، اصحاب و عموهایت را بیرون می کنی و این نوجوان را سکونت می دهی؟ پیامبر گفت: این من نبودم که اخراج شما و اسکان این نوجوان را فرمان دادم خدا بدان فرمان داده است.

نسائی در خصائص ۱۳، و به اسناد دیگر از او با این تعبیر حدیث نقل شده که: عباس نزد پیامر (ص) آمده گفت: درهای ما را جز در خانه علی بستی؟ پیغمبر گفت من نگشودم و نبستم

۱۸- سعد بن ابی وقاص گوید: پیامبر خدا (ص) فرمان بستن درها جز در علی را صادر کرد، گفتند: یا رسول الله درهای ما همه، جز در علی را بستی؟ فرمود: من درهای شما را نبستم ولی خدای بزرگ آنها را بست.

این حدیث را احمد، نسائی، طبرانی در اواسط از معاویه بن میسره بن شریح از حکم بن عتیبه از مصعب بن سعد از پدرش، نقل کرداند، اسنادش صحیح و همه رجالش مورد وثوقند، مراجعه کنید القول المسدد ۱۸، فتح الباری ۷ر۱۱ و گوید: رجال روایت همه مورد و ثوقند. ارشاد الساری ۶ر۸۱ و گوید: نزد احمد و نسائی اسناد نیرومندی واقع شده و در روایت طبرانی رجال مورد وثوقی قرار دارد، نزل الابرار ص ۳۴، در آنجا گوید: احمد نسائی و طبرانی روایت را به اسناد قوی نقل کرده اند، عمده القاری ۷ر۵۹۲ همه از ناقلان حدیثند.

۱۹- انس بن مالك گوید: هنگامیکه پیامبر (ص) درهای مسجد را بست قریش نزد او آمده، او را سر زنش کرده، گفتند: درهای ما را بستی و در علی را رها کردی؟؟ پیغمبر (ص) گفت: فرمان من بنود که بستم، و گشودم.

روایت را حافظ عقیلی از محمد بن عبدوس از محمد بن حمید از تمیم بن عبد المومن از هلال بن سوید از انس نقل کرده اند.

[صفحه ۳۴۳]

۲۰- بریده الاسلمی گوید: پیامبر خدا (ص) دستور بستن درها را صادر فرمود این امر بر اصحابش گران آمد، وقتی به پیغمبر (ص) گزارش دادند، فرمان نماز جماعت صادر کرد و در اجتماع مردم منبر رفت و در سخنرانی اش چنان حمد و ثنائی از پرودگار گفت که مانند آنرا قبلا کسی نشنیده بود آنگاه گفت:

ایها الناس نه من آن را بستم و نه آنرا من گشودم بلکه خدای آن را گشود و خدای آن را بست آنگاه خواند:
و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی:
"سوگند به اختر درحال فرود که صاحب شما نه گمراه است نه، بر او نفوذ گمراهی شد است و او هیچ گاه از روی هوای نفس سخن نمی گوید تنها هر چه هست وحی است که او می شود."
آنگاه مردی گفت: اجازه دهید من روزنی به مسجد بگشایم؟ پیغمبر (ص) امتناع کرد و تنها در علی را باز گذارد علی در حال جنابت هم که بود از همان در داخل و خارج می شد.
این روایت را ابو نعیم در فضائل صحابه آورده است.
۲۱- امیر المومنین (ع) گوید: وقتی پیامبر خدا (ص) دستور بستن درهائی را که به مسجد رفت و آمد می شد، صادر فرمود، حمزه در حالیکه قطیفه قرمزش بر زمین می کشید یا چشمان اشک آلود، بیرون شد، پیامبر فرمود: این من نبودم که شما را بیرون، و او را ساکن کردم، ولی خدا او را ساکن ساخت. حافظ ابو نعیم در فضائل صحابه آن رانقل کرده است.
۲۲- امیر المومنین "ع" گوید: پیامبر خدا "ص" دست مرا گرفته، گفت، موسی از پروردگارش خواست که مسجدش را هارون پاک کند و من از خدای خود

[صفحه ۳۴۴]

خواستم که مسجدم را به تو و ذریه ات تطهیر نماید. انگاه به سوی ابو بکر، کسی فرستاد که در خانه را مسدود کن او در آغاز انا لله و انا الیه راجعون گفت و سپس اظهار اطاعت کرد و در خانه اش را مسدود کرد، آنگاه نزد عمر کس فرستادو سپس بسوی عباس، آنگاه پیامبر "ص" فرمود: من درهای شما را نبستم و در علی را نگشودم ولی خدا در خانه علی را گشود و درهای شما را مسدود کرد. حافظ بزار این روایت را نقل کرده، مراجعه کنید مجمع الزوائدف ۹ر۱۱۵، کنز العمال ۶ر۴۰۸ السیره الحلبیه ۳ر ۳۷۴.
۲۳- امیر المومنین "ع" گوید: رسول خدا "ص" فرمود: برو دستور بده درهای آنان را مسدود سازند. من رفتم به آنها گفتم، آنها دستور را عمل کردند، مگر حمزه پیامبر "ص" فرمود: به حمزه بگو در خانه اش را تغییر دهد. گفتم رسول خدا شما را امر می کند در خانه را تغییر دهید او در خانه را تغییر داد و من بسوی پیامبر بازگشتم او بنماز ایستاده بود سپس مرا گفت به خانه ات باز گرد.
این حدیث را بزار، بهه اسناد که رجالش همه مورد وثوقند نقل کرده است. و هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۱۵، سیوطی درجمع الجوامع بنقل کنز العمال ۶ر۴۰۸ آن را روایت کرده، و سیوطی به حساب حبه العربی آن را تضعیف کرده و در ۱ر۵۴ همین کتاب گذشت که او مورد وثوق است، و حلبی در سیره ۳ر۳۷۴ آن را آورده است.
شما که بر این روایت واقف شدید و متوجه گردید که پیشوایان حدیث با این طرق که همه اش صحیح است آن را روایت کرده اند، اضافه بر اینها ابن حجر در فتح الباری و قسطلانی در ارشاد الساری ۶ر۸۱ بیان کرده اند که هر طریقی از این طرق به تنهائی صلاحیت احتجاج و استدلال دارد تا چه رسد به مجموع آن، پس آیا مجوزی برای پندار ابن تیمه می یابید که می گوید حدیث از مجعولات شیعه است؟ آیا شما در بین این گروه یک نفر شیعه را می شناسید؟ و آیا اگر کسی احتمال بدهد

[صفحه ۳۴۵]

مطالبی را شیعیان در این کتابها جعل کرده اند، این احتمال را هم مذهبان آن مرد می پذیرند؟ و آیا اینهم هم عیب شیعه است که با اهل سنت موافقت کرده، حدیث را از طرق مختصه آنها اخراج می کند؟!

اما من این احتمال را نمی دهم که ان مرد بر این مطالب واقف نشده باشد، چیزی که هست کینه سخت گلویشرا فشار می دهد، راهی برای او نمانده جز اینکه بی- باکانه نسبت دروغ به حدیث بدهد و در اینکه نتیجه این نسبت جعل و افترا در مرحله نقد و تحلیل، برای او چه پیش خواهد آورد و فردای حساب نزد پرودگار سوال و باز خواست از او تا چه حد شدید و خشن خواهد بود، او دیگر به این چیزها فکر نکرده است.

و شاگرد غفلت زده او، ابن کثیر در تفسیرش ۱ر۵۰۱ از او پیروی کرده، (بعد از بیان بستن دریچه های مسجد مگر دریچه ابی بکر) گوید: و کسی که روایت کرده الا- باب علی ": مگر در علی " چنانکه درپاره ای از سنن دیده می شود، غلط است و صحیح همانست که در صحیح ملاحظه شد.

کار تسلیم و اعتراف در برابر حدیث سد ابواب در نزد علما، به جائی کشیده که: کوشیده اند وچه جمعی " هر چند نزد ما مورد قبول نیست " بین آن، و حدیثی که درباره ابو بکر نقل کرده اند، پیدا کنند و کسی جز ابن جوزی که برادر ابن تیمیه در بافندگی است و مانند او حدیث را نسبت به دروغ داده، منکر آن نشده است.

در اینجا پیشوایان و حفاظ حدیث اهل سنت را سخنان جالبی پیرامون حدیث و در صحت و اعتراف به واقعیت آن است، ما را نمی رسد همه آن سخنان را آوردن تنها به سخنان حافظ ابن حجر اکتفا می کنیم. وی در کتاب فتح الباری ۷ر۱۲ بعد از ذکر شش حدیث، از احادیث نامبرده، گوید:

[صفحه ۳۴۶]

"این احادیث هر یک دیگری را تقویت میکند و هر کدام صلاحیت احتجاج به آن را به تنهائی دارد تا چه رسید به مجموع.

ابن جوزی این حدیث را در ردیف مجعولات آورده و آن را از حدیث سعد بن ابی وقاص، و زید بن ارقم، و ابن عمر با اکتفا به بعضی از طرق آن آورده است و بر اثر پاره ای از روات آن که در آن زمینه سخن گفته، روایت را مورد ایراد و خدشه قرار داده، در صورتیکه اینها زیانی به روایت نمیرساند، زیرا طرق روایت زیاد اشت. خدشه دیگر او اینکه مخالف حدیث صحیح در باب ابی بکر است و پندارد که این حدیث را شیعیان در برابر حدیث صحیح راجع به ابی بکر جعل کرده اند. در حالیکه او با این عمل مرتکب خطای شنیعی شده است.

او با این کار، احادیث صحیح را به خیال معارضه، رد می کند با اینکهجمع بین دو قضیه ممکن است و بزار در مسندش به این وجه جمع اشاره کرده گوید: در روایات اهل کوفه با سندهای حسن، در داستان علی احادیثی نقل شده، و در روایات اهل مدینه در داستان ابی بکر، نیز روایتی آمده، اگر روایات اهل کوفه صحیح باشد، طریق جمع بین آن دو، مدلول حدیث ابی سعید خدری است، یعنی حدیثی که ترمذی نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: هیچکس نباید مسجد را با حال جنابت عبور کند مگر من و تو، یعنی چون در خانه علی به مسجد گشوده می شد و خانه علی دری جز نداشت از این رو دستور نبود که آن را مسدود کند.

تایید این مطلب روایتی است که اسماعیل قاضی در کتاب " احکام القرآن ر از طریق مطلب بن عبد الله بن حنطب آوردهکه: پیغمبر به هیچکس اجازه نمی داد در حال جنابت از مسجد عبور کند، مگر علی بن ابی طالب زیرا خانه اش در مسجد بود و خلاصه وجه جمع بین حدیثین اینست که امر به بستن در دو بار صادر شده در دفعه نخستین به دلیلی که ذکر آن گذشت، علی استثنا شده، و در دفعه دیگر، ابو بکر استثنا شده است.

[صفحه ۳۴۷]

ولی این هم درست نیست مگر که بگوئیم در داستان علی در حقیقی، و در داستان ابی بکر در مجازی منظور بوده است. و تعبیر " خوخه " در قصه ابی بکر (که ما آنرا دریچه ترجمه کردیم) مقصود، همان در مجازی باشد گویا وقتی دستور آمده درها را به بندند، همه درها را مسدود کرده و دریچه ها یا پنجره هائی که گهگاه از آنها تقریبا بتوان به مسجد درآمد، احداث کردند، و بعدا دستور بستن آنها هم صادر گردیده است.

با این طریقه، مانعی به نظر نمی رسد که جمع بین حدیثین کرد. چنانکه ابو جعفرطحاوی در کتاب " مشکل الاثار " در اوائل ثلث سوم کتابش و ابو بکر کلابادی در معانی الاخبار بهمین طریق بین دو حدیث را جمع کرده اند. کلابادی پس از ذکر طریق جمع مزبور تصریح می کند که خانه ابو بکر دری هم از خارج مسجد داشته و دریچه به داخل مسجد گشوده می شده، ولی خانه علی جز از داخل مسجد در دیگری نداشته است. و خدای آگاه تر است. "

ابن حجر در کتاب دیگرش القول المسدد ۱۶ گوید ": سن ابن جوزی درباره باطل و ساختگی بودن این حدیث ادعائی است که دلیلی بر آن جز مخالفتش با حدیث دیگری که در صحیحین است، ارائه نداده است. و این روش اقدام به رد احادیث صحیح به مجرد پندار و خیال است. هیچگاه نباید اقدام به نسبت جعل نمود مگر در جائیکه جمع ممکن نباشد.

و هر گاه جمع هم ممکن نشد، نمی توان در این مورد حکم به بطلان کرد، بلکه باید در آن توقف کرد تا برای دیگران که اکنون بر او پوشیده است، ظاهر گردد. و این حدیث در این باب، حدیث مشهوری است که دارای طرقی متعدد و هر طریقه جداگانه کمتر از حدیث حسن نیست و از مجموع آنها بروش بسیاری از حدیث شناسان بصحت آن، قطع حاصل می شود.

اما اینکه با حدیث صحیحین معارض است، این امر قطعی نیست و تعارضی

[صفحه ۳۴۸]

دیده نمی شود. "

و در صحفه ۲۹ بعد از جمع بین دو قضیه گوید: و با این وجه جمع، معلوم شد هیچگونه تعارضی در بین نیست، آنگاه چگونه بمجرد این پندار نسبت جهل به احادیث صحیح، میتوان داد. اگر این کار در احادیث صحیح، فتح باب گردد، باید خط بطلان بر بسیاری از احادیث صحیح کشید ولی این عملی است که خدا و مومنان آن را نپسندند. "

اما حدیث خله و خوخه (دوستی و دریچه) را که صحیح پنداشته، باید دانست، در مقابل حدیث سد ابواب جعل شده است. چنانکه ابن ابی الحدید در شرحش ۳ر۱۷ گوید:

حدیث سد ابواب (بستن درها) برای علی بوده، بکریه (طرفداران ابی بکر) آن را برای ابی بکر، تقلب کرده اند.

و علائم و آثار جعل، در آن، اشخاص بر محقق، پوشیده نیست از قبیل:

۱- کسی که مجموع این احادیث را بررسی کند، متوجه یک واقعیت می شود که غرض از بستن درهای رفت و آمد خانه به مسجد، برای تطهیر مسجد از آلودگیهای ظاهری و معنوی بوده است: هیچکس نباید با حال جنابت از آن بگذرد و در مسجد کسی نباید خود را جنب سازد، اما اینکه در خانه پیامبر (ص) و در خانه امیر المومنین (ع) باید بحال خود بماند، علتش طهارت آندو از هر پلیدی و آلودگی است و آیه تطهیر گواه صریح آن است تا جائیکه جنابت در آنها آنگونه خباثت و آلودگی معنوی را که در

دیگران پدید میاورد، ایجاد نمی کند چنانکه این مطلب را از تشبیه به مسجد موسی که از خدا خواسته است آن را برای هارون و ذریه اش پاک کند، میتوان فهمید. یا از آنجا که خدای او را امر کرده است مسجد پاکی بنا کند که هیچکس جز او و هارون در آن ساکن نشوند. و مراد او

[صفحه ۳۴۹]

تنها تطهیر مسجد از آلودگیهای نجاست نیست، زیرا این حکم اختصاصی آن مسجد نمی باشد و بر هر مسجدی صادق است.
برای اطلاع، و اطمینان بیشتر بر آنچه گفتم، به احادیث باب آنجا که می گوید: امیر المومنین (ع) بحال جنابت وارد مسجد می شد و گاهی از آن در حال جنابت می گذشت و داخل و خارج مسجد با حال جنابت می شد و آنچه از ابی سعید خدری رسیده که پیغمبر (ص) گفت: بر کسی مجاز نیست خود را در این مسجد جنب کند جز من و تو.
و سخن پیامبر (ص) که فرمود: آگاه باشید که مسجد من بر هر زن حائض و هر مرد جنب جز بر محمد و اهل بیتش، علی، فاطمه، حسن و حسین، حرام است.
و گفتار دیگرش (ص) که فرمود: توجه کنید، این مسجد بر جنب و حائض حلال نیست، مگر برای رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین، آگاه باشید من نامهای آنها را برای شما بیان کردم تا گمراه نشوید.
سنن بیهقی ۷ر۶۵.
و سخن او (ص) به علی: اما برای تو در مسجد من، هر چه بر من حلال

[صفحه ۳۵۰]

است، بر تو حلال و هر چه بر من حرام است، بر تو نیز حرام خواهد بود، حمزه بن عبد المطلب گفت: یا رسول الله من عموی شما هستم و از علی بشما نزدیکترم فرمود: راست گفتی عمو، همانا بخدا سوگند این امر از جانب من نیست این از طرف خدای بزرگ است.
و گفتار مطلب بن عبد الله بن حنطب: همانا پیامبر (ص) اجازه نمی داد در حال جنابت کسی از مسجد عبور کند یا در آن بنشیند مگر علی بن ابی طالب، به خاطر اینکه خانه اش در مسجد بود.
[جصاص این حدیث را به اسناد خود نقل کرده، سپس گوید: در این حدیث پیغمبر (ص) عبور از مسجد را مانند نشستن در آن ممنوع فرموده است و این امر به عنوان خصوصیتی برای علی (رضی الله عنه) صحیح است، و گفتار راوی (بخاطر اینکه خانه اش در مسجد بود)، پنداری از او بیش نیست زیرا پیامبر (ص) در حدیث نخست دستور داد در خانه هائی که به مسجد برای رفت و آمد گشوده بودند، همه را بخارج آن بگردانند و به این علت که در خانه ها در مسجد است، به آنها اجازه عبور در مسجد را نداند.
این خصوصیت تنها برای علی (رضی الله عنه) بوده، نه دیگران، چنانکه جعفر را بداشتن دو بال در بهشت در بین سائر شهدا اختصاص داد، و چنانکه حنظله را که درحال جنابت کشته شده بود، به عنوان غسیل الملائکه امتیاز بخشید، و دحیه کلبی، این امتیاز را داشت که جبرئیل به شکل او بر پیغمبر (ص) نازل می شد، و زبیر که از آزار شپش، شکایت داشت اجازه پوشش ابریشم را امتیاز گرفت. باین

[صفحه ۳۵۱]

ترتیب معلوم شد دیگران (غیر از علی) از عبور و مکث در مسجد ممنوع اند[.
جان سخن و غرض از ایراد اینها همه اینکه: باقی گذاردن این در، و اجازه رفت و آمد، به همان شکلی که برای رسول خدا (ص) مجاز بود، از خصوصیات مترتب بر نزول آیه تطهیر است که هر نوع پلیدی را از آنان، نفی کرده.
گواه این امر، حدیث احتجاج روز شوری است که در آن امیر المومنین (ع) می گوید: آیا در بین شما کسی هست که کتاب خدای او را جز من تطهیر کرده باشد تا جائیکه پیامبر (ص) درهای همه مهاجران را به بندد و در خانه مرا بسوی مسجد بگشاید، تا جائیکه عموهای پیغمبر (ص) حمزه و عباس برخاسته بگویند: یا رسول الله درهای ما را بستی و در خانه علی را گشودی پیامبر (ص) فرمود: من در او را نگشودم و درهای شما را نبستم. بلکه خدا در او را گشود و درهای شما را بست همه در پاسخ علی گفتند: نه.
و ابوبکر از اهل این آیه نبود تا برای او دری یا دریچه ای گشوده شود از این رو این فضیلت ویژه کسی است که خداوند او را در کتب کریمش تطهیر کرده است.
۲- مقتضای این احادیث اینست که بعد از داستان سد ابواب (بستن درها) دیگر هیچگونه دری به مسجد جز در خانه پیامبر بزرگوار و پسر عمش، گشوده نباشد و حدیث خوخه (دریچه) ابی بکر تصریح دارد که هنوز درهائی برای رفت و آمد، وجود داشته است و در آینده نزدیک فاصله شدید بین دو داستان را متعرض خواهیم شد.
و آنچه به عنوان وجه جمع یاد شده، که داستان امیر المومنین (ع) حمل بر حقیقت، و داستان ابی بکر مجازا به خوخه (دریچه) اطلاق گردد. و گفتار آنها

[صفحه ۳۵۲]

که: گویا وقتی دستور بستن درها آمد، همه درها را بستند و دریچه هائی پدید آوردند که تقریبا بتوان از آنها به مسجد آمد، آنگاه دستور آمد آنها را ببندد مطلبی بی دلیل و ابتدائی است، بلکه از آن رو که ممکن نبود در برابر چشم پیغمبر دریچه باز کنند با وجودیکه به آنان دستور بستن درها را داده بود تا از آن راه به مسجد وارد نشوند و راه عبوری برای آنها نباشد، اینوجه جمع تکذیب می شود، زیرا آنان چگونه می توانستند چیزی پدید آورند که از نظر نتیجه مبغوض شارع و عملا در حکم در باشد؟
و لذا برای دو عموی خود حمزه و عباس هم اجازه نفرموده را عبوری برای دخول و خروج اختصاصی خود داشته باشند و اجازه نداد کسی پنجره ای مشرف بر مسجد داشته باشد چون حکم واحد به اختلاف اسم مواردش، با وحدت مقصد و غرض مختلف نمیشود. و از اطلاق لفظ " باب " اراده خوخه (دریچه) کردن، محظور عبور از مسجد را رفع نمی کند و موضوع حکم دگرگون نمی گردد.

انکار حدیث ولایت و پاسخ آن

۳- در صفحه ۳۳۷ گفتار عمر در ایام خلافتش را متعرض شدیم که گوید: سه خصلت علی بن ابی طالب را داده شد که اگر یکی از آنها را بمن می دادند بیشتر از اشتران سرخ موی، دوست می داشتم.. تا آخر، و مانند آن سخن عبد الله بن عمر در حدیث صحیحش که آن را در صفحه ۳۳۶ نقل کردیم، چنانکه ملاحظه می کنید آن دو نفر، این فضائل سه گانه را از مختصات امیر المومنین میدانند که جز او کسی از آنها بهره ای ندارد، مخصوصا ابن عمر که در آغاز حدیثش اظهار نظر می کند بهترین مردم بعد

از پیغمبر خـدا، ابوبکر، و سـپس پـدرش می باشد ولی با این حال ابوبکر را شـریک امیر المومنین در حدیث باب و خوخه هیچکدام نمی داند.

هر گاه حدیث ابی بکر، کمترین زمینه صحت، در عصر صحابه که مورد خطاب

[صفحه ۳۵۳]

صاحب رسالت (ص)، و شنونده گفتارش بودند، می داشت، چنین روشی در سخن گفتن از آن دو، دیده نمی شد.

گذشـته از این هـا، این جمله اگر هم از پیـامبر (ص) صـادر شـده باشـد در ایام بیماریش از او صادر شـده و فرقی بین این حـدیث و حـدیث کتف و دوات که در صـحاح و مسانید روایت شده نیست، ولی ابن تیمیه اولی را نمی پذیرد و دوم را قبول دارد چرا او بپاره ای از احادیث، ایمان آورده، می پذیرد و پاره ای دیگر را رد کرده، بدان کفر می ورزد.

تـازه، چه تفاوت فاحشـی بین حـدیث " کتف و دوات، " و بین حـدیث گشودن خوخه (دریچه) ابی بکر ملاحظه می شود. حـدیث اولی بالاتفاق روز پنجشـنبه واقع شده، که ابن عباس گوید: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه ای " یوم الخمیس و ما یوم الخمیس " و آن حـدیث بر احـدی پوشـیده نیست، با این حال بخود اجازه دادنـد در باره آن خـدشه و ایراد کنند (در حالیکه پیامبر (ص) آنان را مورد خطاب قرار داده می گفت: نزد من شایسـته نیست اختلاف و نزاع ابراز کنید، مرا رها کنید، من در وضعی هستم که حالت من، بهـتر از چیزی اسـت کـه مرا بـدان فرا میخوانیـد، و در همـان روز دسـتور داد: مشـرکان را از جزیره العرب بیرون کنیـد، هیئـت هـای نمایندگی را مانند سابق پذیرائی کنید، (درباره این مطالب ایراد، حدیث کتف و دوات را نگرفتند).

اما حدیث بستن خوخات (دریچه ها)- در لمعات گوید، هیچگونه تعارضی بین حدیث سد ابواب و گشودن باب علی، و حدیث ابی بکر نیست، زیرا امر به بسـتن درها مربوط به اول هنگام بنای مسـجد است و دسـتور بسـتن خوخات (دریچه ها) مگر دریچه ابی بکر، در آخر کار، در بیماری پیغمبر (ص) صادر شده

[صفحه ۳۵۴]

که تنها سه روز یا کمتر بعمر پیغمبر (ص) باقی نمانـده بود. عینی در عمده القاری ۷ر۵۹۲ گوید: حدیث بستن درها در آخر زندگی پیغمبر، همان وقتی که دستور داد کسی جز ابا بکر بر آنان امامت نکند، صادر شده است.

وفات پیغمبر خـدا (ص) به اتفاق همه مورخان روز دوشـنبه واقع شـده بنابراین حدیث خوخه باید روز جمعه یا شـنبه وقع شده باشد، طبعـا بیماری پیامبر (ص) هم روز بروز شـدت می گرفته، حال می پرسـیم: چرا حـدیث خوخه را بخشـی از عوارض حـدیث کتف و دوات، هم نصیبش نگردید، و سخنانی که در آن حدیث از طرف بعض مقدسین گفته شد، اینجا رعایت نگردید؟

من می دانم چرا، منجم هم میدانـد، حتی آدم غافل هم می فهمـد و از همه بیشـتر ابن عبـاس خـوب می دانست که گفت: مصـیبت مسـلمانان، همه مصائبشـان از وقتی شـروع شـد که میـان رسول خـدا (ص) و نوشـتن نـامه ای که جلو اختلاـف و لغزش های امت را بگیرد، حائل شدند.

یکی دیگر از چیزهائی که ابن تیمیه در این حدیث تکذیب کرد، گفتار رسول خدا (ص) است:

انت ولی کل مومن بعدی:

"تو بعد از من صاحب اختیار هر مومنی خواهی بود، " وی گوید: به اتفاق حدیث شناسان این حدیث مجعول است.

پاسخ- حق مطلب این بود آن مرد بگوید: به اتفاق حدیث شناسان، این حدیث صحیح است، ولی خوشش آمد در صحتش خدشه کند و چنانکه عادت اوست آنرا به رویه باطلش مشوب سازد. آیا او گمان می کند کسانی از پیشوایان فن حدیث که آن را روایت کرده اند از حدیث شناسان محسوب نمی شوند؟

با اینکه در بین آنها احمد بن حنبل امام مذهبش وجود داردکه حدیث را به

[صفحه ۳۵۵]

اسناد صحیح با رجالی که همه آنها مورد وثوقند، روایت کرده، گوید:

عبد الرزاق ما را حدیث کرده از جعفر بن سلیمان که او مارا حدیث کرد از یزید الرشک از مطرف بن عبد الله از عمران بن حصین، گوید:

گروهی را پیغمبر خدا به جنگ فرستاد و علی بن ابی طالب را بر آنها فرمانده ساخت، او در سفر کاری کرد که چهار نفر از اصحاب پیغمبر (ص) با یکدیگر هم پیمان شدند کار علی را نزد پیغمبر خدا (ص) گزارش کنند عمران گوید: و هر وقت ما از سفر فرا می رسیدیم آغاز برسول خدا نموده سلامش میکردیم. در این سفر وقتی بر او وارد شدیم مردی از همراهان ما، برخاست و گفت: یا رسول الله در این سفر علی چنین و چنان کرد. پیغمبر از او روی گردانید سپس دومی برخاست گفت: یا رسول الله علی چنین و چنان کرد، پیغمبر از او روی برگردانید سپس سومی برخاست و او نیز گفت یا رسول الله علی چنین و چنان کرد، آنگاه چهارمی برخاست و گفت یا رسول الله علی چنین و چنان کرد، گوید آنگاه پیامبر خدا رو به چهارمی کرد و در حالیکه رنگ چهره اش دگرگون شده بود. گفت دست از علی بردارید، دست از علی بردارید، دست از علی بردارید علی از من است و من از او. و او بعد از من صاحب اختیار هر مومنی است. و هو ولی کل مومن بعدی.

این حدیث را حافظ ابو یعلی موصلی از عبد الله بن عمر قواریری و حسن بن عمر حمری و معلی بن مهدی، همه از جعفر بن سلیمان روایت کرده اند. و ابن ابی شیبه و ابن جریر طبری آنرا نقل، و به صحتش اعتراف کرده است. و نیز ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء ۶ر۲۹۶ محب الدین طبری در ریاض النضره ۲ر۱۷۱، بغوی در مصابیح ۲ر۲۷۵ بدون ذکر صدر روایت. ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۴۴، سیوطی، متقی در کنز العمال ۶ر۳۰۰ و ۱۵۴ با اعتراف به صحتش و بدخشی در نزل الابرار ۲۲ این حدیث را روایت کرده اند.

[صفحه ۳۵۶]

صورت دیگر:

از علی چه میخواهید؟ از علی چه میخواهید؟ از علی چه میخواهید؟ علی از من است و من از او، و او صاحب اختیار هر مومنی بعد از من است. و هو ولی کل مومن بعدی.

حدیث را به این تعبیر ترمذی در جامعش ۲ر۲۲۲ به اسنادی که تمام رجالش صحیح و مورد وثوقند نقل مرده، همچنین نسائی در خصائص ۲۳، حاکم نیشابوری در مستدرک ۳ر۱۱۱ با اعتراف به صحتش، و بدان ذهبی هم اقرار کرده، ابو حاتم سجستانی، محب الدین در ریاض ۲ر۷۱، ابن حجر در اصابه ۲ر۵۰۹ آنرا روایت کرده و ابن حجر افزوده است، اسناد نیرومندی است، و نیز سیوطی بر طبق ترتیبش ۶ر۱۵۲، و بدخشی در نزل الابرار ۲۲ حدیث را نقل کرده اند.

سند دیگر

ابو داود طیالسی از شعبه از ابی بلج از عمرو بن میمون از ابن عباس روایت کرده: رسول خدا (ص) به علی گفت: انت ولی کل مومن بعدی تو پس از من سرپرست هر مومنی. تاریخ ابن کثیر ۷ر۳۴۵ و اسناد چنانکه مکرر یاد شده صحیح، و همه رجالش موثق اند.

اگر این حافظان و بزرگان، از حدیث شناسان بیرونند، پس با اسلام ابن تیمیه باید تودیع کرد، و اگر داخل در اتفاق کنان نیستند پس خاک بر سر معرفتش به حدیث، و اگر وقتی چنین گفته نمی دانسته اینان حدیث را روایت کرده اند، پس آفرین بر اطلاع وسیع او در علم حدیث، و اگر هیچکدام از این ها نبوده است، پس آفرین بر راستی و امانت داریش نسبت به امانتهای نبوت.

[صفحه ۳۵۷]

این بود گوشه ناچیزی از بافته های ابن تیمیه اگر بخواهیم همه آنچه در منهاج بدعتش (بجای سنتش) از گمراهیها دروغها، زور گوئیها و نسبتهای ناروایش آورده بشماریم باید تمام مجلداتش را استنساخ کنیم و چهار مجلد دیگر در ردش بنویسیم.

من بیانی که بتواند حقیقت این مرد را نشان دهد و او را بجامعه علمی معرفی کند، پیدا نکردم تنها به کلامی از حافظ ابن حجر درکتابش الفتاوی الحدیثیه ۸۶ اکتفا می کنم. او گوید:

ابن تیمیه بنده ای است که خدا او را ترک گفته، و گمراهش، کورش، و کرش ساخته و ذلیلش کرده است ائمه اهل سنت که بیان فساد احوال، و کذب اقوالش را نموده اند به ترتیبی که ذکر شد او را معرفی کرده اند. کسی که بخواهد از اقوالشان با خبر شود باید کلام امام و مجتهدی که امامت، جلالت شان و مرتبه اجتهادش، مورد اتفاق همگان است یعنی ابو الحسن سبکی و کلام فرزندش تاج، و کلامشیخ الامام عز بن جماعه و کلام معاصرانشان و دیگر علمای از شافعیان، مالکیان و حنفیان را درباره او مطالعه کند تا بداند او اعتراضاتش را بر صوفیان متاخر محدود نکرده، بلکه حتی بر مثل عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب (رضی الله عنهما)، اعتراض نموده است.

حاصل اینکه: برای سخنان او وزنی نیست.

عقیده عموم بر آنست که او اهل بدعت است، گمراه و گمراه کننده و غالی است خدای با عدلش با او رفتار کند و ما را از طریقه و عقیده و کارهایش در امان دارد، آمین.

(تا آنجا که گوید) او قائل به جهت (برای خدا) است و در اثباتش یک جلد کتاب نوشته است، لازمه این مذهب، عقیده به جسمیت و محاذات و استقرار خدا است. بلی، شاید او در بعض اوقات به این لوازم تصریح کرده باشد که نسبتش را

[صفحه ۳۵۸]

به او داده اند مخصوصا یکی از کسانیکه باو این نسبت ها را داده، از ائمه اسلام و کسانیست که بزرگواری، پیشوائی و دیانتش مورد اتفاق است، و موثق، دادگر، مرضی الاخلاق، محقق، مو شکاف است. چیزی جز از روی دقت و تحقیق با کمال احتیاط و مراقبت نمیگوید، مخصوصا اگر بمسلمانی بخواهد نسبتی دهد که مقتضی کفر ارتداد، و ضلالتش باشد و یا او را مهدور الدم کند... تا آخر.

"وای بر هر مفتری گنهکار که آیات خدا را چون بر او خوانده شود می شنود آنگاه مثل کسی که نشنیده است، مصرانه تکبر می

ورزد. شما پیامبر او را به شکنجه ای دردناک، مژده دهید"

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹